



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

دانشنامه امام محمدی

بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ

تألیف: محمد علی

مجله

جلد چهارم

موسسه  
عبدالکافی مستوفی

پشتانی  
موسسه علمی و تحقیقاتی  
پشتانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# دانشنامه امام مهدي عجل الله فرجه بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ

نویسنده:

محمد محمدي ري شهري

ناشر چاپي:

موسسه علمي فرهنگي دارالحدیث

ناشر دیجیتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۴	دانشنامه امام مهدی عجل الله فرجه بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ جلد ۴
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۲۱	فصل چهارم: مدعیان دروغین
۲۱	۱/۴ مدعیان دروغین مهدویت
۲۱	اشاره
۲۱	۱- سوء استفاده از مفاهیم اصیل
۲۱	اشاره
۲۲	۱/۱- سوء استفاده از عنوان «منجی موعود» در سایر ادیان
۲۳	۲/۱- سوء استفاده از عنوان «مهدویت» در فرق مختلف مسلمان
۲۳	۳/۱- سوء استفاده استعمارگران
۲۵	۲- انگیزه مدعیان
۲۵	اشاره
۲۵	۱/۲- قدرت طلبی
۲۵	۲/۲- موقعیت اقتصادی
۲۵	۳/۳- موقعیت اجتماعی
۲۶	۴/۲- توهم درونی
۲۶	۵/۲- بسیج توده ها بر ضد ستمگران
۲۶	۳- زمینه های پذیرش ادعای مدعیان دروغین
۲۶	اشاره
۲۷	۱/۳- چهل
۲۹	۲/۳- فساد سیاسی و اجتماعی
۲۹	۳/۳- مشکلات اقتصادی

۲۹	..... ۴/۳-استناد به شماری از احادیث
۳۱	..... ۴-خاستگاه مدعیان دروغین
۳۱	..... اشاره
۳۱	..... نکته
۳۲	..... تاریخچه مهدیان دروغین
۳۲	..... اشاره
۳۲	..... ۱-محمد بن حنفیه نخستین کاربرد نام «مهدی»
۳۴	..... ۲-عبد الرحمان بن اشعث قحطانی (م ۸۳ ق)
۳۵	..... ۳-عمر بن عبد العزیز (م ۱۰۱ ق)
۳۶	..... ۴-صالح بن طریف (م ۱۱۰ ق)
۳۷	..... اوجگیری باورهای مهدی گرایانه در آغاز عصر عباسی
۴۰	..... ۵-محمد بن عبد الله بن حسن (نفس زکیه) (م ۱۴۵ ق)
۴۱	..... ۶-محمد المهدی (مهدی عباسی) (م ۱۶۹ ق)
۴۲	..... ۷-ابو مسلم خراسانی (م ۱۳۷ ق)
۴۳	..... مهدویت برخی غالیان و رهبران فرقه های انشعابی از امامیه
۴۷	..... ۸-جنیش سفیانی-مهدوی (۱۹۵ ق)
۴۸	..... ۹-محمد بن قاسم علوی (م ۲۱۹ ق)
۴۹	..... ۱۰-احمد بن معاویه اموی (م ۲۸۸ ق)
۵۰	..... ۱۱-عبید الله مهدی (۲۹۶ ق)
۵۴	..... ۱۲-امام المهدی لدین الله (م ۴۰۴ ق)
۵۵	..... ۱۳-محمد بن عبد الله بن ادريس (ق ۵ ق)
۵۵	..... ۱۴-بلیا (م ۴۸۴ ق)
۵۶	..... ۱۵-ابن تومرت (۴۸۵-۵۲۴ ق)
۵۸	..... ۱۶-ابن الفرس (۵۶۵-۶۰۱ ق)
۵۸	..... ۱۷-ملک مغز اسماعیل اتیوبی (م ۵۹۸ ق)
۵۹	..... ۱۸-محمود تارابی (م ۶۳۶ ق)

- ۱۹- قاضی شرف الدین ابراهیم (م ۶۶۳ ق) ..... ۵۹
- ۲۰- موسای کُرد (م ۷۰۷ ق) ..... ۶۰
- ۲۱- مَهْدی نُصیری (م ۷۱۷ ق) ..... ۶۱
- ۲۲- تیمورتاش بن چوپان (م ۷۲۲ ق) ..... ۶۱
- ۲۳- احمد بن ابراهیم (اوایل ق ۸ ق) ..... ۶۲
- ۲۴- فضل الله حروفی (م ۷۹۶ ق) ..... ۶۲
- ۲۵- سید محمد فلاح مشعشی (م ۸۶۶ ق) ..... ۶۳
- ۲۶- سید محمد نوربخش (م ۸۶۹ ق) ..... ۶۵
- ۲۷- شیخ شمس الدین فریانی ..... ۶۹
- ۲۸- ملّا عرشی کلشانی (م ۸۸۰ ق) ..... ۷۰
- ۲۹- میرزا ملّا جان بلخی (م ۸۹۰ ق) ..... ۷۰
- ۳۰- شیخ عبد القدیر بخارایی (م ۹۰۰ ق) ..... ۷۰
- ۳۱- سید محمد جونپوری (۸۴۷-۹۱۰ ق) ..... ۷۱
- ۳۲- مهدی کره ابرقوهی (م ۹۱۰ ق) ..... ۷۲
- ۳۳- مردی شرقی (م ۹۲۸ ق) ..... ۷۳
- ۳۴- شاه طهماسب (م ۹۶۲ ق) ..... ۷۳
- ۳۵- ملّا هدایت آرندی شافعی ..... ۷۴
- ۳۶- شماری از سادات گیلان ..... ۷۵
- ۳۷- بایزید انصاری (۹۸۰-۹۳۱ ق) ..... ۷۵
- ۳۸- مهدی صوفی (۹۶۷-۱۰۲۲ ق) ..... ۷۶
- ۳۹- مردی عجمی (م ۱۰۸۱ ق) ..... ۷۶
- ۴۰- سید محمد بن علی حیدانی (م ۱۰۶۱ ق) ..... ۷۷
- ۴۱- ناصر بن محمد عیانی (م ۱۰۶۲ ق) ..... ۷۷
- ۴۲- منصور اوشیرما چچنی در سال (م ۱۲۰۰ ق) ..... ۷۸
- ۴۳- مهدی سودانی (م ۱۲۵۹-۱۳۰۲ ق) ..... ۷۹
- ۴۴- محمد مهدی سنوسی (۱۲۶۰-۱۳۱۷ ق) ..... ۸۲

- ۴۵-اسحاق سبتي ..... ۸۲
- ۴۶-شيخ احمد مصري (م ۱۲۳۷ ق) ..... ۸۴
- ۴۷-سيد احمد بربلوي (۱۲۰۱-۱۲۴۶ ق) ..... ۸۴
- ۴۸-فقيه سعيد (م ۱۲۵۶ ق) ..... ۸۵
- ۴۹-علي محمد باب (۱۲۳۵-۱۲۶۶ ق) ..... ۸۵
- ۵۰-غلام احمد قادياني (۱۸۳۹-۱۹۰۸ م) ..... ۸۸
- ۵۱-پنج نفر از شاگردان شيخ احسايي و سيد كاظم رشتي ..... ۸۹
- ۵۲-محمد بن عبد الله قحطاني (م ۱۹۸۰ م) ..... ۹۱
- ۲/۴ مدعيان دروغين وكالت ..... ۹۴
- اشاره ..... ۹۴
- شريعي ..... ۹۶
- احمد بن هلال ..... ۹۸
- ناهنجاري هاي رفتاري احمد بن هلال ..... ۹۹
- مواجهه امام با احمد بن هلال ..... ۱۰۱
- چگونگي مواجهه با روايات او ..... ۱۰۲
- ابو طاهر محمد بن علي بن بلال ..... ۱۰۵
- محمد بن علي بن بلال از نگاه رجال شناسان ..... ۱۰۷
- حسين بن منصور حلاج ..... ۱۰۸
- حلاج در منابع شيعي ..... ۱۰۸
- محمد بن علي شلمغاني (ابن ابى العزاقر) ..... ۱۱۱
- موقعيت علمي شلمغاني ..... ۱۱۳
- انحراف شلمغاني ..... ۱۱۳
- يارگيري شلمغاني ..... ۱۱۵
- عقايد شلمغاني ..... ۱۱۵
- مواجهه با انحراف ..... ۱۱۷
- فرجام شلمغاني ..... ۱۱۸



۱۱۹	شلمغانی و کتاب «التکلیف»
۱۲۰	شلمغانی از منظر رجالیان
۱۲۱	۳/۴ دروغ پردازان اخیر
۱۲۱	اشاره
۱۲۲	جند السماء و ضیاء الکرعاوی
۱۲۳	جنبش احمد اسماعیل کو یطع سویلمی
۱۲۴	جنبش سید محمود حسنی صرخی
۱۲۷	بخش پنجم: توقیعات امام مهدی (علیه السلام)
۱۲۷	اشاره
۱۲۹	درآمد
۱۲۹	اشاره
۱۳۰	توقیع های امام عصر علیه السلام
۱۳۱	دسته بندی موضوعی توقیع ها
۱۳۱	اشاره
۱۳۲	۱- معارف اعتقادی و سیاسی
۱۳۲	۲- احکام فقهی
۱۳۳	۳- کرامت ها و دعاها
۱۳۳	۴- موضوعات پراکنده
۱۳۴	ارزیابی توقیع ها
۱۳۶	منابع توقیع ها
۱۳۹	خطّ توقیع ها
۱۴۵	فصل یکم: مکتوب هایی در پاسخ پرسش های عقیدتی و سیاسی
۱۴۵	۱/۱ صفات خدا
۱۴۷	۲/۱ نبوت و امامت
۱۵۲	۳/۱ زمین از حجّت، خالی نمی ماند
۱۵۹	۴/۱ ختم نبوت و پایه های علم امام (علیه السلام)

- ۵/۱ تکذیب کسانی که پنداشته اند امام عسکری(علیه السلام) بدون جانشین از دنیا رفته است ----- ۱۵۹
- ۶/۱ برائت از غالیان و منحرفان ----- ۱۶۵
- ۷/۱ نهی از تعیین وقت برای قیام ----- ۱۷۹
- ۸/۱ نهی از بردن نام و شناساندن مکان امام(علیه السلام) ----- ۱۷۹
- ۹/۱ نهی از پیگیری (جای امام(علیه السلام)) ----- ۱۸۱
- ۱۰/۱ وکالت محمد بن ابراهیم بن مهزیار ----- ۱۸۳
- ۱۱/۱ وکالت حاجز ----- ۱۸۵
- ۱۲/۱ وکالت محمد بن جعفر عربی ----- ۱۸۷
- ۱۳/۱ حفاظت وکیلان از آسیب دشمن ----- ۱۸۹
- ۱۴/۱ وقوع غیبت تام (کامل) ----- ۱۹۱
- فصل دوم:مکتوب هایی در پاسخ پرسش های فقهی ----- ۱۹۵
- اشاره ----- ۱۹۵
- ۱/۲ پاسخ پرسش های محمد بن عثمان عمری ----- ۱۹۵
- ۲/۲ پاسخ پرسش های محمد بن عبد الله حمیری ----- ۲۰۱
- ۳/۲ پاسخ پرسش های جعفر بن حمدان ----- ۲۳۷
- ۴/۲ پاسخ پرسش های خضر بن محمد ----- ۲۳۹
- ۵/۲ پاسخ پرسش هارون بن مسلم ----- ۲۴۱
- ۶/۲ پاسخ پرسش هایی که از قم ارسال شده بودند ----- ۲۴۳
- اشاره ----- ۲۴۳
- تبیین توقیع های فقهی ----- ۲۵۴
- اشاره ----- ۲۵۴
- ویژگی های کلی توقیعات فقهی ----- ۲۵۵
- ۱-حجم و تنوع ----- ۲۵۵
- ۲-آمیختگی با فضای تقیه ----- ۲۵۸
- ۳-اعتبار اسناد و محتوا ----- ۲۶۲
- ۴-جایگاه دینی و فقهی سفیران چهارگانه ----- ۲۶۴

- ۵-اهتمام و استناد فقها ..... ۲۶۷
- بررسی توقیعات فقهی در منابع فقه استدلالی ..... ۲۶۹
- ۱-برگزاری نافله هنگام طلوع و غروب خورشید (ح ۶۸۳ و ۱/۶۸۴) ..... ۲۶۹
- ۲-شرط اقباض در وقف (ح ۲/۶۸۴) ..... ۲۷۱
- ۳-حکم خمس در دوره غیبت (ح ۳/۶۸۴) ..... ۲۷۱
- ۴-تکرار ختنه (ح ۴/۶۸۴) ..... ۲۷۲
- ۵-نماز گزاردن رو به روی آتش (ح ۵/۶۸۴) ..... ۲۷۲
- ۶-خوردن عبوری میوه باغات (حق المازه) (ح ۶/۶۸۴) ..... ۲۷۳
- ۷-کفاره روزه خواری (ح ۶۸۵) ..... ۲۷۴
- ۸-نماز گزاردن کنار قبر امام (ح ۶۸۶ و ۱۴/۶۹۰) ..... ۲۷۴
- ۹-فضیلت تربت امام حسین علیه السلام (ح ۶۸۷، ۶۸۸ و ۱۰/۶۹۰) ..... ۲۷۵
- ۱۰-چگونگی پوشیدن لباس احرام (ح ۱/۶۸۹ و ۲) ..... ۲۷۶
- ۱۱-استحباب دعا در تکبیرهای هفتگانه (ح ۳/۶۸۹) ..... ۲۷۷
- ۱۲-آداب قنوت (ح ۴/۶۸۹) ..... ۲۷۷
- ۱۳-استحباب سجده شکر پس از نماز (ح ۵/۶۸۹) ..... ۲۷۷
- ۱۴-شرط مالکیت در بیع (ح ۶/۶۸۹) ..... ۲۷۸
- ۱۵-استحباب روزه ماه رجب (ح ۱/۶۹۰) ..... ۲۷۸
- ۱۶-حکم گزاردن نماز واجب روی حیوان سواری (ح ۲/۶۹۰) ..... ۲۷۸
- ۱۷-چگونگی رسیدن به رکوع امام جماعت (ح ۳/۶۹۰) ..... ۲۷۹
- ۱۸-پی بردن به نقص نماز ظهر میان نماز عصر (ح ۴/۶۹۰) ..... ۲۸۰
- ۱۹-عده زن در عقد موقت (ح ۵/۶۹۰) ..... ۲۸۱
- ۲۰-گواهی دادن مبتلایان به پیسی و جذام و فلج (ح ۶/۶۹۰) ..... ۲۸۱
- ۲۱-ازدواج با دختر همسر (ح ۷/۶۹۰) ..... ۲۸۲
- ۲۲-حرمت مادر بزرگ زن بر شوهر (ح ۸/۶۹۰) ..... ۲۸۲
- ۲۳-دعوی مالی (ح ۹/۶۹۰) ..... ۲۸۳
- ۲۴-استحباب نوشتن «لا إله إلا الله» بر کفن (ح ۱۱/۶۹۰) ..... ۲۸۳

- ۲۸۴ ----- ۲۵-گرداندن تسبیح در نماز و با دست چپ (ح ۱۵/۶۹۰ و ۱۶)
- ۲۸۴ ----- ۲۶-فروش مال موقوفه (ح ۱۷/۶۹۰)
- ۲۸۵ ----- ۲۷-روغن زدن مُحرم برای درمان (ح ۱۸/۶۹۰)
- ۲۸۵ ----- ۲۸-گواهی دادن نابینا (ح ۱۹/۶۹۰)
- ۲۸۶ ----- ۲۹-شهادت در وقف (ح ۲۰/۶۹۰)
- ۲۸۷ ----- ۳۰-ذکر رکعت سوم و چهارم نماز (ح ۲۱/۶۹۰)
- ۲۸۸ ----- ۳۱-حرمت کم و زیاد مُسکر (ح ۲۲/۶۹۰)
- ۲۸۹ ----- ۳۲-چگونگی استخاره (ح ۲۳/۶۹۰)
- ۲۹۱ ----- ۳۳-وقت نماز جعفر طیار علیه السلام (ح ۲۴/۶۹۰)
- ۲۹۳ ----- ۳۴-اولویت در دادن صدقه (ح ۲۵/۶۹۰)
- ۲۹۴ ----- ۳۵-ادعای عدم پرداخت مهریه (ح ۲۶/۶۹۰)
- ۲۹۶ ----- ۳۶-نماز گزاردن در لباس خَز (ح ۲۷/۶۹۰)
- ۲۹۷ ----- ۳۷-نماز گزاردن در لباس ابریشمی (ح ۲۸/۶۹۰)
- ۲۹۸ ----- ۳۸-ترتیب مسح پا (ح ۲۹/۶۹۰)
- ۲۹۹ ----- ۳۹-اشتباه در شمارش تسبیح فاطمه علیها السلام (ح ۳۱/۶۹۰)
- ۳۰۱ ----- ۴۰-حکم تکبیر بعد از تشهد در رکعت دوم (ح ۱/۶۹۱)
- ۳۰۳ ----- ۴۱-نماز با انگشتر خُمَآن و ابزاری آهنی (ح ۲/۶۹۱ و ۱۲)
- ۳۰۴ ----- ۴۲-فراموشی در نام بردن از صاحب قربانی (ح ۳/۶۹۱)
- ۳۰۵ ----- ۴۳-طهارت لباس ساخته و بافته دست زردستی (ح ۴/۶۹۱)
- ۳۰۶ ----- ۴۴-خطا در جای سجده (ح ۵/۶۹۱)
- ۳۰۸ ----- ۴۵-سایه گرفتن مُحرم (ح ۶/۶۹۱ و ۷)
- ۳۱۰ ----- ۴۶-نام بردن از صاحب حج و قربانی کردن از طرف او (ح ۸/۶۹۱ و ۹)
- ۳۱۲ ----- ۴۷-احرام در پارچه خَز (ح ۱۰/۶۹۱)
- ۳۱۲ ----- ۴۸-نماز در سربایی و کفش بدبو (ح ۱۱/۶۹۱ و ۱۴)
- ۳۱۳ ----- ۴۹-تقیه در میقات (ح ۱۳/۶۹۱)
- ۳۱۵ ----- ۵۰-حکم مال شبیه ناک (ح ۱۵/۶۹۱)

۳۱۷	.....	۵۱-تعهد بر ترک ازدواج موقت (ح ۱۶/۶۹۱)
۳۱۸	.....	۵۲-الحاق فرزند به پدر و تغییر وقف با شرط (ح ۶۹۳)
۳۲۰	.....	۵۳-نماز در انواعی از پوست حیوانات (ح ۶۹۳)
۳۲۰	.....	۵۴-صدقۀ تراشیدن موی سر نوزاد (ح ۶۹۴)
۳۲۱	.....	۵۵-شرط وجوب غسل مسّ میت (ح ۱/۶۹۵)
۳۲۳	.....	۵۶-فراموشی در تسبیحات نماز جعفر طیار (ح ۲/۶۹۵)
۳۲۵	.....	۵۷-خروج زن از خانه در عدۀ وفات (ح ۳/۶۹۵ و ۴ و ۵)
۳۲۶	.....	۵۸-سوره های بافضیلت تر در نماز (ح ۵/۶۹۵)
۳۲۸	.....	۵۹-وقت وداع با ماه رمضان (ح ۶/۶۹۵)
۳۲۹	.....	۶۰-احکام توقیع اسحاق بن یعقوب
۳۳۴	.....	جمع بندی
۳۳۷	.....	فصل سوم:مکتوب های حکایت گر کرامت ها
۳۳۷	.....	۱/۳ مستجاب شدن دعاهاى امام(عليه السلام)
۳۳۷	.....	الف-مستجاب شدن دعا برای صدوق اول
۳۴۳	.....	ب-مستجاب شدن دعا برای شفای سُرور
۳۴۳	.....	ج-مستجاب شدن دعا برای محمد بن یوسف
۳۴۵	.....	د-مستجاب شدن دعا برای ابو عبد الله بن صالح
۳۴۵	.....	ه-مستجاب شدن دعا برای این افراد
۳۵۱	.....	۲/۳ خبرهای غیبی در بارۀ حقوق مالی
۳۹۱	.....	۳/۳ خبرهای غیبی در امور گوناگون
۴۴۱	.....	فصل چهارم:مکتوبات گوناگون
۴۴۱	.....	۱/۴ پاسخ پرسش های اسحاق بن یعقوب
۴۴۷	.....	۲/۴ پاسخ پرسش های محمد بن صالح
۴۴۹	.....	۳/۴ مکتوب منسوب به ناحیه در زمان غیبت کبرا خطاب به شیخ مفید
۴۶۰	.....	درباره مرکز

## دانشنامه امام مهدی عجل الله فرجه بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ جلد 4

### مشخصات کتاب

سرشناسه: محمدی ری شهری ، محمد، 1325 -

عنوان و نام پدیدآور: دانشنامه امام مهدی عجل الله فرجه بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ (فارسی - عربی) / محمدی ری شهری ، با همکاری سیدمحمدکاظم طباطبایی و جمعی از پژوهشگران ؛ ترجمه عبدالهادی مسعودی ؛ [به سفارش] پژوهشگاه قرآن و حدیث.

مشخصات نشر: قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر ، 1393 -

مشخصات ظاهری: 10 ج.

شابک: 1600000 ریال : دوره ؛ 1900000 ریال (دوره، چاپ دوم) ؛ ج. : -964-493-754-51978-964-493-978  
2-755 ؛ ج. : 9-964-493-756-978 ؛ ج. : ؛ ج. : ؛ ج. 5: 3-758-964-493-64978-964-493-757-23978-964-493-978  
0-759-493-964-978 ؛ ج. 6: 6-760-493-964-978 ؛ ج. 7: 3-761-493-964-978 ؛ ج. 8: 8-493-964-978-964-978  
0-762 ؛ ج. 9: 7-763-493-964-978 ؛ ج. 10: 4-764-493-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: ج. 1 تا 10 (چاپ دوم: 1393).

یادداشت: جلد اول تا دهم این کتاب در سال 1395 تجدید چاپ شده است.

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

موضوع: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم ، 255ق -

موضوع: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق. - - غیبت

شناسه افزوده: طباطبائی ، سیدمحمدکاظم ، 1344 -

شناسه افزوده: مسعودی ، عبدالهادی ، 1343 - ، مترجم

شناسه افزوده: پژوهشگاه قرآن و حدیث

شناسه افزوده: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث . سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره: BP51 /م 2د332 1393

رده بندی دیویی: 297/959

شماره کتابشناسی ملی: 3443771

ص: 1

**اشاره**

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2





دانشنامه امام مهدی عجل الله فرجه بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ (فارسی - عربی)

محمدی ری شهری

با همکاری سید محمد کاظم طباطبایی و جمعی از پژوهشگران؛ ترجمه عبدالهادی مسعودی

[به سفارش] پژوهشگاه قرآن و حدیث.

ص: 4





## فصل چهارم: مدعیان دروغین

### 1/4 مدعیان دروغین مهدویت

#### اشاره

یکی از مباحث بسیار مهم و قابل بررسی در باره مهدویت، بهره های ناصواب یا سوء استفاده هایی است که در طول تاریخ اسلام از این باور اصیل، صورت گرفته است.

نگاهی گذرا به کثرت مدعیان دروغین مهدویت در دوره های مختلف تاریخ اسلام، و پذیرفته شدن ادعاهای آنان از سوی افراد ناآگاه، نشان می دهد که اطلاع رسانی در این باره، بویژه در دانش نامه امام مهدی علیه السلام بسیار مهم و ضرور است؛ اما پیش از ارائه گزارشی در باره تاریخچه «مهدیان دروغین»، (1) باید به چند مطلب توجه نمود:

#### 1- سوء استفاده از مفاهیم اصیل

#### اشاره

سوء استفاده از مفاهیم و باورهای اصیل و پُرطرفدار، از دوره های کهن وجود داشته است و رهنمایان دین با تقلب و ظاهرنامایی، منافع خویش را از این طریق پیگیری می کرده اند.

ص: 7

---

1- (1). گزیده متن مفصل پژوهشگر ارجمند، حجة الاسلام و المسلمین رسول جعفریان که مقدمه آن توسط مؤلف دانش نامه، تکمیل شده است.

بی تردید، عقیده به ظهور منجی، و بشارت به قیام امام مهدی علیه السلام در آخر الزمان، یکی از مفاهیم اصیل اسلامی است که ریشه در کتاب و سنت متواتر و قطعی دارد، و سوء استفاده از آن، نه تنها به معنای سستی این عقیده و باور نیست، بلکه به عکس، نشانه روشنی بر اصالت آن شمرده می شود؛ زیرا باطل، تا با حق آمیخته نگردد، هوادار پیدا نمی کند. از این رو، گم راهان، همواره از مفاهیم اصیل برای گم راه کردن دیگران استفاده می کنند.

موضوع منجی و مهدویت نیز از این اصل کلی، مستثنا نیست و سوء استفاده از این مفهوم ریشه دار، شبیه سوء استفاده از اصل نبوت است، چنان که مدعیان دروغین نبوت با بهره گیری از این مفهوم اصیل، توانسته اند عده ای را گم راه کنند و آیین های جدیدی را پدید آورند.

### 1/1- سوء استفاده از عنوان «منجی موعود» در سایر ادیان

سوء استفاده از عنوان «منجی موعود»، به مسلمانان اختصاص ندارد؛ بلکه در میان همه ملل بزرگ جهان و ادیان برجسته، جاری و ساری بوده است و از دیرباز تا کنون، منشأ تحولات، مهاجرت ها، قیام ها و بیم و امیدها برای تغییر و تحوّل بوده و هست. شاید در تاریخ، بیش از همه، یهودیان و مسیحیان با این آرمان و اندیشه زیسته و چشم به آینده دوخته اند. [\(1\)](#)

در تاریخ اهل کتاب، ظهور منجی ها یا وعده نزدیکی ظهور آنها، حتی تا این اواخر، منشأ برخی جابه جایی های سیاسی هم بوده است. برای مثال، وقتی در حوالی سال 1882م، میان یهودیان شبه جزیره شایع شد که مسیح در کوه سینا ظهور خواهد کرد، یکصد خانوار یهودی یمن و شبه جزیره عربستان را پشت سر گذاشتند

ص: 8

---

1- (1). در این باره، ر.ک: انتظار مسیحا در آیین یهود.

و به اورشلیم رفتند؛ اما هیچ خبری از مسیح نیافتند و فقط حکومت عثمانی و مشکلات جدید را دیدند. در این وقت، کنسول‌گری‌های غربی به عنوان حمایت، برای آنان در نزدیکی کوه اسکاندال، منازلی درست کردند. (1) در روایات و اخبار اسلامی نیز، آمدن یهودیان به جزیره العرب و سکونت آنان در یثرب حدود دو قرن پیش از اسلام، بر اساس گزارش‌های ظهور دین جدید در آن حوالی دانسته شده است.

### 2/1- سوء استفاده از عنوان «مهدویت» در فرق مختلف مسلمان

مدعیان دروغین مهدویت، تنها در جوامع شیعی پدید نیامده اند و تقریباً همه فرقه‌های اسلامی از شیعه و اهل سنت و صوفی، با موضوع مهدیان دروغین، درگیر بوده و هستند، گرچه میان برخی از فرقه‌ها بویژه در برخی از ادوار تاریخی، رواج بیشتری داشته که این امر نیز دلایل تاریخی خاص خود را دارد. موضوع مهدویت در عراق، ایران، ماوراءالنهر بویژه مغرب و حتی عربستان، همیشه محملی برای قیام و شورش و تصرف حکومت بوده و گاه به شکل‌گیری بزرگ‌ترین شورش‌های تاریخ یا تشکیل بزرگ‌ترین دولت‌ها منجر شده است (از جمله فاطمیان مصر و مهدی‌سودانی). بنا بر این، این که تصور شود این امر، فقط نقطه ضعف یا منطقه آسیب‌پذیر برای امامیه است، تصور نادرستی است.

### 3/1- سوء استفاده استعمارگران

ادعاهای مربوط به مهدویت و یا نیابت خاص، معمولاً همراه با انگیزه‌های سیاسی بوده اند. واقعیت، این است که حتی اگر بازیگران دنیای سیاست در ایجاد این گروه‌ها هم نقش نداشته باشند، پس از پدید آمدن آنها، سعی در سوء استفاده از

ص: 9

آنان دارند. به گونه‌ی طبیعی، کشورها و قدرت‌هایی که تفرقه در میان مسلمانان را در سیاست کاری خود دارند، از این گرایش‌ها سود می‌جویند و تلاش می‌کنند به گونه‌ای آنها را ساماندهی کنند تا بهترین بهره‌وری برای آنان فراهم آید.

در دو قرن اخیر که پای اروپائیان به جهان اسلام باز شد، آنان از هر فرصتی برای موج سواری و تحت فشار گذاشتن دولت‌های محلی استفاده کرده‌اند. یکی از معمول‌ترین روش‌های آنان در سرزمین‌های عثمانی، ایران و هند، دفاع از اقلیت‌های مذهبی بوده است. آنها همیشه حمایت از فرقه‌ها را بهانه‌ای برای دخالت در امور داخلی این کشورها قرار داده‌اند.

برای نمونه، از زمانی که بابت در ایران مطرح شد و دولت قاجاری با هدایت امیرکبیر به شدت با آن برخورد کرد، اروپایی‌ها و روس‌ها برای منافع خود سعی کردند تا خود را در این ماجرا وارد سازند و از آن استفاده کنند. گفته‌اند که سفارت روسیه در جریان اعدام میرزا علی محمد باب، مداخلاتی داشته است. برخی حتی حمایت منوچهرخان معتمد الدوله، حاکم مسیحی الأصل و تقلیسی تبار اصفهان، را از وی مشکوک می‌دانند.

این در مرحله‌ی نخست بود؛ اما در دوره‌ای که بهائیت با هدایت میرزا حسینعلی بهاء شکل گرفت، مداخله و حمایت روس‌ها و سپس انگلیسی‌ها خیلی جدی‌تر شد. در این مرحله، بر اساس شواهدی که ارائه شده، هدایت کلی را دشمنان خارجی ایران عهده دار بوده‌اند. [\(1\)](#)

این نوع از نفوذ و حمایت در ماجرای مهدویت غلام احمد قادیانی بیشتر بود؛ زیرا وی رسماً ستایشگر انگلیس بود و در این باره، هیچ امر پنهانی وجود نداشت.

از این رو، حمایت قدرت‌های خارجی از برخی اقدامات اختلافی این گروه‌ها، در جهت سیاست خارجی و منافع ملی آن کشورها و قدرت‌ها تلقی می‌شود.

ص: 10

---

1- (1). برای آگاهی تفصیلی از حمایت‌های همه‌جانبه قدرت‌های سلطه‌گر از بهائیت و بهائیت از ابتدا تا کنون، ر.ک: بهائیان، سید محمدباقر نجفی: ص 589 (فصل دوم: حمایت سیاست‌های خارجی).



### اشاره

در باره انگیزه مدعیان، با توجه به ماهیت بحث مهدویت، بیشتر می توان فرصت طلبی ها و انگیزه های ناصحیح را مطرح کرد، هر چند ممکن است برخی با پنداری نادرست، انگیزه خود را-با این توجیه که هدف آنها مبارزه با ظلم و اصلاح جامعه است-، خوب توصیف کنند. مهم ترین انگیزه های مدعیان مهدویت، از این قرارند:

### 1/2- قدرت طلبی

شایع ترین و مهم ترین انگیزه ادعای مهدویت و یا نیابت خاص، قدرت طلبی و تسلط بر امور سیاسی جامعه است؛ چرا که اساساً مهدویت، مفهومی دینی-سیاسی است و کسی که مدعی مهدویت می شود، کمترین نتیجه ای که در ذهن دارد، به دست گرفتن رهبری و قدرت سیاسی است. بنا بر این، فراوانی مدعیان مهدویت، در درجه اول، معطوف به این انگیزه است. البته در میان بسیاری از این افراد که قدرت دارند و به دنبال قدرت و مشروعیت بیشترند، برخی با برنامه ریزی و تلاش، به آن رسیده اند و بسیاری نیز در مواجهه با قدرت های دیگر، سرکوب و نابود شده اند.

### 2/2- موقعیت اقتصادی

انگیزه های اقتصادی نیز می توانند به عنوان انگیزه ای مهم مطرح باشند؛ چرا که افرادی هستند که تصور می کنند با تحمیق مردم می توانند به نان و نوایی برسند.

انگیزه مالی برای برخی از اطرافیان که مدعی بابت یا وکالت مشایخ می شوند نیز نمود و بروز دارد.

### 3/3- موقعیت اجتماعی

زمانی که مهدویت به مفهوم «قطب» در نزد مشایخ صوفیه نزدیک می شود، انگیزه های مراد و مریدی و تقویت خانقاه مربوطه و جذب توده ها نیز اهمیت

می یابند. این مسئله در مقطعی از تاریخ ایران و شمال آفریقا، نقش مهمی در پیدایش مدعیان مهدویت داشته است. به سبب قداست مفهوم مهدویت در میان مسلمانان، این انگیزه در میان دیگر گروه‌ها نیز قوی بوده است.

## 4/2- توهم درونی

شماری از ادعاهای مهدویت، ناشی از بیماری روانی «توهم درونی» اند. برخی از افراد که بعضاً با ریاضت‌های فراوان نیز زندگی را سپری کرده‌اند، ممکن است این تصور و توهم برایشان پدید آمده باشد که خودشان همان مهدی موعود هستند، همچنان که مشکلات اجتماعی و سیاسی، گاه سبب پدید آمدن این توهم می‌گردند.

نمونه‌های افراد متوهم این گونه، حتی در دوره معاصر نیز فراوان اند؛ ولی معمولاً به جنبش اجتماعی تبدیل نمی‌شوند و استمرار ندارند.

## 5/2- بسیج توده‌ها بر ضد ستمگران

برخی مدعیان، ممکن است انگیزه‌های اجتماعی-انقلابی داشته باشند، به این معنا که قصد ظلم ستیزی و شورش بر حاکم ستمگری را دارند؛ ولی با طرح ادعای مهدویت، تلاش می‌کنند که شماری از توده‌های مردم را در اطراف خویش گرد آورند. آنچه برای این افراد مهم است، مبارزه سیاسی و نظامی است، نه مهدویت.

به همین دلیل، گاهی به یک طرح کلی از ماجرا بسنده می‌کنند. مهدی سودانی، (1) یکی از بزرگ‌ترین مدعیان مهدویت است که از این ابزار برای برخورد با نیروهای انگلیسی و مصری اشغالگر در کشورش استفاده کرد.

## 3- زمینه‌های پذیرش ادعای مدعیان دروغین

### اشاره

فراهم بودن زمینه‌های مختلف برای پذیرش مدعیان باطل رهبری، به حدی است

ص: 12

---

1- (1) ر.ک: ص 65 (مهدی سودانی).

که در حدیثی از امام باقر علیه السلام، برای هر مدعی رهبری، هوادارانی فرض شده است.

متن حدیث این است:

لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَدْعُو إِلَى أَنْ يَخْرُجَ الدَّجَالُ إِلَّا سَيَجِدُ مَنْ يُبَايِعُهُ. (1)

تا هنگام خروج دجال، هیچ کس نیست که مردم را [به خود] بخواند، مگر این که به زودی، افرادی را می یابد که با او بیعت کنند.

در میان زمینه های گوناگون پذیرش ادعاهای مهدویت، فقر فرهنگی، فساد سیاسی و اجتماعی و مشکلات اقتصادی، مناسب ترین زمینه های فریب دادن ساده اندیشان و رونق بازار مدعیان دروغین مهدویت اند.

### 1/3- جهل

می توان گفت که فقر فرهنگی، جهل و پیروی کورکورانه، بیشترین نقش را در پیدایش مدعیان دروغین مهدویت، و پذیرش ادعاهای آنان دارد.

شاید نخستین پرسشی که با ملاحظه «گزارش مدعیان دروغین مهدویت» به ذهن می رسد، این است که: چگونه این همه مدعیان توانسته اند عده ای را فریب دهند و با دروغ، از آنها برای مقاصد خود، سوء استفاده نمایند؟

پاسخ این سؤال را به روشنی می توان از سخنان حکیمانه امام علی علیه السلام در باره مردم شناسی در یافت.

النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَ هَمَّجٌ رَعَاغٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِيٍّ (صَائِحٍ) يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَنْصِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى زُكْنٍ وَثِيقٍ. (2)

مردم، سه گروه اند: دانشمند ربّانی، دانشجو در راه رستگاری، و دنباله روهای هر

ص: 13

1- (1). الكافي: ج 8 ص 296 ح 456. [1]

2- (2). نهج البلاغة: حکمت 147. [2]

بانگی که با هر بادی می چرخند. اینان از روشنی دانش، پرتوی بر نگرفته اند و به پایه ای استوار پناه نبرده اند.

امام علیه السلام در این سخن، مردم را به سه گروه تقسیم می نماید:

اول. کسانی که حقیقت را شناخته اند و عقیده و رفتار فردی و اجتماعی آنها بر معیارهای درست و مطابق با واقع استوار است. امام علیه السلام از آنان با عنوان «عالم ربّانی» یاد کرده است.

دوم. کسانی که در راه دست یافتن به معرفت حقیقی و راه رستگاری هستند.

امام علیه السلام آنان را «دانشجو در راه رستگاری» نامیده است.

سوم. کسانی که نه حقیقت را شناخته اند و نه در راه شناسایی آن اند. امام علیه السلام آنان را «هَمَجِ رِعَاع» شمرده است. هَمَج، همان پشه هایی هستند که بر صورت گوسفند یا درازگوش می نشینند و برخی آن را مگس معنا کرده اند (1) و کلمه رِعَاع، به معنای بی شعور است.

(2)

در این سخن، کسانی که نه می دانند و نه در جستجوی دانش اند، به پشه های بی شعور و سرگردانی تشبیه شده اند که به دنبال نادانی بزرگ تر از خود هستند؛ بی شعورهایی که با هر بادی، این سو و آن سو می شوند و دعوت هر مدّعی را می پذیرند، بدون آن که بدانند دعوت او حق است یا باطل.

سؤال، این است: چرا عدّه ای از مردم، که اندک هم نیستند، به چنین سرنوشتی مبتلا می شوند؟ امام علیه السلام در این حدیث، خود به این پرسش نیز پاسخ داده و فرموده که علّت سقوط این دسته، آن است که از نور علم بهره نمی گیرند و باورهای خود را بر پایه های محکم علمی، استوار نمی کنند.

با توجه به آنچه اشاره شد، پیروی کورکورانه از مدّعیان مهدویت، تنها یکی از

ص: 14

1- (1). ر.ک: النهایة: ج 5 ص 272.

2- (2). ر.ک: القاموس المحيط: ج 3 ص 30.

مصادیق «همج رعاع» در کلام امام علی علیه السلام است، و تا بیماری تقلید در باورها (1) به طور کامل و ریشه ای درمان نشود، جامعه بشر، روی خوش بختی را نخواهد دید.

### 2/3- فساد سیاسی و اجتماعی

بی‌اعتنایی به ارزش‌های دینی، فراگیر شدن فساد اجتماعی و بویژه اختناق سیاسی، عوامل مهمی برای جذب توده‌ها و متمایل کردن مردم به مدعیان اند؛ زیرا یکی از مؤلفه‌های اصلی مهدویت، احیای ارزش‌های دینی و در رأس آنها عدالت اجتماعی است. از این رو، رواج ظلم و فساد و بی‌اعتنایی به ارزش‌های اسلامی، زمینه‌ساز پذیرش دعوت مدعیان مهدویت و پیدایش کسانی هستند که جنبش خود را تحت عنوان مهدویت برای احیای ارزش‌های دینی و عدالت اجتماعی توجیه می‌کنند.

### 3/3- مشکلات اقتصادی

مشکلات اقتصادی، بستر مناسبی برای خیزش‌های اجتماعی اند. به همین جهت، جنبش‌های مردمی، عموماً در جوامع فقیر شکل می‌گیرند، و از آن‌جا که فقر اقتصادی، زمینه‌ساز فقر فرهنگی و فساد اجتماعی است، می‌توان گفت که اصلی‌ترین بستر پیدایش مدعیان مهدویت، و پذیرش مردمان مشکلات اقتصادی اند.

### 4/3- استناد به شماری از احادیث

استناد به شماری از احادیث، زمینه‌ساز پذیرش ادعای مدعیان دروغین مهدویت است. این احادیث، بدون ارزیابی و جداسازی صحیح و سقیمشان، در منابع حدیثی، نقل شده‌اند، بویژه احادیثی که در باره نشانه‌های ظهورند و چه بسا

ص: 15

---

1- (1). برای آگاهی بیشتر در باره این موضوع، ر.ک: دانش‌نامه عقاید اسلامی: ج 1 ص 29 ( [1] فصل دوم «تقلید در عقیده» ).

شماری از این احادیث را همین مدعیان دروغین جعل کرده باشند.

برای نمونه می توان گفت: ادّعی مکان ظهور در مهدی علیه السلام مغرب، مشرق، یمن، طالقان، خراسان و نقاط دیگر، چه بسا بیشتر آنها ساخته و پرداخته کسانى است که خود، دست اندرکار ادّعی مهدویت بوده و برای این که برای خود و جاهتی کسب کنند و جای پای بر جای نگذارند، احادیثی را جعل کرده اند.

بعدها نیز شماری گرفتار تأویلات شگفت در تعیین محلّ ظهور شده و این گونه احادیث را جدّی گرفته اند. برای نمونه می توان به بحث های مفصّلی که قاضی نعمان در شرح الأخبار در باره ظهور امام مهدی علیه السلام در مغرب کرده تا آن را بر عبید الله مهدی تطبیق کند، مراجعه کرد. (1)

از سوی دیگر، قطعی بودن نام امام مهدی علیه السلام و همنام بودن ایشان با نام پیامبر صلی الله علیه و آله، بسیاری را برای ادّعی مهدویت به هوس انداخته است، بویژه پس از آن که «اسم ابيه اسم أبی؛ اسم پدر او، اسم پدر من است» نیز بدان افزوده شد.

باید توجه داشت که گاه از احادیث درست هم برداشت های سوء استفاده گرایانه می شود، چنان که منصور عبّاسی، نام فرزندش را مهدی گذاشت تا ذهن مردم مهدی خواه، متوجه او شود. البته در بسترسازی این قبیل امور، شماری از علمای ساده انگار هم که باورهای عارفانه صوفیانه دارند، بسیار مؤثر بوده ان؛ زیرا افکار و آثار آنها مردم را که به این قبیل علما تمایل دارند، جذب چنین جنبش هایی می کرده است. برای نمونه می توان به جنبش مهدی گرایانه سیّد محمّد نوربخش مثال زد که استادش خواجه اسحاق، مهم ترین حامی او بود و حتی جانش را بر سر این اقدام گذاشت. (2)

ص: 16

---

1- (1) ر.ک: شرح الأخبار: ج 3 ص 353 و 364.

2- (2) ر.ک: سیّد محمّد نوربخش و ادّعی مهدویت در سال 826.

## اشاره

خاستگاه مدعیان دروغین مهدویت و یا نیابت خاص از مهدی موعود نیز قابل تأمل است؛ زیرا تا کنون، هیچ گاه عالمان، فقیهان و دانایان طراز اول و شاخص شیعه و اهل سنت، ادعای مهدویت نداشته اند. در این دوره هزار و چهارصد ساله ای که از ظهور اسلام گذشته، هزاران دانشمند و فقیه مطرح شیعه و سنی زیسته اند که گاه زمینه پذیرش همه سخنان آنان نیز آماده بوده و قدرت مادی و معنوی و نفوذ تام بر افراد زیرمجموعه خویش و مردمان عادی داشته اند، ولی هیچ یک چنین ادعاهایی نکرده اند؛ بلکه با این گونه ادعاها نیز به شدت مخالفت نموده اند. بیشتر مدعیان نیابت، از کسانی هستند که با دانشی اندک، رهبری گروه یا فرقه ای از مردمان عادی را در اختیار گرفته اند؛ یعنی ارتباط مرید و مرادی همراه با دانش اندک رهبر گروه و مردمان اطراف او، زمینه ادعاهای گزاف و پذیرش کورکورانه را فراهم می سازد.

## نکته

آنچه در این مجموعه آوردیم، تنها به منظور آگاه کردن جامعه و مردمان برای تنبّه و آمادگی در مواردی است که ممکن است در روزگار آینده به وقوع بپیوندد؛ آگاه بودن از بسترها و زیرساخت های این ادعاها و سوء استفاده هایی که در موارد مشابه ممکن است پدید آیند.

از مجموعه گزارش ها به دست می آید که در مواردی انگشت شمار، مدعیان مهدویت، تنها توانسته اند جنبشی محدود در گستره ای جغرافیایی پدید آورند؛ ولی به هیچ عنوان، امکان و آمادگی پدید آوردن جنبشی جهانی را نداشته اند. آنان معمولاً در دام اوهام خود اسیر بوده اند و بررسی آنها تنها به منظور تنبّه و تحذیر است، و گرنه، اشخاص و حرکت آنان به خودی خود، اهمیت ندارند و شایسته

پژوهش و تحقیق نیستند. آنچه مهم است، شناسایی بستر پدید آمدن این حرکت‌ها و نحوه سوء استفاده آنان است که ممکن است در آینده نیز زمینه بروز یابد.

## تاریخچه مهدیان دروغین

### اشاره

اکنون با در نظر گرفتن مقدمه ای که ملاحظه شد، به گزارش کوتاهی در باره تاریخچه مهدیان دروغین می پردازیم:

#### 1- محمد بن حنفیه نخستین کاربرد نام «مهدی»

در منابع معمول تاریخ اسلام، فرض بر این است که مختار، نظریه مهدویت محمد بن حنفیه (م 81 ق) را مطرح کرده و در برخی از نامه های رسمی خود، از این لقب برای وی استفاده کرده است. (1) بر پایه این گزارش ها، وی شروع نهضت خود را با این ادعا شروع کرد که

«إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ مِنْ قِبَلِ الْمَهْدِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ؛ مِنْ أَزْجَانِبِ مَهْدِيٍّ، مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ حَنْفِيَّةٍ بِسُورِيٍّ شَمَائِلِ امْرَأَةٍ». (2) این سعد نیز در باره مختار نوشته است:

«او مردم را به سوی الرضا من آل محمد خواند و از محمد بن حنفیه ستایش کرده، مهدی اش نامید». (3)

در این باره باید توجه داشت که اساساً دوره مختار و عملکرد و سخنان وی در حاله ای از ابهام و آشفتگی اخبار قرار دارد و نمی توان در این خصوص به نظریه اطمینان بخشی رسید. در باره طرح عنوان «مهدی» برای محمد بن حنفیه نیز بر فرض پذیرش آن، روشن نیست که مراد مختار یا محمد حنفیه از این واژه، مهدی به معنای مطلق هدایتگر بوده است یا مهدی موعود.

ص: 18

1- (1). البداية و النهاية: ج 8 ص 274.

2- (2). تاريخ الطبري: ج 5 ص 561. [1]

3- (3). الطبقات الكبرى: ج 2 ص 82. در الفتوح (ج 6 ص 322) آمده که او را با خطاب «أيها المهدي» یاد می کرد. در دوره های بعد، کسانی مانند ابن کثیر، این نصوص را به معنای قطعی ادعای مهدویت گرفته و دلیل آن را جذب کردن مردم به سوی محمد بن حنفیه دانستند (ر.ک: البداية و النهاية: ج 8 ص 248).



نوشته اند که محمد بن حنفیه، فرزندش را نزد شیعیان فرستاد تا به آنان بگوید:

«آری! من مهدی هستم که هدایت به خیر می کنم؛ اما وقتی کسی از شما قصد سلام بر من را دارد، بگوید: سلام بر تو، ای محمد! و نگوید: ای مهدی!». (1)

پدید آمدن فرقه کیسانیه را که اساسی ترین باورشان اعتقاد به مهدویت ابن حنفیه بوده، دنباله همین ماجرا دانسته اند و وقتی وی به سال 81 ق در گذشت، بحث از غیبت و حتی رجعت وی به عنوان مهدی، مطرح شده است. (2)

از باورهای منسوب به این گروه، آن است که محمد بن حنفیه نمرده و در درّه ای در کوه رضوی در جایی بسیار خوب زندگی می کند و شیرهایی از وی حفاظت می کنند. (3)

اگر چه در این موضوع که وی لزوماً در کوه رضوی بوده، میان کیسانیه، اختلاف بوده، با این حال، در بیشتر گزارش ها، همین کوه ذکر شده است. (4)

نکته مهم، آن است که در باره محمد بن حنفیه، دو مفهوم «مهدی» و «غیبت» به هم ضمیمه شده اند؛ یعنی وقتی محمد بن حنفیه در گذشت، کسانی مرگ او را انکار کردند و عده ای هم مرگش را پذیرفتند؛ اما گفتند که مانند عیسی علیه السلام زنده می شود و باز می گردد. طبیعی بود که با این شرایط، مفهوم غیبت نیز شکل بگیرد.

یکی از گرایش های داخلی کیسانیه (از میان کسانی که مرگ محمد بن حنفیه را

ص: 19

1- (1). التحفة اللطيفة فی تاریخ المدينة المنورة: ج 2 ص 545.

2- (2). وداد القاضي بر اساس پذیرفتن این که ابن سبأ وجود خارجی داشته و او بحث غیبت و رجعت را مطرح کرده، ریشه باور کیسانیه را به او و بیشتر از طریق عبد الله بن حزب، از غالیان زمان مختار و افراطی های آن دوره، توجیه می کند. به گفته وداد القاضي، از نظر کیسانیه، بیعت ابن حنفیه با عبد الملک، نوعی گناه بود که خداوند، آن را با غیبت او (شبهه داستان یونس) تلافی کرد و او را از انظار دور نگاه داشت تا زمانی که وی را ظاهر کند (ر.ک: الکیسانیه فی الأدب و التاریخ: ص 170-171).

3- (3). فرق الشیعة: ص 29.

4- (4). ر.ک: الکیسانیه فی الأدب و التاریخ: ص 172.

باور داشتند و امامت را منتقل شده به فرزندش ابو هاشم می دانستند، باور به مهدویت ابو هاشم بود که او را «الإمام القائم المهدی» دانستند. (1) جالب است که عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر نیز - که در سال 128 ق به دست ابو مسلم کشته شد - از جمله کسانی است که بر اساس همین باور کیسانی، باور مهدویت، در باره آنها مطرح گردیده و گفته شده که

«عبد الله بن معاوية هو القائم المهدی الذی بشر به النبی صلی الله علیه و آله. (2) نیز گفته شده که او در کوه های اصفهان زندگی می کند و نخواهد مُرد تا حکومت را به دست گیرد و زمین را پر از داد کند. (3)

## 2- عبد الرحمان بن اشعث قحطانی (م 83 ق)

بخاری و مسلم، از ابو هریره، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند:

لا تقوم الساعةُ حتّی يخرج رجلٌ من قحطان يسوقُ الناسَ بعصاه. (4)

قیامت بر پا نمی شود تا این که مردی از قحطان - که مردم را با عصایش رهبری می کند - خروج نماید.

این قحطانی باید ساخته ای برابر عدنانی و در برابر احادیثی باشد که مهدی را از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند. به روایت مسعودی، عبد الرحمان بن اشعث، قحطانی مورد نظر است. وی می نویسد: عبد الرحمان، به هدف براندازی حجاج از سیستان باز گشت، به این قصد که خلیفه اموی یعنی عبد الملک، کسی را جای گزین حجاج کند؛ ولی وقتی سپاهیانش افزایش یافتند و بسیاری از مردم و نساک و قُرّای عراق به او پیوستند، خواستار خلع عبد الملک شد. او خود را «ناصر المؤمنین» نامید و گفته شد که: همان قحطانی ای است که یمانی ها منتظر او هستند و حکومت را به آنان باز

ص: 20

1- (1). فرق الشیعة: ص 33-34. [1]

2- (2). فرق الشیعة: ص 36. [2]

3- (3). الحور العين: ص 215.

4- (4). صحیح البخاری: ج 6 ص 2604 ح 6700، صحیح مسلم: ج 4 ص 52 ح 2910.

خواهد گرداند. (1)

### 3- عمر بن عبد العزیز (م 101 ق)

سیاه بودن عصر اموی و خلفای آن، سبب شد تا همه ستایش های احتمالی، به عمر بن عبد العزیز نسبت داده شود که از جمله آنها به کار بردن لفظ «مهدی» در باره اوست. در نقلی بر ساخته از یهودی سابق، وهب بن منبه، آمده است که گفت:

«إن كان في هذه الأمة مهدى فهو عمر بن عبد العزیز؛ (2) اگر قرار باشد در این امت، مهدی باشد او عمر بن عبد العزیز است». این خبر برای نشان دادن سابقه مهدویت در این دوره، جالب است. شبیه همین نقل نیز از حسن بصری در باره عمر بن عبد العزیز نقل شده که گفت:

«إن كان مهدى فعمر بن عبد العزیز، وإفلا مهدى إلا عیسی بن مریم؛ (3)». چنین مطالبی حتی به سعید بن مسیب و قتاده نیز نسبت داده شده است. (4)

برادر عمر بن عبد العزیز به نام اصح، او را

«أشجّ بنی امیة الذی یملاً الأرض عدلاً؛» خوانده است. (5)

از همه عجیب تر، این که این نقل جعلی، به نقل از امام باقر علیه السلام است که:

«النبی متاً و المهدی من بنی عبد شمس و لا نعلمه إلا عمر بن عبد العزیز؛ (6) پیامبر، از ما و مهدی، از بنی عبد شمس است و او را جز عمر بن عبد العزیز نمی دانیم».

نهادن نام مهدی، صرفاً روی عمر بن عبد العزیز نبوده؛ بلکه کسانی دیگر هم

ص: 21

1- (1). التنبيه و الإشراف: ص 271.

2- (2). المعرفة و التاريخ: ج 1 ص 613، [1] البداية و النهاية: ج 9 ص 200. [2]

3- (3). تاريخ الخلفاء: ص 279. [3]

4- (4). البداية و النهاية: ج 9 ص 200.

5- (5). انساب الاشراف: ج 8 ص 126، [4] طبقات ناصری: ج 1 ص 98. نیز، البدء و التاريخ: ج 2 ص 182. برای طرح این پرسش از طاووس (از تابعین معروف) که آیا عمر بن عبد العزیز به خاطر رفع جور و ستم، همان مهدی است؟ او پاسخ داد: مهدی هست و نیست؛ چون عدل را کامل نکرد (تاریخ دمشق: ج 45 ص 189) طاووس در این جا مهدی را به معنای لغوی آن به کار برده است (ر.ک: البداية و النهاية: ج 9 ص 200). [5]

6- (6). الطبقات الكبرى: ج 5 ص 333. [6]

کاندیدای این لقب شده اند. موسی بن طلحة بن عبید الله هم که پس از مختار وارد کوفه شد، همراه شماری دیگر به بصره گریخت. در نقلی آمده است

:«و کان فی زمانه یرون أنه المهدی؛ (1)». البته ممکن است این تعبیر، ساخته دوره بعد باشد؛ اما به هر حال اگر قرار باشد برای محمد بن حنفیه به کار رفته باشد، بعید نمی نماید که برای موسی پسر طلحه هم استفاده شده باشد. با این حال، کاربرد کلمه «مهدی» از سوی شاعر معروف اموی یعنی جریر برای سلیمان بن عبد الملک، این قول را تقویت می کند. (2)

به طوری که اخبار سه دهه اخیر دوره امویان نشان می دهند، گرایش به ظهور مهدی به عنوان یک باور گسترده بسیار نیرومند بوده و گروه های مختلف حتی امویان سعی داشتند از آن استفاده کنند و خود و دولتشان را مصداق برخی از نقل های ملاحم و فتن بدانند.

#### 4- صالح بن طریف (م 110 ق)

بربرها در طول قرون، متهم بوده اند که به سرعت در اطراف شورش‌های که به نام نبوت یا مهدویت یا خارجیگری ظهور می کردند، گرد آمده، از آنان حمایت می کنند. (3)

بنیان گذار یکی از سلسله های حاکم در مغرب دور، مردی به نام صالح بن طریف (متولد 110 ق) است. در باره وی گفته شده است: اصل وی از برباط اندلس و یهودی النسب از نسل شمعون بوده است. مدت ها در شرق درس خواند و به گفته این منابع، نزد غیلان قدری تحصیل کرد و درس سحر را هم فرا گرفت. سپس به سرزمین تاسنا آمد. در آن جا اظهار اسلام و تعبد کرد و زمانی که مردم جذب وی

ص: 22

1- (1). تاریخ دمشق: ج 60 ص 431.

2- (2). تاریخ الأدب العربی: ج 2 ص 284.

3- (3). معجم البلدان: ج 1 ص 361 مدخل «بربر».

شدند، به دنبال طرح دیانت خود بر آمد (127-142 ق). او می گفت: وی- که نامش صالح است-، همان «صالح المؤمنین» است که در قرآن (تحریم: آیه 4) آمده است.

وی حکومت را به پسرش الیاس سپرد و به او گفت که به حاکمان اندلس، نزدیک باشد. سپس به مشرق رفت و گفت که در زمان هفتمین نسل از ملوک منتسب به خود، باز خواهد گشت! وی چنین می پنداشت که او همان»

المهدی الأكبر الذی یكون فی آخر الزمان لقتال الدجال، و أن عیسی بن مریم یصلی خلفه، و أنه یملاً الأرض عدلاً كما ملئت جوراً؛ مهدی بزرگ که در آخر الزمان خواه بود کشته شده دجال است، و عیسی بن مریم پشت سرش نماز می خواند، و زمین را پر از داد می کند به همان سان که از جور پر شده باشد.

در این باره، مطلبی منسوب به موسی و سطح کاهن و ابن عباس نقل می کرد. (1)

دقیقاً نمی دانیم آیا صالح بن طریف، از تعبیر «مهدی» به چه صورت استفاده کرده است؛ اما اگر مطالب این منبع را بپذیریم، باید اعتراف کنیم که در نیمه اول قرن دوم هجری، در مغرب- که بعدها یکی از سرزمین های مهدویت گرابی گردید-، این بحث مطرح بوده است.

### اوجگیری باورهای مهدی گرایانه در آغاز عصر عباسی

میراث گرایش به مهدی از اواخر دوره اموی به عصر عباسی رسید و هر چه از آن دوره از افراطی های شیعه- اعم از علوی و عباسی- وجود داشت، به صورت پخته تر به این دوره منتقل شد.

یکی از رایج ترین مؤلفه های باور مهدی گرایانه، آن است که وقتی ظلم، همه جا را می گیرد، مهدی برای رفع آن و برکشیدن پرچم عدل، قیام می کند. اگر دولت

ص: 23

---

1- (1). الاستبصار فی عجائب الأمصار: ص 197-200. نیز، ر.ک: البیان المغرب: ج 1 ص 216 و 223-225، مسالک الأبصار: ج 2 ص 820، تاریخ ابن خلدون: ج 6 ص 276-277.

امویان را به عنوان دولتی ستمگر می شناسیم که مسلمانان چندین دهه در آرزوی نابودی اش بودند، یکی از بهترین ابزارها برای رهایی از آن، وعده ظهور مهدی بوده است. بنا بر این، بیشترین زمینه برای ظهور مهدی در اذهان مردم، در همین دوره تجلی یافته است. از وقتی که در حوالی سال 116 ق، قیام های ضدّ اموی در خراسان پای می گیرند، یکسره ندای مهدویت به چشم می خورد. نمونه آن، ادعای حارث بن سریج، یکی از رهبران شورشی است که خود را صاحب و فرمانده پرچم های سیاه می دانست. (1) حتی در سنن اُبی داوود نیز حدیثی در این باره به چشم می خورد. (2)

حجم بالایی نقل هایی که در باره ظهور پرچم های سیاه نقل شده است، نشان می دهد نوعی فضای مهدی گرایانه برای نجات مردم از دست امویان، وجود داشته است. این نقل ها که نعیم بن حمّاد، عالم اهل حدیث سنّی، آنها را پس از ملاحظه مربوط به ابن زبیر آورده، با بحث «العلامات فی انقطاع ملک بنی امیّه» آغاز می شوند. (3)

به نظر می رسد که باور به مهدویت و منجی، دستاویز بنی عبّاس برای قیام علیه بنی امیّه و رسیدن به قدرت بوده است. در این فضا احادیث برساخته- که اصل ادعای مهدویت را در درون خود دارند و با افزودن برخی ویژگی ها، آن را منطبق بر بنی عبّاس می کنند- نیز مجال وجود می یابند.

استفاده از شخصیت محمّد بن عبد الله (نفس زکّی) و بیعت با او در آغاز قیام نیز همین گونه بوده است. شاید حدیث مشهور نبوی: «

المهدی من ولدی، اسمہ اسمی» در این دوره با افزودن

و اسم اُبیّه اسم اُبی»، بر نفس زکّیّه تطبیق شده باشد؛ چرا که او هم

ص: 24

---

1- (1). تاریخ الطبری: ج 7 ص 331.

2- (2). سنن اُبی داوود: ج 4 ص 108 ح 4290.

3- (3). کتاب الفتن: ج 1 ص 193. [1]

از اولاد فاطمه علیها السلام بود و هم نام پیامبر را بر خود داشت و پدرش نیز همانام پدر پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

باید توجه داشت که بیشتر این نقل‌های ملاحم و فتن در این مقطع، در جهت ساقط کردن امویان و روی کار آوردن عبّاسیان و القای این معناست که دولت عبّاسیان بادوام خواهد بود. البته در ادامه، نقل‌هایی علیه عبّاسیان هم هست که نشان می‌دهد یکی دو دهه بعد با ظهور جریان استبدادی منصور، روایاتی علیه آنان و به نفع دیگران ساخته شده است.

نقل‌هایی که در کتاب الفتن در باب «فی خروج بنی العباس» آورده، همگی نشانگر آن اند که خروج پرچم‌های سیاه، نقل‌هایی است که از قول بزرگان صدر اسلام، برای توجیه دولت عبّاسی بیان شده است. (1)

ادعاهای مهدویت در این دوره، عمدتاً از سوی عبّاسیان بوده است و آنان خود را مصداق مهدی می‌دانستند. القابی مانند: سفّاح، (2) منصور، مهدی، هادی و رشید، از جمله القابی هستند که نشان از نوعی باور به مهدویت است. البته این که تلقی آنان از مهدویت در آن زمان چه بوده است، باید بیشتر بررسی گردد؛ ولی قطعی است که این تصوّر که آن زمان، دقیقاً همین مفهوم و معنایی که ما از مهدی سراغ داریم، در اذهان عامّه مردم بوده (صرف نظر از احادیث اصیل مربوط به مهدی علیه السلام)، درست نیست. همچنین در این که آنان خود را مهدی می‌دانستند و القابی را که نشانی از مهدویت بود، در باره خود به کار می‌بردند، تردیدی وجود ندارد. در احادیث ساختگی نیز - که برخی از آنها از ابن عباس نقل شده -

ص: 25

---

1- (1) ر.ک: همان: ص 201-203 و 209 و ر.ک: همین دانش نامه: ج 6 ص 60 (بخش هفتم/فصل پنجم/پژوهشی در روایات/رایات سود).

2- (2) گردیزی، لقب مهدی را به نام سفّاح افزوده، می‌نویسد: «دولت عبّاسیان پدید آمد و مهدی ابو العباس عبد الله بن محمد بن علی السفّاح -رحمة الله علیه- به خلافت بنشست» (زین الأخبار: ص 134).

### 5- محمد بن عبد الله بن حسن (نفس زکّیه) (م 145 ق)

از حوالی سال 120 ق به بعد، بویژه زمانی که زید بن علی، مقدمات قیام خود را فراهم کرد، توجه به سمت علویان بیشتر شد. پس از شکست و کشته شدن وی، با شدت گرفتن جریان های شورشی علیه امویان، فضای اخبار و آثار در باره مهدویت، رو به فزونی گذاشت.

شاید بتوان گفت: در این دوره، هیچ شخصی به اندازه محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن (نفس زکّیه)، شهرت به «مهدی» نداشت و نیافت. عمر بن سبّه، از منابع خود نقل کرده است که در میان عامه مردم، محمد بن عبد الله را مهدی می نامیدند، به طوری که به او «محمد بن عبد الله المهدی» گفته می شد. (2)

روایت اصفهانی، حکایت از آن دارد که عبد الله بن حسن بن حسن در ابواء، در اجتماع شماری از بنی هاشم، پسرش را مهدی خواند و دیگران هم پذیرفتند و با او بیعت کردند. (3) اندکی بعد، عباسیان، قدرت را به دست گرفتند و محمد و برادرش ابراهیم همراه خانواده و شماری از حامیان، برابر آنان ایستادند که همگی یا کشته شدند (محمد در 145 ق و ابراهیم در 146 ق) یا در زندان ها مردند. اشارات به مهدویت محمد در اخبار شیعی کوفه در این سال ها متعدد است. (4) چندین شاعر نیز در همان روزگار، او را مهدی خواندند. (5)

نوبختی در فرق الشیعة، باور به مهدی بودن محمد بن عبد الله را مربوط به پس از

ص: 26

---

1- (1) برای آگاهی از این نقل ها، ر.ک: أخبار الدولة العباسية: ص 51، 29-207، 52 و 256، البدء و التاريخ: ج 6 ص 95.

2- (2) مقاتل الطالبيين: ص 184. [1]

3- (3) مقاتل الطالبيين: ص 185. [2]

4- (4) مقاتل الطالبيين: ص 186-187.

5- (5) مقاتل الطالبيين: ص 215.



شهادت امام باقر علیه السلام می داند و می گوید که پس از آن، شیعیان دو گروه شدند: یک دسته به مهدویت محمد بن عبد الله معتقد شدند و پس از کشته شدن او گفتند: او زنده است و نمرده و در کوهی به نام «العلمیه»- در راه مکه- زندگی می کند. (1)

به لحاظ تاریخی، این ادعای مهدویت در باره نفس زکیه را می توان یکی از نخستین ادعاهای مفصل در یک گستره وسیع در زمینه مهدویت دانست که یک علوی برای گرفتن رهبری، از این طریق وارد شده و خود و خانواده اش با این ادعا وارد میدان مبارزه شده اند. منابع، تأکید دارند که امام صادق علیه السلام از مخالفان قیام وی و بر این اعتقاد بوده که وی هیچ گاه به حکومت نخواهد رسید. (2) عمرو بن عبید از رهبران معتزله هم مخالف مهدی بودن وی بود و می گفت: چه طور مهدی است، در حالی که کشته می شود؟! (3)

## 6- محمد المهدی (مهدی عباسی) (م 169 ق)

انتخاب نام محمد و لقب مهدی (محمد المهدی) برای سومین خلیفه عباسی از سوی پدرش منصور، بدون دلیل نبوده است. نوشته اند که منصور عباسی در برابر آنچه از محمد بن عبد الله (نفس زکیه) نقل می شد که گفته است مهدی است، گفت:

«کذب عدو الله، بل هو ابني؛ (4) دشمن خدا دروغ می گوید. مهدی فرزند من است» در منابع، تلاش منصور برای جعل حدیث در باره مهدویت فرزندش، با تحمیق مردم عادی، دیده می شود.

در نقلی آمده است که منصور عباسی، اموال بسیاری از عراقی ها را گرفت و با این کار، موجب فقر آنان شد؛ ولی بر آن اموال، مهر زد و در وقت مرگ، به

ص: 27

1- (1). فرق الشیعة: ص 62.

2- (2). الکافی: ج 1 ص 242 ح 7-8، مقاتل الطالبیین: ص 207.

3- (3). مقاتل الطالبیین: ص 219.

4- (4). مقاتل الطالبیین: ص 212. [1]

فرزندش مهدی وصیت کرد که اموال درون کیسه های مهرزده را به صاحبانش باز گرداند و به فرزندش گفت: من این کار را کردم که مردم تو را دوست بدارند. مهدی نیز چنین کرد و این سبب شد تا نامش بدرخشد و دعایش کنند. مردم هم گفتند:

«هذا هو المهدی الذی ورد فی الأثر؛ او همان مهدی است که در روایات آمده است». (1)

بدین ترتیب، داستان منصور و نام گذاری «مهدی» برای پسرش، نوعی بازی با این مفهوم و فرهنگ بوده است، اگر چه طبق نقلی دیگر منصور گفت: نه فرزند من و نه رقیب او (نفس زکیّه) هیچ کدام مهدی نیستند و من فقط از روی تقالّ، این نام را انتخاب کردم. (2)

جالب، این که پیش از آن که شهری در مغرب توسط عبید الله مهدی بنیان گذاری و مهدیه نامیده شود، شهر ری را به مناسبت استقرار مهدی عباسی در زمان ولایت عهدی، مهدیه نامیدند. (3)

### 7- ابو مسلم خراسانی (م 137 ق)

زمانی که ابو مسلم خراسانی به دستور منصور عباسی کشته شد، یاران وی - که رهبری بانفوذ را از دست داده بودند - برای حفظ روحیه خود، باور زنده بودن او یا حلول روح او را در دخترش و بعدها در نسل وی را مطرح کردند. در باره «خرمیه»، این ادعا مطرح شده است که:

يعظمون أمر أبي مسلم و يلعنون أبا جعفر، علی قتله و یكثرون الصلاة علی مهدی بن فیروز لآته من ولد فاطمة بنت أبي مسلم و لهم أئمة يرجعون إلیهم فی الأحكام و رسل یدورون بینهم و یسمونهم فریشتگان. (4)

ص: 28

1- (1). الإمتاع و الموانسة: ص 181.

2- (2). مقاتل الطالبیین: ص 218.

3- (3). آکام المرجان: ص 67.

4- (4). البدء و التاریخ: ج 4 ص 31. [1]

آنان جریان ابو مسلم را بزرگ می داشتند و ابوجعفر منصور را به سبب قتل ابو مسلم، لعنت می کردند و بر مهدی بن فیروز فرزند فاطمه دختر ابومسلم درود می فرستادند و رهبرانی داشتند که در احکام شرعی بدانان مراجعه کرد و فرستادگانی داشتند که رابط میان آنان بودند و آنها را فریشتکان نام نهاده بودند.

خرمیه بر این باورند که از نسل دختر وی، شخصی به نام فاطمه ظهور می کند و تمام نسل خاندان عباس را بر خواهد انداخت. (1)

مسعودی نوشته است: یاران او پس از مرگش دو گروه شدند. برخی گفتند که او نمرده و هیچ گاه نخواهد مرد تا زمین را پر از عدل و داد کند، و دسته ای دیگر به مرگش اطمینان کردند و به امامت دخترش فاطمه باور یافتند و اینان را «فاطمیه» می خوانند. (2)

در منابع شیعی هم (مانند فرق الشیعة) از فرقه «بومسلمیه» به عنوان یکی از فرقه های نزدیک به «خرمینیّه» یاد شده که به امامت ابو مسلم معتقد بوده و ادعا داشته اند که او زنده است و نمرده است. (3)

### مهدویت برخی غالیان و رهبران فرقه های انشعابی از امامیه

گفته می شود ریشه مباحث غلو، به باورهای منسوب است که در زمان امام علی علیه السلام پراکنده شده اند؛ اما در این باره تردیدهای جدی وجود دارد؛ چرا که چند حدیثی که به ظهور غلو در آن دوره اشاره دارند، اعتبار ندارند، اولاً از این جهت که شخصیت ابن سبأ مشکوک است، و ثانیاً به خاطر این که چند روایتی که در آنها ادعای ربوبیت شده، از نظر سند و متن، مخدوش است. با این حال، آغاز غلو در دهه شصت و هفتاد قرن اول هجری در عراق، مسلم است.

ص: 29

---

1- (1). البدء و التاريخ: ج 6 ص 95.

2- (2). مروج الذهب: ج 3 ص 305.

3- (3). فرق الشیعة: ص 46-47.

یکی از مصادیق روشن این باور، اعتقاد به قائمیت و مهدویت امامان علیهم السلام یا باور به مهدویت دیگران در کنار ادّعی نبوت یا حتّی ربوبیت برای امامان علیهم السلام بوده است.

سیر این باورها را در فرق الشیعة، تألیف نوبختی می توان دنبال کرد.

از زمان امام باقر علیه السلام به بعد، غالیانی ظاهر شدند که در پوشش تشیّع و با ادّعی وابستگی به امامان علیهم السلام، طرح مهدویت و قائمیت آنان یا خود را مطرح می کردند.

جالب است که ادّعاهای این افراد، چنان شگفت است که پای را از خدا و نبوت پایین نمی گذارند و کمترین ادّعایشان، مهدویت است.

در باره فرقه «منصوریّه» گفته شده است که پس از شهادت امام باقر علیه السلام مدّعی جانشینی ایشان شده اند و به تدریج، مدّعی نبوت امام علی علیه السلام و امامان دیگر و حتّی مدّعی نبوت خودش شد. همچنین او مدّعی شد که نبوت در شش فرزند او هم هست و پس از او انبیاپی هستند که آخرین آنها، مهدی است. (1) البتّه یادآور می شویم که همیشه و طبق معمول باید در باره نسبت هایی که به این افراد داده می شود، احتیاط کرد.

ادّعی دیگر مهدویت، از سوی شماری از اصحاب غالی معروف، مغیره بن سعید، در باره امام باقر علیه السلام مطرح شده که امامت ایشان را تا زمان خروج مهدی علیه السلام گفته اند. این، در حالی است که همه منابع، متفق اند که امامان شیعه و حتّی اصحاب بزرگ و شاخص ایشان، بجز آنچه در باره امام دوازدهم نقل کرده اند، هیچ ادّعی مهدویت نداشته اند و حتّی منابع متفرقه و مخالف و یا غالیان هم به طور مستقیم، از آنان چیزی دال بر مهدویت خود، روایت نکرده اند. بدین ترتیب، هر آنچه در این زمینه هست، ادّعی عناصر گم نام، افراطی و بی منطق در باره مهدویت آنهاست.

در این باره، به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است:

ص: 30

کسانی بر این باورند که من مهدی هستم، در حالی که مرگ من به من، نزدیک تر از چیزی است که آنان به آن می خوانند. (1)

ادّعی دیگری هم در باره مهدویت امام صادق علیه السلام در کتاب های ملل و نحل مطرح شده است، (2) گرچه کسی به طور جدّی مانند آنچه در باره پدرش گفته شد، مطرح نکرده است. به نوشته نوبختی، از میان شش فرقه ای که پس از شهادت امام صادق علیه السلام پدید آمدند، یک گروه قائل شده اند که ایشان زنده است و نمرده است و هرگز نمی میرد، تا آن که ظهور کند و سرپرستی کار مردم را به دست گیرد و اوست که مهدی است. (3)

گفتنی است که گزارش های کتاب های فرّق، بدون پشتوانه متون حدیثی، مورد تردید جدّی است.

اما در باره اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام، داستان بالا گرفت. داستان مهدویت در میان اسماعیلیّه، با همه فراز و نشیب ها از ادّعاهایی که در باره اسماعیل صورت گرفت، آغاز گردید. اسماعیل که تصوّر می شد جانشین پدر خواهد بود، پانزده سال پیش از شهادت پدر در سال 133 ق در گذشت و همین امر، سبب شد تا کسانی با ادّعی این که زنده است یا زنده خواهد شد، به سمت مهدویت وی بروند. بنا به نوشته نوبختی جماعتی گفتند:

لايموت حتى يملك الأرض، يقوم بأمر الناس، وأنه هو القائم؛

نمی میرد تا فرمان روای زمین شود، و زمام امر مردم را بر عهده بگیرد. و او همان قائم است. (4)

ص: 31

- 
- 1- (1). تاریخ دمشق: ج 54 ص 291، سیر أعلام النبلاء: ج 4 ص 407، كنز العمال: ج 14 ص 31 ش 37859؛ المهدي المنتظر في ضوء الأحاديث والآثار الصحيحة: ص 74 ح 3 (به نقل از: المحاملي في أماليه و در پاورقی ارجاع به: الحاوي: ج 2 ص 158).
  - 2- (2). فرق الشيعة: ص 78، الحور العين: ص 216.
  - 3- (3). فرق الشيعة: ص 67. نیز، ر.ك: الفصول المختارة: ص 305، [1] بحار الأنوار: ج 37 ص 9.
  - 4- (4). فرق الشيعة: ص 67.

تعبیر «قائم»، شیعی تر از تعبیر «مهدی» است و برای همین در این مورد از این مفهوم استفاده شده است. البته در باره زمان این ادعا باید تحقیق بیشتری صورت گیرد؛ زیرا این ادعا در زمان حیات امام صادق علیه السلام بی معنا به نظر می رسد.

بسیاری از کسانی که به دنبال امامت اسماعیل رفته بودند، مدعی امامت فرزندش محمد شدند و این بار هم، مهدویت او را مطرح کردند. (1) به نوشته نوبختی، گروهی در باره محمد بن اسماعیل گفته اند که: محمد بن اسماعیل زنده است و نمرده و در سرزمین روم است، و همو قائم مهدی است. معنای «قائم» نزد آنان نیز این بود که او با رسالت و شریعت جدیدی مبعوث می شود و با آن، شریعت محمد صلی الله علیه و آله منسوخ می گردد. (2)

این ماجرا در اسماعیلیه ادامه یافت، تا آن که مهدی مهم آنان، عبید الله، در سال های پایانی قرن سوم، دولت فاطمی را در شهرک مهدیه تأسیس کرد که شرح اجمالی آن خواهد آمد. (3)

اما در میان امامیه، شماری از آنان، پس از شهادت امام کاظم علیه السلام در مورد او اظهار کردند: نمرده و زنده است و نمی میرد تا این که فرمان روای شرق و غرب زمین گردد و همه آن را از عدل پر کند، همان گونه که از ستم پر شده است و همو قائم مهدی است. (4)

آنان با استناد به برخی از احادیث پدر امام کاظم علیه السلام در باره مهدی، این اظهار نظر را مطرح کردند. این گروه، اظهارات شگفتی در این باره داشتند که نوبختی آنها را نقل کرده است. (5) داستان واقعه در درون شیعه، یک جریان جدی بود که

ص: 32

---

1- (1). الحور العین: ص 216-217.

2- (2). فرق الشیعة: ص 73.

3- (3). ر. ک: ص 36. [1]

4- (4). فرق الشیعة: ص 90-92.

5- (5). فرق الشیعة: ص 80-83. [2]

به تدریج از میان رفت. (1)

پس از شهادت امام هادی علیه السلام گروهی به امامت فرزندش محمد- که پیش از آن در کودکی در گذشته بود- معتقد شدند و او را زنده دانستند، (2) چنان که پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، یکی از گروه‌هایی که در میان شیعه ظاهر شدند، او را «حیّ لا یموت» (زنده ای که نمی میرد) دانستند که غیبت کرده و «قائم» خواهد بود. آنان تفسیرهای متفاوتی از این موضوع داشتند. (3) به گفته نوبختی، از میان سیزده انشعابی که پس از شهادت امام عسکری علیه السلام در میان شیعیان پدید آمد، گروه دوازدهم، همان امامیه هستند که بر اساس نصوص قطعی شیعی، امامت و مهدویت را در فرزند امام عسکری علیه السلام باقی می‌دانند. (4) گروه‌ها و انشعاب‌های دیگر، معمولاً فرقه‌های کوچک و غیر قابل اعتنایی بودند که هیچ‌گاه نمود بیرونی یا علمی پیدا نکرده‌اند.

### 8- جنبش سفیانی - مهدوی (195 ق)

جنبش سفیانی، از یک سو به دلیل وجود ادّعای مهدویت، مهدی‌گرایانه است و از سوی دیگر، به دلیل طرح مسئله سفیانی، نقشی مهم در مسائل روایی و جاری در ادبیات مهدویت دارد. مفهوم سفیانی در کنار الفاظ: مهدی، عیسی و قحطانی، یکی از مفاهیم نسبتاً کلیدی در این مبحث است. گفته شده: جنبش سفیانی مربوط به علی بن عبد الله بن خالد بن یزید بن معاویه بوده است که به ابو العمیطر سفیانی شهرت داشت. مادر وی نفیسه دختر عبید الله بن عباس بن علی بن ابی طالب دانسته شده و او اظهار می‌کرده که من از دو شیخ صفّین یعنی علی و معاویه هستم. وی در سال 195 ق، با ادّعای آن که مهدی منتظر است، مردم را به خلافت خود دعوت

ص: 33

1- (1) ر. ک: الواقیة دراسة تحلیلیة.

2- (2) فرق الشیعة: ص 94. [1]

3- (3) فرق الشیعة: ص 96-98.

4- (4) فرق الشیعة: ص 110-111. [2]

کرد.

می توان گفت: این مسئله بر اساس باوری بود که در جریان سقوط امویان و روی کار آمدن عباسیان، طرح شده بود و گفته می شد که مردی از سفیانی ها ظهور می کند و دوباره دولت اموی را باز می گرداند. در آن هنگام و به محض شورش وی، مأمون، حارث بن عیسی را مأمور جنگیدن با وی کرد. به نقل ابن عساکر، (1) در حالی که دمشق زیر سلطه ابو العمیطر بود، حارث، بر صور غلبه کرد و منتظر ماند تا عبد الله بن طاهر، وارد دمشق شود. اندکی بعد، ابو العمیطر در درگیری ای که میان او و شماری از قبایل عرب در منطقه شبا از وادی تیم روی داد، شکست خورد. (2)

در جریان حمله عبد الله بن علی به دمشق، و در حالی که شماری از مردمان قنسرین و حمص و تدمر به فرماندهی ابو محمد بن عبد الله بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان گرد آمده بودند، اظهار می شد که این ابو محمد، همان سفیانی است که در احادیث آمده است. (3) در این ماجرا و از نظر امویان و اهالی شام، ظهور سفیانی به عنوان یک امر مثبت است، در حالی که شیعیان و دیگران، نگاهی منفی به سفیانی دارند.

### 9- محمد بن قاسم علوی (م 219 ق)

علویان زیدی مذهب که در ایران فعالیت می کردند، معمولاً مدعی مهدویت نبودند.

با این حال، نمونه هایی وجود دارند که دست کم، دیگران در باره آنان ادعای مهدویت کرده اند. یک نمونه، مربوط به محمد بن قاسم بن علی بن عمر بن علی بن حسین در سال 219 ق است. وی که گفته شده فردی عابد و زاهد و متقی بود، در کوفه می زیست و وقتی در معرض تهدید معتصم قرار گرفت، به خراسان

ص: 34

1- (1). تاریخ دمشق: ج 55 ص 31-32.

2- (2). الحلقة الضایعة من تاریخ جبل عامل: ص 102. [1]

3- (3). تاریخ الطبری: ج 7 ص 444. [2]



گریخت و از شهری به شهر دیگر رفت و در مرو و سرخس و طالقان و نسا، رفت و آمد داشت.

در این مدّت، شمار زیادی به امامت وی باور داشتند، تا آن که عبد الله بن طاهر، او را دستگیر کرد و نزد معتصم فرستاد. وی را در باغی در سامرا زندانی کردند و گفته شده که با سم کشتند. مسعودی با اشاره به ارادت مردمانی از طالقان به وی می گوید که:

بسیاری از زیدیه تا روزگار ما (سال 332 ق) هنوز به امامت وی باور دارند.

گوید:

و منهم خلق كثير يزعمون أنّ محمداً لم يمّت، وأنّه حيّ يرزق، وأنّه يخرج فيملأها عدلاً كما ملئت جوراً، وأنّه مهدى هذه الأمة وأكثر هؤلاء بناحية الكوفة و جبال طبرستان و الديلم و كثير من كور خراسان، و قول هؤلاء في محمّد بن القاسم نحو قول رافضة الكيسانية في محمّد بن الحنفية، و نحو من قول الواقفية في موسى بن جعفر؛

عده زیادی از آنان بر این باورند که محمّد نمرده، و همچنان زنده است و خروج خواهد کرد، و زمین را پر از داد می کند به همان سان که از ستم پر شده باشد، و او مهدی این امت است. بیشتر اینان در اطراف کوفه و کوه های مازندران و دیلمان و در بسیاری از مناطق خراسان هستند. نظر اینان درباره محمّد بن قاسم همانند دیدگاه رافضیان کيسانی درباره محمّد بن حنفیه و همانند نظر واقفی ها درباره موسى بن جعفر است». (1)

#### 10- احمد بن معاوية اموي (م 288 ق)

باید سرزمین مغرب را سرزمین ظهور مهدیان قدرتمندی خواند که دولت های بزرگی تشکیل داده اند. در این باره و به طور معمول، ادعای مهدویت در مغرب دور را به اسماعیلیان منسوب می سازند، در حالی که از نظر تاریخی، دست کم یک مورد

ص: 35

ادّعی مهدویت در اندلس پیش از ظهور عبید الله فاطمی وجود دارد.

در دوره خلافت عبد الله بن محمد بن عبد الرحمان اموی- که 25 سال طول کشید-، اندلس، آشوب ها و فتنه های زیادی به خود دید. در این مدت، همّت دولت اموی، صرف سرکوبی شورش های داخلی می شد و این، ضعف و فتوری اساسی در دولت و سرزمین اندلس ایجاد کرد. در سال 280 ق، الفونسوی سوم پادشاه لیون (جلیقیّه) توانست شهر سموره را از دست مسلمانان خارج کند و از آن پس، از این شهر به عنوان پایگاهی علیه مسلمانان- که بربر بودند-، استفاده کرد. به نوشته عنان،

چون فتنه شدّت گرفت و بر سایر نواحی گسترش یافت، در طلیطله و طلیبره، احمد بن معاویه، معروف به ابن القبط ظهور کرد. احمد بن معاویه، از اعقاب هشام بن عبد الرحمان بود. او در میان بربرها به دعوت پرداخت و خود را مهدی خواند.

احمد، مردی دانا، شعبده گر، تیزهوش و با عزم و اراده بود. جماعت کثیری از بربرها گرد او را گرفتند و او اعلام جهاد کرد و برای گشودن سموره لشکر در حرکت آورد.

در نبردی که میان آنها صورت گرفت، ابتدا مسیحیان شکست خوردند؛ اما با جدا شدن شماری از یاران وی، در نبرد بعدی در سال 288 ق، به رغم پایداری او، وی کشته شد. (1)

به طور قطع، حرکت وی، همان طور که شوقی ضیف یادآور شده، صبغه شیعی نداشته (2) و نشانگر آن است که باور مهدویت و ادّعی آن، در عمق تسنّن اموی هم ریشه داشته است.

### 11- عبید الله مهدی (296 ق)

این ادّعا که مهدی از مغرب اقصی ظهور خواهد کرد نه مکه، حکایت از آن دارد که در این دیار، بارها و بارها کسانی به نام مهدی خروج کرده و برخی از آنان مانند عبید

ص: 36

1- (1). تاریخ دولت اسلامی در اندلس: ج 1 ص 372-373.

2- (2). تاریخ الأدب العربی: ج 8 ص 54.

اللّه مهدی و ابن تومرت، دولت های بزرگی را بنیاد نهاده اند. در این باره، حدیثی نقل شده و بر اساس آن گفته شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وعده ظهور این مهدی را از مغرب داده است.

عبید الله مهدی، بنیان گذار دولت فاطمی، در سال 296 ق توانست بخشی از مغرب را در شمال افریقا تصرف کند. دولت یاد شده، طی سه نسل از خلفای فاطمی، بر بخش بزرگی از جهان اسلام تسلط یافت و به عنوان مهم ترین رقیب عباسیان در آمد.

آنچه در عمل رخ داد، این بود که اسماعیلیان از زمان محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق به صورت پنهانی، فعالیت خویش را در عراق، یمن و مغرب آغاز کردند. از نظر آنان، پس از محمد مکتوم، امامت به جعفر صدق (مصدق) و سپس به فرزندش محمد حبیب و پس از او به عبید الله مهدی (نخستین خلیفه فاطمی در مغرب) رسیده است. (1)

اعتقاد اسماعیلیان به نسلی از امامان مستور که به عبید الله مهدی ختم شد، چندان بوده که در وقت ظهور، آنان به سادگی توانستند دولت بزرگی را تشکیل دهند.

ابن خلدون می گوید: شیعیان این جماعت، در یمن تا حجاز و بحرین و خراسان و کوفه و بصره و طالقان پراکنده بودند؛ اما محمد حبیب در شهر سلمیه از منطقه حمص بود. عادت ایشان بر این بود که به «الرضا من آل محمد» دعوت می کردند.

این شیعیان، به زیارت قبر حسین علیه السلام رفته، از آن جا به سلمیه می رفتند تا امامان از نسل اسماعیل را زیارت کنند.

در یمن نیز شیعیان آنان وجود داشتند که از آن جمله قوم بنی موسی بودند که یکی از مردان آنان، محمد بن فضل از اهالی جند (از یمن) بود. این شخص به زیارت محمد حبیب آمد و رستم بن حسین بن حوشب، وی را در بازگشت به

ص: 37

یمن همراهی کرد. ابن حوشب که کوفی بود، مأمور به دعوت بود و مهدی نیز در این وقت، خارج شده بود. ابن حوشب به یمن نزد بنی موسی رفت، دعوت را آشکار کرد و آنان را به «المهدی من آل محمد» فرا خواند. بسیاری از مردم یمن از وی پیروی کردند. در این وقت، یکی از یاران ابن حوشب به نام ابو عبد الله شیعی به مکه رفت و از آن جا همراه حجّاج مغربی به کتامة رفته، با حمایت مردانی از آن نواحی به تدریج بر آن دیار غلبه کرد. وی توانست دولت اغالبه را شکست دهد و شهری در کوه ایکجان به نام دار الهجره بنا کند.

با درگذشت محمد حبیب، او به فرزندش عبید الله وصیت کرد و به او گفت:

«أنت المهدی؛ تو مهدی هستی». شیعیان مغرب با این پیروزی ها به عبید الله پیغام داده، او را به مغرب دعوت کردند و گفتند که در انتظارش هستند. وی که مکتفی عباسی در تعقیبش بود، همراه فرزندش - که بعدها ملقب به قائم شد - ابتدا در لباس تاجران به مصر رفت و از آن جا به مغرب گریخت. پیروزی های مکرر شیعیان اسماعیلی، سبب شکست کامل اغالبه و پیوستن قبایل مختلف به آنان شد. در این وقت بود که عبید الله شیعی به سجلماسه رسید و ابو عبد الله شیعی، همه چیز را در اختیار او نهاد و در آن جا بود که به سال 296 ق با وی به عنوان «امام» (1) و «المهدی أمير المؤمنين» بیعت شد. (2)

به هر روی، عبید الله مهدی در جریان این ظهور، به عنوان «مهدی» جلوه گر شد و مهم ترین شهری که تأسیس کرد، شهر مهدیه بود که به سال 308-309 ق، افتتاح شد. او وقتی بنای این شهر را - که در نهایت استحکام بود - تمام کرد، گفت:

«الآن آمنت علی الفاطمیین؛ اکنون بر فاطمیان ایمن شدم». (3)

نوشته اند که مدتی بعد، وی ابو عبد الله شیعی را که زمینۀ پیروزی او را فراهم

ص: 38

---

1- (1). تاریخ ابن خلدون: ج 3 ص 452-454 ( [1] با اختصار).

2- (2). اتعاض الحنفاء: ص 92.

3- (3). خریدة العجایب: ص 55.

کرده بود، کشت و این هم به سبب این بود که از او دلیل و نشانه مهدویتش را خواسته بود. (1) از برادر ابو عبد الله، با نام ابو العباس نقل شده که گفته بود: «این، آن مهدی ای نیست که ما می خواستیم؛ چرا که مهدی با دلیل، تمام می کند و نشانه های روشن می آورد». این مسئله، تأثیر منفی در مردم گذاشت.

عبید الله مهدی که تا سال 322 ق زنده بود، توانست این دولت را چندان استوار کند که نه تنها مصر، بلکه بخش بزرگی از جهان اسلام را برای قریب دو قرن، در اختیار یک دولت شیعی قرار دهد. وی فرزندش را نیز ملقب به قائم، یعنی لقب شیعی برای «مهدی» کرد و او نیز در استحکام این دولت کوشید.

پس از عبید الله مهدی (م 322 ق)، فرزندش قائم (م 334 ق)، آن گاه منصور (م 341 ق) و پس از وی، معز فاطمی (م 365 ق) به خلافت رسیدند. همین معز بود که توانست مصر را تحت سلطه دولت فاطمی در آورد. بعدها در باره الحاکم بأمر الله نیز ادعای مهدویت صورت گرفت و گفته شد:

انه حی لم یمت، و لایموت حتی یملک جمیع الأرض و یملاها عدلا، و انه المهدی المنتظر؛

او زنده است و نمرده و نمی میرد تا فرمان روای تمامی زمین شود و زمین را پر از داد کند. او همان مهدی منتظر است. (2)

اصطلاح مهدی در میان این جماعت، مسبوق به سابقه مهدی گرایی در میان اسماعیلیه بود؛ اما این که آنان به تفصیل از مفهوم «مهدی» یا «قائم» استفاده کرده باشند، نشان جدی ای برای آن نیست. در واقع، از نظر آنان، مهدی-لقبی که برای عبید الله به کار رفته- یا تعبیر «العترة الهادیة المهدیة» به این معنا بود که هدایتگری از خاندان رسول، از حالت غیر ظهور به حالت ظهور در آمده و فرزندش هم قائم و نوادگانش منصور و معز هستند. با این حال، این به معنای بی اهمیتی لفظ «مهدی»

ص: 39

---

1- (1). اتعاظ الحنفاء: ص 94-95.

2- (2). الحور العین: ص 217.

نیست؛ بلکه بنای شهری با عنوان مهدیه، نشانگر اعتباری است که این تعبیر برای آنان داشته است. تعبیر «العترة الهادية المهدية» تعبیری بود که در نخستین خطبه فاطمیان در تسلط بر مصر به کار رفت، چنان که از آیه «أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» زمین را بندگان شایسته من به ارث خواهند برد» (1) هم استفاده شد. (2)

یکی از رخداد‌های جالب در جریان تسلط فاطمیان بر مغرب، آن است که ابو عبد الله شیعی - که نمایندگی فاطمیان را در مغرب برای فراهم کردن مقدمات این دولت داشت -، اندکی بعد به دست عبید الله مهدی کشته شد. مخالفان عبید الله، با استناد به مهدویت نوجوانی از کوه اوراس و گفتن این که او مهدی یا نبی است و وحی به وی می رسد، چنین ادعا کردند که ابو عبد الله نمرده و زنده است. آنان زنا را حلال کردند، محارم را حلال شمردند و منطقه میله را به تصرف در آوردند. در این وقت، عبید الله مهدی، سپاهی فرستاد و آنان را از میان برد. آن نوجوان نیز کشته شد. (3) این هم نوعی طرح مهدی، علیه مهدی بود که البته به سرانجام نرسید.

## 12- امام المهدی لدین الله (م 404 ق)

به طور معمول، باور به مهدویت در میان زیدیان، آن چنان که به ادعای مهدویت منجر شود، اندک بوده است؛ اما چنین نیست که یمن زیدی نیز خالی از این مسائل باشد.

حسین بن قاسم، مشهور به امام المهدی لدین الله، یکی از چهره های برجسته زیدی است که در علم و زهد، شهرتی به سزا یافت و پس از پدرش، امارت منطقه وسیعی از الهان تا صعده و صنعا را به دست آورد. شهرت وی سبب شد تا گروهی از زیدی به زنده بودن او و این که او همان مهدی ای است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به وی بشارت داده، معتقد شوند.

ص: 40

1- (1). انبیا: آیه 105. [1]

2- (2). نهاية الأرب: ج 28 ص 131-132. [2]

3- (3). نهاية الأرب: ج 28 ص 110.

وی در سال 402 ق، توانست صنعا را به تصرف در آورد و از مردم، خمس دریافت کند. او همان جا سگه به نام خود زد و پس از آن، درگیری های فراوانی با معارضان دولت خود داشت. وی در نهایت و در حالی که هنوز بیست و اندی سال داشت، در نبردی که میان او و بنو حماد رخ داد، به سال 404 ق، کشته شد و در بریده مدفون گشت. او بیش از 73 اثر تألیفی از خود بر جای گذاشت و پس از آن بود که کسانی به زنده بودن و مهدویت وی معتقد شدند.

این باور تا دیرزمانی، میان شماری از شرفا و سادات، پا بر جا بوده است. با این حال، معارضه بر سر این مسئله، باقی بوده و اشعاری در این باره بر جای مانده است. (1)

### 13- محمد بن عبد الله بن ادریس (ق 5 ق)

او که ملقب به «عالی» است، یکی از امیران بنی حمود است که در مالقه، امارت داشتند. وی یکی از چهره های ادیب و کریم این خانواده بوده است. به تدریج، منازعات درون خانواده، سبب پناه بردن وی به کوه ها و سرانجام، انقراض دولت آنان شد و بادیس صنهاجی، امیر غرناطه، بر مالقه تسلط یافت. بنی حمود پراکنده شدند و شماری به جزیره صقلیه رفتند که از آن جمله، محمد بن عبد الله بن ادریس عالی بود. وی در آن جا مهدویت خود را شایع کرد و گفت که او همان مهدی است که نام خود و پدرش با پیامبر صلی الله علیه و آله یکسان است اما کاری از پیش نبرد. (2)

### 14- بلیا (م 484 ق)

در جمادی الأولى سال 483 ق مردی به نام بلیا در شهر بصره ظاهر شد که دستی در نجوم داشت و شمار زیادی از اهالی این شهر را گم راه کرده بود و تصوّر می کرد که

ص: 41

1- (1). تاریخ الیمن الإسلامی: ص 214-218. نیز، ر. ک: نهاية الأرب: ج 33 ص 102.

2- (2). الوافی بالوفیات: ج 8 ص 324-326. [1]

مهدی است. وی جاهایی از بصره از جمله دار الکتب را-که وقف مسلمانان بود و در اسلام، نظیر آن دیده نشده بود-آتش زد و بسیاری از چیزهای دیگر را نابود کرد. (1)

بلیا به اطراف و جوانب نوشت که:

«مهدی موعود که خلق را به حق دعوت می نماید، منم. اگر اطاعت و انقیاد من نمایید، از عذاب اخروی و ذلت دنیوی، امن و خلاص خواهید شد و اگر قدم از دایره اطاعت من-که صاحب الزمانم-، بیرون نهدید، یقین بدانید که در هر دو سرا به عذاب و وبال گرفتار می گردید. پس به خدای سبحانه و تعالی و به امام مهدی ایمان بیاورید» .

سلطان ملک شاه حکم کرد که کلاه مسخرگان را بر سر بلیا نهند و او را بر شتر سوار کنند و در تمام شهر بغداد بگردانند و بعد از آن به دار بکشند. (2)

### 15- ابن تومرت (485-524 ق)

ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن تومرت، متولد در کوه سوس، همه آنچه را که یک مدعی مهدویت نیاز دارد، داشت: اولاً از سادات حسنی بود، چنان که نام خود و پدرش هم شبیه نام پیامبر صلی الله علیه و آله بود. به علاوه قیام او در اولین سال های سده ششم هجری بود. (3) مورد اخیر، همیشه امتیازی برای مدعیان مهدویت بوده که خود را مجدد قرن نیز بشناسانند.

ابن تومرت برای تحصیل، به شرق اسلامی آمد و در بازگشت، طلبه ای پرشور شده بود که مرتب امر به معروف و نهی از منکر می کرد. در سال 505 ق به مهدیه رفت و سپس از آن جا به ملاله عزیمت کرد. در این شهر بود که عبد المؤمن بن علی را-که یکی از یاران اصلی او و جانشین وی شد-، ملاقات کرد. در آن جا به او گفت که: مهدی است و در حدیث است که مردی از قیس-یعنی همین عبد المؤمن- او را

ص: 42

1- (1). البداية و النهاية: ج 12 ص 136.

2- (2). تاریخ الفی: ج 4 ص 2507-2508.

3- (3). تاریخ الفی: ج 4 ص 2850.



سپس به مراکش رفت؛ جایی که یوسف بن علی بن تاشفین حکمرانی داشت.

وی به عنوان یک عالم، کارش امر به معروف و نهی از منکر و جلوگیری از فساد و تباهی بود. کسانی او را به فتنه‌گری سیاسی متهم کردند؛ اما به دلیل تقدس و زهد، از فشار رهایی یافت.

ابن تومرت در سال 514 ق به میان قبیله هرغه-که خود، از آنان بود-رفت و همه به او پیوستند. وی یاران خود را «موحدین» و مخالفین خویش را «مجسمین» می‌نامید. (1) همو امام علی علیه السلام را مانند شیعیان امامیه، معصوم می‌دانست. (2) گویا تا این زمان یا سال 515 ق، مهدویت او آشکار نبوده؛ اما در این وقت، ده نفر از جمله عبد المؤمن به وی گفته‌اند که او یقیناً همان مهدی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بشارت به ظهور او داده است.

به تدریج، مردمان به وی پیوستند و وی با درایت و بعضاً کشتار شماری از مردم آن نواحی، آن شهر را به پایگاه خود تبدیل کرد. وی در سال 524 ق در گذشت و مهدویت را به عبد المؤمن بن علی سپرد. همین شخص بود که در سال 542 ق مراکش را تصرف کرد و دولت وی با نام «موحدون» تا اسپانیا گسترش یافت و لقب امیر المؤمنین به خود داد. وی در سال 558 ق در گذشت. جانشین وی فرزندش ابو یوسف بود که نبردهای بسیاری با اروپاییان داشت و به سال 580 ق در گذشت. (3)

بجز اخبار سیاسی و تاریخی، آثاری علمی هم از ابن تومرت و شاگردان وی بر جای مانده که دیدگاه‌های وی را-که گفته می‌شود نوعی نگاه اشعری، اما متشیع است-عرضه می‌کند. (4)

ص: 43

---

1- (1). صبح الأعمش: ج 5 ص 186.

2- (2). سیر أعلام النبلاء: ج 19 ص 549. در باره برخی از ویژگی‌های وی، ر.ک: وفیات الأعیان: ج 5 ص 54.

3- (3). مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم: ص 181.

4- (4). المهدیة فی الإسلام: ص 195-196.

ابو القاسم عبد الرحيم بن ابراهيم خزر جي (ابن الفرس) دانشمندی معروف است.

نوشته اند که روزی در مجلس منصور موحدی (ح 580-595 ق) نشسته بود و سخنی گفت که از آن بوی مخالفت با دولت موحدی می آمد و نشان از تمایل وی به امامت داشت. اندکی بعد ترسید و مدتی مخفی شد. وقتی منصور موحدی مُرد، ابن الفرس در میان قبایل بربر در جنوب مراکش، شروع به دعوت به خود کرد و مدعی شد که مهدی منتظر یا همان قحطانی است که در حدیث آمده و قبل از قیامت، ظاهر می شود. ناصر موحدی به جنگ با وی پرداخت. مدتی بعد در سال 601 ق، گروهی از اطرافیانش به او خیانت کردند و او را کشتند و سرش را به مراکش فرستادند. (1)

### 17- ملک معز اسماعیل ایوبی (م 598 ق)

در اوایل عهد صلاح الدین (569 ق) لشکر ایوبی برای فتح یمن روانه شد.

سرپرست این فتح، ملک معظم توران شاه، برادر بزرگ تر صلاح الدین بود که متولّی حکومت یمن پس از فتح آن شد (569-577 ق). سپس برادر دیگر، سیف الإسلام طغتكین، جانشین او شد (577-593 ق) و بعد از مرگ او پسرش ملک معز اسماعیل، جای او را گرفت (593-598 ق). حنبلی در شفاء القلوب (ص 174) نوشته است:

وی ادعا کرد که اموی است و قصد خلافت کرد و لباس آن را - که آستینی به طول نزدیک به بیست ذراع داشت - در بر نمود و خود را مهدی خواند. عمویش، العادل، بدو پیام فرستاد و او را از آن کار نهی کرد و کردارش را ناپسند شمرد. و گفته اند که وی ادعای پیامبری نیز کرد. (2)

ص: 44

---

1- (1) ر. ک: تاریخ الأدب العربی، فروخ: ج 5 ص 558.

2- (2) تاریخ ایوبیان: ج 1 ص 374، الوفیات: ج 3 ص 471 (شرح حال صلاح الدین)، السلوک: ج 1 ص 42.

در عصر حضور مغولان و بیداد آنان و جهل و بی فرهنگی مردم، در روستای تاراب، محمود تارابی - که به زهد و عبادت مشهور بود - ادعا کرد که جئیان با او سخن می گویند و از امور غیبی به او خبر می دهند. عوام الناس به او روی آوردند و هر کجا بیماری بود، به او مراجعه می کرد. دانشمندی به نام شمس الدین محبوبی به او گفت: پدرم روایت کرده و در کتابی نوشته که از تاراب بخارا، صاحب دولتی ظاهر خواهد شد که جهان را مستخلص می کند و علامات این سخن را نشان داده و آن آثار در تو پیداست. این سخن، اقبال به وی را گسترش داد و آثار فتنه و آشوب پدید آمد. (1) حکومت و اشراف، به مقابله با وی بر آمدند و او هم پیروان خود را تهییج کرد و به جنگ فرا خواند. (2)

پس از پیروزی اولیه، دستور غارت خانه اشراف را داد و هر آنچه بود، برداشتند.

مغولان آن نواحی، با یکدیگر متحد شدند و بر او یورش بردند؛ اما از سپاه تارابی شکست خوردند.

وقتی لشکریان وی پیروزمندانه باز گشتند، اثری از تارابی ندیدند. از این رو گفتند: خواجه غیبت کرده است و تا ظهور او، دو برادر او، محمد و علی، قائم مقام او باشند. (3)

این، اجمال نقلی از جوینی بود که خود از حامیان مغولان است، و ماهیت واقعه برای ما آشکار نیست.

قاضی شرف الدین ابراهیم، سیدی شیرازی بود که مدتی از وطن خود مهاجرت کرد

ص: 45

1- (1). تاریخ جهان گشای جوینی: ج 1 ص 86-87. [1]

2- (2). تاریخ جهانگشای جوینی: ج 1 ص 88. [2]

3- (3). تاریخ جهانگشای جوینی: ج 1 ص 89. [3]

و در خراسان اقامت گزید. به عدالت زهد و پرهیز و ریاضاتی که داشت، گروهی دست ارادت به او دادند و از او کرامات بسیار نقل کردند. چون خواست از خراسان به شیراز آید، در راه، آغاز به دعوت کرد و خلقی بدو گرویدند. وی معتقد بود که خود مهدی آخر الزمان است و رجب سال 663 ق با لشکری به قصد تصرف شیراز از حدود شبانکاره در حرکت آمد و نزدیک پل کوار با سپاه حکومت فارس رو به رو شدند. سپاه او «یا مهدی» گویان، از یک سو و سپاه حکومتی از دیگر سو حمله کردند. لشکر او شکست خورد و سید نیز به قتل رسید.

(1)

محمد بن خاوند شاه میر خواند (م 903 ق) در روضة الصفا می نویسد:

از جمله بلیات که در آن اوقات متوجه ولایت فارس شد، یکی خروج قاضی شرف الدین ابراهیم بود. قاضی القضاة قاضی شرف الدین ابراهیم از زمره سادات عظام ممالک فارس، به کمال زهد و طاعت و وفور کرم و عبادت، آتصاف داشت، و مدتی در خراسان رحل اقامت انداخته به زهد و ریاضت، خلق را در قید اراده خود آورد و مریدان از وی کرامات و خوارق عادات نقل می کردند... وی چنان می پنداشت که مهدی آخر الزمان، اوست. (2)

## 20- موسای کُرد (م 707 ق)

دوره ایلخانان به نسبت، از دوره های پرمهدی در ایران بزرگ است. در سال 707 ق، شخصی به نام موسی از کوه های کردستان قیام کرد و اساس دعوی مهدیگری نهاد، و تا سی هزار نفر از اکراد، گرد او جمع شدند و دعوی او را قبول کردند. برخی از امرای مغول که مقیم آن حوالی بودند، چون از حال او آگاه شدند، به مقابله با او پرداختند و او و جمعی از هوادارانش را کشتند. (3)

ص: 46

1- (1). تحریر تاریخ و صاف: ص 110، [1] ریاض الفردوس خانی: ص 271.

2- (2). تاریخ روضة الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء: بخش 2 ج 4 ص 3624. نیز، ر. ک: فارس نامه ناصری: ج 1 ص 266. [2]

3- (3). تاریخ اولجایتو: ص 77، تاریخ الفی: ج 7 ص 4353.

منطقه لاذقیه، از مناطقی است که نصیری ها از دیرباز و تا به امروز در آن جا سکونت داشته اند. منابع، از ظهور شخصی در آن ناحیه با ادعای مهدویت یاد کرده اند. به گفته این منابع، وی یک بار خود را محمد بن حسن منتظر و بار دیگر علی بن ابی طالب و بار دیگر، محمد مصطفی نامیده و امت را کافر خوانده است. اینها مطالبی است که تواریخ مملوکی که دشمن آنان هستند، به قلم آورده اند. در این منابع آمده است: سه هزار نفر وی را حمایت کردند و در نبردی که میان او و سربازان حکومت در گرفت، حدود صد و بیست نفر از نصیری ها کشته شدند. (1)

22- تیمورتاش بن چوپان (م 722 ق)

سال 722 ق، یکی از وابستگان به سلطنت آل چوپان (سلاطین آسیای صغیر) به نام تیمورتاش پسر امیر چوپان، چون در ممالک روم، مخالفان را برانداخت، دچار نخوتی شد و با اغوای جمعی، سگه و خطبه به نام خود ساخت و خود را مهدی آخر الزمان خواند. همچنین ایلچیان را به ممالک مصر و شام فرستاده، استمداد نمود که لشکر کشیده، عراقین و خراسانات را مستخر گرداند. امیر چوپان از این حال آگاهی یافت و حکایت پیش سلطان روم بُرد و برای مقابله با تیمورتاش درخواست اعزام سپاه کرد و گفت: اگر پیش آید، او را بسته پیش سلطان آورم و اگر تمرد نماید، سرش بیاورم. سلطان نیز لشکری فرستاد. تیمورتاش وقتی از این لشکرکشی آگاه شد، پیش پدر آمد و عذرخواهی نمود. امیر چوپان دستور داد او را به بند کشند. (2)

ص: 47

1- (1). مسالک الأبصار: ج 27 ص 518.

2- (2). مطلع سعدین و مجمع بحرین: ج 1 ص 87-88. [1] در باره وی، ر.ک: حبیب السیر: ج 3 ص 198 و 207، تاریخ گزیده: ص 651، ذیل جامع التواریخ: ص 202.

صفدری نیز شرح حال مفصل وی را آورده و از ادّعی مهدویت وی همزمان با الواطی و مشروبخواری او سخن گفته است. (1)

### 23- احمد بن ابراهیم (اوایل ق 8 ق)

ابن تیمیّه می گوید:

در روزگارمان، تعدادی از مشایخ را می شناسم که زاهد و عابدند و هر کدام بر این باورند که مهدی هستند و بسا که بارها کسانی آنان را مهدی خطاب کرده اند، در حالی که این شیطان است که آنان را بدین نام می خواند، هرچند آنان بر این باورند که خدا آنان را به این عنوان مخاطب ساخته است. نام یکی از آنان، احمد بن ابراهیم است. به او گفته می شود: احمد و محمد در واقع یک اسم است، و ابراهیم خلیل هم که جدّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله بوده است. بنا بر این، نام پدر تو ابراهیم است و بدین ترتیب، نام تو (احمد)، نام او (رسول) و نام پدر تو (ابراهیم)، نام پدر اوست! (2)

و بدین ترتیب، مهدویت او ثابت گردیده است.

### 24- فضل الله حروفی (م 796 ق)

فضل الله حروفی در اصل، از مردمان استرآباد بود و سال ها در اصفهان زیست. او از آن جا به مکه رفت و باز گشت و در سال 778 ق، در این شهر ادّعی مهدویت کرد.

اثبات مهدی بودن وی با خواب و این که این ادّعا در خواب، مورد تأیید علی علیه السلام هم قرار گرفته، در «نوم نامه» وی آمده است:

در اوایل جمادی الأولى سنه ست و ثمانین و سبعمانه دیدم در ذی حجّه که جامه من سپید و پاک، به غایت شسته بودند و بینداخته و من دانستم که جامه من است و می دانستم که جامه مهدی است، یعنی می دانستم که منم. (3)

ص: 48

---

1- (1). الوافی بالوفیات: ج 1 ص 400-401. نیز، ر.ک: الدرر الكامنة: ج 1 ص 518 ش 1417.

2- (2). منهاج السنّة: ج 4 ص 211.

3- (3). واژه نامه گرگانی: ص 243 (نوم نامه).

این باور در باره وی، پس از مرگ او، در میان یارانش شکل های افراطی تری به خود گرفت. ادعای عیسی بودن فضل و این که «جز عیسی، مهدی دیگری نیست» از باورهایی است که در میان حروفیان نسبت به فضل الله مطرح شد؛ اما به هر حال، نام مهدی برای وی ماند و حروفیان از شیعیان انتقاد کردند که چرا مهدویت او را انکار می کنند، با این ادعا که:

از تشیع دم زنی، ای بو الفضول! منکر مهدی شوی، باشد قبول؟ (1)

تشبیه به عیسای مسیح، برای آن است که وقتی مُرد، چگونه مهدی خواهد بود؛ زیرا مهدی باید باشد و دنیا را از عدل و داد پر کند؟! اما وقتی مثل عیسی باشد، می توان ادعا کرد که

«اندوهگین مباشید؛ زیرا همچنان که عیسی مسیح رفت و دوباره خواهد آمد، من نیز باز خواهم گشت». (2)

در بیشتر این موارد، این شبهه هست که از تعبیری چون مهدی و عیسی، نوعی برداشت ادبی شده باشد.

## 25- سید محمد فلاح مشعشی (م 866 ق)

یکی از بزرگ ترین جریان های مهدی گرایانه در میان شیعه امامی که البته تا حدود زیادی رنگ سنی هم به خود گرفت، ظهور سید محمد فلاح و دیگری سید محمد نوربخش (م 870 ق) است که هر دو از شاگردان ابن فهد حلّی (م 841 ق)، عالم برجسته شیعه و مؤلف آثار فقهی و دعایی، بودند. یکی از آنان، بانی سلسله «مشعشعیّه» در خوزستان و جنوب عراق و دیگری، بانی نحله «نوربخشیّه» در ایران و هند شد. ادعای مهدویت در باره هر دو مطرح شده و اطلاعات فراوانی نیز در منابع تاریخی به دست آمده است.

ص: 49

---

1- (1). فهرست متون حروفیه: ص 23.

2- (2). واژه نامه گرگانی: ص 292.

در باره زندگی نامه و آثار و آرای این دو، کتاب‌ها و مقالات فراوانی نوشته شده است. آنچه در این جا برای ما اهمیت دارد، ادعاهای مهدویت است که در باره آنها گهگاه تردید شده، یا دست کم، در مفهوم مهدی و انطباق آن با اصطلاح رسمی آن، تفاسیر متفاوتی ارائه شده، و یا طرح نیابت و باب مهدی، به خود مهدویت تأویل گردیده، اما به هر روی، در حوزه مهدویت گرای است.

سید محمد فلاح، شاگرد و پسرخوانده احمد بن فهد حلّی، نظریه باب و حجاب بودن خود نسبت به مهدی را مطرح کرد. وی که از سادات موسوی بود، پس از ظهور و طی یک سلسله اقدامات نظامی و سیاسی، بر تمام خوزستان و هویزه و دزفول تسلط یافت. روملو در دوره صفوی در باره او می نویسد:

از جمله تلامذه شیخ احمد بن فهد بود که وی می گفت: من پیشرو امام محمد مهدی -صلوات الله و سلامه علیه و آله- هستم و امام در این چند روز، ظهور می کند....

شیخ احمد بن فهد، کتابی در علوم غریبه جمع کرده بود و سید، آن را به دست آورده بود. بنا بر این، امور غریبه از وی به ظهور می رسید، چون شمشیر بر شکم نهادن و آن را خم کردن. بنا بر این، اجلاف عرب، مرید او شدند. (1)

او دعوت مهدیانه خود را در واسط و عماره در حوالی سال 840 ق آغاز کرد و گفت که به زودی، تمام دنیا را تصرف خواهد کرد. از آن جایی که وی شاگرد ابن فهد حلّی بود، استاد، او را تکذیب نمود و حتی فرمان به قتلش داد و این خبر را به اطراف اعلام کرد. از قول برخی از احفاد او- که بعدها در صدد تطهیر جدّ خود برآمده اند- نقل شده که آنها ادعای مهدویت او را انکار می کردند و آنچه را در تاریخ غیائی آمده، به دلیل سنی بودن او قابل قبول نمی دانستند. (2) البته در باره سال ظهور

ص: 50

---

1- (1). أحسن التواریخ: ج 1 ص 525. داستان، این بوده که ابن فهد، کتابی را که مشتمل بر «فوائد عجیبه و غرائب خفیة ظریفه» بوده، به کنیزش سپرد تا در آب فرات بیندازد؛ اما سید محمد بن فلاح، آن را به حیل از چنگ وی به در آورد (ر.ک: تحفة الأزهار فی نسب أولاد الأئمة الأطهار: ج 3 ص 237).

2- (2). ر.ک: تکملة أمل الأمل: ج 5 ص 79، ریاض الفردوس: ص 363-368.



وی یا به عبارتی، ادعای مهدویتش، اختلاف نظرهایی بین 828 تا 840 و 844 ق هست. (1)

پسر وی مولی علی هم که در زمان اخیر، پدر بر وی تسلط یافته بود، مدعی شد که روح مطهر امام علی علیه السلام در وی حلول کرده و الحال، امام زنده است! برای همین، به عراق عرب تافت و مشاهد مقدسه را غارت کرد و در آن عتبات، نهایت بی ادبی را به جای آورد. (2)

کلام المهدی بر یافته های سید محمد فلاح در سال 865 ق است که به صورتی نامنظم در باره ادعاهای خود و دیدگاههایش، مطالب مفصلی را بیان کرده است. این اثر- که به صورت مخطوط مانده-، یکی از بهترین نمونه های تبدیل شدن یک مهدی به یک شبه پیامبر با کتاب مقدس جدید است که بعدها در باره باب هم محقق شد. این قبیل جریان ها، وقتی از بدنه امت جدا می شوند، نیاز به متن مقدس جدید دارند، چنان که همین تجربه در باره گروه های غالی دیگر در ایران نیز تکرار شده است.

## 26- سید محمد نوربخش (م 869 ق)

محمد بن عبد الله نوربخش در اصل، قاننی و از پدری سید و مادری ترک است که می گویند: همراه سید محمد فلاح، شاگردی ابن فهد حلی را داشت. در این باره تردیدهایی وجود دارد، اما ادعای مهدویت، آن چنان که بعدها گفت، از همان آغاز

ص: 51

1- (1) ر.ک: مجالس المؤمنین: ج 2 ص 395-400. [1]

2- (2) در مجالس المؤمنین (ج 2 ص 400) [2] افزوده که مولی علی یاد شده، به آن ادعا اکتفا ننموده، ادعای خدایی نیز کرد. قاضی شوشتری در جای دیگر آورده است: روایت است که در ایّامی که سید قاسم نوربخش به هرات رفت، روزی سید ابراهیم مشعشعی در مجلس یکی از اکابر نشسته بود که سید قاسم در آمد و خواست بر سید ابراهیم تقدّم نماید. [وی] دست سید قاسم را گرفته، نگاه داشت و گفت: سبب اراده تقدّم بر من چیست؟ اگر به سبب سیادت است، در ما هر دو مشکوک فیه است و اگر باعث، دعوی های بی معناست، پدر تو دعوی مهدویت کرد و پدر من دعوی خدایی نمود، و اگر فضیلت است، بگو تا بشنوبیم. سید قاسم خجل شد. به طرفی دیگر بنشست (مجالس المؤمنین: ج 1 ص 523). [3]

از سوی پدرش برای وی مطرح شد. وی بعدها در بازگشت به خراسان، ادّعی مهدویت خویش را علنی کرد و توانست در آن نواحی و کشمیر، یارانی را گرد آورد که در منطقهٔ اخیر، حتّی تا امروز، عدّه ای بر باور نوربخشی هستند.

نوربخش با ادّعی مهدویت، در صدد گرفتن حکومت بود و مشارکت یا اتّهام مشارکت وی در ترور شاهرخ تیموری- که منجر به دست برداشتن ادّعی وی از مهدویت شد-، در همین خصوص بوده است. یکی از فرزندان وی، رساله ای از او به دوغلات نشان داده که نوربخش در آن نوشته بود:

سلاطین و امرا و جهّال ایشان گمان می برند که سلطنت صوری با طهارت و تقوا جمع نمی شود و این، غلط محض است؛ زیرا که از اعظم انبیا و رسل با وجود نبوّت سلطنت کرده اند و در آن امر مساعی مجهوده به تقدیم رسانیده، مثل یوسف و موسی و داوود و حضرت رسالت پناه. (1)

این نگاه، نشان می دهد که نوعی سلطنت دینی مدّ نظر وی بوده است. این، همان چیزی بود که سیّد محمّد فلاح و بعدها صفویان هم مدّ نظرشان بود. وی در جای دیگری هم ارکان امامت را عبارت از: علم، ولایت، سیادت و مملکت می داند و معتقد است که برای امامان پیش از مهدی، البتّه بجز علی علیه السلام، فقط سه مورد اوّل بوده و تنها برای مهدی است که همانند امام علی علیه السلام، کامل الأركان تحقّق خواهد یافت؛ یعنی سلطنت خواهد داشت. (2)

نکتهٔ جالب، آن است که وی حدیثی از ابن عبّاس نقل می کند که گفته است:

«یکون امّه من بنات ملوک التّرك؛ مادر او (مهدی)، از نسل پادشاهان ترک است». سپس از محیی الدین عربی نقل می کند که گفته است:

«خاتم الولاية المطلقة من العرب العجمة»، بدین معنا که یکی از والدین او عجم است. غیر عرب هم که عجم است، شامل ترک

ص: 52

---

1- (1). تاریخ رشیدی: ص 627-628. [1]

2- (2). رسالة الهدی: بند 47-49.

نوربخش که در طریقت کبرویّه وارد شده بود، در سال 826 ق با حمایت شیخ خود، خواجه اسحاق، مدّعی مهدویت شد و حتّی قیام کرد. این در پی خوابی بود که خواجه اسحاق، شیخ این طریقت دیده و آن را تعبیر به مهدی بودن نوربخش کرده بود. آن زمان وی در ختلان بود و با طرح این مسئله، غوغایی به راه افتاد و منجر به مداخله حکومت تیموری به امیری شاهرخ شد که طی آن، حکم قتل خواجه اسحاق صادر گردید و نوربخش، بخشیده شد. سیّد محمّد، خود، نوشته است که شیخ او به وی گفت: «بر من کشف شده که تو مهدی موعود در آخر الزمان هستی» و با من بیعت کرد. (2) نوربخش در جایی هم نوشته که پیش از آن، خواجه نصیر الدین طوسی، ظهور او را در سال 826 ق، پیش بینی کرده است، (3) چنان که از قول سعد الدین حموی جوینی (م 649ق) هم پیش بینی ظهور خود به عنوان مهدی را نقل کرده است. (4) وی در جای دیگر نیز نوشته است:

هنگامی که -إن شاء الله- عمر من به هشتاد سال هجری شمسی برسد، حکومت برای من میسر خواهد شد؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «مدّت پادشاهی او (مهدی) هفت یا هشت یا نه سال خواهد بود و گفته او صدق است». اگر قبل از رسیدن من به هشتاد سالگی، بخشی از حکومت در اختیارم قرار گیرد، ممکن است؛ اما کمال تسلّط و حکومت بر کل، متوقّف بر آن است که هشتاد سال شمسی از عمرم سپری شده باشد. (5)

رسالة الهدی در اثبات ادّعاهای مهدویت وی، به قدری جالب و محلّ توجّه است

ص: 53

- 1- (1). رسالة الهدی: بند 11.
- 2- (2). رسالة الهدی: بند 21.
- 3- (3). رسالة الهدی: بند 15.
- 4- (4). رسالة الهدی: بند 12.
- 5- (5). رسالة الهدی: بند 32.

که می توان بر اساس آن، نوع استدلال هایی را که در آن وقت برای اثبات چنین اموری رایج بوده، دریافت. استفاده از پیشگویی برخی از افراد، مسائل نجومی، احادیث، و نیز تأییداتی که از سوی شماری از عرفای وقت بوده، از آن جمله است.

برای نمونه، دو عبارت را می آوریم:

در سفر بودم، به یکی از ابدال به نام محمود انجوانی (انجدانی) در روستای وسمه در منطقه فراهان در عراق عجم رسیدم. به من از آنچه در سفر بر من گذشته بود، خبری صحیح داد. پس به حاضران گفتم: این مرد را عزیز بدارید! او فرزند امام محمد مهدی علیه السلام است. (1)

واصل جلالی ابو یزید خلخالی - سلمه الله - گفت: در عوالم معنوی، مقام تو را بالاتر از مقام کامل، بلکه صد درجه بالاتر دیدم، چنان که بین هر درجه تا درجه بعدی، مسافت هزار سال بود. (2)

اینها ادعاهایی است که دیگران در باره وی کرده اند. پس از آن، او به نقل آنچه خود یافته، می پردازد و نمونه هایی را بیان می کند و سپس از الدلالات السماویة در این باره می گوید:

سپس می گوید: آنچه از دلایل نقلی و کشفی گفتم، همه در حیاتم بوده و سپس نقلی از ابن عربی که: خاتم الأولیا، کسی است که حقایق را از وراء الجدار هم می فهمد و نوربخش می گوید: من هم چنین هستم. (3)

جالب است بدانیم که او بر اساس روایت منسوب که در آن آمده است که:

«لکلّ

ص: 54

---

1- (1). كنت في سفر، فوصلت إلى واحد من الأبدال، اسمه محمود الانجوانی، بقرية وسمه من قري فراهان بعراق العجم، فأخبرني عما وقع علي في سفری خبراً صحيحاً، فقال للحضار: عزوا هذا الرجل، فانه ولد الامام محمد المهدى عليه السلام (رسالة الهدى: بند 29).

2- (2). وقال الواصل الجلالی أبو یزید الخلخالی - سلمه الله - : رأيت في العوالم المعنوية مقامك فوق مقام الكامل، بل أكمل الكامل بمأتي درجه، من كل درجة إلى درجة مسافة ألف سنة. (رسالة الهدى: بند 29).

3- (3). رسالة الهدى: بند 35.

أمة دولة و دولتنا فی آخر الزمان» و بعدها صفویان از آن استفاده زیادی کردند، تلاش های خود را به آن معطوف می کند. (1)

گفتنی است که مرکز فعالیت نوریخش، بجز خراسان و ماوراء النهر- که در دوران نخست فعالیت اوست-، در دوره میانی، در گیلان و در این اواخر برای نزدیک به دو دهه، در سولقان در نزدیکی ری بود که همان جا نیز در گذشت و مدفون شد. او در تمام این سال ها و تا زمان مرگش (869 ق) همچنان ادعای مهدویت داشت.

## 27- شیخ شمس الدین فریانی

ابن عماد حنبلی نوشته است:

در این سال، شیخ شمس الدین محمد بن احمد فریانی (اغریانی) منسوب به فریان (نزدیک سقافس) به سمت کوه های حُمیده، در ارض مقدسه رفت. این کوه های بلند، معمولاً یک راه ورود دارند و در آن بالا، منطقه ای مزروعی با چشمه های فراوان است و مردمانی در نهایت مکت و قدرت زندگی می کنند و کسی که به آنان پناه برد، امن است، حتی اگر سلطان یا دیگری با او در نبرد باشد.

شمس الدین نزد آنان فرود آمد و ادعای مهدویت کرد و گفته شده که ادعا کرد قحطانی است (همان کسی که در روایت بخاری آمده که: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ قَحْطَانَ يَسُوقُ النَّاسَ بَعْصَاهُ؛ قِيَامَتُ بَرِّهَا نَمِي شُود تَا اَيْنَ كَه مَرْدِي اَز قَحْطَانَ كَه مَرْدَم رَا بَا عَصَائِش رَهْبَرِي مِي كِنْد خُرُوج نَمَائِد.» (2) وی از اخبار و تاریخ گذشته، فراوان می دانست و مدعی معرفت حدیث نبوی بود و مذهب مالکی را کنار گذاشته، شافعی شد. وی زمانی هم قاضی نابلس بود تا آن که ظاهر شد از وی آنچه ظاهر شد. (3)

در بدائع الزهور در باره وی آمده است:

ص: 55

1- (1). رسالة الهدى: بند 10.

2- (2). صحيح بخاری: ج 6 ص 2604 ح 6700، صحيح مسلم: ج 4 ص 52 ح 2910.

3- (3). شذرات الذهب: ج 9 ص 381.

در این سال، خبری از نابلس رسید که شخصی با نام محمد بن احمد غریانی، مدّعی مهدویت شده، بر عقل مردم، چیرگی یافته و شمار فراوانی را جذب کرده و نابلس را فاسد ساخته است. وی مردی صاحب حیلت و خدعه و اصلش مغربی بوده، از قاهره به نابلس آمده و قاضی شهر شده، و با مردم در آمیخته، و ادّعی شرافت (سیادت) کرده، دوباره به مصر رفته، از آن جا عازم حلب شده و بار دیگر به نابلس آمده، ادّعی مهدویت کرد و وقایعی صورت گرفت. وقتی خبر وی به سلطان رسید، دنبال وی فرستادند، که گریخت تا آن که ملک ظاهر جقمق در گذشت. وی به نابلس باز گشت و همان جا مُرد. ادّعی عجیب و شگفتی داشت و تصوّرش بر این بود که «إِنَّه يظهر شأنه كالمهدی»؛ اما کارش به جایی نرسید. (1)

### 28-ملا عرشی کاشانی (م 880 ق)

یکی از مدّعیان مهدویت، ملا عرشی کاشانی، مقیم در اصفهان بوده است که در سال 850 ق ادّعی مهدویت، و کم کم ادّعی نبوت کرد. وی در سال 880 ق کشته شد. تألیفاتی به نام بیان الحق به زبان فارسی دارد. در بعضی از مجامیع قلمی نوشته اند که جسد او را پس از کشتن، سوزانیدند. (2)

### 29-میرزا ملا جان بلخی (م 890 ق)

میرزا ملا جان بلخی از اکابر علمای بلخ، در سال 890 ق ادّعی مهدویت کرد و کشته شد. دیوان شعر، تفسیر و کتابی در فضائل اهل بیت علیهم السلام دارد. (3)

### 30-شیخ عبد القدیر بخارایی (م 900 ق)

شیخ عبد القدیر بخارایی، در سال 900 ق در بخارا ادّعی مهدویت نمود. تألیفی هم

ص: 56

1- (1). بدائع الزهور فی وقائع الدهور: ج 3 ص 247. [1]

2- (2). موسوعة العلامة المرعشی: ج 2 ص 356.

3- (3). موسوعة العلامة المرعشی: ج 2 ص 356 (به نقل از: مجموعه مرحوم شمس العلماء گرکانی).

دارد. امیر بخارا او را به قتل رساند. (1)

### 31- سید محمد جونپوری (847-910 ق)

یکی از مشهورترین جنبش‌های مهدی‌گرایانه سنی در هند، متعلق به محمد جونپوری است که پیروان وی تا به امروز نیز در هند زندگی می‌کنند. در باره این گروه، آثاری از قدیم و جدید نوشته شده است که از آن جمله یک رساله فارسی است که با عنوان عقاید مهدویان در دفاع از مهدویت وی در برابر مخالفان نوشته است.

سید محمد جونپوری، در سفر به حج در سال 901 ق (1495 م) جمله

«من اتبعنی فهو مؤمن؛ هر که از من پیروی کند، او مؤمن است» بر زبان راند و در 903 ق (1498 م) ادعای مهدویت خود را کامل ساخت. او تحت پیگرد قرار گرفت و به قندهار و فراه گریخت و در آن جا در گذشت. پیروانش پس از مرگ او نیز در هند نفوذ داشته‌اند. یکی از ایشان، امیر الله داد بن جنید است که وی را خلیفه ششم مهدویان می‌خوانند. (2)

در گزارش‌هایی آمده است که: جونپوری، آخر عمر، ترک ادعای مهدویت نموده و در سرهند، گوشه عزلت گزیده، به طریق سایر مشایخ، سلوک می‌کرد. (3)

دیگری است گفته است که: در زمان رحلت حضرت می‌رسید محمد جونپوری در فراه حاضر بودم که از دعوی مهدویت ابا آورد و فرمود که: من مهدی موعود نیستم، و الله اعلم! (4)

با این حال، طریقه مهدویّه در هند به نام جونپوری تا به امروز باقی مانده و

ص: 57

1- (1). موسوعة العلامة المرعشی: ج 2 ص 356 (به نقل از: مجموعه مرحوم شاه زاده ابو الحسن میرزا شیخ رئیس).

2- (2). فهرستواره کتاب‌های فارسی: ج 11 ص 438.

3- (3). منتخب التواریخ: ج 3 ص 32. [1]

4- (4). منتخب التواریخ: ج 3 ص 33. [2]

خلفای بعدی وی یکسره و به ترتیب، جای او نشستند.

عبد العلیم بستوی نوشته است:

ما در باره مهدی های مغرب و سودان فراوان می دانیم؛ اما شرق هم خالی از مهدویت نیست. یکی از آنها، فرقه مهدویّه است. این فرقه در شهر جونپور توسط محمد بن یوسف جونپوری تأسیس شد. ابورجاء شاه جهانپوری نوشته است که او مردم را از دادن نسبت مهدویت به خود باز نداشت.

نویسنده کنز العمال، رساله ای با عنوان»

الردّ علی من حکم و قضی أنّ المهدی قد جاء و مضی «نوشته و گفته است که طرفداران وی، دیگران را کافر می دانند. وی در کتاب البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان هم اشاراتی به وی دارد و می گوید: در بطلان عقاید آنان، همین کافی که قتل علما را جایز می شمردند. برزنجی هم نوشته است:

بسیاری از کسانی که از علما و صلحا از هند می آیند، اظهار می دارند که این جماعت همین باور را دارند و به قتالیّه معروف اند. (1)

### 32- مهدی کره ابرقوهی (م 910 ق)

یکی از دولت مردان آق قویونلوها به نام محمد کره ابرقوهی در حوالی سال 910 ق، هوای تسلط بر ابرقو و یزد را داشت. او نیروهایی را فراهم آورد و یزد و استخر را در اختیار گرفت. زمانی که شاه اسماعیل به شیراز می رفت، هدایا و ایلچیان برای شاه فرستاد و دم از پیشوایی و مقتدایی زد. وی گاهی خیال ولایت می نمود و گاه، ابواب مهدویت بر چهره احوال می گشود. (2) شورش وی، عاقبت توسط نیروهای قزلباش سرکوب شد و خود وی در اصفهان همراه شماری از یارانش سوزانده شد. (3)

ص: 58

1- (1). برای آگاهی بیشتر، ر.ک: المهدی المنتظر فی ضوء الأحادیث والآثار الصحیحة: ص 97-98.

2- (2). فتوحات شاهی: ج 1 ص 233. [1]

3- (3). أحسن التواریخ: ج 2 ص 1005.



مردی که اصل وی شرقی بود و گفته می شد: مدتی هم در مکه بوده، به قاهره آمد و گفت که مهدی است. به ملک الأُمرا گفت: «أنا المهدي». قاضی شهاب الدین احمد بن شیرین در آن جا بود. چند پرسش علمی از وی کرد که پاسخی نداد. ظاهر وی، مرد پیر کوتاه قدی را نشان می داد که چیزی از علائم مهدی در او نبود. وقتی با ملک الأُمرا به تندی سخن گفت، دستور دستگیری وی را دادند و او را روانه مارستان (1) کردند تا در کنار دیوانگان باشد. سر او را لخت کرده، غل و زنجیرش کردند. وقتی خبر به شیخ ابراهیم و شیخ حسن عثمانی رسید، نزد ملک الأُمرا آمده، وساطت او را کردند. او هم حکم به رهایی وی از مارستان کرد. این مرد نزد عثمانی ها بسیار بزرگ بود و کنار وی پنجاه نفری از جماعت عجم در خدمتش بودند. وقتی از مارستان در می آمد، همه مردم برای دیدن مهدی، اجتماع کرده بودند. روز محشری بود. ملک الأُمرا پشیمان شد و دستور دستگیری او و حبسش را در بیت والی داد که باز شفاعت کردند و آزادش نمودند. (2)

رساله ای با عنوان مبشره شاهیه در سال 950 ق نوشته شد که ضمن آن، ادعا شده بود سیزده سال بعد، مهدی ظهور خواهد کرد. البته روشن نیست چه ارتباطی بین محتوای این رساله با ادعای جماعتی از قزلباشان در باره ادعای مهدویت طهماسب در سال 962 ق داشته است. هر چه هست، طهماسب روی خوش به این ادعاها نشان نداد و سخت با آنها برخورد کرد.

ص: 59

---

1- (1). تیمارستان.

2- (2). بدائع الزهور فی وقائع الدهور: ج 2 ص 1732.

گویند: در این سال، جمعی از قلندران بداعتقاد به هم رسیده، نواب خاقان جنت مکان را به حضرت صاحب العصر و الزمان مخاطب کردند و «امام عصر» می خواندند. نواب خاقان، ایشان را طلب کرده، سؤال فرمودند. همگی اظهار عقیدت و اخلاص نمودند و اسناد مهدویت به آن حضرت دادند و سر ارادت بر خاک قدم او گذاشتند. نواب خاقان به دلایل عقلی و برهان نقلی، خاطر نشان نتوانست نمود و از این عقیده فاسد، باز نگشتند. بالأخره سر ایشان را به تخماق خرد کردند. (1)

همین خبر در تاریخ جهان آرای عباسی به این شرح آمده است:

جمعی از قلندران اسناد مهدویت به آن حضرت نموده، در این امر اصرار داشتند و بالأخره به سیاست رسیدند. (2)

### 35- ملا هدایت آرنی شافعی

ملا هدایت آرنی- که از اهالی روستای آرند کهگیلویه بود-، نزد شیخ حبیب الله بصری درس خواند. او که به سبب ریاضت های سخت، توانایی انجام دادن کارهای خارق العاده پیدا کرده بود، پس از بازگشت به دهدشت، ارادتمندانی پیدا کرد و جمعی از مردم، کارهای خارق العاده او را مکاشفه و کرامات تصور نمودند و فریفته وی شدند و رفته رفته، آوازه او در اطراف گسترده شد. اهالی دهدشت و شهرهای اطراف آن- که در آن وقت، همگی سنی و شافعی مذهب بودند- نذورات به خدمتش می آوردند و معبدی برایش در بالای کوه ساختند که به چله نشینی در آن می پرداخت. در اربعین آخر مدعی شد که مهدی موعود است. خبر به حاکم کهگیلویه رسید. حاکم، دستور جلبش را صادر کرد. او و مریدانش را نزد حاکم

ص: 60

---

1- (1). از شیخ صفی تا شاه صفی (تاریخ سلطانی): ص 80.

2- (2). تاریخ جهان آرای عباسی: ج 1 ص 68.

آوردند. حاکم دستور داد ملاً را با اصحاب بر گاوها سوار کردند و در محلات دهمشت چرخاندند و به قتل رسانیدند. (1)

### 36- شماری از سادات گیلان

در تاریخ منتظم ناصری آمده است:

در این سال، شاه عباس، جشن نوروز را در اشرف مازندران بگرفت و تا ابتدای گرمی هوا در این ولایت بود. آن وقت، روانه اصفهان گردید و حکومت خراسان را به قرچغای خان داد و حکومت تبریز را مجدداً به شاه بنده خان، ولد پیر بوداق خان پرناک، تفویض کرد. هم در این سال، شاه عباس حکم نمود آب رود کارون (کرن) را به جانب اصفهان جاری سازند و به تهیه این کار پرداختند و ایلچیان اطراف را با هدایا مرخص فرمود و قصبه دورق از اجزای حویزه به تصرف حاکم فارس در آمد و آرامنه و گرجیه که در مازندران سکنا داشتند، مذهب اسلام اختیار کردند و چند نفر از سادات در گیلان، ادعای مهدویت کرده، چون کذب ایشان ثابت بود، تنبیه شدند. (2)

### 37- بایزید انصاری (931-980 ق)

بایزید (بایزید) انصاری، معروف به پیر روشن (روشن)، فرزند قاضی عبد الله فرزند شیخ محمد، جالندهر (پنجاب)، عارف و نویسنده افغانی تبار شبه قاره و پایه گذار گروه روشنیان است. از حدود شانزده سالگی در برخی سفرهای تجارتي پدرش همراه او بود و در یکی از همین سفرها با سلیمان ملحد (اسماعیلی) دیدار کرد. تأثیر این دیدار و نشانه هایی از برخی احکام مذهبی اسماعیلی، مانند تأکید بر پیر کامل و استفاده از تأویل در تشریح اصول پنجگانه ایمان و دستورها و مراسم تزکیه را می توان در تعالیم بعدی بایزید مشاهده کرد. وی در اوایل حیاتش با معلمان

ص: 61

1- (1). ریاض الفردوس خانی: ص 423-424. [1]

2- (2). تاریخ منتظم ناصری: ج 2 ص 914. [2]

جوکی هندو نیز معاشرت داشت و باید اصول حلول روح را از آنها فرا گرفته باشد.

اورفته رفته خود را پیر کامل دانست و مدّعی مکاشفاتی شد و ادّعا کرد که در خواب، خضر علیه السلام را دیدار کرده و از دست او آب حیات نوشیده است. سرانجام، مدّعی مهدویت شد و تعالیم خود را تدوین کرد و از سوی پیروانش «پیر روشن» و از سوی مخالفانش «پیر تاریک» لقب گرفت. (1)

### 38- مهدی صوفی (967-1022 ق)

احمد بن عبد الله سجلماسی، معروف به ابن محلی، صوفی شورشی ای بود که مدّعی شد همان مهدی منتظر است. او در حوالی 980 ق برای تحصیل به فاس رفت و مدّتی طولانی در آن جا ماند. سپس به حج رفت و به تدریج به جنوب مغرب رفت و با رؤسای قبایل مکاتبه کرد و آنان را به تمسک بر سنت فرا خواند و چنین شهرت داد که خودش مهدی فاطمی منتظر است. وی خود را از نسل عباس بن عبد المطلب معرفی می کرد.

چندی بعد، او به سجلماسه یورش برد و آن جا را تصرف کرد و به عدالت رفتار نمود. سپس به تدریج، بر مراکش نیز مسلط شد. سپس پادشاه گردید و تصوف را رها کرد و سیزده سال و نه ماه حکومت کرد. در این هنگام، یک صوفی دیگر به حمایت از پادشاه مراکش بر وی حمله کرد. وی را کشت و سر ابن محلی، برای دوازده سال به دیوار مراکش آویزان بود. یارانش بر این گمان بودند که او نمرده؛ بلکه غیبت کرده است. (2)

### 39- مردی عجمی (م 1081 ق)

به گزارش سنجاری و ابن صباح، در روز جمعه 26 رمضان 1081 ق، مردی عجمی

ص: 62

1- (1). دانش نامه ادب فارسی: ج 4 ص 408. در همین منبع، با استفاده از مآخذ مختلف، خلاصه ای از تعالیم وی آمده است.

2- (2). الأعلام، زرکلی: ج 1 ص 161.

به هنگام اقامه خطبه، در حالی که شمشیری در دست داشت، به سمت خطیب - که قاضی محمد بن موسی غلبوی مکی بود - آمد و در حالی که به فارسی می گفت که او مهدی است. سپس وی در مطاف نشست تا آن که خطیب از خطابه فارغ گشت.

وقتی خطیب خواست پایین بیاید، عجمی به سمت او رفت و خواست به او ضربه بزند که در منبر به صورت او خورد. در این هنگام، سپاهیان یورش آوردند و ضرباتی بر او نواختند و مجروحش کردند. آن گاه او را از باب السلام خارج نمودند.

سپس عامه اجتماع کردند و وی را به معلات بردند و در آن جا آتش زدند. (1)

#### 40- سید محمد بن علی حیدانی (م 1061 ق)

سال 1061 ق، سید محمد بن علی حیدانی، معروف به فوطی، بر امام وقت خروج کرد و گفت: من امام هستم. وی به منطقه خولان از یمن رفت و از آن جا به بلاد مصعبین سفر کرد. گفته شده است: در این سفر، او اظهار کرده که همان مهدی منتظر است. وی به تکفیر تمامی مسلمانان بجز جارودی مذهبان قائل شد.

او پس از مدتی منازعه با دیگران، انزوا گزید تا در گذشت؛ اما در جریان دعوت وی، عده ای کشته شدند. آنچه در این ادعا به وی جرئت بخشید، این بود که در کتاب جفر، نام محمد بن علی به حروف مقطعه آمده و این که او «ذو دعوتین و امام البیتین» است. (2)

#### 41- ناصر بن محمد عیانی (م 1062 ق)

ناصر بن محمد عبانی، از سادات حسنی است که به تحصیل پرداخت و اجازات علمی دریافت کرد. وی در اواخر دولت امام قاسم، در یمن بنای ناسازگاری گذاشت و گفته اند که ادعای مهدویت کرد. اندکی بعد دستگیر شد و سپس گریخت. پس از

ص: 63

---

1- (1). منائح الكرم: ج 4 ص 302-303، تحصیل المرام فی أخبار البيت الحرام: ج 2 ص 800، سمط النجوم العوالی: ج 4 ص 522، التاريخ القويم: ج 2 ص 344.

2- (2). تاریخ طبق الحلوی: ص 126-127. [1]

درگذشت امام قاسم، مردمانی به وی پیوستند و در دوره امام مؤید، نیروهای ترک در برابر وی شدند؛ اما به تدریج، دست از این ادعاها برداشت تا آن که به سال 1062 ق در گذشت. (1) این خبر، بیشتر، از این زاویه ارزشمند است که بحث ادعای مهدویت، در میان زیدی های یمن نیز استمرار داشته است.

## 42- منصور او شیرما چینی در سال (م 1200 ق)

حوالی سال 1785 م، مردی با نام منصور او شیرما از اهالی چین، حرکتی را بر ضد روسیه آغاز کرد و در سال یاد شده، توانست شکست سختی بر نیروهای کاترین دوم وارد کند. او در سال 1791 م دستگیر شد و در سال 1794 م در زندان در گذشت. انعکاس این اخبار در استانبول آن وقت، به عنوان یک حرکت اسلامی با استقبال رو به رو شد. (2)

در باره وی اطلاعات مفصلی در مآخذ روسی، ترکی و عربی آمده است؛ اما کمتر به ادعای مهدویت وی اشاره شده و بیشتر، از دید یک مبارز چینی علیه سلطه روس ها به وی پرداخته شده است. (3) با این حال، یک دانشمند مغربی معاصر که

ص: 64

---

1- (1). طبقات الزیدیة الكبرى: ج 2 ص 1172.

2- (2). ر. ک: جهود الإصلاح و التحديث فی آسیا الوسطی: ص 13 (به نقل از پاورقی الرحلة المکناسی: ص 105).

3- (3). آقای گودرز رشتیانی با جستجو در برخی از منابع روسی در باره وی نوشته است: مشخص شد که از نظر طرفداران شیخ منصور، او به نوعی مهدی موعود یا رهبری مقدس تلقی می شده است. این که خود منصور تا چه حد بر آن اصرار می کرده و یا تکذیب نموده، مشخص نیست. وقوع چند زلزله قوی، یکی در دوازدهم و سیزدهم فوریه 1785 م و دیگری، چهارم مارس 1785 م که علاوه بر چین، در همه قفقاز شمالی احساس شد، در جلب توجه اهالی داغستان و چین و افزایش طرفداران شیخ منصور تأثیر زیادی داشت و از نظر افکار عمومی، مؤید ادعای شیخ منصور در فرا رسیدن آخر الزمان بود. از این رو، فرماندهان روسیه در بیاتیه های خود، محمد صلی الله علیه و آله را آخرین پیامبر می دانستند و شیخ منصور را پیامبر دروغین می خواندند، به این امید که از طرفداران او کاسته شود. در آرشیو ترکیه (احتمالاً نخست وزیری ترکیه) سندی است مبنی بر این که: «امامان جمعه و جماعات مساجد مهم عثمانی در خطبه های خود، خواستار عدم حمایت از شیخ منصور شدند و تأکید می کردند که او مهدی نیست و کذاب است». منبع آن، کتاب شیخ منصور تألیف قتلی محمد باتیرگری اوغلی تکلیف است. این شخص از مسلمانانی بود که در ارتش روسیه در جنگ با عثمانی شرکت داشت و احتمالاً در 1917 م درگذشته است. این کتاب به این مشخصات در پترزبورگ چاپ شده است: قارالکوا. م. آ، شیخ منصور آناپه ای.

همان زمان برای حج به شرق سفر کرده بود، به ادعای مهدویت وی توجه کرده و اطلاعات جالبی در این باره و مسائل حاشیه ای مهدویت در اسلام، ارائه نموده است.

محمد بن عبد الوهّاب مکناسی که در سال 1200 ق (1785 م) به حج رفته و گزارش سفر خود را نوشته، خبر این مدّعی مهدویت و اصلاحگر را آورده، می گوید:

این شخص که نامش منصور بوده، در سال 1200 ق ظهور کرده و متعلّق به قریه جاجان (چچن) در داغستان بوده است؛ جایی که به اهالی آن جا لازکی (لزگی) گویند و نزدیک بحر خزر است. شماری از مردم در اطراف او هستند و تصوّر وی بر آن است که خود، منتظر دیگری است. مردم بر این باورند که او مقدّمه «المهدی المنتظر فی آخر الزمان» است و بر این اعتقادند که او هموست که در حدیث، وعده داده شده است. (1)

مکناسی از این جا به بعد، به تفصیل در باره باور مهدویت در روایات، سخن گفته که شرحی مستوفاست.

#### 43- مهدی سودانی (م 1259-1302 ق)

قیام «مهدی سودانی» یا آن چنان که می گفتند: «متمهدی سودانی»، یکی از معروف ترین قیام ها در اواخر قرن نوزدهم میلادی به اسم مهدویت است و شاید برای غربی ها که با آن درگیر بودند، این پدیده، بسیار شگفت بود و سبب شد تا شماری از شرق شناسان، آثاری در باره مهدی و مهدویت تألیف کنند.

نام مهدی سودانی، محمد احمد بن عبد الله و از سادات حسینی بود. پدرش

ص: 65

فقیه بود؛ اما در کودکی او در گذشت. وی به خارطوم رفت و به تحصیلات مذهبی ادامه داد و نخستین بار، رساله ای با عنوان تطهیر البلاد من مفسد الحکام نوشت.

رسوخ فساد در حکومت مصری ها بر سودان سبب شد تا مهدی بتواند راحت تر در میان مردم نفوذ کند و بحث عدالت و نفی فساد را مورد تأکید قرار دهد. وی در یک دوره به دعوت سرتی پرداخت تا آن که نوبت به کار علنی رسید. در این فاصله، شماری از قبایل دغیم و کنانه به او پیوستند. مهدی در سال 1289ق (1881 م) خود را مهدی منتظر معرفی کرده و از فقهای سودان خواست تا از وی حمایت کنند. وی به عبد الله تعایشی که جانشین وی شد، گفت: خوابی که دیده، او را مهدی منتظر نشان داده و وی نیز در زمره نخستین حواریان اوست.

«حواری» اصطلاحی بود که برای یاران وی به کار می رفت. اساس کار وی، همین خواب و نیز ادعای شنیدن صداهایی در بیداری (هواتف) بود که وی بر اساس آنها مدعی شد نوعی دعوت مهدیانه و حتی نبوت گونه دارد.

بحث از ظهور مهدی، بیشتر از شهر مکه بوده و همین زمان شهرت یافت که مهدی سودانی، قصد رفتن به مکه را هم دارد. نوشته اند که در سال 1882 م در شهر مکه شهرت یافت که مهدی ظهور خواهد کرد. به دنبال آن، ترکان عثمانی، دست به کار شدند و به معاریف شهر یا اشراف، اعلام کردند که این کار به آنان آسیب خواهد زد. (1)

منازعات وی با حکومت، سبب غلبه وی بر شهر ابیض در سال 1300ق شد و پس از آن، بارها سپاهیان مصری در مقابل وی شکست خوردند. در یکی از این نبردها گوردن مسیحی انگلیسی - که فرمانده بود - کشته شد و تلقی شد که وی همان دجالی بوده که توسط مهدی کشته شده است. (2)

ص: 66

---

1- (1). مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم: ص 68.

2- (2). مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم: ص 76.



مهدی سودانی در حال تشکیل دولت بود که وبا گرفت و نهم رمضان 1302 ق در شهر امّ درمان (1) در گذشت. مزار وی در امّ درمان تا به امروز زیارتگاه است.

قیام مهدی سودانی، در واقع، به نوعی قیام علیه غرب و تمدن غربی هم تلقی شده است؛ زیرا سال ها بود که غربی ها آن نواحی را به اسم استعمار و آبادانی، تحت سلطه خود داشتند، گرچه این تسلط به اسم تسلط مصر بر سودان بود. هدف مهدی دفع سلطه ترکان بود و کسانی بود که از قدیم در مصر حکومت داشتند (گرچه دیگر ترک نبودند)، رسماً علیه عیسویان شعار نمی داد.

وی پیش از مرگ، عبد الله تعایشی را به جانشینی خود منصوب کرد. عبد الله در نبردی که میان او و سپاه مصری انگلیسی در 1888 م رخ داد، کشته شد. جانشین بعدی او، علی ود حلو بود که دومین جانشین وی به حساب می آمد.

گفته شده: مهدی سودانی از حضور یافتن خود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در حال بیداری و گرفتن فرمان هایی از ایشان، یاد کرده است و همین طور از رسیدن به خدمت خضر نبی علیه السلام و برخی از مشایخ درگذشته و نیز عزرائیل. مهم ترین حکمی که ادعا شده از پیامبر صلی الله علیه و آله فرا گرفته، همین است که اگر کسی مهدویت او را نپذیرد، کافر شده است.

متن یکی از نامه هایی که وی برای قبایل فرستاده، چنان و چندان ادعای مهدویت و نشانه های آن را بیان می کند که جای هیچ نوع تردیدی را در ادعای مهدویت توسط وی رایج آن را باقی نمی گذارد. (2)

سلطان مصر، این قبیل مطالب او را برای علمای الأزهر فرستاد تا در باره وی حکم کنند. آنان نیز به صراحت، مهدویت او را رد کردند. یک اشکال وارد شده بر او، این بود که مهدی نباید در سودان قیام کند؛ بلکه در مکه ظهور می کند. (3)

ص: 67

---

1- (1). شهری است در استان خارطوم سودان.

2- (2). المهدیة فی الإسلام: ص 209-210. نیز، ر.ک: المهدیة فی الإسلام: ص 211-233.

3- (3). مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم: ص 73-75.

نکته مهم، آن که مهدی سودانی به هیچ روی به تشیع متهم نشده و باور مهدویت در او، بیشتر متأثر از تصوّف دانسته شده است. به هر روی، مهدویت که در سودانی ریشه داشت و بعد از نهضت او هم تأثیر زیادی گذاشت، ریشه در تسنن صوفیانه این دیار دارد. در گذشته های دور نیز سودان و به طور کلی شمال افریقا، محلّ ظهور افکار مهدیانه بوده است.

#### 44- محمد مهدی سنوسی (1260-1317 ق)

همزمان با مهدی سودانی، مهدی دیگری در طرابلس غرب ظاهر شد که به نام مهدی سنوسی شناخته شده است. وی از سادات حسنی و نسل اداره (ادریسیان) بود. او پس از حفظ قرآن و تحصیل علوم دینی، سلسله ای صوفیانه را که پدرش در جغبوب پایه گذاری کرده بود، هدایت کرد. وی به تقوا و پاکی شهرت داشت و حتی گفته می شد که به شدت مخالف کسانی بود که نسبت مهدویت به او می دادند. وی در سال 1317 ق در نواحی کاتم در گذشت.

طریقت سنوسی که منسوب به اوست، در سراسر مغرب شهرت یافت و حتی به هند رسید. (1) در باره وی، مهم این نیست که او خود نمی خواست به عنوان مهدی شناخته شود؛ بلکه مهم این است که فضای مغرب و توده های عامی، با بودن چنین مردی، با این نام، به راحتی به مهدویت او باور داشتند، حتی اگر خود او انکار می کرد.

#### 45- اسحاق سبتی

دار مستتر در این باره نوشته است:

مشهورترین مهدی های ترک، همان است که در سال 1666 م در زمان سلطنت

ص: 68

سلطان محمد چهارم - که نزدیک بود وین را بگشاید - ظهور کرد. سال مذکور، حقیقتاً مهدی باران بود و نخست بر یهودیان بارید. روایات یهود خبر می داد که در آن سال، منجی ای ظهور خواهد کرد و منجی در ساعت معین ظهور کرد. جوانی بود از اهل از میر، بسیار زیبا، و صاحب فصاحتی نغز و بیانی دلکش. تمام اطوار و حرکاتش مانند کسی بود که مُلهم شده باشد و نام او اسحاق سبتی زوی بود. تمام احبار ترکیه، او را منجی شناختند و تازه یهودان آلمان و آمستردام و لندن به زیارت او آمدند. مردم می گفتند که حکومت بنی اسرائیل، مجدّد برقرار خواهد شد و سلطنت خدایی روی کار خواهد آمد. جهان اسلامی به هم بر آمد؛ زیرا قبل از ظهور مهدی، پیغمبر دروغین یا دجال باید ظهور کند و فقهای اسلام، منجی یهود را با دجال یکی دانستند و گفتند که چون منجی یهود ظهور کرده است، مهدی نیز به زودی ظهور خواهد کرد. در این هنگام، کسوفی روی داد که حرکت قوای لشکری را به جانب جزیره کرت مانع شد و ثابت کرد که آخر زمان نزدیک است.

ناگهان خبر رسید که مهدی ظهور کرده است. شیخ زاده ای بود از اهل کردستان که چند هزار کرد به دنبال خود کشیده بود؛ لکن دستگیر شد و او را به حضور سلطان فرستادند. وقتی مهدی را حضور سلطان بردند، سلطان در شکار بود. از او پرسیدن گرفت و مهدی از وظیفه خود منصرف شده، چنان به شیوایی پاسخ داد که سلطان، شیفته او گردید و او را در ردیف ندیمان خود در آورد.

کمی پیش از آن واقعه، سبتای از جانب یکی از احبار به دروغگویی متهم شد؛ زیرا حبر مذکور، خواسته بود جانشین او شود و او پذیرفته بود. او را به حضور سلطان آوردند؛ اما برای فهم اظهاراتش احتیاج به مترجم افتاد؛ زیرا سبتای از شدت تأثر، اختیار زبان از دست داده بود. سلطان امر داد او را برهنه بر هدفی ببندند و آن گاه وعده داد که اگر تیرها بر بدن او فرو نرود، به وی اعتقاد بیاورد. در حال، واهمه سبتای شدت گرفت و این امتحان را نپذیرفت. پس عمامه بر سر نهاد و کلیددار حرم سلطان شد. سلطان شادمان گشت که دربان او، دجال، و خدمتکار او مهدی

است و با وجود این چند، سال بعد، سربازان ینی چری مطابق رسم عثمانی، او را خفه کردند. (1)

دار مستتر در پاورقی همان جا افزوده است:

در سال 1694، متهدی دیگری در زمان سلطنت سلطان احمد دوم ظهور کرد و بعثت خود را در مسجد اورینه اعلام نمود و چون او را به نزد قائم مقام محل احضار کردند، خود را به دیوانگی زد و پس از آن که مستخلص شد، مجدداً شروع به دعوت نمود و عاقبت به لمنوس تبعید شد. (2)

#### 46- شیخ احمد مصری (م 1237 ق)

شخصی به نام شیخ احمد که خود را مهدی ملقب ساخت و اصل وی از قریه سلیمه، از بخش قنا در منطقه فرشوط بود، با ادعای اصلاحگری آغاز به فعالیت کرد و در مدتی کوتاه، توانست چهل هزار نفر را گرد خود جمع کند. وی که از پیوستن این همه نیرو مغرور شده بود، برابر حکومت ایستاد و شروع به غارت اموال مردم کرد و دو ماهی به کارهای زشت خود ادامه داد. وی که به مهدی شهرت یافته بود، مورد حمله نیروهای احمد پاشا بن طاهر قرار گرفت و در جریان نبرد، هزاران نفر از پیروانش در ناحیه خربه و شرفا از منطقه قنا کشته شدند. خود وی نیز به حجاز گریخت و دیگر خبری از وی به دست نیامد. (3)

#### 47- سید احمد بریلوی (1201-1246 ق)

سید احمد بن محمد بریلوی با ادعای اصلاح و مهدویت در هند ظاهر شد. وی نزد شاه عبد العزیز دهلوی تحصیل کرد و القانات این استاد، سبب شد تا شاگرد جوان، خود را- که متأثر از حرکت وهابیان بود- صاحب الزمان و مهدی منتظر بداند. وی

ص: 70

---

1- (1). مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم: ص 52-54.

2- (2). مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم: ص 54.

3- (3). فیض الملک: ج 1 ص 238، الخطط التوفیقیة: ج 13 ص 44 و ج 14 ص 76 و 95.

توانست شمار زیادی از مردم را به سوی خود جلب کند. کار او نشر انگاره های وهابیت در هند، تحت پوشش جریان اصلاحی و مهدویت بود.

سال 1234 ق و پس از بازگشت از سفر حج، در پنجاب قیام کرد و با سیک ها وارد نبرد شد و در سال 1242 ق بر آنان غلبه کرد. چهار سال بعد در نبردی دیگر شکست خورد و در میدان نبرد کشته شد. دعوت وی میان مسلمانان اهل سنت هند، تأثیر زیادی بر جای گذاشت. (1)

باور عوام در باره سید احمد بریلوی، آن است که او در معركة نبرد کشته نشده؛ بلکه از دید مردم مخفی گشته و تا کنون زنده است. حتی برخی از مردم افراط کرده، بر این باورند که او را در مگه، در حال طواف دیده اند و بعد از آن غیش زده است. (2)

#### 48- فقیه سعید (م 1256 ق)

پس از درگذشت امام ناصر در سال 1256 ق، برادرش هادی به امامت رسید. در این زمان بود که شخصی به نام فقیه سعید، ادعای مهدویت کرد و فتنه، سراسر یمن را فرا گرفت. وی بسیاری از شهرها را تصرف کرد و در این میان، جنگ های عجیبی روی داد تا آن که فقیه سعید، اسیر شد و هادی، گردن او را زد و فتنه به پایان رسید.

پس از آن، امور استقرار یافت. هادی در هجدهم ذی حجه 1259 ق در گذشت. (3)

#### 49- علی محمد باب (1235-1266 ق)

بی شک، یکی از بزرگ ترین ادعاهای بابت و مهدویت در تاریخ ایران، ادعاهای سید علی محمد باب است- که البته بیشتر با لفظ «قائم» مطرح شد؛ چرا که در فرهنگ شیعه معمول تر از لفظ «مهدی» بوده است-؛ ادعایی که از بابت آغاز شد و

ص: 71

---

1- (1) ر.ک: المهدیة فی الإسلام: ص 268-269، دائرة المعارف بزرگ اسلامی: مدخل «بریلوی».

2- (2) .عون المعبود: ج 11 ص 248.

3- (3) .تاریخ الیمن، واسعی: ص 66.

به نبوت و الوهیت و ارائه دین جدید، ختم گردید. فهم این که این مدعا چگونه آغاز شد، نیاز به شناخت تاریخ نیمه اول قاجاریه و پدید آمدن جریان های اخباری و شیخی دارد. ظهور میرزا محمد اخباری و سپس شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی، تحولات تازه ای را در میان دوسوی مذهب و اجتماع و انقلاب وعده می داد.

تقویت بحث های مربوط به مهدی در ادبیات احسائی و رشتی، یکی از مسائلی بود که در ایجاد فضای نوینی که منجر به تشکیل بابت شد، بسیار مؤثر بود. یکی از اساسی ترین این مسائل، دادن وعده قریب الوقوع بودن ظهور بود که مرتب از آن سخن می گفتند و آن را اظهار می کردند. (1) البته باور شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی در باره امام زمان، به طور کلی، همان باور امامیه بود (2) و آنچه تازگی داشت، همین بحث ظهور و قریب بودن آن بود و نکته دیگر، این که در میان شیخیه، این باور بود که در هر زمان، یک نفر انحصاراً نیابت کامل را عهده دار باشد. (3)

به لحاظ تئوری، شیخیگری با طرح رکن رابع، زمینه بابت خاص را فراهم کرد و در ادامه و در میان مدعیان بابت فراوانی که هر کدام، مدعی جانشینی احمد احسائی و سید کاظم رشتی بودند، کار یکی از آنها- یعنی سید علی محمد باب- را به نقطه ای حساس رساند. پیوستن شماری از افراد فعال و پرتلاش در این عرصه، از او یک شخصیت عجیب ساخت و تلاش آنها سبب شد تا به رغم خود باب- که آدم ساده و بیمار با افکار پراکنده و گاه مشمئز کننده بود-، یک جریان مذهبی در ایران به وجود آید. بعدها میرزا حسینعلی بهاء، با فعالیت های خارجی و همراهی های

ص: 72

- 
- 1- (1). شیخیگری و بایبگری: ص 20.
  - 2- (2). ر. ک: ترجمه رساله حیاة النفس شیخ احمد احسائی که توسط سید کاظم ترجمه شده و ما حاصل باور رسمی و عمومی آنان به امام زمان علیه السلام است (شیخیگری و بایبگری: ص 55-57).
  - 3- (3). شیخیگری و بایبگری: ص 116-117.

بی شمار مخالفان اسلام، این ماجرا را تبدیل به یک فعالیت مذهبی گسترده کرد و در واقع، آیین بهائیت را ساخت.

داستان از آن جا آغاز شد که میرزا علی محمد باب (متولد 1235ق)، پس از تحصیلات ابتدایی به کربلا رفت و در مجلس درس سید کاظم رشتی (م 1259ق) حاضر شد؛ ولی در همان سال و با داشتن همین تحصیلات مختصر، شروع به نگارش تفسیر سوره بقره کرد و برای نخستین بار، شش ماه پس از درگذشت رشتی، ادعای بابیت نمود. این اتفاق در دوره ای بود که شاگردان متعدّد رشتی، در پی کسب عنوان جانشینی او بودند. البته بابیت تا این جا برای شیخی ها امری عادی شمرده می شود و برای غیر آنها نیز گرچه چندان عادی نبود، اما زندگی زیادی نداشت؛ چرا که او معتقد به وجود امام زمان و قائمیت ایشان بود و این را هم در آثارش مانند «تفسیر سوره یوسف» مؤکداً می نوشت (1) و نیز این باور، از همان رکن رابع شیخی ها نشئت گرفته بود. (2) بر این اساس و شواهد دیگر، وی تا سال 1264 ق، همچنان خود را باب حجّت علیه السلام می دانست، گرچه باورهای شگفت خود را - که برگرفته از شیخیّه و تأویلات دیگرش بوده -، به صورت امری متفاوت عرضه می کرد.

در این هنگام، حاکم اصفهان، معتمد الدوله گرجی، او را به اصفهان آورد؛ ولی این سفر و مباحثاتی که در پی داشت، منجر به اعتراض علما به میرزا آقاسی (صدر اعظم محمّد شاه قاجار) و نامه او فرمان برای پیگیری وضعیت این شخص - که از او به «ضالّ مُضِلّ» تعبیر کرده - شد. معتمد الدوله، او را با مأموران به تهران فرستاد و به دستور شاه به ماکو فرستاده شد. رفتن او به ماکو در شعبان 1263 ق بود و تا جمادی الأوّل 1264 ق در آن جا به سر برد.

ص: 73

---

1- (1). بهائیان: ص 169-170. [1]

2- (2). ر.ک: ریحیق مختوم: ج 1 ص 581 (به نقل از: بهائیان: ص 172).

او در صفر سال 1264 ق که باب از ماکو به قلعهٔ چهریق برده شد، ادّعی قائمیت را مطرح کرد. این نخستین بار بود که پس از گذشت چهار سال از ادّعی بابت، چنین ادّعی یعنی قائمیت از طرف وی مطرح شد. (1) ادّعی قائمیت توسط باب، موجب شد بسیاری از علمای شیخیه که تا این زمان او را همراهی کرده و مورد عنایت خاص او در خطابات بودند، از وی جدا شوند. وقتی وی به ملا عبد الخالق یزدی جمله

«أنا القائم الذی أتم بظهوره توعدون؛ من آن قائمی هستم که وعدهٔ ظهورش به شما داده شده است» را نوشت، او همراه ملا محمد تقی هراتی، ملا محمد علی برقانی و بسیاری دیگر از او جدا شدند. (2) بعدها میرزا حسینعلی و دیگر بهائیان گفتند: باب از همان سال 1260 ق، نبوت و اسلام و قائمیت و همه را کنار گذاشته بود. (3)

ادّعی مقام الوهیت، تنها چیزی بود که بهائیان بعدی برای وی قائل شدند و از همان اول، ثابت دانستند. خود باب از این پس مطرح کرد که ظهور او همانند ظهور موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله بوده است. (4) البته بعد از این، به موضوع این نوشته ارتباط ندارد؛ چون بحث ما در باره ادّعی مهدویت است، نه ادّعی نبوت.

#### 50- غلام احمد قادیانی (1839-1908 م)

(5)

غلام احمد قادیانی اندکی پس از میرزا علی محمد باب، ادّعاهایی را در زمینهٔ مهدویت و نبوت و سپس ایجاد یک گرایش دینی جدید مطرح کرد. احمد قادیانی ملقب به «مسیح ثانی»، یک هندی منتسب به قادیان پنجاب است. وی درس دینی خواند و سپس به حکومت انگلیسی ها پیوست و در شهر سیالکوت ساکن گشت.

اندکی بعد مدّعی مهدویت و آن گاه مدّعی خدایی شد؛ چیزی که در هند، امر

ص: 74

1- (1). نقطة الكاف: ص 212 (به نقل از: بهائیان: ص 209). [1]

2- (2). تاریخ نیل زرنندی: ص 198.

3- (3). برای نمونه، ر. ک: تاریخ صدر الصدور از عباس افندی: ص 207.

4- (4). ر. ک: بهائیان: ص 216 به بعد. [2]

5- (5). نوادهٔ وی، میرزا بشیر احمد، کتابی با عنوان سیرة المهدی در شرح حال وی نوشته که ندوی در کتاب القادیانی و القادیانیه (ص 24-31)، از آن استفاده کرده است.



عجیبی تلقی نمی شود. با اتمام قرن سیزدهم هجری، وی خود را مجدد قرن نیز خواند؛ پدیده ای که همیشه بهانه ای برای مهدویت بوده است. وی آثاری داشت از جمله: حمامة البشرى إلى أهل مكة و صلحاء أم القرى، تریاق القلوب، حقیقة الوحی و مواهب الرحمن (1) است. در کتاب اخیر (ص 29) آمده است:

«إني أنا المسيح الموعود و الإمام المنتظر المعهود، و أوحى إليّ من الله كالأنوار الساطعة؟؟؟» .

بسیاری، از جمله مرحوم محمد اقبال، علیه وی کتاب نوشتند و او را یک شورشی علیه اسلام دانستند. (2) در حال حاضر، طرفداران وی همچنان فعال بوده و از قضا، درست مانند بهائیت، از سیستم تبلیغاتی پُر قدرتی برخوردار هستند، هر چند بیش از بهائیان و اساساً بر خلاف آنان، همچنان خود را به اسلام، وصل می کنند.

یکی از انتقادات همیشگی به وی، همراهی اش با انگلیسی ها در تمام این دوره بوده است.

### 51- پنج نفر از شاگردان شیخ احسایی و سید کاظم رشتی

مدعی مهدویت یا رکن رابع بودن یا هر گونه، جانشینی خاص، آن چنان که نوعی تمایز از نیابت عمومی داشته باشد، پدیده ای عمومی در میان شاگردان سید کاظم بوده و چنان که گذشت، علی محمد باب نیز چنین بوده و مسیر را از همین جا آغاز کرده است. آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی در باره پنج نفر دیگر از شاگردان شیخ احمد و سید کاظم، ادعای مهدویت را مطرح کرده است:

یک. میرزا طاهر حگاک: وی اهل اصفهان و از شاگردان سید کاظم رشتی بوده است. در اصفهان، حگاک بوده و خطّ نسخ را بسیار زیبا می نوشت. او به استانبول رفت و کم کم، خود را به «ناصر العالم» ملقب کرد. او برای ناصر الدین شاه با

ص: 75

---

1- (1). چاپ 1903 ق.

2- (2). الأعلام، زرکلی: ج 1 ص 256.

خطاب «نور چشم عزیزم، ناصر الدین میرزا!» توصیه می نوشت، چنان که به سلطان عبد الحمید می نوشت: «جو جو قم عبد الحمید افندی».

آقای مرعشی می افزاید:

صورت هر دو نامه را حقیر، نزد مبلغین این مسلک دیده ام. در استانبول مدعی شده بود که از طرف تمام انبیا مبعوث شده است تا بشر را نصیحت کند. کم کم، کار او بالا گرفت و دعوی مهدویت نمود. گویا او را حدود سال 1300 ق، با خوراندن سم، کشته اند. وی تابعین بسیار پیدا کرد که آنها را «طاهریه» نامید. (1)

دو. شیخ مهدی قزوینی: فرد دیگری از شاگردان سید کاظم که مدعی مهدویت شد، شیخ مهدی قزوینی است. وی مقیم کربلا و از اصحاب حاج سید کاظم رشتی بود. دعوت مهدویتش در کمال سر و پنهانی بوده، چنان که پس از وفات وی معلوم شد. تألیفاتی در این خصوص دارد که آقای مرعشی، آنها را دیده است. (2)

سه. سید محمد همدانی: مقیم هند و از شاگردان شیخ احمد احسائی بود. وی در ابتدای ورود به هند فقط کلمات شیخیه را ترویج می کرد؛ ولی بعدها دعوی مهدویت نمود و در سال 1277 ق مُرد. (3)

چهار. سید ولی الله: وی اصفهانی الأصل و متولد هندوستان و شاگرد شیخ احمد احسائی و مقیم شهر بمبئی بود.

پنج. میرزا حسن: او همدانی الأصل و از تلامیذ حاجی کریم خان (رئیس شیخیه حاج کریم خانی) است. در ابتدای ورود به هندوستان، ترویج سخنان حاج کریم خان می نمود؛ ولی بعدها ادعای مهدویت کرد. (4)

ص: 76

---

1- (1). موسوعة العلامة المرعشی: ج 2 ص 345.

2- (2). موسوعة العلامة المرعشی: ج 2 ص 354.

3- (3). موسوعة العلامة المرعشی: ص 355. آقای مرعشی افزوده که این مطلب را از آقا شیخ اسماعیل محلاتی شنیده است.

4- (4). موسوعة العلامة المرعشی: ص 335. مرحوم مرعشی مورد چهارم را از استاد بلاغی و مورد پنجم را از آقا حاج میرزا علی شهرستانی شنیده است.

یکی از مهم ترین و پُرسر و صداترین ادعاهای مهدویت در زمان ما، ظهور شخصی به نام جُهیمان عتبی در مسجد الحرام و معرفی فردی به نام محمد بن عبد الله قحطانی به عنوان مهدی در روز اول محرم سال 1400 ق بود که منجر به آشوبی یک هفته ای در شهر مکه شد؛ خبری که در تمام دنیا به شکل وسیعی انعکاس یافت.

جُهیمان که یک شیخ سلفی مخالف دولت سعودی بود، در نخستین روز قرن پانزدهم هجری (1400/1/1) دعوت خویش را در مسجد الحرام علنی کرد. وی از قبل، تدارک این قیام را دیده و دست کم، 250 نفر را در مسجد، متشکل و مسلح کرده بود.

داستان جهیمان به دلیل اشغال مسجد الحرام و تصرف بعدی آن جا توسط نیروهای سعودی و کشته شدن شمار زیادی از مردم و نیروهای دولتی، تأثیر شگفت و عمیقی بر جای گذاشت. دامنه وسیع این ماجرا، تعداد فراوان کشته ها از دو طرف، اعدام بیش از شصت نفر و زندانی شدن ده ها نفر برای سال ها، ماجرای پُرسر و صدایی را در جهان اسلام پدید آورد.

به علاوه چندان به بحث های مربوط به مهدویت دامن زد که پس از آن، ده ها کتاب در سعودی در باره ظهور مهدی نوشته شد. جهیمان، کتابی در باره علائم ظهور، با نام رساله الفتن و اخبار المهدی و نزول عیسی و اشراف الساعة نگاشته است که همراه شش رساله دیگر به عنوان مجموع سبع رسائل چاپ شده بود.

پس از شکست این ماجرا، سعودی ها به سرعت دست به کار شدند و عالمان زیادی را تشویق کردند تا در باره اخبار مهدی و آخر الزمان، کتاب هایی بنویسند و هدف آنها جلوگیری از بروز این گونه حرکت ها بود. شماری از این رسائل و

کتاب‌ها-که به طور مکرر در سال‌های بعد چاپ شد-، در ظاهر، به هدف روشنگری علمی در این زمینه و ارائه دیدگاه درست بود.

در باره ماهیت قیام جهیمان، مطالب زیادی منتشر شده است؛ اما مهم آن است که ماجرای ظهور این مهدی، این بار نیز مثل دفعات بسیار فراوان پیشین نه در میان شیعیان، بلکه در میان سنیان، آن هم سنیان سلفی بروز کرد. فقط یک نقطه توافق در هر دو مذهب یکسان بود و آن، حضور سنی‌های اهل حدیث و اخباری مسلک بود که با نگاه به احادیث ملاحم و فتن در صحیح البخاری، صحیح مسلم و سنن ابی داود و...، به این مسیر کشیده شده بودند. در میان شیعه نیز بروز این قبیل گرایش‌ها معمولاً در میان کسانی بوده که اعتبار زیادی برای اخبار قائل بوده‌اند.

این داستان از آن جا شروع می‌شد که در دهه پنجاه میلادی، افکار ناصریسم و ورود نشریه‌های خارجی به عربستان، فضا را باز کرد و وضعیت بی‌دینی رو به توسعه گذاشت. در این زمینه، یکی از علمای سلفی کویت، نامه‌ای به بن‌نوشته و از او خواست که از حکومت بخواهد جلوی نشریه‌های خارجی را بگیرد. در آن زمان، گفته می‌شد که بیشتر جوانان، اهل نماز نبودند و فقط پیران، نماز می‌خواندند.

در این وقت بحث حسبه و امر به معروف و نهی از منکر مطرح شد و در مناطق مختلف، گروه‌هایی شکل گرفتند. در مدینه هم از جمله افرادی که نخستین بار «جماعت حسبه» یا «الجماعة السلفية المحتسبة» را درست کردند، از رهبران آنان، همین جهیمان بود. اینها تحت تأثیر ناصر الدین البانی هم بودند که فکر او در دانشگاه مدینه مؤثر بود. گروه جدید از یک طرف، تحت تأثیر البانی به عنوان رهبر علمی بودند و از سوی دیگر، تحت تأثیر بن‌نوشته که رهبر معنوی آنان شمرده می‌شد.

اینها خود را سلفی و اهل حدیث واقعی می‌دانستند و ترکیبی از طلاب روستایی و شهری و کسانی از کشورهای دیگر بودند که در دانشگاه مدینه درس می‌خواندند.

از حوالی سال 1975 م بود که اندیشه‌های تکفیری در این جماعت رسوخ کرد و

پدر جهیمان، از اخوانی های وهابی و از یاران عبد العزیز بود که سال 1966 م در تصادف کشته شد. پسرش در جماعت دعوت و تبلیغ، و تحت تأثیر البانی بود. از حوالی سال 1975 م که بن باز هم به ریاض رفت، طلاب جوان، انتقادهایی به آخوندهای قدیمی داشتند و متأثر از البانی بودند. زمانی که جماعت دعوت و تبلیغ رو به افراط گذاشتند و تحت تعقیب قرار گرفتند، جهیمان گریخت. او نفوذ خاصی روی افراد داشت و توانست 250 نفر را در نخستین مرحله حمله به مسجد الحرام در سال 1400 ق رهبری کند.

جهیمان، ضدّ دولت سعودی بود و فقها را هم همراه دولت می دانست؛ دولتی که با کفار دوستی دارد. جهیمان، رساله ای با عنوان رفع الالتباس عن مدّة ابراهیم علیه بن باز نوشت، که مهم ترین فقیه حامی دولت سعودی بود. البته این گروه، دولت سعودی را کافر نمی دانستند؛ اما آن را دولتی جائز تلقی می کردند. آنها از این که دولت به شیعیان منطقه شرقیه اجازه حیات داده و از آنها زکات می گیرد و با آنها مدارا می کند، مورد اتهام قرار می دادند.

محمد بن عبد الله ترکی قحطانی (متولّد 1956 م) (کسی که مهدی این ماجرا شد)، در دانشگاه محمد بن سعود در ریاض درس خواند و در علم حدیث وارد شد. وی نیز وهابی بود و اندیشه های ابن تیمیّه و محمد بن عبد الوهّاب را داشت.

در این ماجرا، او ادّعی مهدویت کرد و در مسجد الحرام از مردم خواست به عنوان مهدی با او بیعت کنند. وی در 24 نوامبر 1979 م در صحن مسجد الحرام کشته شد.

این شخص یک سال قبل هم توسط دولت سعودی، دستگیر و همراه دیگران پس از گرفتن تعهد، آزاد شده بود.

سال 1979 م که جهیمان کتاب اشراط الساعة را نوشت و گفت که هشت سال است که علائم ظهور مهدی در حال آشکار شدن است. در این جا بود که فکر ظهور

مهدی در نخستین روز قرن پانزدهم به ذهن جُهیمان و محمّد بن عبد اللّه افتاد.

در آخرین حج-که این ماجرا در دنباله آن رخ داد-، طبق گفته البانی به گونه ای گذشت که مرتّب از احادیث ظهور مهدی از او سؤال می شد. به او گفته بودند که محمّد بن عبد اللّه قحطانی، ظهور خواهد کرد؛ اما البانی می گفت که مهدی از شام می آید، نه حجاز. اینها مطالبی است که البانی در مجلّد سوم سیره ذاتیه- که شرح حال خودنوشت اوست- بیان کرده است.

جُهیمان در 25 ذی حجه سال 1399 ق در طائف با همراهانش اجتماع کرد و به عنوان مهدی با محمّد بن عبد اللّه قحطانی- که شوهر خواهرش بود- بیعت نمود.

این جماعت، نخستین روز سال جدید یعنی اوّل محرّم 1400 ق با سلاح در مقابل کعبه ظاهر شدند. صبحگاه روز سه شنبه اوّل محرّم بود که این 250 نفر مسلّح، اعلان مهدویت کردند. همان موقع، هیئت کبار علما بیانیّه داد و آنان را منحرف اعلام کرد. بن باز هم فتوایی علیه آنان داد. حکومت، بعد از دو هفته در سوم دسامبر 1979 م توانست مسجد را تصرف کند.

مدّعی مهدویت روز چهارم کشته شد و جمعاً 177 نفر از پیروان مهدی کشته شدند. بقیّه هم از جمله جُهیمان دستگیر شدند. در نهم نوامبر سال 1980 م بود که 63 نفر اعدام شدند. یکی از آنان جُهیمان بود. ده ها مرد و دوازده زن نیز به زندان محکوم گشتند.

#### 2/4 مدّعیان دروغین و کالت

#### اشاره

آرمان ها و آموزه های اصیل و مقدّس، گاه دستاویز کسانی می شود که در پی دستیابی به مقام و موقعیت اجتماعی یا امکانات مالی و سیاسی، از گرایش و اشتیاق توده های باورمند، سوء استفاده می کنند و جامه ای نیکو بر درون نازیبای خود

می‌کشند و با ادّعایی نادرست و انتسابی دروغین، سود خود می‌جویند. یکی از مهم‌ترین عرصه‌های این سوء استفاده-که از زمان‌هایی دیر و دور، نمود و بروز یافته است-، مفهوم منجی و افراد مرتبط با این اندیشه امیدآفرین است.

در جوامع دینی و بویژه شیعی، هر از گاهی شاهد ادّعای دروغین ارتباط با قائم آل محمد و نیابت و وکالت از سوی ایشان هستیم. کسانی که خود را حامل ابلاغ پیام از طرف امام مهدی علیه السلام، نشان می‌دهند و یا بی‌آن که ادّعای نیابت و وکالت کنند، از رابطه نزدیک و تنگاتنگ خود با امام مهدی علیه السلام سخن به میان می‌آورند و یا با ترویج نزدیک بودن ظهور، خود را زمینه‌ساز آن معرفی می‌کنند و اگر زمینه‌ای دیدند و جسارتی داشتند، ابایی ندارند که حتی خود را مهدی موعود بخوانند.

در این میان، نمونه‌هایی فراوان را برای ادّعای وکالت و نیابت دروغین امام مهدی علیه السلام می‌توان ارائه داد. فراوانی وکالت دروغین، به عنوان یکی از عرصه‌های انحراف از مهدویت اصیل، از آن روست که ساده‌تر و زودتر از ادّعای اصل مهدویت، مقبول‌توده‌های ناآگاه می‌شود. در طول تاریخ، هر گاه وکالت و نیابت کاذب از سوی افراد مقدّس مآب و ریاکار، ادعا شده، پشتیبانی ساده لوحان را به دست آورده و به دلیل ارتباط عاطفی مردم با امام مهدی علیه السلام، از اقبال زودباوران برخوردار و تنها از سوی مؤمنان هوشیار و باورمندان خردورز، با مقاومت روبرو شده است. این در حالی است که ادّعای دروغین مهدویت، نیازمند تلاشی بیشتر و تردستی و نیرنگ‌های فزون‌تر از این است؛ زیرا عموم شیعیان می‌دانند که امام مهدی علیه السلام زاده امام حسن عسکری است و صدها سال پیش به دنیا آمده و تباری معلوم و والا دارد، در حالی که افراد مدّعی دروغین مهدویت، از قوم و قبیله‌ای معمولی و معین بوده‌اند. بنا بر این، ادّعای مهدویت آنان در جامعه و حتی از جانب توده مردم نیز به سادگی پذیرفتنی نبوده است.

به سخن دیگر، مدّعیان دروغین نیابت و وکالت، بدون آن که دشواری خاصی

در پیش برد ادعای خود داشته باشند و بی آن که به تغییر و تحوّل بنیادی در خود و ادعایشان نیازمند باشند، می توانند با عوام فریبی، ادعای نیابت کنند و از فواید دنیوی و زودگذر این ارتباط ادعایی بهره ببرند. و از این رو، سودجویان از امر مقدّس نیابت و وکالت فزون ترند. در این جا برخی از چهره های شاخص این ارتباط دروغین را معرفی می کنیم و گوشه ای از شرح حال آنها را بیان می نمایم.

## شریعی

شریعی، از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام (1) و اولین فردی است که به دروغ ادعای نیابت و وکالت امام مهدی علیه السلام را مطرح کرده است. اطلاعات قابل توجهی در باره شریعی، پیشینه وی، ارتباط او با سازمان وکالت و میزان تأثیرگذاری او بر جامعه شیعی و وجود ندارد. بنا بر این، شخصیت و اقدامات او برای ما مجهول است. تنها پیشقدم بودن او در این ادعای ناصحیح، موجب شهرت او گشته است.

محمد بن همام در باره وی نوشته است: نخستین کسی بود که ادعای جایگاهی را کرد که خداوند، او را در آن جا قرار نداده بود و شایسته آن هم نبود و به خداوند و حجّت هایش، دروغ بست و چیزهایی را به آنها نسبت داد که شایسته ایشان نبود و ایشان از آن بیزار بودند. از این رو، شیعیان، او را لعنت کردند و از او بیزاری جستند و توقیع امام علیه السلام در نفرین و بیزاری از او بیرون آمد.

هارون گفت: سپس کفر و کژروی او آشکار شد.

همه این بدعت گذاران، در درجه نخست، به امام دروغ می بستند که وکیل امام اند، و افراد ضعیف را با این ادعا به ولایت و دوستی خود فرا می خواندند. بعد کارشان به عقیده حلاجیه کشید، همان گونه که در باره ابو جعفر شلمغانی و همسانانش - که لعنت های پیاپی خدا بر آنها باد - رایج و مشهور است. (2)

ص: 82

1- (1). الغیبة، طوسی: ص 398.

2- (2). همان جا.



توقيع لعن و براءة مختص به او، اکنون در اختیار ما نیست؛ ولی در توقيع صادر شده برای شلمغانی به این ماجرا اشاره شده است:

أَعْلِمُهُمْ - تَوَلَّأَ كُمْ اللَّهُ - أَنَّنَا فِي التَّوَقُّي وَالْمُحَادَرَةِ مِنْهُ عَلَى مِثْلِ مَا كُنَّا عَلَيْهِ مِمَّنْ تَقَدَّمَ مِنْ نُظَرَائِهِ، مِنَ: الشَّرِيعِيِّ، وَالنَّمِيرِيِّ، وَالْهَلَالِيِّ، وَالْبِلَالِيِّ  
وغيرهم. (1)

خداوند، سرپرستی تان را به عهده گیرد! به آنان اعلام کن که ما از او در حذر و مراقبت هستیم، همان گونه که از مدعیان دروغین پیشین همانند او، همچون شریعی، نمیری، هلالی و بلالی و جز ایشان، در حذر بودیم.

این متن نشان دهنده آن است که کفر و الحاد شریعی و براءة امام علیه السلام از وی، چنان شهره بوده که شلمغانی به او مانند گشته است.

برخی گفته اند: پیروان او گروهی با نام شریعی هستند؛ (2) اما در باره این گروه، اطلاعات روشنی در اختیار ما نیست.

گفتنی است: برخی از محققان، محمد بن موسی شریعی یا شریقی را با فرد موسوم به «شریعی» متحد دانسته اند. (3)

محمد بن موسی، از اصحاب امام عسکری علیه السلام بوده و با اوصاف غالی و ملعون از او یاد شده است. ملعون شمرده شدن هر دو نام، قرینه ای بر اتحاد این دو است، همچنان که شباهت نوشتاری شریعی و شریعی، احتمال تصحیف در نگارش نام او را تقویت می کند. تنها نکته مخالف با این نظریه، سخن تلعبیری است که در باره شریعی نوشته است: «أظن إسمه حسن». (4) بدیهی است که اگر نام او «حسن» باشد، نمی تواند با محمد بن موسی متحد باشد. البته تلعبیری نیز بدین نظر، اعتماد تام نداشته و تنها گمان خویش را با لفظ «أظن» ابراز نموده است.

ص: 83

1- (1) ر.ک: ص 160 ح 670. [1]

2- (2) دراسات فی علم الدراية: ص 149.

3- (3) معجم رجال الحديث: ج 18 ص 301.

4- (4) همان جا.

احمد بن هلال عبرتایی، (1) متولد سال 180 قمری (2) و از اصحاب امام هادی علیه السلام (3) و امام عسکری علیه السلام (4) است؛ اما گزارش تاریخی یا حدیثی از ارتباط او با امام جواد علیه السلام در دست نداریم، اگر چه او در زمان امام جواد علیه السلام در حوزه های حدیثی شیعه حضور داشته و با موضوع غیبت، آشنا بوده است. (5)

برخی از متون، حضور او در سامرا و توفیق دیدار امام عسکری علیه السلام و رؤیت امام مهدی علیه السلام را به همراه چهل نفر دیگر، گزارش کرده اند. (6)

جایگاه حدیثی او در برخی از کتب، مورد تأکید قرار گرفته است. شیخ طوسی در باره او گفته است: «قد روی أكثر اصول اصحابنا» (7) و دیگری درباره او گفته است:

«كان رواية أصحابنا بالعراق لقوه و كتبوا منه». (8)

در میان مردم به زهد و عبادت، شهره بود. 54 بار به حج رفت که حداقل بیست سفر آن با پای پیاده، ظاهراً از عراق، بوده است. (9)

احمد بن هلال در سال 267 هجری، مدت کوتاهی پس از نیابت یافتن محمد بن عثمان دومین نایب خاص، از دنیا رفت. (10)

ص: 84

1- (1). عبرت، روستای بزرگی در جنوب بغداد که ادیبان و راویان بسیاری داشته است (معجم البلدان: ج 4 ص 77).

2- (2). رجال النجاشی: ص 83 ش 199.

3- (3). رجال الطوسی: ص 384 ش 5649.

4- (4). همان: ص 397 ش 5829.

5- (5). وی در نقل یکی از احادیث می گوید: «حدَّثنا محمد بن أبي عمير سنة أربع و مئتين» (مقتضب الأثر: ص 9. [1] همچنین ر.ک: الکافی: ج 1 ص 342 ح 29، [2] حدیث مشهور زُراه در باره دعا در عصر غیبت. احمد بن هلال که در سند این روایت واقع است، می گوید: «سمعت هذا الحديث منذ ست و خمسين سنة». با توجه به آن که او در سال 267 ق، از دنیا رفته، بنا بر این حداکثر در سال 210 ق، این حدیث را شنیده است.

6- (6). ر.ک: ج 5 ص 24 ح 772.

7- (7). رجال الطوسی: ص 397 ش 5829.

8- (8). رجال الکشی: ص 535 ش 1020 (به نقل از احمد بن ابراهیم مراغی).

9- (9). همان جا. برخی از نسخ رجال الکشی، تمام 54 سفر او را با پای پیاده دانسته اند.

10- (10). رجال النجاشی: ص 83 ش 199.

شیخ طوسی از او با وصف «غالی»، (1) «ضعیف فاسد المذهب» (2) و «مشهور بالغلو واللّعة»، (3) یاد کرده است. نجاشی نیز در باره او نوشته است:

قد روی فیه ذموم من سیدنا ابی محمد العسکری. (4)

درباره او نکوهش هایی از امام عسکری علیه السلام صادر شده است.

در توقیع امام مهدی علیه السلام نیز از او با «صوفی متصنّع» یاد شده است. (5)

از سخن نجاشی استفاده می شود که او در زمان امام عسکری علیه السلام هم متّهم بوده و امام علیه السلام او را نکوهش کرده است، اگر چه نکوهش او به حدّی نبوده است که از جرگه اصحاب، خارج شود. بنا بر این، حضور او در مجلس امام عسکری علیه السلام و رؤیت امام مهدی علیه السلام نیز نقل شده است. (6)

مخالفت وی با نیابت خاصّ محمد بن عثمان عمّری، (7) نمود و بروز ناهنجاری های پیشین است. ظاهراً او با استفاده از ظاهر الصلاح بودن خویش و دارا بودن وجهه و موقعیت ویژه در میان مردمان، توقّع آن داشت که پس از درگذشت نایب اول امام مهدی علیه السلام، دومین نایب ایشان، معرفی شود. شیخ طوسی، او را یکی از مدّعیان نیابت خاص شمرده و در موردی دیگر، او را وکیل مذموم دانسته است. (8)

سخن امام علیه السلام که یک بار او را متصنّع خوانده (9) و بار دیگر او را صوفی متصنّع

ص: 85

1- (1). رجال الطوسی: ص 384 ش 5649.

2- (2). الاستبصار: ج 3 ص 28.

3- (3). تهذیب الأحکام: ج 9 ص 204.

4- (4). رجال النجاشی: ص 83 ش 199.

5- (5). رجال الکشی: ص 535 ش 1020.

6- (6). ر.ک: ج 5 ص 24 ح 772.

7- (7). الغیبة: ص 399 ش 374.

8- (8). ر.ک: ص 153 ح 666 (الغیبة).

9- (9). ر.ک: ص 154 ح 667 (رجال الکشی).

شمرده، (1) حاکی از آن است که عبادت های پیشین او نیز ریاکارانه بوده تا بدان وسیله در دل مردمان، جای گیرد.

خلاصه سخن آن که او در اواخر عمر، به همه چیز پشت پا زد و یک سره به مخالفت با امام علیه السلام پرداخت. حسین بن روح در نامه ای که سال ها پس از مرگ او، برای اعلان ارتداد شلمغانی نگاشت، احمد بن هلال را نیز همانند شلمغانی، مرتد شمرده است:

پیش تر نیز چیزهایی به دست احمد بن بلال (2) و دیگر همتایانش به سوی شما آمده بود که آنها هم مانند همین شلمغانی عزاقری، از اسلام بیرون رفته اند. نفرین و خشم خدا بر ایشان باد! (3)

سعد بن عبد الله نیز او را ناصبی خوانده و در باره بدفرجامی او گفته است:

ما رأینا ولا سمعنا بمتشیع رجع عن التشیع إلى النصب إلا أحمد بن هلال. (4)

تاکنون ندیده ایم و نشنیده ایم که شیعه نمایی از تشیع به ناصبی بودن روی آورد مگر احمد بن هلال.

ظاهراً مقصود سعد بن عبد الله، مخالفت ابن هلال با امام علیه السلام است که در حقیقت خروج بر ایشان، شمرده می شود.

اتهام ناصبیگری را تنها سعد بن عبد الله بیان کرده و در توقیعات امام علیه السلام و یا اظهارات دیگر معاصران او، بدان اشاره نشده است. تنافی شدید مفهوم غلو با ناصبیگری موجب شده است که برخی به توجیه سخن سعد بن عبد الله پردازند.

برخی ادعا کرده اند: عالمان قم، از جمله سعد بن عبد الله در دشمنی با مخالفان

ص: 86

---

1- (1). همان جا.

2- (2). به احتمال فراوان، «بلال» تصحیف «هلال» و مقصود، احمد بن هلال، ابو جعفر عبرتایی است که به دروغ، ادعای سفیری امام عصر علیه السلام را داشت. (م)

3- (3). ر.ک: ص 228 ح 695.

4- (4). کمال الدین: ص 76. [1]

ارکان امام علیه السلام بسیار تند و افراطی عمل می کرده اند. از این رو، او را ناصبی خوانده اند؛ ولی این توجیه پذیرفته نیست، (1) بویژه آن که دشمنی او با امام عصر علیه السلام آشکار نبوده است.

شیخ انصاری علیه السلام با استناد به غلو و نصب احمد بن هلال، گفته است:

و بعد ما بین المذهبین یشهد بأنّه لم یکن له مذهب رأساً. (2)

فاصله طولانی میان دو مذهب نشان می دهد که او اساساً مذهبی نداشته است.

### مواجهه امام با احمد بن هلال

ظاهر الصلاح بودن احمد بن هلال، همچون زهد و عبادت و حج گزاردن فراوان با پای پیاده، موجب شد که حسادت او مخفی بماند و اعتراض او علیه وکیل دوم، مخالفت با امام علیه السلام تلقی نشود.

بدین جهت، سه توقیع شریف در توییح و لعن ابن هلال، صادر شده است که نشان از شدت برخورد امام علیه السلام با وی و دشواری مقابله با اوست. حتی پس از صدور توقیع اول امام علیه السلام، برخی در آن تشکیک نموده، در پی تحقیق برآمدند. احمد بن ابراهیم مراغی گفته است:

کان روات أصحابنا بالعراق لقوه و کتبوا منه فانکروا ما ورد فی مذمته و حملوا القاسم بن العلاء علی أن یراجع فی أمره. (3)

راویان شیعه در عراق فراوان به او مراجعه کرده و به نقل از او، حدیث می نوشتند از این رو نکوهش های صادر شده درباره او را نمی پذیرفتند. بدین سبب قاسم بن علاء را مأمور کردند تا درباره او [با ناحیه مقدسه] صحبت کند.

توقیع دوم علیه ابن هلال، شدیدتر بود و در انتهای آن آمده بود:

ص: 87

1- (1). تهذیب المقال: ج 3 ص 313.

2- (2). کتاب الطهارة: ج 1 ص 354. [1]

3- (3). رجال الکشی: ص 535 ش 1020.

فائه لا عذر لأحد من مواليها في التشكيك فيما يروى عنها ثقاتها. (1)

هیچ عذری از هیچ یک از دوستان ما پذیرفته نیست که در مطالب نقل شده از ما توسط افراد مورد اعتماد ما شک و تردید کنند.

اصرار برخی از افراد بر سلامت احمد بن هلال، موجب شد که امام علیه السلام توقع سوم را صادر فرماید و با یادآوری پیشینه مثبت برخی از منحرفان دیگر، از جمله فردی به نام دهقان، احمد بن هلال را نیز مذموم بشمرند. (2)

علاوه بر این سه توقع، در نامه ای نیز که حسین بن روح در ردّ ادعاهای شلمغانی نگاشته به انحراف و ارتداد احمد بن هلال، اشاره شده است. (3)

### چگونگی مواجهه با روایات او

آوردیم که هیچ اختلافی در باره فساد عقیده احمد بن هلال در سالیان آخر عمر، وجود ندارد، همچنان که وجاهت ظاهری پیشین او در میان مردمان نیز امری پذیرفته است. اکنون وضعیت رجالی او را مورد بحث قرار می دهیم. چهار نظریه در باره اعتماد بر احادیث گزارش شده از او محتمل است:

1. مردود شمردن تمام روایات؛

2. قبول تمام روایات؛

3. قبول کردن روایات قبل از انحراف و مردود شمردن روایاتی که بعد از انحراف از او نقل شده است؛

4. مردود دانستن منفردات او.

نجاشی او را «صالح الروایة یعرف منها وینکر؛ دارای روایات نیکو که برخی از آنها شناخته شده هستند و برخی ناشناخته هستند»، (4) خوانده است. شیخ طوسی در

ص: 88

---

1- (1). همان جا.

2- (2). همان: ص 536.

3- (3). ر.ک: ص 156 ح 669.

4- (4). رجال النجاشی: ص 83 ش 199

کتاب های حدیثی خویش در باره او گفته است:

ما یختصّ بروایتہ لا نعمل علیہ. (1)

به روایات اختصاصی او عمل نمی کنیم.

ضعیف فاسد المذهب لا یلتفت إلی حدیثه فیما یختصّ بنقله. (2)

او فردی ضعیف و دارای مذهبی فاسد است که به روایاتی که تنها او نقل می کند اعتنا نمی شود.

شیخ طوسی، این رویش را در موارد دیگری از کتاب تهذیب الأحکام، اعمال کرده است. (3) همو در عدّة الأصول گفته است:

روایات او در حال استقامت، مورد قبول بوده، پس از انحراف، مردود است. (4)

ابن ولید، احادیث او را در نوادر الحکمه ناصحیح شمرده و ابن غضائری در باره او توقّف کرده است. (5)

برخی از متأخران همانند آیه الله خویی، او را ثقه می شمارند؛ زیرا شخص فاسد العقیده نیز می تواند راستگو باشد. (6) ایشان به قول نجاشی استناد کرده که او را «صالح الروایة» خوانده است. همچنین قول شیخ طوسی در باره قبول روایات او در حال استقامت را دلیل بر وثاقت شخصی او دانسته است. (7)

در باره احادیث احمد بن هلال، توجه به چند نکته شایسته است:

1. پس از صدور توقیع لعن و طرد احمد بن هلال به وسیله امام علیه السلام، انحراف وی ثابت گردیده و احادیث پس از انحراف وی، بی تردید پذیرفته نیست.

ص: 89

---

1- (1). تهذیب الأحکام: ج 9 ص 204 ح 812.

2- (2). الاستبصار: ج 3 ص 28.

3- (3). تهذیب الأحکام: ج 9 ص 204 ش 812.

4- (4). عدّة الأصول: ج 1 ص 151.

5- (5). رجال الغضائری: ص 112 ش 166 (چاپ دار الحدیث).

6- (6). معجم رجال الحدیث: ج 3 ص 151.

7- (7). همان: ص 151 و 153.

2. در دوران قبل از انحراف، او محتاج آن بود که به احتیاط، سخن گوید و در محدوده شریعت با احتیاط تمام، گام بردارد تا هیچ شبهه ای در وجاهت و صلاحیت او پدید نیاید. سخن نجاشی که او را صالح الروایه خوانده و سخن شیخ طوسی که گفته است: روایات او در زمان استقامت، پذیرفته است، می تواند ناظر بدین خصوصیت باشد.

3. می توان ادعا کرد: احادیثی که از احمد بن هلال در کتاب های شیعه نقل شده، مربوط به دوران قبل از انحراف اوست؛ زیرا:

الف. پس از صدور توقیعات چندگانه لعن و طرد او، روایان حدیثی از او فاصله گرفته اند و بعید است گزارشی از او در این زمان نقل کنند.

ب. زندگی او پس از انحراف، بسیار کوتاه بوده (کمتر از دو سال) و در این مدت بسیار کم و با موقعیتی که او داشته، بعید است مورد مراجعه محدثان و عالمان بوده باشد.

4. وضعیت احمد بن هلال، به وضعیت رجالی شلمغانی شباهت دارد. حسین بن روح نوبختی، نایب خاص امام مهدی علیه السلام گزارش های قبل از دوران انحراف شلمغانی را مورد قبول دانسته است. (1)

5. از احمد بن هلال، بیش از هفتاد حدیث در کتب اربعه نقل شده است. (2)

نزدیک به بیست حدیث، در باره امامت و امام مهدی علیه السلام نیز به نقل از او در کتاب های دیگر وجود دارد که در مجموعه حاضر، موجود است.

6. بررسی مضمونی احادیث احمد بن هلال، نشانگر آن است که نیمی از احادیث او، همگون با احادیث مشهور شیعی است. نیم دیگر از احادیث او نیز متونی مستبعد است و به متون غالیانه شباهت داشته یا محتاج تأویل است.

ص: 90

---

1- (1). ر.ک: ج 3 ص 368 ح 639.

2- (2). معجم رجال الحدیث: ج 3 ص 153.



7. نتیجه نهایی آن که احادیث منفرد او قابل اعتماد و عمل نخواهد بود. متون مشترک او با دیگران نیز وثاقت او را اثبات نمی کند. بنا بر این، نظر شیخ طوسی از اتقان بیشتری برخوردار خواهد بود.

### ابو طاهر محمد بن علی بن بلال

محمد بن علی بن بلال، در خاندانی حدیثی و مورد اعتماد امامان علیهم السلام زاده شد و رشد کرد. پدر او از محدثان و مورد اعتماد امام هادی و امام عسکری علیه السلام بود و برادران او نیز محدث بوده اند. بنا بر این، او نیز صبغه حدیثی داشت. مجموعه حدیثی در اختیار او، چنان شهره و گسترده بود که حسین بن روح نوبختی در دوران قبل از نیابت خاص خویش، بدو مراجعه کرده و برای حل مشکلی کلامی از او یاری می خواهد. او نیز با یافتن حدیثی از مجموعه خویش به رفع این مشکل، یاری می رساند. (1)

به ادعای او، امام عسکری علیه السلام جانشین خویش، امام مهدی علیه السلام را در دو نامه به او معرفی کرده است. (2)

در زمان امام عسکری علیه السلام و در سفر حج، بر رفتار علی بن جعفر همانی، وکیل امام علیه السلام ایراد گرفت و از او به دلیل بخشش های فراوانش، نزد امام عسکری علیه السلام شکایت کرد. امام علیه السلام خنده گیری او را نپذیرفت و فرمود:

قد کنا أمرنا بمئة ألف دينار ثم أمرنا له بمثلها فأبى قبولها إبقاء علينا ما للناس والدخول في أمرنا فيما لم ندخلهم فيه؟ (3)

ص: 91

1- (1). الغيبة: 387 ح 351.

2- (2). الكافي: ج 1 ص 328 ح 1: « [1] علی بن محمد عن محمد بن علی بن بلال، قال: خرج إلی من أبي محمد قبل مضيه بسنتين يخبرني بالخلف من بعده، ثم خرج إلی من قبل مضيه بثلاثة أيام يخبرني بالخلف من بعده. » دو سال قبل از شهادت امام عسکری علیه السلام نامه ای از ایشان به من رسید که جانشین خود را معرفی کرده بود. سپس سه روز قبل از شهادت ایشان، نامه دیگری در معرفی جانشین ایشان برای من صادر شد.

3- (3). الغيبة، طوسی: ص 305 ح 308.

ما به او صد هزار دینار دادیم و بار دیگر، همین مقدار برای او قرار دادیم ولی او آن را نپذیرفت تا اموال ما باقی بماند. مردمان را چه شده است که در امور ما که اجازه ورود ندارند دخالت می کنند؟

نام وی در فهرست وکیلان ملاقات کننده امام عصر علیه السلام نیز قرار دارد. (1) محمد بن علی بن بلال در دوران نیابت عثمان بن سعید، از دست یاران او محسوب می شد. (2)

انحراف او از دوران نیابت محمد بن عثمان، آغاز شد. ظاهراً حسادت او نسبت به نایب دوم، موجب شد که او از تحویل اموال در اختیار خود به محمد بن عثمان خودداری کرده و برای رفع اتهام مالی از خود، نیابت محمد بن عثمان را مورد تشکیک قرار دهد.

محمد بن عثمان، او را به دیدار امام علیه السلام برد و حجت را بر وی تمام کرد؛ ولی این واقعه نیز در اصلاح او کارگر نیفتاد. (3)

پس از این اتفاقات، او به وسیله ناحیه وکالت، طرد شد. ظاهراً طرد شدن او به سهولت، انجام شده است. بنا بر این، توقیع خاص در باره لعن و طرد وی گزارش نشده است. در توقیع لعن شلمغانی - که سال ها پس از این جریان و در سال 312ق، صادر گشته -، به انحراف ابن بلال، اشاره شده است:

أَعْلِمُهُمْ - تَوَلَّاهُمْ كُمْ اللَّهُ - أَنَّنَا فِي التَّوَقُّي وَالْمُحَادَرَةِ مِنْهُ عَلَى مِثْلِ مَا كُنَّا عَلَيْهِ مِنْ تَقَدُّمِهِ مِنْ نُظْرَانِهِ، مِنَ الشَّرِيعِيِّ، وَالنَّمِيرِيِّ، وَالْهَلَالِيِّ، وَالْبَلَالِيِّ وَغَيْرِهِمْ. (4)

خداوند، سرپرستی تان را به عهده گیرد! به آنان اعلام کن که ما از او در حذر و مراقبت هستیم، همان گونه که از مدعیان دروغین پیشین همانند او، همچون شریعی، نمیری، هلالی و بلالی و جز ایشان، در حذر بودیم.

ص: 92

1- (1). ر.ک: ج 5 ص 83 ح 806.

2- (2). ظاهراً شخصیت و جاهت عثمان بن سعید به گونه ای بوده است که هیچ کس در باره او تردید و با او مخالفت نمی کرده است. نیابت او از زمان امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام آغاز شده بود و ادامه آن در زمان غیبت امام مهدی علیه السلام طبیعی می نمود.

3- (3). ر.ک: ج 5 ص 83 ح 806.

4- (4). ر.ک: ص 161 ح 670. [1]

پیشینه مقبول محمد بن بلال در زمان امام عسکری علیه السلام و اوایل غیبت صغرا، موجب توثیق به وسیله شیخ طوسی (1) و برخی دیگر شده است (2). برخی دیگر در باره او توقف کرده اند. (3)

توثیق کنندگان وی، استدلال پیشین در باره ابن هلال را در این جا تکرار کرده و می گویند:

او قبل از انحراف، ظاهری وجیه و مورد اعتماد داشته و برای حفظ اعتماد مردم، محتاط بوده و در مسیر مستقیم، حرکت می کرده است. مجموعه غنی احادیثی که در اختیار او بوده، سبب شده است تا دیگران به او مراجعه کرده، از او نقل حدیث کنند.

او پس از انحراف، از جمع شیعیان طرد شد و دیگر کسی از او روایت، نقل نکرد. بنا بر این، پذیرش احادیث او اشکالی ندارد؛ زیرا در زمان استقامتش از وی نقل شده است.

نکته: در نامه امام عسکری علیه السلام به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، به فردی از آن دیار با نام «بلالی» اشاره و با جمله «الثقة المأمون العارف لما يجب علیه» از او تقدیر شده است.

ظاهراً کسانی که بلالی را توثیق کرده اند، به این نامه استناد نموده اند. (4) باید گفت:

مقصود از بلالی در این نامه، شخصی نیشابوری است، در حالی که بلالی مورد بحث ما ساکن بغداد بوده است. بنا بر این، نمی توان با استناد به این نامه، وثاقت محمد بن علی بن بلال را اثبات نمود.

ص: 93

1- (1). رجال الطوسی: ص 401.

2- (2). وسائل الشیعة: ج 30 ص 232 و ص 478. آیه الله خویی نیز او را شخص ثقة فاسد العقیده دانسته است (معجم رجال الحدیث ج 17 ص 335).

3- (3). خلاصة الأقوال: ص 142 ش 26، رجال ابن داود: ص 324.

4- (4). وسائل الشیعة: ج 30 ص 232، معجم رجال الحدیث: ج 17 ص 335.

نتیجه نهایی آن که اگر کسی استدلال پیشین در توثیق فردی همانند ابن هلال و ابن بلال را نپذیرد، نمی تواند به روایات او عمل کند. طبیعی است سخنانی که در ایام پس از انحراف از او نقل شده، به کلی بی اعتبار است.

### حسین بن منصور حلاج

در فهرست مدعیان دروغین نیابت، نام حلاج (م 309 ق) شخصیت جنجالی و پُرماجرای دهه آغازین سده چهارم، قرار دارد. نام وی حسین بن منصور است، در بیضای [سپیدان] فارس، به دنیا آمده و در شوشتر، رشد و نمو یافته است. در باره شخصیت وی نظریات مختلف و گاه متضادی ابراز شده که ناشی از گزاره های متفاوت و متضاد ارائه شده از سوی معاصران وی است. این گزاره ها در منابع مختلف تاریخی، حدیثی و صوفیانه موجودند. در این جا به شخصیت او تنها از نگاه منابع شیعی خواهیم پرداخت و به جلوه زندگی او در میان صوفیه، اشاره ای نخواهیم داشت.

### حلاج در منابع شیعی

شیخ طوسی نام وی را در فهرست مدعیان دروغین وکالت امام عصر علیه السلام آورده و دو گزارش از برخورد بزرگان شیعی چون ابو سهل نوبختی و پدر شیخ صدوق با وی را نقل کرده است. بر اساس این گزارش ها، حلاج به دلیل چنین ادعایی، به استهزا گرفته شده و زمینه رسوایی عام او فراهم گردیده است. (1)

پس از وی، شلمغانی نیز ادعای وکالت نمود که حسین بن روح، نایب سوم امام زمان علیه السلام به مقابله با وی برخاست و در ضمن تقیب و طردش، وی را به حلاج، تشبیه کرد (2) و از تعبیر تند «الحلاج لعنه الله» استفاده نمود. (3) در سال 312 ق، توقیعی

ص: 94

---

1- (1). الغیبة، طوسی: ص 401 ح 376.

2- (2). گفتنی است در زمان اوج گیری ادعاهای حلاج و حرف و حدیث ها در مورد وی و سرانجام اعدامش در سال 309 ق، جناب حسین بن روح در زندان خلیفه به سر می برد.

3- (3). کلام حسین بن روح در پرهیز دادن از سخن شلمغانی در باره تناسخ ارواح، این گونه است: این سخنی لآ ملحدانه و کفر به خدای تعالی است و این مرد ملعون این سخن را در قلب این گروه تثبیت کرده است تا آن را وسیله ای قرار دهد و ادعای اتحاد خدا با او و حلول در او کند همان گونه که مسیحیان درباره حضرت مسیح علیه السلام این دعا را مطرح می کنند (الغیبة، طوسی: ص 404).

از امام علیه السلام صادر شد که در آن، شلمغانی و مدعیان قبلی وکالت، لعن شده بودند که به نام چهار نفر از آنان (شریعی، نمیری، هلالی و بلالی) تصریح شده و به سایرین با تعبیر «و غیرهم» اشاره شده بود. (1) به گفته طبرسی در کتاب الاحتجاج، حلاج یکی از آن افراد اشاره شده است. (2)

بنا بر این، هر چند وی در کلام نایب سوم با صراحت لعن شده، اما نمی توان با اطمینان، لعن اشاره ای توفیق را شامل حال وی دانست؛ زیرا این توفیق، چند سال پس از مرگ وی صادر شده و در توفیعات صادره در زمان ادعا و حیات وی نیز، در باره او چیزی نیامده است. به نظر ما امور ذیل دلیل بی توجّهی امام عصر علیه السلام به امر حلاج بوده:

1. حلاج، جایگاهی در بین شیعیان نداشت. وی دارای پیشینه و جاهت و حوزه نفوذی نبود که با گم راهی و دعوت باطل او، در مسیر صحیح تشیع، خللی وارد شود؛ اما کسانی چون نمیری و شلمغانی، مدّت مدیدی از اصحاب شناخته شده بودند و حتی در نهاد وکالت، جایگاه ویژه داشتند.

2. حلاج به دلیل ادعاها و اعمال و شیوه های دیگر زندگی اش، مثل صوفیگری، به خدمت گرفتن جنیان و سحر و جادو، به اندازه کافی مورد سوء ظن و اتهام بود و چندان آبرویی نزد شیعیان نداشت.

3. هوشیاری و آگاهی بزرگان شیعیان در سایه این دو عامل، باعث شد تا شناساندن وی به توده مردم، آسان تر باشد، به گونه ای که با برخورد تمسخرآمیز ابوسهل نوبختی با او، حلاج، سدّ خرد عام شد. بنا بر این، نیازی به موضع گیری خاصّ امام عصر علیه السلام و دستگاه وکالت نبود. برخورد شیعیان با او به قدری تند بود که گفته

ص: 95

---

1- (1). ر.ک: ص 161 ح 670.

2- (2). ر.ک: ص 161 ح 670. [1]

می شد شیعیان، خواستار قتل اویند و حتی برخی گمان کرده اند این شیعیان بودند که با استفاده از نفوذ و توانایی خود در اعمال نظرشان، زمینه اعدام او را فراهم کردند. (1) البته دلیل تاریخی و استواری بر این مسئله نداریم و قتل او به دست حکومت وقت، صورت گرفت.

پس از این دوران، برخورد بزرگان شیعه با پیروان حلاج، ادامه یافت. شیخ مفید در المسائل الصاغانية، از او با تعبیر: «حلاج و عزاقری و افراد همانند آنها از گمراهانی که به فسق شهره و از ایمان خارج هستند» (2) یاد کرده است، چنان که برای مبارزه با پیروان او کتاب الرد علی أصحاب الحلاج را نوشت (3) و پیروان حلاج را حتی از مجوس و نصارا از شریعت، دورتر دانست. (4)

شیخ طوسی نیز در کتاب الاقتصاد، او را از شعبده بازان، دانسته است، (5) چنان که با آوردن نام وی در باب «ذکر المذمومین الذین ادّعوا البایبة- لعنهم الله-؛ (6) یاد کرد نکوهش شدگانی که ادعای باب بودن داشته اند- خدا آنها را لعنت کند-» را نشان داد که حلاج و تمام مدعیان دیگر، نزد شیعیان سده های بعد نیز، مورد مذمت و لعن هستند. پس از شیخ طوسی، دیگران نیز همانند وی، حلاج و افراد همفکر او را مذمت کرده اند (7) و حتی راوندی (8) و علی بن یونس

ص: 96

---

1- (1). العبر فی خبر من غیر: ج 2 ص 1.2. المسائل الصاغانية: ص 58.

2- (2)

3- (3). رجال النجاشی: ج 1 ص 401 ش 1067.

4- (4). ر.ک: تصحیح الإمامیة، مفید: ص 134 «حلاجیه گروهی قائل به اباحه و حلول هستند... آتش پرستان و مسیحیان از این گروه به آیین عبادی نزدیکتر هستند و این افراد از شریعت، و اعمال عبادی دورتر از آنها هستند».

5- (5). الاقتصاد: ص 178: زردشت و مانی و حلاج و غیر آنها از کسانی که با شعبده بازی مردم را گمراه کرده اند.

6- (6). الغیبة، طوسی: ص 397.

7- (7). شیخ طبری در الاحتجاج (ج 2 ص 553) و علامه حلی در خلاصة الأقوال (ج 1 ص 274)، همچنین احمد بن فهد حلی، ابن جنید اسکافی و سید مرتضی علم الهدی، او را رادّ و طرد کرده اند. همچنین، ر.ک: نقد الرجال: ج 2 ص 120 ش 1535/139، جامع الرواة: ج 1 ص 256، طرائف المقال: ج 1 ص 437 ش 3676، معجم رجال الحديث: ج 7 ص 103 ش 3672، تهذیب المقال: ج 2 ص 202.

8- (8). الخرائج والجرائح: ج 3 ص 1035.

عاملی، (1) او را حيله گر دانسته، به مُسيلمَةُ كَذّاب، مانند کرده اند.

گفتنی است حلاج، تنها به دليل ادّعاى دروغين وکالت امام مهدى عليه السلام در بين شيعيان، مطرح شده و هویت، سابقه و جایگاه دیگری حتّی به عنوان شیعۀ خائن ندارد و از این جهت با کسانی چون نمیری و بلالی و هلالی و شلمغانی که از شيعيان و بزرگان شناخته شده شيعی بودند و سپس گم راه شده، خیانت پیشه کردند، تفاوت اساسی دارد.

### محمد بن علی شلمغانی (ابن ابی العزّاقر)

محمد بن علی شلمغانی، از اهالی روستای شلمغان از توابع واسط عراق بوده است.

از ابتدای زندگی او، آگاهی چندانی در دست نیست. شهرت او، به دوران پس از نیابت حسین بن روح، مربوط است.

اولین ملاقات حسین بن روح با شيعيان پس از آغاز نیابت خاص، در منزل شلمغانی صورت گرفت. (2) شلمغانی، پس از آن هم به عنوان نماینده و واسطه حسین بن روح، نایب سوم امام مهدی علیه السلام با مردم ملاقات می کرد و درخواست های آنها را می گرفت و جواب امام علیه السلام را بدانان تحویل می داد. (3) به عبارت دیگر، او نماینده امام مهدی علیه السلام محسوب نمی شد؛ بلکه دست یار حسین بن روح، محسوب می شد و برخی کارها را انجام می داد.

امّ کلثوم، دختر نایب دوم، می گوید:

شلمغانی نزد بنی بسطام جایگاه و اعتباری ویژه داشت زیرا حسین بن روح- که خدای از او راضی باشد- او را در میان مردم بزرگ داشته و به او جایگاه و آبرو

ص: 97

---

1- (1). الصراط المستقیم: ج 1، ص 87.

2- (2). سیر أعلام النبلاء: ج 15 ص 222 ش 85.

3- (3). الغیبة، طوسی: ص 302 ش 256.

در زمانی که حسین بن روح، بنا بر عللی، مخفیانه زندگی می کرد، شلمغانی به جانشینی از او، وظایف مقام وکالت را پیگیری می نمود. (2) به احتمال فراوان، شلمغانی از جهت روانی و شخصیتی، ظرفیت تحمل موقعیت پدید آمده را نداشت.

در نتیجه، دچار غرور و خود بزرگ بینی شد.

گفتنی است ابو علی بن همام، نمایندگی شلمغانی از جانب حسین بن روح را مردود شمرده و گفته است:

شلمغانی هیچگاه نماینده ویژه و رابط حسین بن روح با مردم نبوده است و حسین بن روح هیچگاه او را بدین مقام نگمارده است و هر کس این سخن را ادعا کند به خطا رفته است. (3)

توجه به گزارش های متفاوتی که در کتاب الغیبة بدان ها اشاره شده است و برخی از آنها را در متن آوردیم و برخی دیگر در ادامه می آید، روشن می سازد که نزدیکی و همراهی شلمغانی با حسین بن روح و حتی پاسخ گویی از جانب وی، برای مردم این تصور را پدید آورده بود که او باب و طریق حسین بن روح است، حتی اگر این منصب به گونه رسمی به وی اعطا نشده باشد. از جهت دیگر، این مقام و موقعیت، برای شخص جاه طلبی همچون شلمغانی، این گمان را پدید آورد که می تواند به طور مستقل بدین کار پردازد و از زیر سایه حسین بن روح، خارج شده و خود را وکیل امام مهدی علیه السلام بخواند. رذائل اخلاقی موجود در لایه های شخصیتی وی، در این دوران بروز نمود و موجب انحراف و سقوط پله به پله او گشت.

ص: 98

---

1- (1). الغیبة، طوسی: ص 403.

2- (2). الغیبة، طوسی: ص 302 ش 257.

3- (3). الغیبة، طوسی: ص 381 ح 408.



موقعیت علمی شلمغانی، در کتاب های غیبت نگاری مورد اشاره قرار گرفته است.

ابن همام که از مخالفان جدی اوست، از او با تعبیر «کان فقیهاً من فقهاءنا» (1) یاد کرده است. در الغیبة طوسی آمده است:

آن گاه که لعن شلمغانی صادر شد، از حسین بن روح درباره کتاب های از او پرسش شد که با آنها چگونه مواجه شویم در حالی که خانه های ما از کتاب های او انباشته است. (2)

این سؤال مردم، نشانگر شهرت علمی شلمغانی و نگاهشته های اوست. شهرت شلمغانی در دوره پیش از انحراف و حتی پیش از همکاری با حسین بن روح، به جهت نگاهشته های حدیثی و غیر حدیثی وی بوده است. نجاشی، کتاب های فراوانی برای او برشمرده که نشانگر ذوق و سلیقه وی در نگارش و ارائه نظریات خویش است. معروفیت کتاب التکلیف- که با عبارت «و بیوتنا منها ملاً» توصیف شده است-، نمونه روشن فعالیت های شلمغانی در دوران اولیه عمر خویش است. (3)

### انحراف شلمغانی

موقعیت اجتماعی و علمی ویژه ای که شلمغانی در آن قرار گرفته بود، موجب آن گشت که انحراف او، شوک شدیدی بر جامعه شیعی وارد کند. موقعیت زمانی اظهار و ابراز انحراف او نیز به این حادثه، اهمیت خاص می بخشید. در زمان بروز انحراف او، حسین بن روح در زندان بود و ارتباط مستقیم با شیعیان نداشت. به سخن دیگر، در برهه ای که بیشترین نیاز به شلمغانی به عنوان واسطه حسین بن روح احساس می شد، این واسطه ویژه از مسیر، منحرف گشته بود.

ص: 99

---

1- (1). همان: ص 408 ح 381.

2- (2). همان: ص 389 ح 355.

3- (3). رجال النجاشی: ج 11 ص 378 ش 1029.

نخستین نشانه های انحراف او با قول به حلول، آغاز شد. ابن همام می گوید:

اولین سخن منکری که از شلمغانی شنیدم سخنی همانند سخن افراد قائل به حلول بود. او می گفت: حق و حقیقت، واحد است و نمودهای او متفاوت است گاه در لباس سفید، گاه در لباس قرمز و گاه در لباس نیلی متبلور می شود. (1)

این سخن به گونه ای آماده سازی فضا برای اعلام نیابت و وکالت توسط شلمغانی است.

امّ کلثوم، دختر محمد بن عثمان، نایب دوم امام مهدی علیه السلام نیز حکایتی را از طرفداران شلمغانی نقل می کند که آنان، قائل به حلول روح پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام در جسم نایب دوم و سوم و حلول روح حضرت زهرا علیها السلام در امّ کلثوم یاد شده هستند. (2)

این سخنان، بسیار زیرکانه، مخفیانه و برای افراد خاصی بیان شده است.

ظاهراً در این دوران، او هنوز خود را زیر بیرق حسین بن روح، مخفی کرده بود و علیه او سخن نمی گفت.

شلمغانی، پس از مدّتی ادّعای خویش را مطرح نمود و خود را شریک در نیابت شمرد. او حسین بن روح را مسئول امور مالی و خود را نماینده امام علیه السلام در مسائل علمی معرفی کرد. او رسماً در کتاب خویش به این موضوع، اشاره کرده است. (3)

او همچنین گفته است:

ما و حسین بن روح، آگاهانه به این امر ورود پیدا کردیم. (4)

بررسی سیر انحراف و گفته های شلمغانی، نشانگر آن است که او مرحله به مرحله، ادّعای خویش را بالاتر برده و به موضع گیری در مقابل حسین بن روح و حتی امام علیه السلام می پردازد. حسین بن روح به او بی اعتنایی کرد. این برخورد، شلمغانی

ص: 100

1- (1). الغیبة، طوسی: ص 408 ح 380.

2- (2). همان: ص 403 ح 378.

3- (3). همان: ص 391. [1]

4- (4). همان: ص 391 ح 361.

را خشمگین ساخت به گونه ای که به تخریب باور مهدویت و وکالت پرداخت. در نهایت، او خود را نایب خاص دانست و حسین بن روح را دروغگو شمرد و از او درخواست مبالغه کرد. (1)

ظاهراً او در پی عدم توفیق در یافتن جایگاهی برتر، بر اثر حسادت، به تخریب همه چیز پرداخته است. او حتی به گونه ای جسارت آمیز و هنجارشکن، انگیزه خود و سایر افراد سازمان وکالت را نیز دنیاطلبی و استفاده از موقعیت، عنوان کرد.

### یارگیری شلمغانی

بر خلاف ابن هلال و ابن بلال که یارگیری خویش را از میان توده مردم آغاز کردند، محمد بن علی شلمغانی در بین گروه های شاخص و سرشناس، به تبلیغ خصوصی پرداخت. اولین ادعاهای او در بین بنی بسطام، مطرح شد که خاندانی سرشناس بودند. برخی از افراد این خاندان، از کاتبان حکومت بودند. (2) حسین بن فرات، پسر ابن فرات وزیر (3) و یکی از وزیران عباسی نیز از مریدان او بودند. هر دو گروه نام برده، (4) از گروه های متنفذ اجتماعی-سیاسی بودند.

آن گاه که ابن فرات از وزارت عزل شد، شلمغانی به موصل گریخت و در نزد حمدانیان، جایگاه یافت. (5)

### عقاید شلمغانی

شلمغانی با ابراز عقیده به حلول و تناسخ، برخی از ساده انگاران را فریب داد. (6)

ص: 101

1- (1). همان: ص 307 ح 258.

2- (2). العبر فی خیر من غیر: ج 1 ص 303.

3- (3). تجارب الأمم: ج 1 ص 123.

4- (4). خاندان بنی بسطام و بنی فرات.

5- (5). الکامل فی التاریخ: ج 5 ص 166.

6- (6). الغیبة، طوسی: ص 403.

ظاهراً اعلام حلول و تناسخ، شیوه ای مرسوم برای یارگیری بوده و پیشینه داشته است. (1)

از عقاید و سخنان او در این زمان، اطلاع چندانی نداریم. شیخ طوسی، برخی نظریات او را برشمرده که برای ما چندان مفهوم نیست (2) و از آوردن بقیه آن، صرف نظر کرده و گفته است:

وله حکایات قبیحة و امور فظیحة نزه کتابنا عن ذکرها، ذکرها ابن نوح وغیره. (3)

ظاهراً مقصود شیخ طوسی از «حکایات قبیحة و امور فظیحة»، ادعای حلول بوده است. ابن اثیر و ذهبی، عقاید انحرافی بسیاری به او منتسب کرده اند که در صورت صحت انتساب، سخن شیخ طوسی در عدم نقل آنها صحیح می نماید. (4) برخی از موارد تبلیغات گروه های ضد شیعی، برگرفته از عقاید شلمغانی و پیروان اوست و احتمالاً بسیاری دیگر نیز به او انتساب داده شده است (5).

آورده اند که در مجلس محاکمه او که به صدور حکم اعدام توسط حکومت عباسی منجر شد، یکی از پیروانش او را با الفاظ «إلهی و سیدی و رازقی» مخاطب قرار داد؛ ولی شلمغانی، که این ادعاها را به ضرر خویش می دانست سخن او را صحیح نشمرد. (6)

ص: 102

---

1- (1). این نظریه را به حلاج هم نسبت داده اند. شاید بدین سبب شلمغانی را با عنوان «حلاجیه» شناسانده اند.

2- (2). الغیبة، طوسی: ص 406 ح 408.

3- (3). الغیبة، طوسی: ص 403 ح 378.

4- (4). محتمل است که برخی از متعصبان سنی برای مقابله با جریان تشیع، این عقاید را به گونه ای زشت و رسوا، نقل کرده اند و آنها را به برخی از شیعیان سابق، منتسب کرده اند تا از این مذهب، انتقام بگیرند؛ چون بسیاری از این سخنان با وجهه علمی پیشین شلمغانی سازش ندارد.

5- (5). ر.ک: الکامل فی التاریخ: ج 5 ص 165.

6- (6). همان: ج 5 ص 166.

پس از گزارش سخنان ناهنجار شلمغانی برای خاندان بنی بسطام، و طرح ادعای حلول و تناسخ به وسیله او، حسین بن روح دستور داد تا آنها از او کناره گیرند و به گفته هایش توجه نکنند؛ ولی پیروی چشم بسته مریدان شلمغانی از وی، همراه با مظلوم نمایی، فرصت طلبی و توجیه گری شلمغانی، موجب شد که این فرمان، کارگر نیفتد.

زندانی بودن حسین بن روح در این زمان، موجب جسارت شلمغانی در ابراز ادعاهای خود شد. حسین بن روح از داخل زندان، توقیع امام علیه السلام در باره اعمال شلمغانی را منتشر کرد.

ابو علی بن همام-که واسطه انتقال این توقیع و عامل انتشار آن است-گفته:

حسین بن روح درباره موضع گیری خویش [از امام علیه السلام] پرسش کرد زیرا او در زندان و اسیر حاکمان بود. امام علیه السلام امر به اظهار نظر او کرد و این که از دیگران ترسی نداشته باشد که در امان بوده و آزاد خواهد بود. پس از مدت کوتاهی او از زندان آزاد شد. (1)

پس از انتشار این توقیع، شلمغانی اعتبار خویش را از دست داد و مورد لعن شیعیان قرار گرفت. او سپس به مقابله با حسین بن روح پرداخت و درخواست مباحله کرد. حسین بن روح به این ادعای او نیز وقعی ننهاد و در پاسخ او گفت:

هر کدام از ما که زودتر از دنیا برود، بر باطل باشد. عدم مباحله حسین بن روح با او، شاید بدان جهت باشد که طرح ادعای مباحله نیز گونه ای شهرت و اهمیت یافتن برای شلمغانی بود، ضمن آن که بهانه ای به دست حکومت می داد که به سختگیری نسبت به ناحیه وکالت اقدام کند و در صورت موفقیت حسین بن روح، وی بیشتر

ص: 103

تحت تعقیب حکومت قرار می گرفت. (1)

از این مرحله به بعد، شلمغانی از ادّعی نیابت، فراتر رفت و به ناسزاگویی و توهین پرداخت. (2)

شلمغانی همچنین ادّعا کرد که توقیعات امام مهدی علیه السلام را خود نوشته و به ایشان نسبت داده است. این ادّعا نیز در توقیعی به وسیله امام علیه السلام تکذیب شد.

ظاهراً در این دوران، شلمغانی امیدی به بازایی موقعیت خویش به عنوان وکیل امام عصر علیه السلام در میان شیعیان نداشته و از این رو، در پی اعتمادسازی مردم نسبت به سازمان وکالت، کوشیده است.

### فرجام شلمغانی

عدم توجه شیعیان به ادّعی وکالت شلمغانی، (3) موجب شد که او با ادّعاهای جدید، در پی جذب طرفدار برای خود باشد. او با برخی از وزیران خلافت عباسی ارتباط پیدا نمود (4) و رسماً ادّعی تناسخ، حلول (5) و اباحه محرّمات را مطرح ساخت.

پشتیبانی وزیران و قدرتمندان نیز او را در این کار، جری می ساخت. (6)

برکناری ابن فرات از وزارت، موجب فراری شدن او و پناه بردن به دولت حَمَدانی گشت. (7) ظاهراً در این سال ها هر زمان که دولتی موافق با او در بغداد و در دستگاه خلافت عبّاسی حضور داشت، او به بغداد می آمد و به نشر عقاید خویش

ص: 104

1- (1). الغیبة، طوسی: ص 307 ح 258.

2- (2). همان: ص 391.

3- (3). همان: ص 392.

4- (4). الکامل فی التاریخ: ج 5 ص 166.

5- (5). همان جا.

6- (6). اللّباب فی تهذیب الأنساب: ج 2 ص 206.

7- (7). الکامل فی التاریخ: ج 5 ص 165.

می پرداخت. عقاید او در میان غیر شیعیان و افراد لایابالی حکومتی نیز طرفدارانی داشت. (1)

شلمغانی، عاقبت در سال 322 هجری و در زمان وزارت ابن مقله، دستگیر و به اعدام، محکوم شد.

دقت در انحراف شلمغانی و ادعاهای خاص او در هر مرحله، نشانگر آن است که ریاست طلبی او، ریشه اساسی انحرافش بوده است. او در هر مرحله با طرح ادعاهای جدید و بزرگ تر، سعی می کرد به گونه ای خودنمایی کرده، قدرت خود را بیشتر کند. ناسزاگویی او به سازمان وکالت و حسین بن روح نیز از حسادت او سرچشمه می گرفت؛ ولی در همه مراحل با شکست روبه رو شد.

### شلمغانی و کتاب «التکلیف»

اهمیت انحراف شلمغانی، به سبب شهرت شلمغانی به عنوان نویسنده توانای شیعی بود. کتاب التکلیف او در آن سال ها کتاب رسمی و رایج شیعه شناخته می شد و در منزل بسیاری از شیعیان وجود داشت. انحراف او و تبلیغات غالیانه طرفداران او، موجب رواج بی اعتمادی به باورهای شیعی می گشت. ظاهراً کتاب التکلیف، در سال های پیش از انحراف شلمغانی نوشته و توزیع شده بود. بسیاری از مطالب آن هم به تأیید حسین بن روح، رسیده بود. (2)

رواج کتاب التکلیف، همراه با انحراف و لعن شلمغانی، موجب پریشانی شیعیان شد. عبد الله کوفی خادم حسین بن روح می گوید:

از شیخ ابو القاسم، وضعیت نوشته های او را جويا شدند و پرسیدند: با کتاب های او چه کنیم که خانه هایمان از آنها پر است؟

ص: 105

---

1- (1). همان جا.

2- (2). الغيبة، طوسی: ص 389 ح 354.

ابو القاسم گفت: همان چیزی را می گویم که امام حسن بن علی عسکری - که درودهای خدا بر هر دوی آنان باد - در پاس خبه سؤالی مشابه فرمود. در باره کتاب های بنی فضال پرسیدند: با کتاب هایشان چه کنیم که خانه هایمان از آنها پر است؟ امام - که درودهای خدا بر او باد - فرمود: «آنچه را روایت کرده اند، بگیری و آنچه را نظر داده اند، رها کنید». (1)

این مشکل نیز با بازبینی کتاب التکلیف توسط حسین بن روح و حکم او به صحت قریب به اتفاق روایات و احکام موجود در آن، حل شد. بعضی از محققان با توجه به گزارش های در دسترس کتاب التکلیف و مقایسه متون آن با کتاب فقه الرضا علیه السلام، نتیجه گرفته اند که کتاب المسمی بفقهِ الرضا علیه السلام، همان کتاب التکلیف شلمغانی است. (2)

### شلمغانی از منظر رجالیان

روشن است که شلمغانی به سبب اتهامات دوران پایانی عمر خویش، به وسیله رجالیان توثیق نشده است.

شیخ طوسی در کتاب الرجال، او را غالی شمرده (3) و در کتاب الفهرست در باره او نوشته است:

از او کتاب ها و روایاتی بر جای مانده است. او ابتدا بر طریق مستقیم بود و سپس، منحرف گشته، گفتارهای ناپسندی از او شنیده شد... از جمله کتاب هایی که آنها را در دوره استقامت خویش نوشته، کتاب التکلیف

است. (4)

ص: 106

---

1- (1) ر.ک: ج 3 ص 369 ح 639. [1]

2- (2) قاموس الرجال: ج 9 ص 448. ظاهراً اصل این نظریه از مرحوم سید حسن صدر است. ر.ک: ده مقاله، رضا استادی.

3- (3) رجال الطوسی: ص 448.

4- (4) الفهرست، طوسی: ص 224.



عَلَّامَه حَلِي و ابن داوود، او را تضعیف کرده اند (1) و روشن است که این تضعیف، ناظر به دوران آخر زندگی اوست.

با وجود آن که در متن گزارش شده از خادم حسین بن روح، اعتماد به روایات شلمغانی بیان شده است، آیه الله خویی به سبب ناشناخته بودن خادم حسین بن روح، شلمغانی را توثیق نکرده و روایات او را هم معتبر نمی شمارد. (2)

### 3/4 دروغ پردازان اخیر

#### اشاره

در پایان این فصل، مناسب است اشاره کوتاهی داشته باشیم به کسانی که در سال های اخیر با ادعای نیابت و وکالت، به فریب مردم پرداخته، ادعاهای ناصحیح مطرح کرده اند. این گروه که شمار آنان روز به روز در حال افزایش است، در ایران، عراق، لبنان و سوریه، گسترده شده اند. در این مجال به ذکر برخی از مدعیان وکالت در دوره معاصر می پردازیم.

جریان های مدعی نزدیک بودن ظهور که در سال های اخیر در عراق پدید آمده، از این گروه محسوب می شوند. پس از برطرف شدن فشارهای پدید آمده در طول سی سال حکومت بعثی ها و آزادی عمل شیعیان و آمادگی آنان برای پذیرش هر سخنی که وضعیت بهتری را نوید دهد، جریاناتی با ادعای نزدیک بودن ظهور و یا نیابت امام مهدی علیه السلام در عراق پدید آمده است که یا همانند «جیش المهدی» و «انصار المهدی»، ادعای سپاه امام علیه السلام بودن را دارند و یا همانند «احمد الحسن» و «سید محمود حسنی»، ادعایی بیش از آن را مطرح کرده اند. کورانی می نویسد:

این حرکت ها تا این زمان (شعبان 1433) از بین رفته و فقط جنبش احمد کویتع

ص: 107

1- (1). خلاصة الأقوال: ص 399، رجال ابن داوود: ص 274.

2- (2). ر. ک: معجم رجال الحديث: ج 18 ص 54.

احمد الحسن و مرسومی (1) بر جای مانده است. (2)

اکنون گزارش اجمالی از برخی از این حرکت ها ارائه می شود.

## جند السماء و ضیاء الکرعوی

در سال 2006 م، جنبشی مذهبی-نظامی در اطراف نجف پدید آمد که به «جند السماء» شهرت یافت. رهبری این گروه را احمد کاظم کرعوی بصری (ضیاء کرعوی) و سامر بوقمره (کاظم عبد الزهره) بر عهده داشتند. گفته شده است که کرعوی خود را علی بن ابی طالب نامیده و گروه وی، او را مهدی منتظر نامیدند.

در باره وی گفته شده که او منتسب به قبیلهٔ اکرع در اطراف حله بوده و اساساً سید نیست. وی فارغ التحصیل آکادمی هنرهای زیبا در بغداد بوده و نوازندگی هم می دانسته و هیچ نوع تمایلات دینی نداشته است، گر چه نقلی حکایت از آن دارد که مدتی در نجف بوده است.

گروهی که وی ایجاد کرد، یک گروه دینی-نظامی بودند و در فاصلهٔ سیزده کیلومتری نجف در محدوده ای که شامل پنجاه تا شصت خانه می شد و تجهیزات فراوانی در آنها جاسازی شده بود، استقرار داشتند. نامی که آنان برای خود برگزیده بودند، «جند السماء» و «جیش الرعب» بود.

هدف این گروه، این بود که روز عاشورا با حمله به نجف، مراجع تقلید را بکشند و این شهر را مرکز خود اعلام کنند؛ اما پیش از آن، در روز نهم محرم، نیروهای عراقی همراه شماری از نیروهای امریکایی به آنان یورش بردند. (3) در این حمله،

ص: 108

---

1- (1). فاضل عبد الحسین مرسومی که ادعا کرد «الإمام الربّانی» است.

2- (2). ر.ک: دجال البصرة: ص 76.

3- (3). برای دیدن شماری از گزارش های رسمی و غیر رسمی در مطبوعات و مصاحبه ها، ر.ک: دجال البصرة: ص 158.

علاوه بر رئیس آنان، کرعاوی، جمعاً 263 نفر کشته و 448 نفر دستگیر شدند. (1) ده نفر از آنان به اعدام، 81 نفر به حبس ابد و 350 نفر به زندان های کوتاه مدّت، محکوم شدند. 54 نفر نیز آزاد شدند. کتابی با عنوان قاضی السماء در این تشکیلات به اسم رئیس این گروه چاپ شده که حاوی ادّعاهای اوست.

به نظر می رسد نوعی فریبکاری برای توده های مردم در پشت این حرکت مشکوک بوده است تا او را به عنوان «مهدی» و «مهدی منتظر» معرفی کند؛ اما اصل ماجرا نوعی توطئه سازماندهی شده توسط دیگران و البته با فرماندهی یک فرد قدرت طلب فعال برای کسب کمک ها و حمایت ها از دیگران بوده است. (2)

### جنبش احمد اسماعیل کویطع سویلمی

احمد اسماعیل - که از اندکی بعد، به «احمد الحسن» مشهور شد -، از شهرک مدینه از توابع بصره و از طوایف صیامره بود. وی فارغ التحصیل از دانشکده هندسه است.

وی خود را «یمانی» و اندکی بعد، «سفیر الإمام المهدی علیه السلام» معرفی کرد و بعد هم گفت که فرزند و وصی حضرت است. وی ادّعاهای خود را از سال 1424 قمری شروع کرد.

وی نام خانوادگی خود «کویطع» را حذف و نسبی که سیادت وی را تأیید کند، ساخته و منتشر کرد. گفته می شود: مدّت کوتاهی در نجف درس خواند؛ اما به سرعت، مشغول این قبیل ادّعاها شد و درس را رها کرد. این شخص که گروهی را فریفته خویش کرده، یک بار هم به قم آمد و نشریه هایی در باره دعوت یمانّی خود،

ص: 109

---

1- (1). موسوعة الحرّة (ر.ک: سایت ویکی پدیا، مدخل «جند السماء»).

2- (2). در تجربه انقلاب اسلامی ایران، داستان این قبیل گروه ها که پس از انقلاب، مثل قارچ می رویدند، چنین بود که غالب آنها مارکسیستی و ادّعای آنان، تشکیل دولت های سوسیالیستی و مردمی و کارشان آموزش نظامی در نقاط امنی بود که آن زمان، دور از دسترس حکومت تازه تأسیس بود.

انتشار داد و همراه جماعت خود از قم تا جمکران راه پیمایی کردند که نیروهای انتظامی، آنان را دستگیر کردند.

وی یک گروه پانصد نفری مسلح را در بصره فراهم کرد و یک بار روز عاشورا، در وسط جمعیت با فریاد «ظهر المهدی»، حرکت خود را آغاز کردند که تیراندازی میان آنان و پلیس بصره آغاز شد. در این ماجرا، حدود یکصد نفر کشته و عده زیادی دستگیر شدند. (1) وی به امارات گریخت و گروه وی هم اکنون در بصره و در برخی از مناطق دیگر، فعال است.

یک مجموعه نه جلدی از آثار وی منتشر شده و روی جلد کتاب، نام وی «السید أحمد الحسن وصی و رسول الإمام المهدی و الیمانی الموعود»، درج شده است.

با توجه به اطلاعات مندرج در سایت او، مشاهدات افراد، ادعاهای هواداران و فعالیت های فرهنگی و سیاسی آنها و اطلاعات موجود در کتاب دجال البصره (2)، این جریان یکی از بهترین نمونه ها برای کشف و تبیین چگونگی رشد جریان های مهدویت، ابزارهای فریب و چگونگی استفاده از عقب ماندگی جوامع و اوضاع سیاسی متلاطم است.

### جنبش سید محمود حسنی صرخی

یکی از موارد دیگر در حوزه مهدویت و بابت، ظهور شخصی به نام «سید محمود حسنی صرخی» است که با استفاده از فضای عراق در دهه اخیر، ادعاهایی را مطرح کرد و اساس کار خود را مقابله با مراجع نجف گذاشته است. فضای سایت او ظهور را بسیار نزدیک دانسته و معارف مربوط به آن را به تفصیل، بیان کرده است.

ص: 110

---

1- (1). دجال البصرة: ص 49.

2- (2). دجال البصرة: ص 76.

این حرکت در قالب حرکتی سیاسی در مقابله با دولت و با استفاده از تمام ابزارهای تبلیغاتی، در صحنه سیاسی عراق نیز فعال بوده است. وی خود را منتسب به مرحوم شهید سید محمدباقر صدر کرده و زیر لوای نام وی به فعالیت مشغول شده است. از سال 1425 قمری در محیط مجازی متنی با عنوان «كشف الفتنة الصرخية» از نبیل الکرخی، مطالبی از وی نقل شده و آنها را نقد کرده است، که بر اساس منابع آن، تا آن زمان، چندین کتاب از وی به چاپ رسیده بوده که عمدتاً در نقد مرجعیت شیعی است: «اتباع الحق هو الوحدة، التقليد و السير في طريق التكامل، قبسات حسنیة فی الحقیقة الحسینیة، المرجعیة بین الوهم و الحقیقة. کتابی هم با عنوان نبذة عن حياة محمود الصرخي، از سوی یکی از شاگردانش در باره او منتشر شده است.

آنچه در باره وی و پدیده ظهور مطرح است، اولاً استناد به عنوان «حسني» است که وی با طرح آن، زمینه دعوت به سید حسنی را فراهم کرده است. به علاوه در سایت وی، حجم بالایی از اطلاعات و گفتگوها به امر ظهور، اختصاص یافته و مظاهر مختلف این بحث، از جمله سفیانی و حوادث آخر الزمانی و مباحثی تحت عنوان «الظهور المقدس هو القيامة الصغرى»، بحث و بررسی گردیده است.

به نظر می رسد این حرکت، به تدریج سعی کرده است که در یک قالب معمولی تر حرکت کند. اخبار فراوانی از این حرکت، در سایت های مختلف خبری و فرهنگی وجود دارد.



بخش پنجم: توقیعات امام مهدی (علیه السلام)

اشاره

ص: 113





## درآمد (1)

واژه «توقیع»، مصدر باب تفعیل و از ریشه «وقع»، به معنای نشان نهادن بر یک نوشته است، خواه به شکل امضا کردن، یا اعلام رد و تأیید و خواه با نوشتن پاسخ در میان، حاشیه و یا پشت آن. (2)

معنای اصطلاحی توقیع نیز به همین معنا و بیشتر در باره پاسخ یک شخصیت برتر (مانند: پیشوای دینی، حاکم و نمایندگان ارشد آنها) به درخواست ها، نامه ها و استفتانات به کار می رود و به همین منظور، خطی با همین نام در گذشته های دور، ابداع شده بود تا پاسخ های حکومتی را با آن خط بنگارند. (3)

در فرهنگ شیعی، واژه «توقیع» بر مکاتبه ها، منشورها و نامه های امامان علیهم السلام حتی بدون دریافت نامه و درخواست قبلی، اطلاق می شود و گاه برخی پیام های شفاهی امام عصر علیه السلام را نیز توقیع نامیده اند. (4)

نخستین نوشته از امامان علیهم السلام که آن را توقیع نامیده اند، دست خط مبارک امام کاظم علیه السلام به درخواست کتبی دایی حسن بن علی و شفاء است. او درخواست کرده تا امام علیه السلام برای پسر دار شدن وی، دعا کند و راوی، پاسخ امام علیه السلام به این درخواست را چنین گزارش کرده است:

ص: 115

1- (1). به قلم پژوهشگر ارجمند، حجة الإسلام والمسلمین عبد الهادی مسعودی.  
2- (2). ر.ک: لغت نامه دهخدا: مدخل «توقیع»، الصحاح، جوهری: ج 3 ص 1303، معجم مقاییس اللغة: ج 6 ص 133، العین: ج 2 ص 177.

3- (3). ر.ک: دانش نامه جهان اسلام: ج 8 مدخل «توقیع».

4- (4). ر.ک: کمال الدین: ص 503-505.

فوق فی کتاب: «قَدْ قَضَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى -حَاجَتَكَ وَ سَمَّهُ مُحَمَّدًا» (1).

حضرت در ذیل نامه نوشت: خداوند-تبارک و تعالی-، حاجت تو را برآورد. اسم او را محمد بگذار.

روایت هایی نیز به توقیعات امام رضا علیه السلام اشاره دارند (2) و چند نوشته تاریخدار امام جواد علیه السلام نیز در دسترس اند. (3) البته به موازات تشدید حصر امامان علیهم السلام و گسترده شدن جامعه شیعی، مکاتبات و توقیعات امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام فراوان تر شده اند. (4) این توقیعات، مانند آنچه در باره توقیعات ولی عصر علیه السلام خواهیم گفت، شامل پاسخ سؤالات فقهی و عقایدی، پاسخ در خواست ها و دعا، نصب و کیلان و یا لعن برخی منحرفان بوده است. (5)

### توقیع های امام عصر علیه السلام

همان گونه که انتظار می رفته است، پس از امام یازدهم، ارتباط شیعیان با امام عصر خود به شیوه قبل استمرار یافت و پس از آغاز امامت حجت علیه السلام و تعیین نخستین نایب ایشان، عثمان بن سعید عمری، او و سپس فرزندش محمد، سؤالات و درخواست های شیعیان را به امام عصر علیه السلام ارائه می دادند و پاسخ ها را در همان نامه ها و گاه به صورت مستقل گرفته، به صاحبان آنها می رساندند. (6)

شیخ صدوق و شیخ طوسی برخی از توقیعات دوره غیبت را نقل کرده اند که

ص: 116

- 
- 1- (1). قرب الإسناد: ص 332 ح 1231. [1]
  - 2- (2). الکافی: ج 3 ص 5 ح 1 ( [2] عبارت الکافی این گونه است: «فوق علیه السلام بخطه فی کتابی؛ امام علیه السلام به خط خود، در نامه من نوشت»)، تهذیب الأحکام: ج 1 ص 244 ح 705.
  - 3- (3). سید محمد جواد شبیری در دانش نامه جهان اسلام (ج 8 ص 577 «توقیع» 3) نوشته های تاریخدار امام جواد علیه السلام را گزارش کرده است.
  - 4- (4). برای دیدن توقیعات امام هادی علیه السلام، ر.ک: کتاب من لا یحضره الفقیه: ج 4 ص 195 و 218، تهذیب الأحکام: ج 3 ص 216 و 231 و ج 4 ص 16 و....
  - 5- (5). ر.ک: دانش نامه جهان اسلام: ج 8 ص 577 «توقیع».
  - 6- (6). خصیبه، برخی از این مکاتبات را گاه با واژه توقیع و گاه بدون آن، گزارش کرده است که سال های 260 تا 273 ق را در بر می گیرد (ر.ک: الهدایة الکبری: ص 371، 369 و 373).

برخی در زمان سفارت محمد بن عثمان عمّری (نایب دوم) و برخی در زمان ابو القاسم حسین بن روح نوبختی (نایب سوم امام عصر علیه السلام) به نگارش در آمده اند. (1) بر اساس اسناد موجود در کتب مشهور و کهن حدیثی بویژه الکافی، الغیبة طوسی و کمال الدین، حدود یکصد توقیع موجود است (2) که بیشتر آنها در دوره طولانی سفارت سفیر دوم و نیز سفیر سوم صادر شده اند که با توجه به کوتاهی دوره سفیر اول و چهارم، طبیعی می نماید. (3)

گفتنی است در سال های حکومت سختگیرانه مقتدر عباسی - که شیخ حسین بن روح، مدّتی زندانی بوده است - صدور توقیع، کمتر بوده و یا کمتر گزارش شده است. به هر روی، تاریخ توقیع ها - که در تعداد قابل توجهی از آنها معلوم است - نشان از فراگیری صدور توقیع در دوره زمانی غیبت صغرا دارد؛ اما در عصر غیبت کبرا تنها دو توقیع خطاب به شیخ مفید (م 413 ق) در اواخر عمر او گزارش شده (4) که در انتساب آنها تردیدهایی شده است. (5)

## دسته بندی موضوعی توقیع ها

### اشاره

محتوا و مضمون نامه های امام زمان علیه السلام را - که متن آنها در همین فصل آمده است - به بیش از ده گروه می توان تقسیم نمود. آن گونه که این متون نشان می دهند، توقیعات فقهی و پس از آن، دعا در پاسخ طلب دعای افراد گوناگون، اگر دعاهای بدون درخواست را نیز بر آن بیفزاییم، بیشترین حجم را میان توقیعات دارند.

ص: 117

- 1- (1) ر.ک: کمال الدین: ص 505، الغیبة، طوسی: ص 273-280 و 315-316 و 367، الاحتجاج: ج 2 ص 535 به بعد.
- 2- (2) در کمال الدین (ص 482 باب ویژه توقیعات)، 49 توقیع و یک دعا آمده و 43 توقیع و روایت نیز در الغیبة طوسی است که دوازده عدد از آنها از شیخ صدوق، نقل شده است.
- 3- (3) حدود صد متن نیز در این دانش نامه آمده؛ اما برخی تکرار و برخی تقطیع و برخی مشابه دیگری اند و در نتیجه تقریباً عدد هشتاد، پذیرفتنی است.
- 4- (4) ر.ک: ص 435 (فصل چهارم/مکتوب منسوب به ناحیه در زمان غیبت کبرا خطاب به شیخ مفید).
- 5- (5) ر.ک: ص 445 (فصل چهارم/نکته).

گفتنی است بسیاری از توقیعات طولانی، گاه ترکیبی از این سه یا چهار موضوع کلی اند:

## 1- معارف اعتقادی و سیاسی

بخش مهمی از پرسش‌ها مربوط به معارف اعتقادی مانند: صفات خدا، نبوت، ختم قرآن و بویژه مسئله امامت و مبادی علوم امامان و تبری از غالیان و منحرفان بوده است. (1) امام زمان علیه السلام در جواب این گونه سؤالات با یادآوری و تأکید بر این که زمین هیچ گاه خالی از حجت نبوده است و این سنت الهی تا قیامت ادامه پیدا می‌کند، به وظیفه امام در تعیین امام بعد از خود پرداخته و خاطر نشان ساخته که امام عسکری علیه السلام ایشان را به امامت معرفی نموده است. از امامت به طور کلی و از امامت خویش در برابر افرادی مثل جعفر کذاب، دفاع نموده، شیعیان را از تعیین وقت ظهور، معرفی، جانمایی و جستجوی از خود، نهی کرده و در عوض، وکیلان متعدّد و قابل اعتمادی را به جای خود، نصب نموده است.

به احتمال فراوان، خبر دادن‌های شگفت‌انگیز ناحیه مقدّسه از امور مالی و پنهانی پیروان و مراجعان، (2) برای تثبیت مسئله امامت و امیدبخشی به شیعه، در دوره غیبت بوده است. (3)

## 2- احکام فقهی

بخش گسترده و قابل‌اعتنایی از محتوای توقیع‌ها، پاسخ سؤالات فقهی است. در این توقیعات، به پرسش‌های متعدّد شیعیان در باره طهارت، نماز، روزه، حج،

ص: 118

- 
- 1- (1). سؤالاتی از قبیل: آیا در بهشت، زاد و ولد وجود دارد؟ (ر.ک: ص 196 ح 690) آیا خدا خالق و رازق است یا ائمه نیز می‌توانند خالق یا رازق باشند؟ (ر.ک: ص 132 ح 659 و یا سؤال از علم امام (ر.ک: ص 144 ح 662).
  - 2- (2). ر.ک: ص 323 (فصل سوم: مکتوب‌های حکایت گرامت‌ها).
  - 3- (3). ر.ک: ص 131 (فصل یکم: مکتوب‌هایی در پاسخ پرسش‌هایی عقیدتی و سیاسی).

شهادت، قضا، وقف، معاملات، خمس، صدقه، نکاح، مُسکرات، زیارت قبور ائمه علیهم السلام، استخاره ذات الرقاع و تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام و... جواب داده شده است. (1)

بخش مهم و عمده تویع های فقهی، با آنچه ما در دیگر کتاب های حدیثی و فقهی داریم، هماهنگ و با فتاوی مشهور فقیهان شیعه، همسو و سازگار است، هر چند گاه اختلاف هایی به چشم می آید که مانند دیگر تعارض های جزئی و ابتدایی احادیث فقهی، نیاز به حل و جمع فقهی دارند.

### 3- کرامت ها و دعاها

بخش دیگری از تویع ها، در بر دارنده اموری است که به گونه ای کرامت های امام مهدی علیه السلام را نشان می دهند، از جمله: دعاها، امام علیه السلام در پی درخواست های متعدّد و همواره شیعیان و دوستداران ایشان و نیز خبر دادن امام علیه السلام از برخی حقوق مالی پنهان و دیگر امور نهانی، که هم در آن زمان و هم در این عصر، می توانند یکی از بهترین دلیل ها بر اثبات حقانیت و امامت حجّت علیه السلام به شمار آیند. (2)

### 4- موضوعات پراکنده

برخی تویع ها، در بر دارنده مسائل پراکنده و مختلف اند، به گونه ای که نمی توان آنها را در یک موضوع کلی جای داد. برای نمونه، جواب مسائل اسحاق بن یعقوب، مشتمل بر مسائل: امامت، غیبت، توثیق و تضعیف و کیلان حقیقی و دروغین و نیز برخی احکام فقهی است.

گفتنی است که تویع های منسوب به امام عصر علیه السلام نیز در این فصل آمده و

ص: 119

---

1- (1) ر.ک: ص 181 (فصل دوم: مکتوب هایی در پاسخ پرسش های فقهی).

2- (2) ر.ک: ص 323 (فصل سوم: مکتوب هایی حکایت گر کرامت ها).

## ارزیابی توقیع ها

بیشتر توقیع ها و مکاتبه های امام زمان علیه السلام، در دو کتاب معتبر و بسیار مشهور کمال الدین شیخ صدوق و الغیبة شیخ طوسی نقل شده اند. از این رو از جهت مأخذ و منبع، مشکلی ندارند، افزون بر این که بیشتر آنها با سند، ذکر شده اند و بسیاری از اسناد آنها، متصل و عالی یعنی کم واسطه اند، هر چند به دلیل توجه بیشتر رجال شناسان به اسناد احادیث فقهی و یا موجود در کتب اربعه، برخی از افراد در این اسناد، معرفی نشده اند. با این همه، تعداد قابل توجهی از اسناد این توقیع ها، حتی با سختگیری متداول علم رجال نیز معتبر به شمار می آیند و اسناد برخی احادیثی که شیخ طوسی در تهذیب الأحکام و نیز الغیبة نقل کرده، به طور رسمی متصل و صحیح شمرده شده اند. (2)

البته این به معنای عدم صحت بقیه توقیع ها نیست؛ زیرا برخی از آنها از طریق مشایخ شیخ صدوق نقل شده اند که برخی از رجال شناسان، آن دسته از مشایخی را که شیخ صدوق برایشان ترصی (3) نموده، (4) «ممدوح» می دانند (5) و برخی از توقیع ها نیز مانند دعای امام زمان علیه السلام برای به دنیا آمدن شیخ صدوق و لعن شلمغانی، شهرت و استفاضه دارند. (6)

ص: 120

---

1- (1) ر.ک: ص 427 (فصل چهارم: مکتوبات گوناگون).

2- (2) اعتبار اسناد توقیعات را بررسی کرده و در ذیل روایات آورده ایم. از باب نمونه ر.ک: ص 156 ح 669 و ص 164 ح 671 و ص 181 ح 683 و ص 181 ح 684 و ص 187 ح 686 و... از طریق نرم افزار «درایة النور» می توان به صحت آنها پی برد.

3- (3) ترصی: پس نام شخص «رضی الله عنه» و امثال آن گفتن.

4- (4) ر.ک: کمال الدین: ص 445-451 ح 19 و... .

5- (5) ر.ک: فوائد الوحید: ص 53، مقیاس الهدایة: ج 2 ص 275.

6- (6) ر.ک: ص 157 ح 669 و ص 323 (فصل سوم/مستجاب شدن دعا برای صدوق اول).

قابل توجه است که ارزیابی احادیث، منحصر به ارزیابی سند آنها نیست؛ بلکه می توان مانند پیشینیان از طریق بررسی مضمونی و یافتن قرینه های صدق برای محتوای آنها، به صحت مضمونی حدیث دست یافت؛ روشی که شیخ طوسی در کتاب *عدّة الأصول* بدان توجه کافی نشان داده و می توان گفت: از آن در بررسی و سنجش احادیثی که در کتاب *دیگرش الغیبة* آورده، بهره برده است.

اکنون ما نیز می توانیم با سنجش متن توقیعات با اصول و محکّمات فقه و عقاید، صحت بسیاری از آنها را به دست آورده به آنها عمل کنیم، که خوش بختانه بسیاری از آنها با مجموعه احادیث، هماهنگ و مورد عمل فقها هستند. می توان افزود که تعداد نه چندان اندکی از توقیع ها، به مسائل مالی و نیز دعاها در خواستی پرداخته اند که انگیزه ای برای وضع (جعل) و دس در آنها نمی یابیم. (1)

تنها نکته باقی مانده، مقایسه اعتبار و ارزش مکاتبه و نوشتار با بیان شفاهی معصوم است که با توجه به روش بسیار متداول و ریشه دار کتابت میان همه اقوام و نیز سیره مستمرّ ائمه علیهم السلام از زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تا آخرین امام، هیچ تردیدی نمی ماند که اگر به صدور در مکاتبه و توقیع اطمینان یافتیم، جواز و وجوب عمل به آن ثابت می شود. البته این، بدان معنا نیست که چشم خود را بر آسیب هایی ببندیم که در متن حدیث از ناحیه نسخه برداری و کتابت پیش می آیند، مانند: تصحیف، قلب، درج و...؛ بلکه مکاتبه ها و توقیع ها در راه رسیدن به فقیهان و راویان طبقات و نسل های بعد، از راه ها و واسطه های بشری گذر کرده که همزاد خطاهای احتمالی - هر چند

ص: 121

---

1- (1). ممکن است به خاطر احتمال دسترس حاکمان ستمکار به متن نوشته، احتمال تقیّه و توریه در حدیث کتبی، بیشتر باشد؛ اما باید گفت: تدابیر امام علیه السلام و سفیران و راویان، زمینه نیاز به تقیّه را کاهش داده بود، مانند استفاده از تعبیرهای رمزی، شبیه سازی توقیع ها به فتاوی فقیهان، کاهش دادن مکاتبه ها به هنگام سخت تر شدن وضعیت امنیتی و استفاده از وکیلان و پیک های ویژه و ناشناخته.

به سخن دیگر، حتی توقیع هایی که به خط شریف امام مهدی علیه السلام و یا سفیران ایشان بوده اند، به گونه مستقیم و مباشر به همه نمی رسیده و در گذر نقل و به هنگام قرائت و نسخه برداری از سوی راویان طبقه سوم و چهارم، ممکن بوده است به آسیب هایی گرفتار شوند، هر چند اندک بودن واسطه های نقل توقیع ها و حاذق بودن هر دو گردآورنده بزرگ آنها (شیخ صدوق و شیخ طوسی) از شدت و تعداد این آسیب ها کاسته است.

## منابع توقیع ها

همزمان با صدور و نشر توقیع ها، برخی محدثان به گردآوری آنها همت گماشتند.

از جمله مؤلف پُرکار، عبد الله بن جعفر حمیری، بزرگ قمیان در نیمه دوم قرن سوم و از عالمان دوران غیبت صغرا، چهار کتاب در این باره نوشت که یکی از آنها ویژه توقیع های ولی عصر علیه السلام، به نام قرب الإسناد إلى صاحب الأمر علیه السلام است. (1)

افزون بر او، محمد بن عیسی بن عبید، کتابی به نام التوقیعات نگاشته (2) که به دست ما نرسیده است؛ ولی دور از ذهن است که به توقیعات امام زمان علیه السلام پرداخته باشد؛ زیرا او از راویان امام جواد علیه السلام (م 220 ق) است و بعید است که تا اواخر قرن سوم، زنده و یا دست کم به تألیف مشغول بوده باشد و همین استدلال در باره عبد الله بن صلت - که او را دارای کتابی به نام التوقیعات دانسته اند - (3) جاری است؛ زیرا وی نیز از یاران امام رضا علیه السلام (م 203 ق) بوده (4) و احتمال زنده ماندن او تا اواخر قرن

ص: 122

---

1- (1). رجال النجاشی: ج 2 ص 18 ش 571.

2- (2). رجال النجاشی: ج 2 ص 218 ش 897.

3- (3). کتاب خانه ابن طاووس، کولبرگ: ص 576 ش 620.

4- (4). رجال النجاشی: ج 2 ص 13 ش 562.



کتاب های نوشته شده در باره وکیلان و سفیران امام زمان علیه السلام نیز منابع گزارش دهنده توقیع های ولی عصر علیه السلام هستند، مانند: أخبار وکلاء الأربعة تألیف احمد بن محمد بن عیاش (م 401 ق). (1) نمونه های دیگر، کتاب احمد بن محمد بن نوح سیرافی با همین نام است (2) و کتاب هبة الله کاتب در باره اخبار ابو عمرو و عمری و ابو جعفر عمری - وکیل اول و دوم امام علیه السلام - (3) که هیچ یک از آنها در دسترس نیست؛ اما نقل قول هایی در الغیبة طوسی (4) و نیز توصیف آنها از سوی نجاشی، نشان از در اختیار داشتن آنها از سوی این دو رجال شناس و فهرست نگار بزرگ شیعه دارد.

گفتنی است: رجال شناس دیگر شیعه، کشی، تنها چند توقیع از امام عصر علیه السلام گزارش کرده است، با آن که توقیعات امامان دیگر را به فراوانی یاد کرده است. علت این امر می تواند ناشی از قرب زمانی صدور توقیعات به عصر وی و بُعد مکانی کشی از سوی دیگر باشد؛ زیرا او در دورترین نقاط شرق اسلامی می زیسته و رسیدن اخبار مربوط به توقیعات - که بیشتر آنها در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم صادر شده اند -، نیازمند زمانی بیشتر بوده که کشی - که حدود اواسط قرن چهارم وفات یافته - به آنها دسترس یابد.

این نکته را تاریخ درگذشت سه مؤلف یاد شده (احمد بن محمد بن عیاش، احمد بن محمد بن نوح سیرافی و هبة الله کاتب) تأیید می کند. این سه، همگی در

ص: 123

---

1- (1). رجال النجاشی: ج 1 ص 225 ش 205، فهرست، طوسی: ص 79 ش 99. [1] شیخ طوسی، کتاب او را أخبار وکلاء الأئمة الأربعة خوانده و آن را مختصر دانسته است.

2- (2). در فهرست طوسی (ص 84 ش 117)، [2] نام کتاب، أخبار الأبواب و در رجال النجاشی (ج 2 ص 226 ش 207) نام وی، احمد بن علی بن عباس بن نوح سیرافی آمده است.

3- (3). رجال النجاشی: ج 2 ص 408 ش 1186.

4- (4). ر.ک: ج 3 ص 326 ح 612 و ص 338 ح 618 و ص 346 ح 624.

اواخر قرن چهارم و در عراق می زیسته اند. گفتنی است در باره همان یک توقیع گزارش شده کثی در باره لعن احمد بن هلال عبرتایی، این تردید وجود دارد که توقیع از جانب امام عسکری علیه السلام و یا از جانب امام زمان علیه السلام است، هر چند قول به صدور آن از امام زمان، قرینه های بیشتری دارد. (1)

مهم ترین منابع توقیع های امام عصر علیه السلام، کمال الدین شیخ صدوق و الغیبة شیخ طوسی هستند که بابتی جداگانه را به توقیع های ولی عصر علیه السلام اختصاص داده اند و در ابواب دیگر کتاب هم، توقیع هایی را گزارش کرده اند. کلینی - که خود در عصر غیبت صغرا می زیسته و در مراکز اصلی حدیث (قم، ری و بغداد) حضور داشته -، پیش تر از این دو، توقیع هایی را در نخستین جلد الکافی گزارش کرده است. بعدها و در کتاب های حدیثی متأخر، مانند: الاحتجاج، معادن الحکمة، بحار الأنوار و نیز کتاب هایی که در دوره معاصر در باره امام زمان علیه السلام و یا مکاتبه های ایشان و امامان علیهم السلام نوشته شده اند، مانند آنچه آیه الله احمدی میانجی در جلد هفتم مکاتیب الأئمة آورده است، گزارش های مفصل و دقیقی در باره توقیع ها به چشم می آیند که شیخ آقا بزرگ تهرانی و آقای مهدی پور، بسیاری از آنها را نام برده اند. (2) آقای جباری نیز چند کتاب دیگر را نام برده است، مانند: کلمة الإمام المهدي عليه السلام سيد حسن شیرازی، إلزام الناصب علی یزیدی حائری، توقیعات مقدسه ی جعفر وجدانی، مجموعه سخنان و توقیع ها و ادعیه حضرت بقیة الله علیه السلام خادمی شیرازی. (3) همچنین سید محمدجواد شبیری، در باره بعضی توقیع ها و مفاد آنها، برخی بررسی های ویژه را

ص: 124

- 
- 1- (1). ر.ک: قاموس الرجال: ج 1 ص 671 ش 617، رجال الکثی: ج 2 ص 816 ش 1020.
  - 2- (2). برای دسترس به فهرست این کتاب ها، ر.ک: الذریعة: ج 4 ص 500، کتاب نامه حضرت مهدی علیه السلام: ج 1 ص 237 و ج 2 ص 577 و 814.
  - 3- (3). سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه: ص 308.

## خط توقیع ها

توقیع در معنای اصلی خود، پاسخ کتبی دادن به سؤال و درخواست است، خواه این پاسخ را شخص مورد سؤال و درخواست، خود، بنویسد و خواه به منشیان خود، فرمان کتابت آن را بدهد و سپس امضا و نشان و مهر خود را به علامت تأیید بر آن بنشانند. در میان مکاتبه ها و توقیع های امامان علیهم السلام، در برخی تصریح شده است که امام علیه السلام با خط خود، پاسخ را نوشته است، (2) چنان که در میان توقیع های صاحب الأمر علیه السلام نیز این تصریح دیده می شود. (3)

سفیران دریافت کننده توقیع و نیز برخی دیگر از وکیلان امام مهدی علیه السلام با خط امام علیه السلام آشنا بودند و سفیر دوم و سوم ایشان، به دلیل سفارت درازمدتشان- که اکثر قریب به اتفاق توقیع ها در زمان آنها صادر شده-، با خط امام و یا مهر و نشان تأیید کننده محتوای آن، به خوبی خو گرفته بودند. (4) از این رو، تردیدی از این جهت نمی توان داشت که امکان جعل پاسخ و انتساب آن به ولی عصر علیه السلام وجود نداشته است.

ص: 125

---

1- (1). دانش نامه جهان اسلام: ج 8 ص 577.

2- (2). ر.ک: پاسخ کتبی امام رضا علیه السلام (الکافی: ج 1 ص 96)، [1] پاسخ کتبی امام هادی علیه السلام (الکافی: ج 1 ص 102)، [2] پاسخ کتبی امام عسکری علیه السلام (الکافی: ج 1 ص 103). [3] نیز، ر.ک: الکافی: ج 1 ص 107 و 510، [4] دانش نامه جهان اسلام: ج 8 ص 577 مدخل «توقیع 3».

3- (3). ر.ک: ج 4 ص 144 ح 663 و ص 164 ح 671 (نهی از تعیین وقت برای قیام) و ص 426 ح 750 (پاسخ پرسش های اسحاق بن یعقوب)، (الغیبة، طوسی: ص 285 ح 245 و ص 290 ح 247، کمال الدین: ص 483 ح 3-4).

4- (4). ر.ک: ص 164 ح 671 ( [5] سمعت محمد بن عثمان العمری - قدس الله روحه - يقول: «خرج توقیع بخط أعرفه؛ شنیدم محمد بن عثمان عمری - که خداوند، روحش را پاک بدارد - می گوید: توقیعی بیرون آمد که خط آن را می شناختم» ).

افزون بر این، چون بسیاری از توقیع‌ها در لا به لای سطور همان نامه ارسال شده و یا زیر و پشت آن، نگاشته می‌شدند و نامه ارسالی از طریق سفیران خاص امام به ایشان می‌رسیدند می‌شد، گیرنده و درخواست‌کننده، به درستی آن اطمینان می‌یافت. دلیل دیگر بر اعتبار خطوط توقیع‌ها، گزارش شیخ طوسی به نقل از هبة الله کاتب (زنده در 400 ق)، نوه دختری ابو جعفر محمد بن عثمان عمری، سفیر دوم امام زمان علیه السلام است:

كَانَتْ تَوْقِيعَاتِ صَاحِبِ الْأَمْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَخْرُجُ عَلَى يَدَيْ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ وَابْنِهِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ، إِلَى شِيعَتِهِ وَخَوَاصِّ أَبِيهِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَالْأَجْوِبَةِ عَمَّا يَسْأَلُ الشَّيْعَةَ عَنْهُ إِذَا احتاجت إِلَى السُّؤَالِ فِيهِ، بِالْخَطِّ الَّذِي كَانَ يَخْرُجُ فِي حَيَاةِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ. (1)

توقیع‌های صاحب‌الامر علیه السلام که در بر دارنده امر و نهی و پاسخ پرسش‌ها و درخواست‌های شیعیان بود، به دست عثمان بن سعید و فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان، به شیعیان صاحب‌الامر علیه السلام و خواص پدرش امام عسکری علیه السلام می‌رسید. خط توقیع‌ها، همان خط توقیع‌هایی بود که در روزگار حیات امام حسن علیه السلام بیرون می‌آمد.

این عبارت، خواه به معنای شباهت کامل خط امام عصر علیه السلام به خط پدرشان باشد و خواه به معنای این که هر دو خط، نوشته یک منشی خاص بوده است، این اطمینان را می‌آورد که توقیع و پاسخ از سوی شخص دیگری نوشته نشده و «دس» و «وضع» در آن راه ندارد.

گفتنی است با توجه به وجود دست خط امام عسکری علیه السلام در نامه‌هایی به صفار

ص: 126

(از بزرگان قم در اوایل غیبت صغرا) که ابن بابویه آنها را در اختیار داشته (1) و نیز درخواست احمد بن اسحاق (از بزرگان قم در عصر امامان متأخر شیعه) از امام عسکری علیه السلام مبنی بر نگارش دست خطی برای آشنایی وی با خط امام، (2) می توان نتیجه گرفت که احتمال اول، موجه تر است و شیعه به سبب آشنایی با خط امام عسکری علیه السلام، از طریق شباهت خط توقیع های صادر شده از ناحیه با خط امام عسکری علیه السلام، به آنها اطمینان می یافتند، و حتی نگارش آنها به وسیله یک منشی ثابت در هر دو دوره امامت امام عسکری علیه السلام و امام عصر علیه السلام نیز از اعتبار آنها نمی کاهد.

گفتنی است که دقت در خط توقیع های صادر شده در دوران غیبت صغرا ادامه داشته و گزارش زیر، نشان دهنده این امر است. عبد الله بن جعفر حمیری می گوید:

لَمَّا مَضَى أَبُو عَمْرٍو -رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ- أَتَتْنَا الْكُتُبُ بِالْخَطِّ الَّذِي كُنَّا نُكَاتِبُ بِهِ بِإِقَامَةِ أَبِي جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَقَامَهُ. (3)

هنگامی که ابو عمرو (4) -که خدای متعال، از او خشنود باد- در گذشت، نامه هایی در جانشینی ابو جعفر (محمد بن عثمان عمری) به ما رسید که با همان خطی بود که قبلاً با آن مکاتبه می کردیم.

افزون بر این، اگر وکیلان منحرف و برکنار شده به طمع دریافت اموال و یا دیگر اغراض دنیوی، توقیعی را می ساختند و آن را به امام علیه السلام منسوب می کردند و یا

ص: 127

---

1- (1) .ر.ک: کتاب من لا يحضره الفقيه: ج 1 ص 142 و ج 2 ص 154 و ج 3 ص 68 و ج 4 ص 203.

2- (2) .الكافي: ج 1 ص 513 ح 27 « [1] احمد بن اسحاق گفت: دخلت على أبي محمد عليه السلام فسألته أن يكتب لأني نظر إلى خطه فأعرفه إذا ورد، فقال: نعم؛ بر امام عسکری علیه السلام وارد شدم و از ایشان خواستم که بنویسی تا به خطش نظر کنم تا چون نامه ایشان بر من وارد شد، آن را بشناسم. فرمود: باشد! ».

3- (3) .ر.ک: ج 3 ص 338 ح 617. [2]

4- (4) .ابو عمرو عثمان بن سعید، اولین نایب امام زمان علیه السلام است.

توقیعی واقعی را از آن خود می خواندند، با عکس العمل تند امام علیه السلام و یا سفیران ایشان رو به رو می شدند (1) و همین امر، خیال «جعل» و «دس» را از اندیشه ها می ربود.

سنت عرصه حدیث و تشویق امام عصر علیه السلام به استمرار آن نیز بر استواری توقیع ها می افزود و واضعان را جلو می گرفت. (2) این همه، جدا از اعجازها و نکات کرامت آمیزی بود که در متن توقیع ها و در دل پاسخ ها و نوشته های امام علیه السلام، گاه به عیان مشاهده می شدند یا در طریق وصول آنها به تحقق می پیوستند.

گفتنی است در یک توقیع عصر غیبت صغرا و یک توقیع منسوب در عصر غیبت کبرا تصریح شده است که خط آن از امام عصر علیه السلام نیست. توقیع نخست، به خط احمد بن ابراهیم نوبختی و املائی سفیر سوم ولی عصر علیه السلام، ابو القاسم حسین بن روح نوبختی، بوده است. (3) در توقیع دوم نیز تصریح شده است که املائی حجت علیه السلام و کتابت فردی معتمد است. (4)

ص: 128

---

1- (1) ر.ک: ادعای فارس قزوینی در زمان امام عسکری علیه السلام (رجال الکشی: ج 2 ص 808 ح 1007-1008) و شلمغانی در روزگار امام عصر علیه السلام: «فجميعه جوابنا عن المسائل ولا مدخل للمخذول الضال المفضل المعروف بالعزاقري - لعنه الله في حرف منه؛ همه آن، پاسخ ما به سؤال هاست و یک حرف آن هم از [شلمغانی] و نهاده گم راه گم راه کننده، معروف به عزاقری - که خدا لعنتش کند - نیست» (ر.ک: ج 3 ص 337 ح 615).

2- (2) ر.ک: ص: 181 (فصل دوم).

3- (3) ر.ک: ص: 228 ح 695. سفیران، هیچ گاه در پاسخ سؤال های شیعیان از امام زمان علیه السلام، سخنی از خود نمی گفته اند، سخن ابو عمرو عمري: «ولا أقول هذا من عندی، فليس لي أن احلل ولا احرم؛ من این را از پیش خود نمی گویم. من حق ندارم حلال و حرام را تعیین کنم» ر.ک: ج 5 ص 58 ح 793، سخن ابو القاسم حسین بن روح: «لإن آخر من السماء فتخطفني الطير أو تهوى بي الريح في مكان سحيق أحب الي من أن أقول في دين الله عز وجل برأبي أو من عند نفسي، بل ذلك عن الأصل و مسموع عن الحجّة صلوات الله عليه و سلامه؛ اگر از آسمان سقوط کنم و پرندگان [شکاری] مرا برابیند و یا باد، مرا به جایی دور بیفکنند، برایم بهتر از آن است که در باره دین خدا، بر طبق نظرم یا از جانب خودم سخن بگویم؛ بلکه آنچه می گویم، از اصل و شنیده شده از حجت - که درودها و سلام خدا بر او باد - است» ر.ک: ج 3 ص 368 ح 640.

4- (4) ر.ک: ص: 434 ح 753.

یادآوری می شود که توقیع ها، به آنچه در این قسم آمده، منحصر نیستند؛ بلکه توقیع های دیگری وجود دارند که در بخش های مختلف کتاب آمده اند و به منظور پرهیز از تکرار، به آنها ارجاع داده می شود:

ر.ک: ج 2 ص 276 ح 362 (بخش دوم/فصل دوم/خبر ولادت و تأکید بر پنهان کردن امام 7)

و ج 3 ص 326 ح 612 (بخش چهارم/فصل چهارم/نایب اول: عثمان بن سعید)

و ص 336 ح 615 (بخش چهارم/فصل چهارم/نایب دوم: محمد بن عثمان)

و ص 356 ح 628 (بخش چهارم/فصل چهارم/نایب سوم: حسین بن روح)

و ج 5 ص 30 (بخش ششم/فصل دوم/ابو الأدیان)

و ج 6 ص 261 ح 1091 (بخش هشتم/فصل هفتم/دعای معرفت از مصباح المتهدّد )

و ص 271 ح 1092 (فصل هفتم/دعای صلوات از الغیبة طوسی)

و ص 299 ح 1097 (فصل هشتم/دعای فرج: «اللَّهُمَّ رَبَّ التُّورِ الْعَظِيمِ» از مصباح المتهدّد )

و ص 301 ح 1098 (فصل هشتم/دعا برای حاجت خواهی از مهج الدعوات )

و ص 311 ح 1102 (فصل هشتم/دعای هر روز از ماه رجب از مصباح المتهدّد )

و ص 313 ح 1103 (فصل هشتم/دعای توسّل به دو مولود رجب از مصباح المتهدّد )

و ص 321 ح 1106 (فصل هشتم/دعای روز بیست و هفتم رجب از مصباح المتهدّد )

و ص 327 ح 1107 (فصل نهم/استخاره به دعا از فتح الأبواب )

و ص 369 ح 1115 و ص 377 ح 1116 (بخش نهم/فصل اول/زیارت آل یاسین به روایت الاحتجاج و المزار الكبير )

و ج 7 ص 9 ح 1124 و ص 37 ح 1125 (بخش نهم/فصل دوم/زیارت امام حسین 7 در روز عاشورا/زیارت اول و زیارت دوم).

658. الغيبة للطوسي: أخبرنا الحسين بن إبراهيم، عن أبي العباس أحمد بن علي بن نوح، عن أبي نصر هبة الله بن محمد الكاتب، قال: حدثني أبو الحسن أحمد بن محمد بن تريب (1) الرهاوي، قال: حدثني أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه، أو قال أبو الحسن (علي بن) أحمد الدلال القمي، قال:

اختلف جماعة من الشيعة في أن الله عز وجل فوض إلى الأئمة صلاوات الله عليهم أن يخلقوا أو يرزقوا، فقال قوم: هذا مُحال لا يجوز على الله تعالى؛ لأن الأجسام لا يقدر على خلقها غير الله عز وجل، وقال آخرون: بل الله تعالى أقدّر الأئمة على ذلك وفوضه إليهم، فخلقوا ورزقوا. وتنازعوا في ذلك تنازعا شديداً، فقال قائل: ما بالكم لا ترجعون إلى أبي جعفر محمد بن عثمان العمري فتسألونه عن ذلك فيوضح لكم الحق فيه، فإنه الطريق إلى صاحب الأمر عجل الله فرجه. فرضيت الجماعة



658. الغيبة، طوسی - با سندش به نقل از ابو الحسن علی بن احمد دلال قمی - گروهی از شیعیان با هم اختلاف نظر کردند که: آیا خدای عز و جل، آفرینش و روزی دادن را به امامان - که دروهای خدا بر ایشان باد - تفویض کرده است یا نه؟ گروهی گفتند:

این، محال است و برای خداوند متعال، ممکن نیست؛ زیرا کسی جز خدای عز و جل، قادر بر آفرینش اجسام نیست و گروهی دیگر گفتند: خداوند متعال، امامان را بر این کار قادر ساخته و این امور را به آنان تفویض کرده است و آنان نیز آفریده اند و روزی داده اند.

این دو گروه به سختی با هم درگیر شدند و کسی گفت: چرا به ابو جعفر محمد بن عثمان عمری مراجعه نمی کنید تا این موضوع را از او پرسید و او حق را در مسئله برایتان روشن کند، که او طریق راهیابی به صاحب الأمر - که خداوند در فرجش تعجیل کند - است؟

آن گروه به ابو جعفر رضایت دادند و تسلیم این سخن شدند و مسئله را نوشتند و برای وی فرستادند.

بِأَبِي جَعْفَرٍ وَسَلَّمَتْ وَأَجَابَتْ إِلَى قَوْلِهِ، فَكَتَبُوا الْمَسْأَلَةَ وَأَنْفَذُوهَا إِلَيْهِ.

فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ مِنْ جِهَتِهِ تَوَقُّعٌ نُسَخَتْهُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ، لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا حَالٌ فِي جِسْمٍ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، وَأَمَّا الْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ، وَيَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ، إِيْجَابًا لِمَسْأَلَتِهِمْ وَإِعْظَامًا لِحَقِّهِمْ.

2/1 التُّبُوَّةُ وَالْإِمَامَةُ

659. الغيبة للطوسي: بهذا الإسناد (1)، عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الصَّدُوقُ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ، أَنَّهُ جَاءَهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا يُعَلِّمُهُ أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ عَلِيٍّ كَتَبَ إِلَيْهِ كِتَابًا يُعَرِّفُهُ فِيهِ نَفْسَهُ، وَيُعَلِّمُهُ أَنَّهُ الْقَيِّمُ بَعْدَ أَخِيهِ، وَأَنَّ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ، وَغَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْعُلُومِ كُلِّهَا.

قال أحمد بن إسحاق: فلما قرأت الكتاب كتبت إلى صاحب الزمان عليه السلام، وصيرت كتاب جعفر في درجه، فخرج الجواب إلي في ذلك:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَتَانِي كِتَابُكَ أَبْكَاءَ اللَّهِ، وَالْكِتَابُ الَّذِي أَنْفَذْتَهُ دَرَجَةً، وَأَحَاطَتْ مَعْرِفَتِي بِجَمِيعِ مَا تَضَمَّنَتْهُ عَلَى اخْتِلَافِ الْأَفْظَانِ، وَتَكَرَّرِ الْخَطِّ فِيهِ، وَلَوْ تَدَبَّرْتَهُ لَوَقَّفتَ عَلَى بَعْضِ مَا وَقَّفتَ عَلَيْهِ مِنْهُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا لَا شَرِيكَ لَهُ عَلَى إِحْسَانِهِ إِلَيْنَا، وَفَضْلِهِ عَلَيْنَا، أَيْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْحَقِّ إِلا تَمَامًا، وَلِلْبَاطِلِ

ص: 132

1- (1). أي: جماعة، عن أبي محمد التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي.

در پاسخ آنان، توقیعی به دست ابو جعفر بیرون آمد که متن آن، چنین است:

«خداوند متعال، همان کسی است که اجسام را آفرید و روزی ها را قسمت کرد؛ زیرا او نه جسم است و نه در جسمی حلول کرده و نه چیزی مانند او هست و او شنوا و داناست. و اما امامان علیهم السلام، از خدای متعال می خواهند و او می آفریند، و از او می طلبند و او روزی می دهد، برای پاسخگویی به درخواست آنان و بزرگداشت حقشان» (1).

## 2/1 نبوت و امامت

659. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از احمد بن اسحاق بن سعد اشعری، پس از آن که یکی از یاران وی نزدش می آید و به او اطلاع می دهد که جعفر بن علی (جعفر کذاب) نامه ای به او نوشته و خود را در آن به او شناسانده و به وی اعلام کرده که ولیّ پس از برادرش [امام عسکری علیه السلام] اوست و آنچه از علم حلال و حرام که به آن نیاز دارد و همه دانش های دیگر، نزد وی هست - هنگامی که نامه را خواندم، به صاحب الزمان علیه السلام نامه نوشتم و نامه جعفر را در آن نهادم و جواب نامه برایم چنین آمد: «بسم الله الرحمن الرحيم. نامه ات به من رسید - خداوند، باقی ات بدارد - و نیز نامه ای که در آن نهاده و فرستاده بودی و همه محتوای آن را، با اضطراب لفظی و خطاهای مکرّرش، متوجه شدم و اگر تو نیز تدبّر می کردی، به برخی از آنچه من دانسته ام، پی می بردی و ستایش، ویژه پروردگار جهانیان است؛ کسی که در احسانش به ما و فضلش بر ما، همتایی ندارد. خدای عز و جل، جز به کامل کردن حق و از میان بردن باطل، رضایت نمی دهد و او گواه بر چیزی است که می گویم و آنچه می گویم. در روزی که هیچ تردیدی در آن نیست و در آن، گرد هم می آییم برای من بر شما حجّت خواهد بود و خداوند از آنچه در آن اختلاف داریم، از ما

ص: 133

---

1- (1). الغیبة، طوسی: ص 293 ح 248، الاحتجاج: ج 2 ص 545 ح 345، [1] بحار الأنوار: ج 25 ص 329 ح 4.

إِلَّا زُهوقاً (1)، وهو شاهدٌ عَلَىٰ بِمَا أُذْكِرُهُ، ولى عَلَيْكُمْ بِمَا أَقُولُهُ إِذَا اجْتَمَعْنَا لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ، وَيَسْأَلُنَا عَمَّا نَحْنُ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ، إِنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ عَلَى الْمَكْتُوبِ إِلَيْهِ وَلَا عَلَيْكَ وَلَا عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ جَمِيعاً إِمَامَةً مُفْتَرَضَةً، وَلَا طَاعَةً وَلَا ذِمَّةً، وَسَائِبِينَ لَكُمْ جُمْلَةً تَكْتَفُونَ بِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

يا هذا يَرْحَمُكَ اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثاً، وَلَا أَهْمَلَهُمْ سُدًى، بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ، وَجَعَلَ لَهُمْ أَسْمَاعاً وَأَبْصَاراً وَقُلُوباً وَأَلْبَاباً، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمُ النَّبِيِّينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ، يَأْمُرُونَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَيَنْهَوْنَهُمْ عَنِ مَعْصِيَتِهِ، وَيُعَرِّفُونَهُمْ مَا جَهَلُوهُ مِنْ أَمْرِ خَالِقِهِمْ وَدِينِهِمْ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَاباً، وَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَائِكَةً يَأْتِينَ بَيْنَهُمْ وَيُبَيِّنُ مَنْ بَعَثَهُمْ إِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِي جَعَلَهُ لَهُمْ عَلَيْهِمْ، وَمَا آتَاهُمْ مِنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَةِ وَالْبَرَاهِينِ الْبَاهِرَةِ، وَالآيَاتِ الْغَالِبَةِ.

فَمِنْهُمْ مَنْ جَعَلَ الدَّارَ عَلَيْهِ بَرْداً وَسَلَاماً وَاتَّخَذَهُ خَلِيلاً وَمِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَهُ تَكْلِيماً وَجَعَلَ عَصَاهُ ثُعْبَاناً مُبِيناً، وَمِنْهُمْ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ، وَأَبْرَأَ الْأَكْمَةَ (2) وَالْأَبْرَصَ (3) بِإِذْنِ اللَّهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ عَلَّمَهُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِيَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، وَتَمَّمَ بِهِ نِعْمَتَهُ، وَخَتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ، وَأَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً، وَأَظْهَرَ مِنْ صِدْقِهِ مَا أَظْهَرَ، وَبَيَّنَّ مِنْ آيَاتِهِ وَعَلَامَاتِهِ مَا بَيَّنَّ. ثُمَّ قَبَضَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَمِيداً فَقِيداً سَعِيداً.

وَجَعَلَ الْأَمْرَ (مِنْ) بَعْدِهِ إِلَى أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ وَوَصِيَّتِهِ وَوَارِثِهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ إِلَى الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِداً وَاحِداً، أَحْيَا بِهِمْ دِينَهُ، وَأَتَمَّ بِهِمْ

ص: 134

1- (1). زَهَقَ الْبَاطِلُ: زَالَ وَبَطَلَ (المصباح المنير: ص 258 «زهق»).

2- (2). كِمَةٌ فَهُوَ أَكْمَةٌ: وَهُوَ الْعَمَى الَّذِي يُولَدُ عَلَيْهِ الْإِنْسَانُ، وَرَبَّمَا كَانَ مِنْ مَرَضٍ (المصباح المنير: ص 541 «كمه»).

3- (3). الْبَرَصُ: لَوْنٌ مُخْتَلَطٌ حُمْرَةً وَبِياضاً، وَلَا يَحْصُلُ إِلَّا مِنْ فُسَادِ الْمَزَاجِ وَخَلَلِ فِي الطَّبِيعَةِ (مجمع البحرين: ج 1 ص 141 «برص»).

سؤال خواهد کرد. خدا برای صاحب این نامه (جعفر کذاب) بر عهده کسی که نامه به او فرستاده شده و نه بر تو و نه هیچ کس دیگری از مردم، امامت واجب الإطاعة و حق و پیمانی نهاده است و در ادامه، سخنی روشنگر می گویم که برایتان کافی باشد، إن شاء الله تعالی.

ای احمد بن اسحاق! خدا رحمت کند! خداوند متعال، مردم را بیهوده نیافرید و آنها را مُهمَل نهاد؛ بلکه آنها را با قدرت خود آفرید و برایشان گوش و دیده و دل و مغز قرار داد و سپس پیامبران را برای بشارت و هشدار آنان برانگیخت و به سوی ایشان فرستاد تا آنان را به اطاعت خدا فرمانشان دهند و از سرپیچی او، بازشان دارند و آنچه را از آفریدگار و دینشان نمی دانند، به آنان بیاموزند، و کتابی بر آنان فرو فرستاد و فرشتگانی برانگیخت تا میان آنها و خدایی که آنان را به سوی ایشان فرستاد، رفت و آمد کنند، افزون بر فضیلتی که برای پیامبران نسبت به مردم قرار داد و دلیل هایی آشکار، برهان هایی هویدا و نشانه هایی چیره را همراهشان کرد. از آنان، برای یکی، آتش را سرد و سلامت کرد و او را دوست خود گرفت، و از آنان، با یکی، سخن گفت و چوب دستی اش را تبدیل به ماری بزرگ و آشکار کرد، و یکی از آنان، مرده را به اذن الهی زنده می کرد و کور مادرزاد و پستی را به اذن خدا شفا می داد و به یکی از آنان، زبان پرندگان را آموخت و بخشی از همه چیزهای دیگر را به او عطا کرد و سپس محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت تا رحمت برای جهانیان باشد و نعمتش را با او به کمال و سلسله نبوت را با وی به پایان رساند و او را به سوی همه مردم فرستاد و صداقتش را آشکار ساخت و نشانه ها و آیاتی را برای وی هویدا کرد، و آن گاه او را ستوده و سعادت مند، قبض روح کرد و از میان مردم برد.

و کار را پس از او به برادر، پسرعمو، وصی و وارثش، علی بن ابی طالب علیه السلام سپرد و سپس به اوصیای از نسل او، یکی پس از دیگری، و دینش را با آنان زنده کرد و نورش را با آنان به کمال رساند و میان ایشان و برادران و پسرعموها و نزدیکان و حتی نزدیک ترین خویشان ایشان، تفاوتی آشکار نهاد تا حجت، از آن که بر او احتجاج می شود و امام از مأموم، شناخته شود، بدین گونه که آنان را از در افتادن به گناهان، نگاه داشت و از عیب ها پاک نمود و از آلودگی پالود و از آمیختگی [با فرهنگ جاهلی] دورشان داشت و ایشان را

نورُهُ، وَجَعَلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ إِخْوَانِهِمْ وَبَنَى عَمَّهُمْ وَالْأَدْنِيْنَ فَلْأَدْنِيْنَ مِنْ ذَوَى أَرْحَامِهِمْ فُرْقَانًا بَيِّنًا يُعْرَفُ بِهِ الْحُجَّةُ مِنَ الْمَحْجُوجِ، وَالْإِمَامُ مِنَ الْمَأْمُومِ. بِأَنَّ عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ، وَبِرَّأَهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ، وَطَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ، وَنَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ، وَجَعَلَهُمْ خُزَانَ عِلْمِهِ، وَمُسْتَوْدَعَ حِكْمَتِهِ، وَمَوْضِعَ سِرِّهِ، وَأَيَّدَهُمْ بِالذَّلَائِلِ، وَلَوْلَا- ذَلِكَ لَكَانَ النَّاسُ عَلَى سَوَاءٍ، وَلَا دَعَى أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُذُّلُ أَحَدٍ، وَلَمَّا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ، وَلَا الْعَالِمُ مِنَ الْجَاهِلِ.

وَقَدْ ادَّعَى هَذَا الْمُبْطِلُ الْمُفْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بِمَا ادَّعَاهُ، فَلَا أُدْرِي بِأَيَّةِ حَالَةٍ هِيَ لَهُ رَجَاءٌ أَنْ يَتِمَّ دَعْوَاهُ، أُنْفِقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ؟ فَوَاللَّهِ، مَا يَعْرِفُ حَالًا- مِنْ حَرَامٍ، وَلَا- يُفَرِّقُ بَيْنَ خَطِيءٍ وَصَوَابٍ، أَمْ يَعْلَمُ؟ فَمَا يَعْلَمُ حَقًّا مِنْ بَاطِلٍ، وَلَا مُحْكَمًا مِنْ مُتَشَابِهٍ، وَلَا يَعْرِفُ حَدَّ الصَّلَاةِ وَوَقْتَهَا، أَمْ بَوْرَعٌ؟ فَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى تَرْكِهِ الصَّلَاةِ الْفَرَضِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، يَزْعُمُ ذَلِكَ لِطَلَبِ الشَّعْوَذَةِ (1)، وَلَعَلَّ خَيْرَهُ قَدْ تَأَذَى إِلَيْكُمْ، وَهَاتِيكَ ظُرُوفٌ مُسْكِرَةٌ مَنصُوبَةٌ، وَأَثَارٌ عِصْيَانِهِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَشْهُورَةٌ قَائِمَةٌ، أَمْ بِأَيَّةِ فُلْيَاتٍ بِهَا، أَمْ بِحُجَّةٍ؟ فَلْيَقِمِهَا، أَمْ بِدَلَالَةٍ؟ فَلْيَذْكُرْهَا.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* حَم \* تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ \* مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَدَّدٍ \* وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ \* قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أُوْنِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ انْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى

ص: 136

1- (1). الشَّعْوَذَةُ: خِيفَةٌ فِي الْيَدِ وَأُخْذٌ؛ كَالسَّحْرِ، يُرَى الشَّيْءُ بغير ما عليه أصله في رأى العين (القاموس المحيط: ج 1 ص 355 «[1] شعذ»).

گنجوران دانش و امانتداران حکمت و جایگاه راز خویش قرار داد و با دلیل هایی تأیید و استوارشان کرد، و اگر این گونه نبود، همه مردم به یک گونه و در یک درجه بودند و [در ولایت،] هر کسی امر خدای عز و جل را برای خود ادعا می کرد و حق از باطل و عالم از جاهل، شناخته نمی شد.

و این باطل اندیش دروغگو، با ادعای خویش، نسبت نادرستی را به خدا داده است که نمی دانم با اتکا و امید به چه چیزش، می خواهد ادعایش را پیش ببرد. آیا با فهم دین خداست؟ که- به خدا سوگند- حلال را از حرام تشخیص نمی دهد و میان درست و نادرست، تفاوت نمی نهد، یا با علم است؟ که حق را از باطل تشخیص نمی دهد و محکم را از متشابه باز نمی شناسند و مفهوم نماز و وقت آن را نمی داند، و یا با پارسایی است؟ که خدا گواه است چهل روز نماز واجبش را ترک کرده و ادعا می کند که در پی شعبده بازی بوده است- شاید خبرش به شما رسیده باشد- و بدانید که ظرف های شراب مست کننده اش، برقرار و آثار نافرمانی اش از خدای عز و جل، آشکار و موجود است، یا با نشانه ای دیگر، ادعای امامت کرده است؟ که باید ارائه دهد و یا با حجّتی؟ که باید اقامه کند و یا به دلیلی؟ که باید بیان کند.

خدای عز و جل در کتابش فرموده است: «به نام خداوند گسترده مهر مهربان. حا، میم. فرو فرستادن کتاب از سوی خدای عزیز حکیم است. آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن دو است، جز به حقیقت و [برای] مدّتی معین نیافریدیم و کافران، از آنچه هشدار داده شدند، روی گردان اند. بگو: آیا آنچه را به جای خداوند می خوانید، دیده اید؟ به من نشان دهید که از زمین چه آفریده اند؟ یا در [آفرینش] آسمان ها شرکت داشته اند؟ اگر راست می گوید، کتابی را که پیش از این [قرآن] دارید، یا نشانی بازمانده از دانش پیشینیان برایم بیاورید. و چه کسی گم راه تر از کسی است که به جای خداوند، کسی را می خواند که تا روز قیامت هم پاسخ او را نمی دهد و آنان از خواندن اینها بی خبرند؟ و چون در رستاخیز، مردم، گرد آورده شوند، دشمنان اینان خواهند بود و پرستش آنها را انکار خواهند کرد».

خدا توفیقت دهد! آنچه را برایت گفتم، از او بخواه و او را بیازمای و از او بخواه یک آیه از کتاب خدا را تفسیر و یا حدود و واجبات یک نماز واجب را بیان کند، تا حال و وزنش را بدانی و عیب و کاستی اش برایت آشکار شود و خداوند، برای او بس است.

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ\* وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ» 1 .

فَالْتَمَسَ -تَوَلَّى اللَّهُ تَوْفِيقَكَ- مِنْ هَذَا الظَّالِمِ مَا ذَكَرْتُ لَكَ، وَامْتَحِنَهُ وَسَدَّ لَهُ عَن آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ يُفَسِّرُهَا، أَوْ صَدَاقَةً فَرِيضَةً يُبَيِّنُ حُدُودَهَا وَمَا يَجِبُ فِيهَا؟ لِتَعْلَمَ حَالَهُ وَمِقْدَارَهُ، وَيُظْهِرَ لَكَ عَوَازَهُ وَنُقْصَانَهُ، وَاللَّهُ حَسِيبُهُ. حَفِظَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ، وَأَقْرَبَهُ فِي مُسْتَقَرِّهِ، وَقَدْ أَبَى اللَّهُ عِزُّهُ وَجَلُّ أَنْ تَكُونَ الْإِمَامَةَ فِي أَحْوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَإِذَا أُذِنَ لِلَّهِ لَنَا فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ، وَاضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ وَانْحَسَرَ عَنْكُمْ، وَإِلَى اللَّهِ أَرْغَبُ فِي الْكِفَايَةِ، وَجَمِيلِ الصَّنْعِ وَالْوِلَايَةِ، وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

3/1 الأرض لا تخلو من الحجة

660. كمال الدين: تَوَقَّعُ مِنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ خَرَجَ إِلَى الْعَمْرِيِّ وَابْنِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، مَا رَوَاهُ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: وَجَدْتُهُ مُثَبَّتًا عَنْهُ رَحِمَهُ اللَّهُ:

وَفَقَّكُمَا اللَّهُ لِعِطَاعَتِهِ، وَثَبَّتَكُمَا عَلَى دِينِهِ، وَأَسْعَدَكُمَا بِمَرْضَاتِهِ، انْتَهَى إِلَيْنَا مَا ذَكَرْتُمَا أَنَّ الْمِيثِمِّيَّ أَخْبَرَكُمَا عَنِ الْمُخْتَارِ وَمُنَاطِرَاتِهِ مَنْ لَقِيَ، وَاحْتِجَاجِهِ بِأَنَّهُ لَا خَلْفَ غَيْرِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ، وَتَصَدِيقِهِ إِيَّاهُ، وَفَهِمْتُ جَمِيعَ مَا كَتَبْتُمَا بِهِ مِمَّا قَالَ أَصْحَابُكُمَا عَنْهُ، وَأَنَا أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَى بَعْدَ الْجِلَاءِ، وَمِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَى، وَمِنَ مَوْبِقَاتِ الْأَعْمَالِ وَمُرْدِيَاتِ الْفِتَنِ، فَإِنَّهُ عِزُّهُ وَجَلُّ يَقُولُ: «الْم \* أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» 2 .

ص: 138



خدا حق را برای اهلس حفظ نموده و آن را در جایگاهش، مستقر کرده و خدای عز و جل ابا کرده که امامت را پس از حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، در دو برادر قرار دهد و هنگامی که خداوند به ما اجازه سخن دهد، حق آشکار خواهد شد و باطل، نابود و از شما دور می شود و از خدا می خواهیم که مرا کفایت کند و کار و سرپرستی ام را به زیبایی به عهده گیرد، که خداوند، ما را بس است و او بهترین وکیل است، و خداوند بر محمد و خاندان محمد، درود فرستد». (1)

### 3/1 زمین از حجت، خالی نمی ماند

660. کمال الدین - به نقل از شیخ ابو عبد الله جعفر [دورستی]، در بیان توقیعی از صاحب الزمان علیه السلام به عمری و فرزندش - : آن توقیع را به طریقی از سعد بن عبد الله - که خدا رحمتش کند - در اختیار دارم که [متنش چنین است]: «خداوند، شما را به اطاعتش موفق و بر دیش استوار بدارد و شما را با رضایتش، خوش بخت گرداند! آنچه را ذکر کرده اید، به ما رسیده است که میثمی به شما از مناظره های مختار با دیدار کنندگان، چنین خبر داده که او استدلال نموده کسی جز جعفر بن علی (جعفر کذاب)، جانشین [امام عسکری علیه السلام] نیست و وی او را تصدیق کرده است، و من آنچه را که او با یارانتان در این باره گفته و شما نوشته اید، فهمیدم، و من از کوری پس از روشنایی، و گم راهی پس از راهیابی، و از کارهای هلاکت آور و فتنه های ساقط کننده، به خدا پناه می برم، که خداوند عز و جل می فرماید:

«الف، لام، میم. آیا مردم پنداشتند این که بگویند: «ایمان آوردیم»، رها می گردند و آزموده نمی شوند؟!» .

چگونه در فتنه سقوط می کنند و در حیرت، سرگردان می مانند و به راست و چپ می روند؟ از دینشان بریده اند، یا به شک افتاده اند؟ یا با حق سر ستیز دارند؟ یا روایت های راست و اخبار صحیح را نمی دانند؟ و یا اینها را می دانند؛ ولی خودشان را به ندانستن زده اند؟ زمین از حجت، خالی نمی ماند، آشکار یا نهان.

آیا نمی دانند که رشته به هم پیوسته امامت پس از پیامبرشان، یکی پس از دیگری آمد

ص: 139

---

1- (1). الغیبة، طوسی: ص 287 ح 246، الاحتجاج: ج 2 ص 538 ح 343، [1] بحار الأنوار: ج 53 ص 193 ح 21.

كَيْفَ يَتَسَاقَطُونَ فِي الْفِتْنَةِ وَيَتَرَدَّدُونَ فِي الْحَيْرَةِ، وَيَأْخُذُونَ يَمِينًا وَشِمَالًا، فَارْقُوا دِينَهُمْ أَمْ ارْتَابُوا؟ أَمْ عَادُوا الْحَقَّ؟ أَمْ جَهِلُوا مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّوَايَاتُ الصَّادِقَةُ وَالْأَخْبَارُ الصَّحِيحَةُ؟ أَوْ عَلِمُوا ذَلِكَ فَتَنَاسُوا مَا يَعْلَمُونَ؟

إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ، إِمَّا ظَاهِرًا وَإِمَّا مَغْمُورًا، أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا انْتِظَامَ أَيْمَنِهِمْ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ أَفْضَى الْأَمْرُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى الْمَاضِي - يَعْنِي الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - فَقَامَ مَقَامَ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ، كَانُوا نُورًا سَاطِعًا وَشِهَابًا لَامِعًا وَقَمَرًا زَاهِرًا.

ثُمَّ اخْتَارَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مَا عِنْدَهُ، فَمَضَى عَلَى مَنِهَاجِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ، عَلَى عَهْدِ عَهْدِهِ، وَوَصِيَّةِ أَوْصِيَّهَا إِلَى وَصِيِّ سِتْرِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِأَمْرِهِ إِلَى غَايَةٍ، وَأَخْفَى مَكَانَهُ بِمَشِيئَتِهِ لِلْقَضَاءِ السَّابِقِ وَالْقَدْرِ النَّافِذِ، وَفِينَا مَوْضِعُهُ وَلَنَا فَضْلُهُ، وَلَوْ قَدْ أذِنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا قَدْ مَنَعَهُ عَنْهُ، وَأَزَالَ عَنْهُ مَا قَدْ جَرَى بِهِ مِنْ حُكْمِهِ لِأَرَاهُمْ الْحَقَّ ظَاهِرًا بِأَحْسَنِ حَلِيلَةٍ، وَأَبِينِ دَلَالَةٍ، وَأَوْضَحِ عِلْمَةٍ، وَأَلْبَانَ عَنْ نَفْسِهِ وَقَامَ بِحُجَّتِهِ.

وَلَكِنَّ أَقْدَارَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا تُعَالَبُ، وَإِرَادَتُهُ لَا تُرَدُّ، وَتَوْفِيقُهُ لَا يُسْبَقُ، فَلْيَدْعُوا عَنْهُمْ اتِّبَاعَ الْهَوَى، وَلْيُتَّقِمُوا عَلَى أَصْلِهِمُ الَّذِي كَانُوا عَلَيْهِ، وَلَا يَبْحَثُوا عَمَّا سَتَرَ عَنْهُمْ فَيَأْتُمُوا، وَلَا يَكْشِفُوا سِتْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَنْدَمُوا، وَلْيَعْلَمُوا أَنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَفِينَا لَا يَقُولُ ذَلِكَ سِوَانَا إِلَّا كَذَّابٌ مُفْتَرٍ، وَلَا يَدْعِيهِ غَيْرُنَا إِلَّا ضَالٌّ غَوِيٌّ، فَلْيَقْتَصِرُوا مِنَّا عَلَى هَذِهِ الْجُمْلَةِ دُونَ التَّفْسِيرِ، وَيَقْنَعُوا مِنْ ذَلِكَ بِالْتَّعْرِيفِ دُونَ التَّصْرِيحِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

661. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّازِيِّ الْمَعْرُوفِ بِعَلَانَ الْكَلْبِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَبْرِئِيلَ الْأَهْوَازِيُّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ، أَنَّهُ وَرَدَ الْعِرَاقَ شَاكًا

تا به فرمان خدای عز و جل، نوبت به امام درگذشته (امام عسکری علیه السلام) رسید و او جانشین پدرانش شد و به سوی حقیقت و راه راست، ره نمود؟ آنان نوری فروزان و شهابی درخشان و ماهی نورافشان بودند. سپس خدای عز و جل آنچه را نزد خود داشت، برایش برگزید و او بر روش پدرانش رفت و گام بر جای پای آنان نهاد، با همان عهدی که نمود و وصیتی که به وصی پنهان شده برای مدت معین و به فرمان خدا، نمود؛ وصیتی که خداوند با خواست برخاسته از قضای پیشین و تقدیر مؤثر خود، جایش را پنهان ساخت. او از میان ما و فضیلتش از آن ماست و اگر خدای عز و جل آنچه را منع کرده بود، اجازه می داد و حکم جاری شده اش را از آن بر می داشت، حق را به زیباترین وجه، متمایزترین دلیل و روشن ترین نشان، به آنها می نمایاند و خود را هویدا می کرد و برهان خویش را برپا می نمود.

اما تقدیرهای خدای عز و جل، مغلوب نمی شوند و اراده اش رد نمی گردد و بر توفیق او پیشی گرفته نمی شود. باید که پیروی از هوس خویش را فرو نهند و به همان اصلی که بر آن بوده اند، باز گردند و آنچه را برایشان پوشیده اند، نکاوند- که به گناه می افتند- و پرده ستر خدای عز و جل را ندرند- که پشیمان می شوند- و بدانند که حق با ما و در ماست و غیر از ما، کس دیگری جز دروغگوی افترازننده، این سخن را نمی گوید و جز گم راه سرگردان، این ادعا را نمی کند.

از ما به همین سخن بسنده کنند، بی آن که تفسیرش را بخواهند و از این مسئله به سخنی سر بسته خرسند باشند و صراحت را نجویند، این شاء الله». (1)

661. کمال الدین - با سندش به نقل از ابراهیم و محمد مد، فرزندان فرج - : محمد بن ابراهیم بن مهزیار وارد بغداد شد، در حالی که [در امام زمان علیه السلام] شک و تردید داشت. پس توقیعی [چنین] به او رسید: «به مهزیاری بگو: آنچه را از دوستان ما در منطقه خود حکایت کردی، فهمیدیم. به آنان بگو: آیا سخن خدای عز و جل را نشنیده اید که می فرماید: «ای مؤمنان! از خدا و فرستاده اش و صاحبان امرتان، اطاعت کنید؟ آیا امری بجز آنچه تا روز قیامت

ص: 141

قَالَ لِلْمَهْزِي بَارِي: قَدْ فَهَمْنَا مَا حَكِيَّتُهُ عَنِ مَوَالِينَا بِنَاحِيَّتِكُمْ، فَقُلْ لَهُمْ: أَمَا سَعَى مَعْتُمُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» هَلْ أَمْرٌ إِلَّا بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؟ أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لَكُمْ مَعَاقِلَ تَأْوُونَ إِلَيْهَا، وَأَعْلَامًا تَهْتَدُونَ بِهَا مِنْ لَدُنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَنْ ظَهَرَ الْمَاضِي أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ كَلِّمْنَا غَابَ عِلْمٌ بَدَأَ عِلْمٌ، وَإِذَا أَقْلٌ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، فَلَمَّا قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ قَطَعَ السَّبَبَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، كَلَّا مَا كَانَ ذَلِكَ وَلَا يَكُونُ، حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَيُظْهَرَ أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُمْ كَارِهُونَ.

يَا مُحَمَّدَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ، لَا يَدْخُلُكَ الشُّكُّ فِيمَا قَدِمْتَ لَهُ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُخْلِى الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ، أَلَيْسَ قَالَ لَكَ أَبُوكَ قَبْلَ وَفَاتِهِ: أَحْضِرِ السَّاعَةَ مَنْ يُعَيِّرُ هَذِهِ الدَّنَانِيرَ الَّتِي عِنْدِي، فَلَمَّا ابْطَأَ ذَلِكَ عَلَيْهِ وَخَافَ الشَّيْخُ عَلَى نَفْسِهِ الْوَحَا (2)، قَالَ لَكَ:

عَبَّرَهَا عَلَى نَفْسِكَ، وَأَخْرَجَ إِلَيْكَ كَيْسًا كَبِيرًا وَعِنْدَكَ بِالْحَضْرَةِ ثَلَاثَةُ أَكْيَاسٍ وَصِدْرَةٌ فِيهَا دَنَانِيرٌ مُخْتَلِفَةٌ اللَّوْنِ، فَعَبَّرَ تَهَا وَخَتَمَ الشَّيْخُ بِخَاتَمِهِ وَقَالَ لَكَ: إِخْتِمَ مَعَ خَاتَمِي، فَإِنْ أَعِشَ فَأَنَا أَحَقُّ بِهَا، وَإِنْ أَمُتَ فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ أَوَّلًا، ثُمَّ فِيَّ، فَخَلَّصْنِي وَكُنْ عِنْدَ ظَنِّي بِكَ؟

أَخْرَجَ -رَحِمَكَ اللَّهُ- الدَّنَانِيرَ الَّتِي اسْتَفْضَلْتَهَا مِنْ بَيْنِ النَّقْدِينَ مِنْ حِسَابِنَا وَهِيَ بِضْعَةٌ عَشْرَ دِينَارًا (3)، وَاسْتَرَدَّ مِنْ قَبْلِكَ: فَإِنَّ الزَّمَانَ أَصْعَبُ مِمَّا كَانَ، وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

1- (1). فى دلائل الإمامة [1] والخرائج والجرائح: «مرتأباً» بدل «مرتأداً».

2- (2). الوحا: بالمد والقصر: أى السرعة- فى الموت- (مجمع البحرين: ج 3 ص 1918 «وحي»).

3- (3). فى دلائل الإمامة إلى «ديناراً».

واقع می شود، هست؟ آیا ندیده اید که خدای عز و جل پناهگاه هایی برایتان قرار داد که در آن مأوی می گیرید و نیز نشانه هایی برای راهیابی تان از آدم علیه السلام تا امام درگذشته، ابو محمد (امام عسکری علیه السلام)؟ هر گاه نشانه ای ناپیدا شد، نشانه ای دیگر پدیدار گردید و هر گاه ستاره ای غروب کرد، ستاره ای دیگر طلوع نمود و هنگامی که او را به نزد خود برد، پنداشتید که خدای عز و جل رشته میان خود و آفریدگانش را بریده است.

هرگز چنین نبوده است و تا برپایی قیامت، چنین نخواهد شد و امر خدای عز و جل با همه ناخرسندی ایشان، ظاهر می شود.

ای محمد بن ابراهیم! در آنچه برایش آمده ای، تردید مکن، که خدای عز و جل زمین را از حجت، تهی نمی گذارد. آیا پدرت پیش از وفاتش برایت نگفت: همین الان کسی را حاضر کن تا این دینارهای نزد خودم را به عاریه به او بسپارم؛ و چون طول کشید و پیرمرد ترسید که جان دهد، به تو گفت: خودت آنها را به عاریه بگیر؛ آن گاه، کیسه بزرگی بیرون آورد و تو آنها را در سه کیسه و یک کیسه کوچک تر - که دینارهای مختلفی در آن است و نزد تو بود - ریختی و آنها را به عاریه گرفتی و پیرمرد، مهر خود را بر آنها زد و به تو گفت: در آنها را با مهر من مهر کن، که اگر زنده ماندم، خود به آنها سزامنندترم؛ ولی اگر مُردم، در باره آنها در برابر خداوند، اول از خودت و سپس از من مراقبت کن [و آنها را به صاحبش برسان] و مرا خلاص کن و همان گونه باش که به تو گمان دارم؟

خدا رحمت کند! دینارهایی را که از حساب ما برداشته و به دینارهای خود افزوده ای و ده دینار و اندی است، خودت باز گردان که روزگار بسیار سختی است و خداوند، ما را بس است و او بهترین وکیل است».

محمد بن ابراهیم گفت: برای زیارت، به سامرا و به سوی ناحیه مقدسه رفتم که زنی مرا دید و گفت: تو محمد بن ابراهیم هستی؟ گفتم: آری. به من گفت: باز گرد؛ چرا که تو در این زمان به او نمی رسی؛ ولی شب باز گرد که در برایت باز است.

قال مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: وَقَدِمْتُ الْعَسْكَرَ زَائِرًا فَقَصَصْتُ النَّاحِيَةَ، فَلَقَيْتَنِي امْرَأَةٌ وَقَالَتْ: أَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَتْ لِي: انصَرفِ، فَإِنَّكَ لَا تَصِلُ فِي هَذَا الْوَقْتِ، وَارْجِعِ اللَّيْلَةَ فَإِنَّ الْبَابَ مَفْتُوحٌ لَكَ، فَادْخُلِ الدَّارَ وَاقْصِدِ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ السَّرَاجُ.

فَفَعَلْتُ وَفَصَدْتُ الْبَابَ فَإِذَا هُوَ مَفْتُوحٌ، فَدَخَلْتُ الدَّارَ وَفَصَدْتُ الْبَيْتَ الَّذِي وَصَفْتَهُ، فَبَيْنَا أَنَا بَيْنَ الْقَبْرَيْنِ أَنْتَجِبُ وَأَبْكِي، إِذْ سَمِعْتُ صَوْتًا وَهُوَ يَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، اتَّقِ اللَّهَ وَتُبْ مِنْ كُلِّ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ، فَقَدْتُ قَلْدَتَ امْرَأَةً عَظِيمًا.

4/1 خَتَمُ النُّبُوَّةِ وَمَبَادِيءُ عِلْمِ الْإِمَامِ

662. دلائل الإمامة: قال عليُّ بنُ مُحَمَّدِ السَّمُرِيِّ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَسْأَلُهُ عَمَّا عِنْدَكَ مِنَ الْعُلُومِ، فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلِمْنَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ: ماضٍ، وغايرٍ (1)، وحادثٍ، أمَّا الماضى فتفسيرٌ، وأمَّا الغايرُ فَمَوْقُوفٌ (2)، وأمَّا الحادثُ فقذفٌ في القلوبِ، وتقرُّ في الأسماعِ، وهو أفضلُ علِمْنَا، ولا نبيَّ بعدَ نبيِّنا صلى الله عليه وآله.

5/1 رَدُّ مَنْ زَعَمَ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيَّ مَضَى وَلَا خَلْفَ لَهُ

663. الغيبة للطوسي: أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ التَّلَعْكَبَرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ

ص: 144

1- (1). الغايرُ: الباقي (مجمع البحرين: ج 2 ص 1303 «[1] غبر»).

2- (2). جاءت في الكافي وبعض نسخه كلمة «مزبور» -بمعنى المكتوب- و«المرموز» أيضاً، وإذا أخذنا هذا بنظر الاعتبار وكذلك شرح الملا صالح المازندراني على الكافي، فإن المجموعات الثلاثة لعلم الأئمة، تعنى العلم بالماضى عن طريق وراثته العلم من النبي الأعظم و العلم بالوقائع الجارية بامتلاك كتاب على عليه السلام و علم فاطمة عليها السلام المكتوب و العلم بحوادث الوجود و تغيراته عن طريق الإلهام الرباني و تحدث ملائكة الله معهم، وهو أفضل علومهم ولأنه يمثل درجة رفيعة، فقد قال الإمام مباشرة: إنه لا يعنى النبوة.

داخل خانه شو و به سوی اتاقی برو که در آن، چراغ است.

من چنین کردم و به سوی در رفتم. باز بود. داخل خانه شدم و به سوی همان اتاقی رفتم که زن توصیف کرده بود و در حالی که میان دو قبر، گریه و زاری می کردم، صدایی شنیدم که می گفت: «ای محمد! تقوا پیشه کن و از هر چه در آن هستی، باز گرد، که تو کار بزرگی را به گردن گرفته ای». (1)

#### 4/1 ختم نبوت و پایه های علم امام (علیه السلام)

662. دلائل الإمامة - به نقل از علی بن محمد سمری - به امام علیه السلام نامه نوشتم و از دانش های نزد او پرسیدم.

در توقیع نوشت: «دانش ما، سه گونه است: گذشته، باقی مانده و نوپدید. دانش گذشته، تفسیر، دانش باقی مانده، موقوف (2) و دانش نوپدید، تابیده بر دل ها و دمیده در گوش هاست و آن، برترین دانش ماست و پیامبری پس از پیامبر ما نیست». (3)

#### 5/1 تکذیب کسانی که پنداشته اند امام عسکری (علیه السلام) بدون جانشین از دنیا رفته است

663. الغيبة، طوسی - با سندش به نقل از علی بن ابراهیم رازی - شیخ مورد اعتماد،

ص: 145

1- (1). کمال الدین: ص 486 ح 8، دلائل الإمامة: 526 ح 499، الخرائج و الجرائح: ج 3 ص 1116 ح 31 و ص 1117 ح 32، بحار الأنوار: ج 53 ص 185 ح 16.

2- (2). در الکافی و برخی نسخه های آن، «مزبور (به معنای مکتوب)» و «مرموز» هم آمده است که با توجه به آن و شرح ملاً صالح مازندرانی بر الکافی، سه دسته دانش امامان به معنای: علم به گذشته از طریق وراثت علم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، علم به وقایع جاری با در دست داشتن کتاب: علی علیه السلام و دانش مکتوب فاطمه علیها السلام، و علم به حوادث و تغییرات هستی از طریق الهام ربّانی و سخن گفتن فرشتگان الهی با ایشان است که برترین علم ایشان است و چون مقام بالایی است، امام علیه السلام بلافاصله فرموده است: این به معنای نبوت نیست.

3- (3). دلائل الإمامة: ص 524 ح 495.

الرازى، عن الحسن بن علي القمي، قال: حدثني محمد بن علي بن بنان الطلحي الأبي، عن علي بن محمد بن عبدة النيسابوري، قال: حدثني علي بن إبراهيم الرازي، قال: حدثني الشيخ الموثوق به (أبو عمرو العمري) (1) بمدينة السلام، قال:

تساجر ابن أبي غانم القزويني وجماعة من الشيعة في الخلف، فذكر ابن أبي غانم:

أن أبا محمد عليه السلام مضى ولا خلف له، ثم إنهم كتبوا في ذلك كتاباً وأنفذوه إلى الناحية، وأعلموه بما تساجروا فيه، فورد جواب كتابهم بخطه عليه وعلى آباءه السلام:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، عَافَانَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الضَّلَالَةِ وَالْفِتَنِ، وَوَهَبَ لَنَا وَلَكُمْ رُوحَ الْيَقِينِ، وَأَجَارَنَا وَإِيَّاكُمْ مِنْ سُوءِ الْمُتَقَلِّبِ، إِنَّهُ أَنْهَى إِلَيَّ ارْتِيَابَ جَمَاعَةٍ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ، وَمَا دَخَلَهُمْ مِنَ الشَّكِّ وَالْحَيْرَةِ فِي وُلاةِ أُمُورِهِمْ، فَغَمَّنَا ذَلِكَ لَكُمْ لَا لَنَا، وَسَاءَنَا فِيكُمْ لَا فِينَا، لِأَنَّ اللَّهَ مَعَنَا وَلَا فَاقَةَ بِنَا إِلَى غَيْرِهِ، وَالْحَقُّ مَعَنَا فَلَنْ يُوْحِشَنَا مَنْ قَعَدَ عَنَّا، وَنَحْنُ صَانِعُ رَبِّنَا، وَالخَلْقُ بَعْدَ صَانِعِنَا.

يا هؤلاء! ما لكم في الريب تترددون؟ وفي الحيرة تنعكسون؟ أو ما سمعتم الله عز وجل يقول: «يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم» 2، أو ما علمتم ما جاءت به الآثار مما يكون ويحدث في أئمتكم عن الماضين والباقيين منهم عليهم السلام؟ أو ما رأيتم كيف جعل الله لكم معاقلة تأوون إليها، وأعلاماً تهتدون بها، من آذن آدم عليه السلام إلى أن ظهر الماضي عليه السلام؟ كلما غاب علم بدا علم، وإذا أفل نجم طلع نجم، فلما قبضه الله إليه ظننتم أن الله تعالى أبطل دينه، وقطع السبب بينه وبين خلقه، كلاً ما كان ذلك ولا يكون حتى تقوم الساعة، ويظهر

ص: 146

1- (1). ما بين القوسين ليس في المصدر، وأثبتناه من الاحتجاج. [1]



ابو عمرو و عمری، در بغداد برایم گفت: ابن ابی غانم قزوینی (1) با گروهی از شیعیان در باره جانشین امام عسکری علیه السلام اختلاف پیدا کرد. او می گفت: ابو محمد (امام عسکری) در گذشت، بی آن که جانشینی داشته باشد. از این رو، شیعیان نامه ای در این باره نوشتند و آن را برای ناحیه مقدسه فرستادند و اختلاف خود را به آگاهی صاحب ناحیه رساندند.

جواب نامه آنان به خط مبارک امام- که بر او و پدرانش سلام باد- [چنین] رسید: «بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند، ما و شما را از گم راهی و فتنه به سلامت دارد و به ما و شما آسودگی برخاسته از یقین، عطا نماید و ما و شما را از بدی بازگشتگاه، حفظ کند! خبر تردید گروهی از شما در دین و شک و سرگردانی در متولیان کارهایشان به من رسید و ما برای شما و نه خودمان، اندوهگین شدیم و به خاطر شما و نه خودمان ناراحت شدیم؛ زیرا خداوند با ماست و ما به غیر او نیازی نداریم، و حق با ماست و تن زدن و همراهی نکردن دیگران، ما را نمی ترساند، و ما دست پروردگان خدایمان هستیم و پس از آن، مردم، دست پرورده مایند.

ای فرستادگان نامه! چرا در شک، رفت و آمد می کنید و در سرگردانی، واژگون می شوید؟ آیا نشنیده اید که خدای عز و جل می فرماید: «ای مؤمنان! از خدا و فرستاده اش و صاحبان امرتان، پیروی کنید»؟ آیا اخباری که وقایع را بیان می کنند و در باره امامانتان، درگذشتگان و باقی ماندگان، سخن می گویند، نمی دانید؟ آیا ندیده اید که خداوند، چگونه برایتان از آدم علیه السلام تا آشکار شدن امام پیشین علیه السلام، پناهگاه هایی قرار داد که به آنها پناه بردید و نشانه هایی که با آنها راه جستید؟ هر گاه نشانه ای ناپیدا شد، نشانه ای دیگر آشکار گردید و هر گاه ستاره ای سر فرو برد، ستاره ای دیگر سر بر آورد و چون خداوند، او را نزد خود برد، پنداشتید که خدای متعال، دینش را باطل کرده و رشته میان خود و آفریدگانش را بریده است. هرگز چنین نبوده و تا روز قیامت، چنین نخواهد بود! و امر خدای سبحان پدیدار خواهد شد، با آن که آنها ناخوش می دارند.

ص: 147

---

1- (1). ابو جعفر محمد بن عبد الله بن ابی غانم قزوینی (ر.ک: مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 7 ص 164 ش 13666).

وإن الماضي عليه السلام مضى سعيداً فقيداً على منهاج أبيه عليهم السلام حذو النعل بالنعل، وفينا وصيته وعلمه، ومن هو خلفه، ومن هو يسد مسده، لا ينازعنا موضعه إلا ظالم آثم، ولا يدعيه دوننا إلا جاحد كافر، ولولا أن أمر الله تعالى لا يغلب، وسرته لا يظهر ولا يعلن، لظهر لكم من حقنا ما تبين (1) منه عقولكم، ويزيل شكوككم، لكان ما شاء الله كان، ولكل أجل كتاب.

فأتقوا الله وسلموا لنا، وزدوا الأمر إلينا، فعلينا الإصدار كما كان من الإيراد، ولا تحاولوا كشف ما غطي عنكم، ولا تميلوا عن اليمين وتعديوا إلى الشمال، واجعلوا قصدكم إلينا بالمودة على السنة الواضحة، فقد نصحت لكم، والله شاهد على وعليكم، ولولا ما عندنا من محبة صلاحكم (2) ورحمتمكم، والإشفاق عليكم، لكاننا عن مخاطبتكم في شغل فيما قد امتحننا به من منازعة الظالم العتل (3) الضال المتتابع في عيه، المضاد لربه، الداعي ما ليس له، الجاحد حق من افترض الله طاعته، الظالم الغاصب. وفي ابنة رسول الله صلى الله عليه وآله لى أسوة حسنة، وسيردى الجاهل رداءة عمله، وسيعلم الكافر لمن عقبى الدار.

عصمنا الله وإياكم من المهالك والأسوء، والآفات والعاهات كلها برحمته، فإنه ولي ذلك والقادر على ما يشاء، وكان لنا ولكم ولياً وحافظاً، والسلام على جميع الأوصياء والأولياء والمؤمنين ورحمة الله وبركاته، وصلى الله على محمد وآله وسلم تسليمًا.

1- (1). في بحار الأنوار: «[1] تبهر»، وفي الاحتجاج: «[2] تبتت».

2- (2). في الاحتجاج: «[3] صاحبكم» بدل «صلاحكم».

3- (3). العتل: وهو الشديد الجافي، والفظ الغليظ من الناس (النهاية: ج 3 ص 180 «[4] عتل»).

امام در گذشته، سعادت‌مند رفت و بر روش پدرانش از دست رفت و گام بر جای پای آنان نهاد؛ ولی وصیت و دانش او، میان ماست و [نیز] کسی که جانشین اوست و آن که جای خالی اش را پر کرده است. جز ستمگر گناهکار، بر سر جایگاه او با ما نمی ستیزد و جز کافر انکار کننده، آن را به جای ما ادعا نمی کند و اگر نبود که امر خدا مغلوب نمی شود و رازش آشکار و هویدا نمی گردد، حق ما چنان برایتان آشکار می شد که عقل هایتان آن را درمی یافت و شکتان زایل می شد. آنچه را خدا بخواهد، می شود و هر مدت و مهلتی، نوشته شده و معین است.

از خدا پروا کنید و تسلیم ما شوید و کار را به ما باز گردانید- که وارد کردن و در آوردن، هر دو، کار ماست- و در پی پرده بر گرفتن از آنچه از شما پوشیده داشته اند، نباشید و از راه راست به کژروی متمایل نشوید و آهنگ ما کنید، همراه دوستی و بر سنت روشن [دین].

من برایتان خیرخواهی کردم و خداوند بر من و شما گواه است و اگر عشق به سامان یابی شما و رحمت بر شما و دلسوزی برایتان نبود، به سخن گفتن با شما نمی پرداختیم که ما به محنت ستیز با ستمگر خشن گم راهی مشغولیم که بر سرگردانی خویش می افزاید و با خدایش می ستیزد و آنچه را حقش نیست، ادعا می کند و حق کسی را که خداوند، اطاعتش را واجب کرده است، انکار و ستمگرانه غصب می کند، و دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، الگوی نیکوی من است. به زودی، پستی عمل جاهل، او را سرنگون می کند و کافر خواهد دانست که فرجام آن سرا، از آن کیست.

خداوند، ما و شما را از همه مهلکه ها، ناخوشی ها، آسیب ها و بیماری ها به رحمت خویش نگاه دارد، که او عهده دار این کار است و بر هر چه بخواهد، تواناست، و ولی و حافظ ما و شماست و سلام و رحمت و برکات خدا بر اوصیا و اولیا و مؤمنان، و درود و سلام فراوان خدا بر محمد و خاندانش! [\(1\)](#).

ص: 149

---

1- (1). الغیبة، طوسی: ص 285 ح 245، الاحتجاج: ج 2 ص 535 ح 342، [1] الصراط المستقیم: ج 2 ص 235، بحار الأنوار: ج 53 ص 178 ح 9.

664. الاحتجاج: مِمَّا خَرَجَ عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَدًّا عَلَى الْغُلَاةِ - مِنَ التَّوْقِيعِ جَوَابًا لِكِتَابِ كُتِبَ إِلَيْهِ عَلَى يَدِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ هِلَالِ الْكَرْخِيِّ:

يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، تَعَالَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَمَّا يَصِفُونَ، سُبْحَانَهُ وَبِحَمْدِهِ، لَيْسَ نَحْنُ شُرَكَاءَهُ فِي عِلْمِهِ وَلَا فِي قُدْرَتِهِ، بَلْ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ غَيْرُهُ، كَمَا قَالَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ تَبَارَكَتْ أَسْمَاؤُهُ: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» 1، وَأَنَا وَجَمِيعُ آبَائِي مِنَ الْأَوَّلِينَ: آدَمُ وَنُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَى، وَغَيْرُهُمْ مِنَ النَّبِيِّينَ، وَمِنَ الْآخِرِينَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَغَيْرُهُمَا مِمَّنْ مَضَى مِنَ الْأَيِّمَةِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، إِلَى مَبْلَغِ أَيَّامِي وَمُنْتَهَى عَصْرِي، عَيْدُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» \* قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا \* قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» 2 .

يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ: قَدْ آذَانَا جُهْلَاءَ الشَّيْعَةِ وَحُمَقَاؤُهُمْ، وَمَنْ دِينُهُ جَنَاحُ الْبَعُوضَةِ أَرْجَحُ مِنْهُ. فَأَشْهَدُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَكَفَى بِهِ شَهِيدًا، وَرَسُولَهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَلَائِكَتَهُ وَأَنْبِيََاءَهُ، وَأَوْلِيَاءَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَأَشْهَدُ كُلَّ مَنْ سَمِعَ كِتَابِي هَذَا، أَنِّي بَرِيءٌ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ مِمَّنْ يَقُولُ: إِنَّا نَعْلَمُ الْغَيْبَ، أَوْ نُشَارِكُ اللَّهَ فِي مُلْكِهِ، أَوْ يُحِلُّنَا مَحَلًّا سِوَى الْمَحَلِّ الَّذِي رَضِيَ اللَّهُ لَنَا وَخَلَقَنَا لَهُ، أَوْ يَتَعَدَّى بِنَا عَمَّا قَدْ فَسَّرْتُهُ لَكَ وَبَيَّنَّتُهُ فِي صَدْرِ كِتَابِي.

664. الاحتجاج - در یادکرد از بخشی از توقیع صادر شده از سوی امام زمان علیه السلام در ردّ غالیان و در جواب نامه ای نوشته و ارسال شده به دست محمد بن علی بن هلال کرخی (1) - «ای محمد بن علی! خدای عز و جل از آنچه توصیفش می کنند بالاتر است! او را منزّه می دارم و می ستایم. ما نه در دانایی او، شریک او هستیم و نه در توانایی او؛ بلکه هیچ کس جز او غیب نمی داند، همان گونه که خود - که نام هایش مبارک باد - در آیه های استوار کتابش فرموده است: «بگو: جز خداوند، کسی دیگر در آسمان ها و زمین، غیب نمی داند» .

من و همه پدرانم از نخستین آنها: آدم و نوح و ابراهیم و موسی و پیامبران دیگر، تا آخرین آنها، محمد پیامبر خدا، و علی بن ابی طالب و دیگر امامان در گذشته - که درودهای خدا بر همه آنان باد -، تا آخرین روز حیاتم و پایان روزگارم، بندگان کوچک خدای عز و جل هستیم. خداوند عز و جل می فرماید: «و هر کس از یاد من روی برگرداند، زندگی سختی خواهد داشت و او را روز قیامت، نابینا محسور خواهیم کرد. او خواهد گفت: پروردگار من! من که بینا بودم. چرا نابینا محسورم کردی؟ [خداوند] می فرماید: به این خاطر که آیه های ما به تو رسید و تو آنها را از یاد بردی و بدین گونه تو نیز امروز از یاد می روی» .

ای محمد بن علی! نابخردان و کم خردان شیعه، ما را آزار دادند، و [بیدان که] هر کس [به اندازه] بال پشه ای دین داشته باشد، از آنان برتر است. من خدای یکتا را - که معبودی جز او نیست و در گواه بودن، کافی است - و نیز فرستاده اش، محمد، و فرشتگان و پیامبران و اولیایش و همچنین تو و هر کس را که از این نوشته من آگاه می شود، گواه می گیرم که من به خدا و فرستاده اش، بیزاری می جویم از کسی که [در بزرگداشت ما] می گوید ما علم غیبت داریم یا شریک خدا در فرمان روایی او هستیم، یا ما را در جایگاهی، جز آن جایگاهی می نشاند که خدا بر ایمان به آن رضایت داده و ما را برای آن آفریده است و نیز از کسی که در حق ما، از آنچه برایت روشن کردم و در آغاز نامه ام برایت بیان کردم، در گذرد.

ص: 151

1- (1). نام وی در کتاب های رجال ذکر نشده است (ر.ک: مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 7 ص 250 ش 14103).

وأشهدكم: أن كل من نبأ منه فإن الله يبرأ منه وملائكته ورسله وأوليائه، وجعلت هذا التوقيع الذي في هذا الكتاب أمانة في عنقك وعنق من سمعه أن لا يكتمه من أحد من موالى وشيعتى، حتى يظهر على هذا التوقيع الكل من الموالى، لعل الله عز وجل يتلافاهم فيرجعون إلى دين الله الحق، وينتهون عما لا يعلمون منتهى أمره، ولا يبلغ منتهاه، فكل من فهم كتابى ولم يرجع إلى ما قد أمرته ونهيتة، فقد حلت عليه اللعنة من الله ومن ذكر من عباده الصالحين.

665. الغيبة للطوسى: أخبرنا جماعة، عن أبي محمد التلعكبرى، عن أبي علي محمد بن همام، قال: كان الشريعى يكتب بأبي محمد، قال هارون (1): وأظن اسمه كان الحسن، وكان من أصحاب أبي الحسن علي بن محمد ثم الحسن بن علي بعده عليهم السلام. وهو أول من ادعى مقاماً لم يجعله الله فيه، ولم يكن أهلاً له، وكذب على الله وعلى حجه عليهم السلام، ونسب إليهم ما لا يليق بهم وما هم منه براء، فلعنته الشيعة وتبرأت منه، وخرج توقيع الإمام عليه السلام بلعنه والبراءة منه.

قال هارون: ثم ظهر منه القول بالكفر والإلحاد.

666. الغيبة للطوسى: روى محمد بن يعقوب، قال: خرج إلى العمري في توقيع طويل اختصرناه:

ونحن تبرأ إلى الله تعالى من ابن هلال لا رحمه الله، ومن لا يبرأ منه، فأعلم الإسحاق (2) وأهل بلده مما أعلمناك من حال هذا الفاجر، وجميع من كان سالك

ص: 152

1- (1). المقصود هو هارون بن موسى، أبو محمد التلعكبرى، حيث سمع الشيخ الطوسى الرواية المذكورة منه، نقلاً عن عدة أشخاص.  
2- (2). المراد على الأرجح، أحمد بن إسحاق القمى.

شما را گواه می‌گیرم که هر کسی که ما از او بیزاری می‌جوئیم، خداوند و نیز فرشتگان و فرستادگان و اولیایش از او بیزاری می‌جویند، و این توفیق را در این نامه، امانتی بر گردن تو و گردن هر که از آن آگاه می‌شود، می‌نهم و [می‌خواهم که هیچ کس] آن را از هیچ یک از دوستان و پیروانم پنهان ندارد و همه دوستانم را از این توفیق آگاه کند. شاید خدای عز و جل آنان را دریابد و به دین حقیقی خدا، باز گردند و از چیزی که پایان آن را نمی‌دانند و به پایان هم نمی‌رسد، دست کشند. پس هر کس نوشته مرا بفهمد و به آنچه فرمانش داده ام یا از آن بازش داشته ام، باز نگردد، لعنت خدا و بندگان شایسته‌ای که ذکر کردم، بر او روا خواهد بود». (1)

665. الغيبة، طوسی - با سندش به نقل از ابو علی محمد بن همام -: ابو محمد شریعی (2) - که به گمان هارون، (3) نامش حسن و از همراهان امام هادی علیه السلام و پس از او، امام عسکری علیه السلام بود -، نخستین کسی بود که ادعای جایگاهی را کرد که خداوند، او را در آن جا قرار نداده بود و شایسته آن هم نبود و به خداوند و حجت هایش دروغ بست و چیزهایی را به آنها نسبت داد که شایسته ایشان نبود و ایشان از آن بیزار بودند. از این رو، شیعیان، او را لعنت کردند و از او بیزاری جستند و توفیق امام علیه السلام در نفرین و بیزاری از او بیرون آمد.

هارون گفت: سپس کفر و کژروی او آشکار شد. (4)

666. الغيبة، طوسی - به نقل از محمد بن یعقوب کلینی -: توفیقی طولانی به عمری رسیده است که ما آن را [این گونه] کوتاه نمودیم: «و ما از این هلال - که خدا رحمتش نکند - و کسی که از او بیزاری نجوید، به خدای متعال، بیزاری می‌جوئیم. آنچه را ما از حال این نابه کار برایت گفتیم، به اسحاقی (5) و همشهریانش و همه کسانی که از تو در باره او پرسیده‌اند و

ص: 153

1- (1). الاحتجاج: ج 2 ص 549 ح 347، [1] بحار الأنوار: ج 25 ص 266 ح 9.

2- (2). ر. ک: ج 4 ص 80 ( [2] مدعیان دروغین و کالت).

3- (3). ابو محمد هارون بن موسی تلعبکری (م 385 ق): شیخ طوسی در کتاب رجالش آورده است: «جلیل القدر، عظیم المنزله، پُرروایت، بی نظیر و موثق است و تمام اصول و مصنفات را روایت می‌کند» (ر. ک: رجال الطوسی: ص 449 ش 6386).

4- (4). الغيبة، طوسی: ص 397 ح 368 (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج 51 ص 367. [3]

5- (5). به احتمال فراوان، مقصود، احمد بن اسحاق قمی است.

667. رجال الكشي: عَيْبُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمَرَاغِي، قَالَ: وَرَدَّ عَلَيَّ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ نُسخَةَ مَا خَرَجَ مِنْ لَعْنِ ابْنِ هِلَالٍ، وَكَانَ ابْتِدَاءً ذَلِكَ، أَنْ كَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى قَوْمِهِ (1) بِالْعِرَاقِ: «إِحْذَرُوا الصَّوْفِيَّ الْمُتَصَنِّعَ».

قَالَ: وَكَانَ مِنْ شَأْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ أَنَّهُ قَدْ كَانَ حَجَّ أَرْبَعًا وَخَمْسِينَ حَجَّةً، عَشْرُونَ مِنْهَا عَلَى قَدَمَيْهِ.

قَالَ: وَكَانَ رُوَاهُ أَصْحَابُنَا بِالْعِرَاقِ لِقُوَّةٍ وَكُتُبُوا مِنْهُ، وَأَنْكَرُوا مَا وَرَدَ فِي مَذْمَتِهِ، فَحَمَلُوا الْقَاسِمَ بْنَ الْعَلَاءِ عَلَيَّ أَنْ يُرَاجِعَ فِي أَمْرِهِ. فَخَرَجَ إِلَيْهِ:

«قَدْ كَانَ أَمْرُنَا نَقْدَ إِلَيْكَ فِي الْمُتَصَنِّعِ ابْنِ هِلَالٍ لَا رَحِمَهُ اللَّهُ، بِمَا قَدْ عَلِمْتَ، لَمْ يَزَلْ - لَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذَنْبَهُ، وَلَا أَقَالَهُ عَثْرَتَهُ - يُدَاخِلُ فِي أَمْرِنَا بِإِذْنِ مِنَّا وَلَا رِضًا، يَسْتَبِدُّ بِرَأْيِهِ، فَيَتَّحَمِي مِنْ دُيُونِنَا، لَا يُمْضِي مِنْ أَمْرِنَا إِلَّا بِمَا يَهْوَاهُ وَيُرِيدُ، أَرَادَهُ (2) اللَّهُ بِذَلِكَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ، فَصَبَرْنَا عَلَيْهِ حَتَّى بَتَرَ (3) اللَّهُ بِدَعْوَتِنَا عُمُرَهُ.

وَكُنَّا قَدْ عَرَفْنَا خَبْرَهُ قَوْمًا مِنْ مَوَالِينَا فِي أَيَّامِهِ لَا رَحِمَهُ اللَّهُ، وَأَمْرَانَهُمْ بِالِقَاءِ ذَلِكَ إِلَى الْخَاصِّ (4) مِنْ مَوَالِينَا، وَنَحْنُ نَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ ابْنِ هِلَالٍ لَا رَحِمَهُ اللَّهُ، وَمِمَّنْ لَا يَبْرَأُ مِنْهُ.

وَأَعْلِمِ الْإِسْحَاقِيَّ - سَلَّمَ اللَّهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ - مِمَّا أَعْلَمْنَاكَ مِنْ حَالِ هَذَا الْفَاجِرِ، وَجَمِيعَ مَنْ كَانَ سَأَلَكَ وَيَسْأَلُكَ عَنْهُ مِنْ أَهْلِ بَلَدِهِ وَالْخَارِجِينَ، وَمَنْ كَانَ يَسْتَحِقُّ

1- (1). قِيَمُ الْأَمْرِ: مَقِيمُهُ. وَقِيَمُ الْقَوْمِ: الَّذِي يَقْوَمُهُمْ وَيَسُوسُ أَمْرَهُمْ (لسان العرب: ج 12 ص 502 «[1] قوم»).

2- (2). فِي الْمَصْدَرِ: «أَرَادَهُ»، وَالتَّصْوِيبُ مِنْ بَحَارِ الْأَنْوَارِ. [2]

3- (3). فِي الْمَصْدَرِ: «تَبَرَّ»، وَالتَّصْوِيبُ مِنْ بَحَارِ الْأَنْوَارِ. [3]

4- (4). فِي بَحَارِ الْأَنْوَارِ: «الْخُلَّصُ» بِدَلِّ «الْخَاصِّ».



667. رجال الکشی - با سندش به نقل از ابو حامد احمد بن ابراهیم مراغه ای (2) - نسخه لعن بر [احمد] ابن هلال، به قاسم بن علاء (3) رسید. آغاز آن - که به کارگزارانش در عراق نوشته بود -، این بود: «از صوفی ظاهر فریب پرهیزید».

و احمد بن هلال، این گونه بود که پنجاه و چهار حج گزارد که بیست تای آنها را پیاده رفت. راویان حدیث شیعه در عراق او را می دیدند و از او حدیث می نوشتند و آنچه را در نکوهش او آمد، نپذیرفتند و قاسم بن علاء را وا داشتند که در کارش تجدید نظر کند، که توقیعی به او رسید: «فرمانی که از جانب ما در باره آن ظاهر فریب، ابن هلال - که خدا رحمتش نکند -، به تو رسید و از آن آگاه هستی، پابر جاست. خداوند، گناهی را نیامرزد و از خطایش در نگذرد! بی اجازه و رضایت ما، به کار ما وارد می شود و تنها به نظر خود، عمل می کند. خود را از طلب های ما کنار می کشد و کار ما را جز به آن گونه که دوست دارد و می خواهد، به انجام نمی رساند. خداوند، او را به این خاطر، به آتش دوزخ بیفکند! ما در برابر او شکیب ورزیدیم تا آن جا که خداوند، عمرش را به دعای ما کوتاه کرد و ما گروهی از دوستدارانمان را از وضعیت او در روزگار حیاتش - که خداوند، رحمتش نکند - آگاه کردیم و به آنان فرمان دادیم که این را به برخی دوستداران خاص ما برسانند، و ما از ابن هلال - که خدا رحمتش نکند - و نیز هر کسی که از او بیزاری نجوید، به خداوند، بیزاری می جویم.

آنچه را در باره حال این نابه کار به تو اعلام کردیم، به اسحاقی - که خداوند، او و

ص: 155

- 
- 1- (1). الغيبة، طوسی: ص 353 ح 313 (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج 50 ص 307 ح 3. [1]
- 2- (2). احمد بن ابراهیم، ابو حامد مراغی: شیخ طوسی، او را از اصحاب امام عسکری علیه السلام شمرده و علامه در کتاب رجالش، او را شخصی مورد اعتماد، معرفی کرده است. ابن داوود گفته است: او ستوده و باعظمت است (ر.ک: رجال الطوسی: ص 397 ش 5830، خلاصة الأقوال: ص 18 ش 29 و [2] رجال ابن داوود: ص 36 ش 55).
- 3- (3). قاسم بن علاء: از اهالی آذربایجان و از مشایخ کلینی بوده که کلینی بر او رحمت فرستاده است. پیراهنی داشت که امام رضا علیه السلام به او خلعت داده بود. او با امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام دیدار کرد. شیخ طوسی در کتاب رجالش از او در باب «کسانی که از امامان علیهم السلام روایت نکرده اند»، یاد کرده است و می گوید: «جلیل القدر بوده است». شیخ صدوق، نام او را از شمار کسانی که بر معجزه های امام زمان علیه السلام آگاه بوده و آنها را دیده، بر شمرده است. از طرف امام زمان علیه السلام به او توقیعی رسید (ر.ک: ص 378 ح 727 و ص 404 ح 742 و ص 410 ح 743، رجال الطوسی: ص 436 ش 6243، معجم رجال الحدیث: ج 15 ص 35 ش 9543). [3]

أَنْ يُطَّلِعَ عَلَى ذَلِكَ، فَإِنَّهُ لَا عُذْرَ لِأَحَدٍ مِنَ مَوَالِينَا فِي التَّشْكِيكِ فِيمَا يُؤَدِّيهِ عَنَّا تِقَاتُنَا، قَدْ عَرَفُوا بِأَنَّنا نُفَاوِضُهُمْ سِرَّنا، وَنَحْمِلُهُ إِيَّاهُ إِلَيْهِمْ، وَعَرَفْنَا مَا يَكُونُ مِنْ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

وقال أبو حامد: فَبِتَّ قَوْمٌ عَلَى إنْكَارِ ما خَرَجَ فِيهِ، فَعَاوَدُوهُ فِيهِ، فَخَرَجَ:

«لَا شَكَرَ اللَّهُ قُدْرَهُ، لَمْ يَدْعُ الْمَرْءُ رَبَّهُ بِأَنْ لَا يُزِيغَ قَلْبَهُ بَعْدَ أَنْ هَدَاهُ، وَأَنْ يَجْعَلَ ما مَنَّ بِهِ عَلَيْهِ مُسْتَقَرًّا وَلَا يَجْعَلُهُ مُسْتَوْدَعًا. وَقَدْ عَلِمْتُمْ ما كانَ مِنْ أَمْرِ الدَّهْقَانِ (1) - عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ - وَخِدْمَتِهِ وَطَوْلِ صِدْقِيَّتِهِ، فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ بِالْإِيْمَانِ كُفْرًا حِينَ فَعَلَ ما فَعَلَ، فَعَاجَلَهُ اللَّهُ بِالنَّقْمَةِ وَلَا يُمَهِّلُهُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ».

668. رجال النجاشي: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ السَّلْمَغَانِيِّ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ أَبِي الْعِزَّاقِرِ، كَانَ مُتَقَدِّمًا فِي أَصْحَابِنَا، فَحَمَلَهُ الْحَسَدُ لِأَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحِ عَلِيٍّ تَرَكَ الْمَذْهَبَ وَالِدُخُولِ فِي الْمَذَاهِبِ الرَّدِّيَّةِ، حَتَّى خَرَجَتْ فِيهِ تَوَقِيعَاتٌ، فَأَخَذَهُ السُّلْطَانُ وَقَتَلَهُ وَصَلَبَهُ.

669. الغيبة للطوسي: أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنِ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: خَرَجَ عَلَيَّ يَدِ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَثَلَاثِمِئَةً فِي (لَعْنِ) ابْنِ أَبِي الْعِزَّاقِرِ وَالْمِدَادُ رَطْبٌ لَمْ يَجِفَّ.

وَأَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ ابْنِ دَاوُدَ، قَالَ: خَرَجَ التَّوَقِيعُ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ فِي السَّلْمَغَانِيِّ، وَأَنْفَذَ نُسَخَتَهُ إِلَى أَبِي عَلِيِّ بْنِ هَمَّامٍ فِي ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَثَلَاثِمِئَةً.

ص: 156

1- (1). هو عروة بن يحيى البغدادي المعروف بالدهقان غال ملعون (ر.ك: رجال الكشي: ج 2 ص 842 ش 1086). [1]

خاندانش را به سلامت دارد-اعلام کن و نیز همه کسانی را که از شهر او و یا بیرون از آن در باره وی از تو پرسیده اند و می پرسند و هر که را استحقاق اطلاع از این موضوع دارد، آگاه کن؛ چرا که هیچ یک از دوستان ما عذری در تردید در آنچه افراد مورد اعتماد ما، از ما روایت می کنند، ندارند. آنان دانسته اند که ما راز خود را با ایشان در میان می گذاریم و به آنان می رسانیم و ما می دانیم که این موضوع چه می شود و به کجا می رسد، *إن شاء الله تعالی*».

گروهی بر انکار آنچه در باره او رسیده بود، پا بر جا ماندند و به او باز گشتند، که توقیعی آمد: «خداوند، ارجش نهد! این آدم، از خدایش نخواست که دلش را پس از هدایتش، به کژراهه نبرد و آنچه را [از ایمان و باور] که بدان بر او منت نهاده [و به وی داده] است، برایش پابرجا و نه عاریتی و موقت قرار دهد. شما وضعیت کار دهقان (1) - که لعنت خدا بر او باد- و خدمت و درازای همراهی اش را [با امامان] می دانید؛ ولی با وجود آن، خداوند، هنگامی که آن کار زشت را کرد، ایمانش را به کفر، دگرگون ساخت و در انتقامش شتاب ورزید و مهلتش نداد. ستایش، ویژه خدای بی همتاست و خداوند بر محمد و خاندانش درود و سلام بفرستد». (2)

668. رجال النجاشی: ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی مشهور به ابن ابی عزافر، از اصحاب متقدم ما بود؛ اما حسادت به ابو القاسم حسین بن روح، او را به رها کردن مذهب شیعه و در آمدن به مذهب هایی پست و داشت، تا آن جا که توقیع هایی در مورد او بیرون آمد و حاکم وقت، او را گرفت و کشت و به دار آویخت. (3)

669. الغيبة، طوسی: گروهی به نقل از ابو محمد هارون به ما خبر دادند که محمد بن همام می گوید: ذی حجة سال سیصد و دوازده، توقیعی به دست شیخ ابو القاسم حسین بن روح، در لعن بر ابن ابی عزافر رسید که هنوز نم داشت و مرگب کاغذ، خشک نشده بود.

ص: 157

1- (1). عروة بن یحیی بغدادی معروف به «دهقان»: غالی و ملعون که بر امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام دروغ می بست و اموال متعلق به امام عسکری علیه السلام را برای خودش برداشت تا این که مورد لعن امام علیه السلام واقع شد و به شیعیان دستور داد که بر او به سبب بردن اموال، نفرین بفرستند (ر.ک: رجال الکشی: ج 2 ص 842 ش 1086، خلاصة الأقوال: ص 244 ش 9).

2- (2). رجال الکشی: ج 2 ص 816 ح 1020، [1] بحار الأنوار: ج 50 ص 318 ح 15.

3- (3). رجال النجاشی: ج 2 ص 293 ش 1030.

قال ابن نوح: وحَدَّثَنَا أَبُو الْفَتْحِ أَحْمَدُ بْنُ ذَكَا-مَوْلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَاتِ رَحِمَهُ اللَّهُ-قال: أَخْبَرَنَا أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامِ بْنِ سَهْلٍ بِتَوْقِيعِ خَرَجٍ فِي ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَثَلَاثِمِئَةً.

قال مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ (إِسْمَاعِيلَ بْنِ) صَالِحِ الصَّيْمُرِيِّ: أَنْفَذَ الشَّيْخُ الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنْ مَحْبِسِهِ فِي دَارِ الْمُقْتَدِرِ إِلَى شَدِّ يَخِينَا أَبِي عَلِيٍّ بْنِ هَمَّامٍ فِي ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَثَلَاثِمِئَةً، وَأَمَلَاهُ أَبُو عَلِيٍّ عَلِيٌّ وَعَرَفَنِي أَنَّ أَبَا الْقَاسِمِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَاجِعٌ فِي تَرْكِ إِظْهَارِهِ، فَإِنَّهُ فِي يَدِ الْقَوْمِ وَحَسْبِهِمْ، فَأَمَرَ بِإِظْهَارِهِ وَأَنْ لَا يَخْشَى وَيَأْمَنُ، فَتَخَلَّصَ وَخَرَجَ مِنَ الْحَبْسِ بَعْدَ ذَلِكَ بِمُدَّةٍ يَسِيرَةٍ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

التَّوْقِيعُ: عَرَّفَ-قال الصَّيْمُرِيُّ: عَرَّفَكَ اللَّهُ الْخَيْرَ: أَطَالَ اللَّهُ بِقَاءِكَ وَعَرَّفَكَ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَخَتَمَ بِهِ عَمَلَكَ-مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ وَتَسْكُنُ إِلَى نَيْبِهِ مِنْ إِخْوَانِنَا أَسْعَدَكُمُ اللَّهُ-وقال ابن داود: أدام الله سد عاداتكم من تسكن إلى دينه وتثق بنبيته-جميعاً بأنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفَ بِالسَّلْمَغَانِيِّ-زاد ابن داود: وهو ممن عجل الله له التَّقْمَةَ ولا- أمهله- قد ارتد عن الإسلام وفارقه- إتفقوا-والحد في دين الله وأدعى ما كفر معه بالخاليق-قال هارون: فيه بالخاليق-جل وتعالى، وافتري كذباً وزوراً، وقال: بهتاناً وإثماً عظيماً-قال هارون: وأمرأ عظيماً-كذب العادلون بالله وضلوا ضلالاً بعيداً، وخسروا خسراً مبيهاً، وإننا قد برئنا إلى الله تعالى وإلى رسوله وآله صلوات الله وسلامه ورحمته وبركاته عليهم بمنه، ولعناة عليه لعائز الله- إتفقوا زاد ابن داود تترى-في الظاهر منّا والباطن، في السر والجهر، وفي كل وقت وعلى كل حال، وعلى من شايعه وتابعه أو بلغه هذا القول منّا وأقام على توكيه بعده، وأعلمهم-قال الصَّيْمُرِيُّ: تَوْلَاكُمُ اللَّهُ. قال ابن ذكا: أعزكم الله-أنا من التَّوْقِي-وقال ابن داود:

و گروهی از قول ابن داوود به ما خبر دادند که تویع در باره [ابن ابی عزافر معروف به] شلمغانی به دست حسین بن روح بیرون آمد و او نسخه ای از آن را در ذی حجه سال سیصد و دوازده برای ابو علی بن همّام فرستاد. ابن نوح می گوید: ابو الفتح احمد بن ذکا، وابسته علی بن محمّد بن فرات- که خدا رحمتش کند-، گفت: ابو علی بن همّام برای ما از تویعی خبر داد که در ذی حجه سال سیصد و دوازده بیرون آمد.

محمّد بن حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح صیمری می گوید: شیخ حسین بن روح، در ذی حجه سال سیصد و دوازده، از بازداشتگاهش در سرای مقتدر [خلیفه عباسی]، تویع را برای استادمان ابو علی بن همّام فرستاد و ابو علی آن را برای من خواند و به من گفت که ابو القاسم [حسین بن روح] چند بار خواسته است که آن آشکار نشود؛ زیرا در چنگال و زندان این جماعت است؛ ولی امام عصر علیه السلام به آشکار کردن آن، فرمان داده است و این که نترسد و آسوده خاطر باشد و به حمد الهی، اندکی نگذشته، رهایی یافت و از زندان بیرون آمد.

تویع، چنین آغاز می شود: «(بشناسان [1](#)) به همه برادران ما که به دینشان اطمینان داری و از نیتشان آسوده خاطری- که خداوند، شما را سعادت مند کند (ابن داوود، این بخش را چنین نقل کرده است: خداوند، سعادتتان را مستدام بدارد! به هر کسی که از دینش آسوده خاطری و به نیتش اعتماد داری،) [برسان که] محمّد بن علی مشهور به شلمغانی [2](#)) از دین اسلام بیرون رفته و جدا گشته است (این جمله را هر دو نقل دارند) و در دین خدا کثروی کرده و چیزی را ادعا کرده که با آن [3](#)) به آفریدگار بزرگ متعال، کفر ورزیده است، و دروغ و باطل گفته و بهتان و گناهی [4](#)) بزرگ، بر زبان آورده است.

شریک گیرندگان برای خدا، دروغ می بافند و از راه، بسی دور افتاده اند و زیانی آشکار کرده اند و ما از آنان به خدای متعال و پیامبرش و خاندان وی- که درودهای خدا و سلام و رحمت و برکات و نعمت هایش ارزانی آنان باد- بیزاری می جوئیم و او را لعنت کردیم.

ص: 159

---

1- (1). در گزارش صیمری چنین است: خدا خیر را به تو بشناساند، و خداوند، طول عمرت دهد و همه خیرها را به تو بشناساند و عملت را ختم به خیر کند!

2- (2). در نقل ابن داوود افزوده: از کسانی که خدا در انتقامش شتاب کرد و مهلتش نداد.

3- (3). در نسخه هارون: در آن.

4- (4). در نسخه هارون: امری.

اعلم أننا من التّوّفى له. قال هارون: وأعلمهم أننا فى التّوّفى - والمُحادَرة منه.

-قال ابن داود وهارون: على مثل (ما كان) من تقدّمنا لِنظرائِهِ، قال الصّيمرى: على ما كُنّا عليه ممّن تقدّمه من نظرائِهِ. وقال ابن ذكّا: على ما كان عليه من تقدّمنا لِنظرائِهِ. اتّفقوا - من الشّريعىّ والنّميرىّ والهلالىّ والبلالىّ وغيرهم، وعادة الله - قال ابن داود وهارون: جَلّ ثناؤُهُ. واتّفقوا - مع ذلك قبله وبعده عندنا جميلةً، وبه نثق، وإياه نستعين، وهو حسّبنّا فى كلّ أمورنا ونعم الوكيل.

قال هارون: وأخذ أبو علىّ هذا التّوقيع ولم يدع أحداً من الشّيوخ إلاّ أقرّاه إياه، وكتب من بعد منهم بسختِهِ فى ساير الأمصار، فاشتَهَرَ ذلك فى الطّائفة فاجتمعت على لعنه والبراء منه.

وقتل مُحَمَّد بن علىّ السّلمغانىّ فى سنة ثلاثٍ وعشرين وثلاثمئة.

670. الاحتجاج: زوى أصحابنا: أن أبا مُحَمَّد الحسَن الشّريعىّ كان من أصحاب أبى الحسنِ علىّ بن مُحَمَّد ثمّ الحسنِ بن علىّ عليهم السلام، وهو أوّل من ادّعى مقاماً لم يجعله الله فيه من قبل صاحب الزّمان عليه السلام، وكذب علىّ الله وعلى حجّجه عليهم السلام، ونسب إليهم ما لا يلقى بهم وما هم منه براء، ثمّ ظهر منه القول بالكُفر والإلحاد، وكذلك كان مُحَمَّد بن نصير النّميرىّ من أصحاب أبى مُحَمَّد الحسنِ عليه السلام، فلما توفّى ادّعى النّيابة لصاحب الزّمان، ففضّحه الله تعالى بما ظهر منه من الإلحاد والغلوّ والقول بالتّناسخ، وكان أيضاً يدّعى أنّه رسول نبيّ أرسله علىّ بن مُحَمَّد عليه السلام، ويقول فيه بالرّبوبيّة، ويقول بالإباحة للمحارم.

وكان أيضاً من جملة الغلاة: أحمد بن هلال الكرخىّ، وقد كان من قبل فى عداد أصحاب أبى مُحَمَّد عليه السلام، ثمّ تعيّر عمّا كان عليه وأنكر نيابة أبى جعفر مُحَمَّد بن

لعنت های (1) خدا در آشکار و نهان ما و در درون و برون و در هر زمان و هر حال بر او باد و بر هر کس که از او پیروی و دنباله روی کند، و یا کسی که این سخن ما به او برسد و پس از آن بر دوستی وی باقی بماند!

خدا سرپرستی تان را بپذیرد! (2) به ایشان اعلام کن که ما از او در مراقبت و حذر هستیم، (3) مانند آنچه از همانندان او در گذشته بوده ایم، مانند: شریعی و نُمیری و هلالی و بلالی و غیر ایشان و با این همه، سنت خداوند (4) در پس و پیش این فتنه ها نزد ما زیبا بوده و به او اطمینان داریم و از او یاری می جوئیم و در همه کارهایمان او برای ما، کافی و بهترین وکیل است».

هارون می گوید: ابو علی همّام، این توفیق را گرفت و هیچ یک از بزرگان را ننهاد، جز آن که آن را برایش خواند و از طریق ایشان، نسخه توفیق برای همه شهرها نوشته و در میان شیعه مشهور شد و شیعیان بر لعن و بیزاری از او، اتفاق و اجماع کردند.

محمد بن علی شلمغانی در سال سیصد و سیزده [به دست حکومت] کشته شد. (5)

670. الاحتجاج - به نقل از محدثان شیعه - : ابو محمد حسن شریعی، از همراهان امام هادی علیه السلام و سپس امام عسکری علیه السلام بود و او نخستین کسی بود که مقامی را از جانب امام زمان علیه السلام ادعا کرد که خداوند، او را در آن جایگاه ننهاده بود و بر خدا و حجت هایش دروغ بست و چیزهایی را به آنان نسبت داد که شایسته ایشان نبود و ایشان از آنها بیزار بودند و سپس کفر و کژروی او آشکار شد. محمد بن نصیر نُمیری نیز چنین بود. او از همراهان امام عسکری علیه السلام بود و چون امام علیه السلام در گذشت، ادعای نیابت امام زمان علیه السلام کرد و خدای متعال، او را با آشکار کردن کژروی و غلو و رأی به تناسخ، رسوا کرد. او همچنین ادعا می کرد که پیامبری فرستاده شده از سوی امام هادی علیه السلام است. او قاتل به خدایی امام هادی علیه السلام بود و محرّمات را نیز حلال می دانست.

ص: 161

1- (1). در نسخه ابن داوود افزوده است: پیاپی.

2- (2). در نسخه صیمری، این گونه است؛ ولی در نسخه ابن ذکا نقل کرده: خدا عزیزتان بدارد!

3- (3). در این جا تفاوت های اندکی در سه نسخه وجود داشت که تأثیر چندانی در متن فارسی ندارد و ما آنها را ذکر نکردیم. (م)

4- (4). در نسخه های ابن داوود و هارون: که شنایش بشکوه باد.

5- (5). الغيبة، طوسی: ص 409 ح 384 (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج 51 ص 376.

عُثْمَانُ، فَخَرَجَ التَّوْقِيعُ بِلَعْنِهِ مِنْ قَبْلِ صَاحِبِ الْأَمْرِ وَبِالْبِرَاءَةِ مِنْهُ، فِي جُمْلَةٍ مِّنْ لَعْنٍ وَتَبْرَأَ مِنْهُ.

وَكَذَلِكَ كَانَ أَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بِلَالٍ، وَالْحَسَنُ بْنُ بِنِ مَنْصُورِ الْحَلَّاجِ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الشَّلْمَغَانِيُّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ أَبِي الْعَزَاقِرِ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ، فَخَرَجَ التَّوْقِيعُ بِلَعْنِهِمُ وَبِالْبِرَاءَةِ مِنْهُمْ جَمِيعًا، عَلَى يَدِ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحِ رَحِمَهُ اللَّهُ، وَنُسِخَتْهُ:

عَرَّفَ - أَطَالَ اللَّهُ بَقَاكَ، وَعَرَّفَكَ اللَّهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَخَتَمَ بِهِ عَمَلَكَ - مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ وَتَسْكُنُ إِلَى نَيْبِهِ مِنْ إِخْوَانِنَا - أَدَامَ اللَّهُ سَعَادَتَهُمْ - بِأَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفَ بِالشَّلْمَغَانِيِّ - عَجَّلَ اللَّهُ لَهُ التَّقِيمَةَ وَلَا أَمَهْلَةَ - فَدَارَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ وَفَارَقَهُ، وَالْحَدَّ فِي دِينِ اللَّهِ، وَادَّعَى مَا كَفَرَ مَعَهُ بِالْخَالِقِ جَلَّ وَتَعَالَى، وَافْتَرَى كَذِبًا وَزُورًا، وَقَالَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا عَظِيمًا، كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا، وَخَسِرُوا خُسْرَانًا مُّبِينًا.

وَإِنَّا بَرْنَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَإِلَى رَسُولِهِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَامُهُ وَرَحْمَتُهُ وَبَرَكَاتُهُ - مِنْهُ، وَلَعْنَاهُ؛ عَلَيْهِ لَعَائِنُ اللَّهِ تَتْرَى (1) فِي الطَّاهِرِ مِنَّا وَالْبَاطِنِ، فِي السَّرِّ وَالْجَهْرِ، وَفِي كُلِّ وَقْتٍ وَعَلَى كُلِّ حَالٍ، وَعَلَى مَنْ شَايَعَهُ وَبَلَّغَهُ هَذَا الْقَوْلَ مِنَّا فَأَقَامَ عَلَى تَوَلِّيهِ (2) بَعْدَهُ.

أَعْلِمُهُمْ - تَوَلَّاهُمْ اللَّهُ - أَنَّنَا فِي التَّوْقِيعِ وَالْمُحَادَرَةِ مِنْهُ عَلَى مِثْلِ مَا كُنَّا عَلَيْهِ مِمَّنْ تَقَدَّمَ مِنْ نُظَرَائِهِ، مِنَ: الشَّرِيعِيِّ، وَالنُّمَيْرِيِّ، وَالْهَلَالِيِّ، وَالْبِلَالِيِّ وَغَيْرِهِمْ. وَعَادَةُ اللَّهِ

ص: 162

1- (1). المواترة: المتابعة. قال الله تعالى: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا» أي واحدًا بعد واحدٍ (الصحاح: ج 2 ص 843 «[1] وتر»).

2- (2). في المصدر: «تولاه»، والتصويب من بحار الأنوار. [2]



و از زمره غالیان، احمد بن هلال کرخی بود که پیش تر، از همراهان امام حسن عسکری علیه السلام به شمار می رفت و سپس حالش دگرگون شد و نیابت ابو جعفر محمد بن عثمان را انکار کرد و توقیعی از جانب صاحب الأمر علیه السلام در لعن و بیزاری از او، در زمره کسانی رسید که [امام، آنان را] لعن کرده و از آنها بیزاری جسته بود.

و همین گونه است ابو طاهر محمد بن علی بن بلال و حسین بن منصور حلاج و محمد بن علی شلمغانی، مشهور به ابن ابی عزافر-خدا لعنتشان کند- که توقیع در لعن و بیزاری جستن از همه آنها به دست شیخ ابو القاسم حسین بن روح، بیرون آمد و متنش چنین است: «خدا عمرت را طولانی کند! خداوند، همه نیکی ها را به تو بشناساند و کارت را ختم به خیر کند! هر یک از برادران ما را-خداوند، سعادتشان را مستدام بدارد- که به دینش اطمینان داری و از تیش آسوده خاطری، آگاه کن که محمد بن علی معروف به شلمغانی-خداوند، هر چه زودتر و بی مهلت از او انتقام گیرد- از اسلام بیرون رفته و جدا شده و در دین خدا، کژروی کرده است و ادعایی کرده که با آن به خدای جلیل متعال، کفر ورزیده و دروغ و باطل بسته و بهتان و گناهی بزرگ بر زبان آورده است. شریک قرار دهندگان برای خداوند، دروغ بافته و از راه، بسی دور افتاده و زیانی بزرگ کرده اند.

ما از او به خدای متعال و فرستاده اش- که دروهای خدا و سلام و رحمت و برکاتش بر او باد- بیزاری می جویم و پی در پی، آشکار و نهان و در خلوت و جلوت و در هر زمان و هر حال بر او لعنت می فرستیم و نیز بر هر که از او پیروی کند و با وجود رسیدن این سخن ما به او، بر دوستی وی باقی بماند.

خداوند، سرپرستی تان را به عهده گیرد! به آنان اعلام کن که ما از او در حذر و مراقبت هستیم، همان گونه که از مدعیان دروغین پیشین همانند او، همچون شریعی، نمیری، هلالی و بلالی و جز ایشان، در حذر بودیم. با وجود این، روش و سنت خداوند- که شناسش بشکوه باد- چه در پیش و چه در پس واقعه، نزد ما

جَلَّ تَنَاوُهُ مَعَ ذَلِكَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ عِنْدَنَا جَمِيلَةٌ، وَبِهِ نَثَقُ وَإِيَّاهُ نَسْتَعِينُ، وَهُوَ حَسْبُنَا فِي كُلِّ أَمْرٍ نَا وَنَعْمَ الْوَكِيلُ.

7/1 النَّهْيُ عَنِ التَّوْقِيتِ

671. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَلِيٍّ مُحَمَّدَ بْنَ هَمَّامٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعَمْرِيَّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ يَقُولُ: خَرَجَ تَوْقِيعٌ بِخَطِّ أَعْرَفُهُ: «مَنْ سَمَّانِي فِي مَجْمَعٍ مِنَ النَّاسِ بِاسْمِي فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ». قَالَ أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ: وَكُتِبَتْ أَسْأَلُهُ عَنِ الْفَرَجِ مَتَى يَكُونُ؟ فَخَرَجَ إِلَيَّ:

كَذَّبَ الْوَقَاتُونَ.

8/1 النَّهْيُ عَنِ التَّسْمِيَةِ وَتَعْرِيفِ الْمَكَانِ

672. الكافي: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّالِحِيِّ، قَالَ: سَأَلَنِي أَصْحَابُنَا بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ أَسْأَلَ عَنِ الْإِسْمِ وَالْمَكَانِ، فَخَرَجَ الْجَوَابُ:

إِنْ دَلَّتْهُمْ عَلَى الْإِسْمِ أَذَاعُوهُ، وَإِنْ عَرَفُوا الْمَكَانَ دَلُّوا عَلَيْهِ.

673. الغيبة للطوسي: بِهَذَا الْإِسْنَادِ (1) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ سُلَيْمَانَ الزُّرَّارِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ صَدَقَةَ الْقُمِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ، قَالَ: خَرَجَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ الْعَمْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ابْتِدَاءً مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ؛ لِيُخْبِرَ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ عَنِ الْإِسْمِ:

إِمَّا السُّكُوتُ وَالْجَبْتَةُ، وَإِمَّا الْكَلَامُ وَالنَّارُ، فَإِنَّهُمْ إِنْ وَقَفُوا عَلَى الْإِسْمِ أَذَاعُوهُ، وَإِنْ

ص: 164

1- (1). أي: جماعة.

زیاست و به آن اطمینان داریم و تنها از او کمک می‌جوییم و او در همه کارهایمان برای ما بسنده و بهترین وکیل است».<sup>(1)</sup>

### 7/1 نهی از تعیین وقت برای قیام

671. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو علی محمد بن همام - شنیدم محمد بن عثمان عمّری - که خداوند، روحش را پاک بدارد - می‌گوید: توقیعی [چنین] بیرون آمد که خط آن را می‌شناختم: «لعنت خدا بر کسی که نام مرا در مجلسی از مردم ببرد!».

نامه ای نوشتم و زمان فرج را از وی پرسیدم. توقیعی برایم آمد: «وقت گذاران، دروغ می‌گویند».<sup>(2)</sup>

### 8/1 نهی از بردن نام و شناساندن مکان امام (علیه السلام)

672. الکافی - با سندش به نقل از ابو عبد الله صالحی<sup>(3)</sup> - پس از درگذشت امام عسکری علیه السلام، یاران ما از من خواستند که از نام و جا [ی جانشین او] پرسیم. جواب آمد: «اگر آنان را به نام، راه نمایی کنی، آن را پخش می‌کنند و اگر جای را بدانند، آن را [به حاکمان ستمگر] نشان می‌دهند».<sup>(4)</sup>

673. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از علی بن صدقه قمی - توقیعی برای محمد بن عثمان عمّری آمد، بی آن که او خواسته باشد، به او دستور داده بود به کسانی که پیجوی نام هستند، بگوید: «یا ساکت می‌مانند و به بهشت می‌روند، یا سخن می‌گویند و به دوزخ می‌روند؛ چرا که آنان اگر از نام [امام] آگاه شوند، آن را پخش

ص: 165

1- (1). الاحتجاج: ج 2 ص 552، بحار الأنوار: ج 51 ص 380 ح 2. [1]

2- (2). کمال الدین: ص 483 ح 3 (با سند معتبر)، إعلام الوری: ج 2 ص 270، بحار الأنوار: ج 53 ص 184 ح 14.

3- (3). شاید همان ابو عبد الله بن صالح باشد (ر.ک: ص 331 ح 702).

4- (4). الکافی: ج 1 ص 333 ح 2، [2] بحار الأنوار: ج 51 ص 33 ح 8.

وَقَفُوا عَلَى الْمَكَانِ دَلُّوا عَلَيْهِ.

674. كمال الدين: حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ وَحِيدٌ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ [نُعَيْمٍ] السَّمَرَقَنْدِيُّ، قَالَا: حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ مُحَمَّدِ الْبَلْخِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الدَّقَّاقُ، وَإِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَا: سَمِعْنَا عَلِيَّ بْنَ عَاصِمِ الْكُوفِيِّ يَقُولُ: خَرَجَ فِي تَوَقُّعَاتِ صَاحِبِ الزَّمَانِ: مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَن سَمَّانِي فِي مَحْفَلٍ مِنَ النَّاسِ.

راجع: ج 8 ص 142 (القسم الحادى عشر/الفصل الاوّل/النهى عن التوقيت و تكذيب المؤقنين).

9/1 النَّهْيُ عَنِ الطَّلَبِ

675. الغيبة للطوسى: أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَمَّارُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقِ الْأَسْرُوشَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ (1) بْنِ أَبِي صَالِحِ الْخُجَنْدِيِّ (2)، وَكَانَ قَدْ أَلْحَقَ فِي الْفَحْصِ وَالطَّلَبِ، وَسَارَ فِي الْبِلَادِ، وَكَتَبَ عَلَى يَدِ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ رُوحِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِلَى الصَّاحِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَشْكُو تَعَلُّقَ قَلْبِهِ، وَاشْتِغَالَهُ بِالْفَحْصِ وَالطَّلَبِ، وَيَسْأَلُ الْجَوَابَ بِمَا تَسْكُنُ إِلَيْهِ نَفْسُهُ، وَيَكْشِفُ لَهُ عَمَّا يَعْمَلُ عَلَيْهِ، قَالَ: فَخَرَجَ إِلَيَّ تَوَقُّعٌ نُسَخْتُهُ: «مَنْ بَحَثَ فَقَدْ طَلَبَ، وَمَنْ طَلَبَ فَقَدْ ذَلَّ، وَمَنْ ذَلَّ فَقَدْ أَشَاطَ، وَمَنْ أَشَاطَ فَقَدْ أَشْرَكَ».

قَالَ: فَكَفَفْتُ عَنِ الطَّلَبِ وَسَكَنْتُ نَفْسِي، وَعُدْتُ إِلَى وَطْنِي مَسْرُورًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

ص: 166

1- (1). فى كمال الدين « [1] الخضر » بدل « الحسن ».

2- (2). فى بحار الأنوار: « [2] الجحدري ».

می کنند و اگر از مکان اطلاع یابند، [مأموران حکومت را] به سوی آن ره می نمایند». (1)

674. کمال الدین - با سندش به نقل از علی بن عاصم کوفی (2) - در توقیع های صاحب الزمان، چنین آمد: «ملعون است، ملعون، هر کس که نام مرا در محفل و مجلسی از مردم، به زبان آورد». (3)

ر.ک: ج 8 ص 143 (بخش یازدهم/فصل یکم/نهی از توقیت و تکذیب وقت گذاران).

### 9/1 نهی از پیگیری (جای امام (علیه السلام))

675. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از ابو محمد عمّار بن حسین بن اسحاق اسروشنی -:

ابو عباس احمد بن حسن بن ابو صالح خُجَندی (4) که بر جستجو و پیجویی [از امام زمان علیه السلام] پافشاری داشت و به شهرها سفر می کرد، به وسیله شیخ ابو القاسم بن روح به صاحب الأمر علیه السلام نامه نوشت و از تعلق خاطر و اشتغال به جستجو و پیجویی اش شکوه کرد و جوایی می خواست که جانش را آرام کند و آنچه را بر آن عمل می نمود، برایش روشن نماید. او گفت: توقیعی برای من آمد که متش این بود: «هر کس بکاود، پیجویی کرده و هر کس پیجویی کند، خوار شده و هر کس خوار شود، به بیراهه رفته و هر کس به بیراهه رود، مشرک شده است». او گفت: از پیجویی دست کشیدم و جانم آرام گرفت و خوش حال به وطنم باز گشتم. ستایش، ویژه خداست. (5)

ص: 167

1- (1). الغیبة، طوسی: ص 364 ح 331، بحار الأنوار: ج 51 ص 351.

2- (2). علی بن عاصم کوفی: بزرگ شیعه در عصر خود و از اصحاب امام عسکری علیه السلام بود. آن امام علیه السلام زیراندازی راکه بر آن آثاری از انبیا و اوصیا بود، به وی نشان داد که این نشان از ستودگی و کمال او دارد. آیه الله خویی می گوید: «در بزرگی این مرد، تردیدی نیست؛ اما وثاقت او ثابت نشده است». در زندان معتضد، از دنیا رفت (ر.ک: مشارق أنوار الیقین: ص 155، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 5 ص 392 ش 10112، معجم رجال الحدیث: ج 13 ص 70 ش 8232).

3- (3). کمال الدین: ص 482 ح 1، بحار الأنوار: ج 51 ص 33 ح 9.

4- (4). خجند: شهری در ماوراء النهر (تاجیکستان فعلی) است. احمد بن حسن: گفته شده است که از مشایخ شیخ صدوق است و این روایت، بر حسن و کمال او دلالت دارد. در بحار الأنوار، «جحدری» و در کمال الدین، به جای «حسن»، «خضر» آمده است (ر.ک: أعیان الشیعة: ج 2 ص 585 ش 3757، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 1 ص 278 ش 807 و ص 308 ش 942).

5- (5). الغیبة، طوسی: ص 323 ح 271، کمال الدین: ص 509 ح 39، بحار الأنوار: ج 53 ص 196 ح 22.

676. الكافي: علي بن محمد، عن محمد بن حمويه السويدي، عن محمد بن إبراهيم بن مهزيار، قال: شككت عند مضي أبي محمد عليه السلام، واجتمع عند أبي مال جليل، فحمله وركب السفينة وخرجت معه مشيعاً، فوعك وعكاً شديداً، فقال: يا بني رذني، فهو الموت، وقال لي: اتق الله في هذا المال، وأوصي إلى فمات (1)، فقلت في نفسي: لم يكن أبي ليوصي بشيء غير صحيح، أحمل هذا المال إلى العراق وأكثرى داراً على الشط ولا - أخبر أحداً بشيء، وإن وضح لي شيء كوضوحه (في أيام أبي محمد عليه السلام أنفذته وإلا قصفت به (2)، فقدمت العراق وأكثرت داراً على الشط وبيت أياماً، فإذا أنا برفعة مع رسول، فيها:

يا محمد، معك كذا وكذا في جوف كذا وكذا.

حتى قص علي جميع ما معي مما (3) لم احط به علماً، فسلمته إلى الرسول وبيت أياماً لا يرفع لي رأس واغتممت، فخرج إلى:

قد أقمناك مكان (4) أبيك فاحمد الله.

677. الغيبة للطوسي: بهذا الإسناد (5) عن محمد بن همام، قال: حدثني محمد بن

ص: 168

1- (1). وفي الإرشاد: «[1] فمات بعد ثلاثة أيام» بدل «فمات».

2- (2). في الغيبة: «وإلا تصدقت به»، وفي الإرشاد: «[2] وإلا أنفقت في ملاذي وشهواتي» بدل «وإلا قصفت به». والقصف: اللهو واللعب (الصباح: ج 4 ص 1416 «قصف»).

3- (3). في الإرشاد: «[3] وذكر في جملة شياً» بدل «مما».

4- (4). وفي الإرشاد: «[4] مقام» بدل «مكان».

5- (5). أي: جماعة، عن هارون بن موسى.

676. الکافی - با سندش به نقل از محمد بن ابراهیم بن مهزیار (1) - پس از درگذشت ابو محمد (امام عسکری علیه السلام)، [در باره جانشین داشتن ایشان] شک کردم. نزد پدرم وجوهات زیادی جمع شده بود. او آنها را برداشت و سوار کشتی شد و من نیز همراهش برای بدرقه رفتم.

ناگاه، دچار تب شدیدی شد. گفتم: پسرم! مرا برگردان که این، مرگ است. سپس به من گفتم: در باره این پول ها از خدا بترس. به من وصیت کرد و در گذشت. (2)

با خودم گفتم: پدرم کسی نبود که وصیت نادرستی بکند. این پول را به عراق می برم و خانه ای در ساحل اجاره می کنم و به هیچ کس چیزی نمی گویم. اگر حقیقت، مانند زمان خود ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) برایم روشن شد، پول ها را به او می دهم، و گرنه با آن خوش می گذرانم. (3)

به عراق رفتم و خانه ای در ساحل اجاره کردم و چند روزی ماندم. ناگهان پیکی نامه آورد که در آن، نوشته شده بود: «ای محمد! فلان مبلغ پول در ظرفی چنین و چنان، با تو هست» و [حتی] آنچه را که همراهم بود و من از آن اطلاع نداشتم، خبر داده بود. من هم آنها را تحویل پیک دادم. چند روزی گذشت و خبری نشد. غمگین شدم. باز نامه ای به من رسید که: «ما تو را به جای پدرت گماردیم. پس خدا را سپاس گوی». (4)

677. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی - پس از وفات

ص: 169

1- (1). محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی: از اصحاب امام عسکری علیه السلام و از سفیران و باب های معروف امام مهدی علیه السلام پس از پدرش است. توفیق زیارت امام مهدی علیه السلام را یافت و بر معجزه ایشان واقف شد (ر.ک: ج 3 ص 339 ح 616 و ج 4 ص 141 ح 661 و ج 5 ص 92 ح 810، رجال الطوسی: ص 402 ش 5897، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 6 ص 370 ش 12285، قاموس الرجال: ج 9 ص 5 ش 6291، معجم رجال الحدیث: ج 15 ص 232 ش 9966. [1] وی می گوید: «وکالت او ثابت نیست و بر وثاقت او دلالت نمی کند»).

2- (2). در الإرشاد [2] آمده است: پس از سه روز در گذشت.

3- (3). در نسخه الغیبة طوسی، «و گرنه آن را صدقه می دهم» آمده است.

4- (4). الکافی: ج 1 ص 518 ح 5، [3] الإرشاد: ج 2 ص 355، [4] الغیبة، طوسی: ص 281 ح 239، کشف الغمّة: ج 2 ص 450، [5] بحار الأنوار: ج 51 ص 310 ح 31. [6]

حَمَوِيهِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الرَّازِيِّ فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ وَمِئَتَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارِ الْأَهْوَازِيِّ، أَنَّهُ خَرَجَ إِلَيْهِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي عَمْرٍو (1):

وَالِإِبْنُ (2) - وَقَاهُ اللَّهُ - لَمْ يَزَلْ يُقَاتِنَا فِي حَيَاةِ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ وَنَصَرَ وَجْهَهُ، يَجْرِي عِنْدَنَا مَجْرَاهُ، وَيَسُدُّ مَسَدَهُ، وَعَنْ أَمْرِنَا يَا أَمْرُ الْإِبْنِ وَبِهِ يَعْمَلُ، تَوَلَّاهُ اللَّهُ، فَانْتَهَى إِلَى قَوْلِهِ، وَعَرَّفَ مُعَامِلِنَا ذَلِكَ.

11/1 تَوَكِيلُ حَاجِزِ بْنِ يَزِيدَ

678. الكافي: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، قَالَ: شَكَّكَتُ فِي أَمْرِ حَاجِزٍ، فَجَمَعْتُ شَيْئاً ثُمَّ صِرْتُ إِلَى الْعَسْكَرِ، فَخَرَجَ إِلَيَّ:

لَيْسَ فِينَا شَكٌّ وَلَا فِيمَنْ يَقُومُ مَقَامَنَا بِأَمْرِنَا، رُدَّ مَا مَعَكَ إِلَى حَاجِزِ بْنِ يَزِيدَ.

679. كمال الدين: حَدَّثَنِي الْعَاصِمِيُّ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا تَفَكَّرَ فِي رَجُلٍ يُوَصِّلُ إِلَيْهِ مَا وَجَبَ لِلْغُرَيْمِ (3) عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَضَاقَ بِهِ صَدْرُهُ، فَسَمِعَ هَاتِفًا يَهْتِفُ بِهِ: أَوْصِلْ مَا مَعَكَ إِلَى حَاجِزٍ.

قَالَ: وَخَرَجَ أَبُو مُحَمَّدٍ السَّرُوشِيُّ إِلَى سُرٍّ مَنْ رَأَى وَمَعَهُ مَالٌ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ ابْتِدَاءً:

ص: 170

1- (1). نائب الأول.

2- (2). هو محمد بن عثمان، نائب الثاني.

3- (3). الغريم: مَنْ لَهُ الدَّيْنُ. والمراد به صاحب الزمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ (مجمع البحرين: ج 2 ص 377). قال الشيخ المفيد رحمه الله: «وهذا رمز كانت الشيعة تعرفه قديماً بينها، ويكون خطابها للتقية» (الإرشاد: ص 354، [1] المستجد من الإرشاد: ص 247). وناقش في ذلك المولى الوحيد البهبهاني في ترجمة محمد بن صالح بن محمد الهمداني، قائلاً: «... لا يخلو ذلك من إشكال، إذ ظاهره أن يكون وكيلاً للصاحب بعد موت أبيه ويكون وكيلاً برأسه عن العسكري عليه السلام، وللصاحب وبعد موت الأب صارت وكالته عليه السلام إليه» (تنقيح المقال: ج 3 ص 132 الرقم 1089). [2] قال المحقق التستري في رجاله وكذا المامقاني: «كون الغريم كناية عن الحجّة المنتظر عليه السلام في الأخبار الكثيرة دون غيره» (قاموس الرجال: ج 9 ص 335 ح 6838، تنقيح المقال: ج 3 ص 132). [3]



ابو عمرو و عمری (نایب اول)، توقیعی چنین برایم آمد: «و فرزند (1) - که خداوند، حفظش کند - همواره در روزگار حیات پدرش - که خدا از او خشنود باشد و او را خشنود کند و چهره اش را خرم گرداند -، مورد اطمینان ما بوده و برای ما مانند پدر و پرکننده جای خالی اوست و فرزند به فرمان ما، فرمان می راند و عمل می کند. خداوند، سرپرستی او را بر عهده بگیرد! به [دستور و] سخن او عمل نما و این را به کسانی که با ما سر و کار دارند، اعلام کن» (2). (3)

## 11/1 وکالت حاجز

678. الکافی - با سندش به نقل از حسن بن عبد الحمید - در کار حاجز، (4) شک کردم. مالی را گرد آوردم و به پادگان سامرا بردم. توقیع برایم آمد که: «در ما تردیدی نیست و نیز در باره کسی که به فرمان ما به جای ما می ایستد. آنچه را با خود داری، به حاجز بن یزید باز گردان.» (5)

679. کمال الدین - به نقل از عاصمی (6) - : مردی در اندیشه یافتن کسی بود که حق واجب صاحب

ص: 171

- 1- (1). مراد، محمد بن عثمان، نایب دوم امام عصر علیه السلام، فرزند ابو عمرو و عثمان بن سعید (نایب اول امام علیه السلام) است.
- 2- (2). طبق نسخه های دیگر که «معاملینا» و نه «معاملتنا» دارند، ترجمه شد. (م)
- 3- (3). الغیبة، طوسی: ص 362 ح 325، بحار الأنوار: ج 51 ص 349 ح 3.
- 4- (4). حاجز بن یزید و ثناء وکیل ناحیه مقدسه بوده است. شیخ صدوق، او را از کسانی شمرده که بر معجزه های امام زمان علیه السلام آگاه بودند و از وکیلان بغدادی بوده که امام علیه السلام را دیده است (ر.ک: ج 4 ص 337 ح 704-705 و ص 346 ح 714 و ص 373 ح 723، الخرائج و الجرائح: ج 2 ص 700، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 2 ص 255 ش 2999، که می گوید: «بنا بر قول اقوی، ثقة و جلیل است»، معجم رجال الحدیث: ج 5 ص 160 ش 2445، که می گوید: «وکالت، بر وثاقت دلالت ندارد).
- 5- (5). الکافی: ج 1 ص 521 ح 14، [1] الإرشاد: ج 2 ص 361، [2] إعلام الوری: ج 2 ص 264، [3] كشف الغمة: ج 3 ص 243، الصراط المستقیم: ج 2 ص 247 ح 8، [4] بحار الأنوار: ج 51 ص 334. [5]
- 6- (6). شیخ صدوق، نام او را در شمار کسانی آورده که بر معجزه های امام زمان علیه السلام آگاه بودند و از وکیلانی بوده که امام علیه السلام را دیده است، گفته شده است: لقب چند نفر است: احمد بن محمد بن احمد، احمد بن محمد بن عاصم، محمد بن سلامه، عیسی بن جعفر بن عاصم. آیه الله خویی می گوید: «مراد از عاصمی، احمد بن محمد بن عاصمی است» (معجم رجال الحدیث: ج 14 ص 199 ش 9179 و ج 3 ص 34 ش 815). [6] مامقانی می گوید: «وی با عیسی بن جعفر بن عاصم، ابو جعفر عاصمی، یکی است» (ر.ک: ج 5 ص 92 ح 810 «بخش ششم/فصل دوم/و این افراد»، قاموس الرجال: ج 12 ص 54 ش 137-139، تنقیح المقال: ج 3 ص 54» [7] فصل الألقاب).

فَلَيْسَ فِينَا شَكٌّ، وَلَا فِيمَنْ يَقُومُ مَقَامَنَا شَكٌّ، وَرُدَّ مَا مَعَكَ إِلَى حَاجِزٍ.

12/1 تَوَكِيلُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْعَرَبِيِّ

680. الغيبة للطوسي: قَدْ كَانَ فِي زَمَانِ السُّفَرَاءِ الْمَحْمُودِينَ أَقْوَامٌ ثِقَاتٌ تَرُدُّ عَلَيْهِمُ التَّوْقِيعَاتُ مِنْ قِبَلِ الْمَنْصُوبِينَ لِلسَّفَارَةِ. مِنْهُمْ أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ، أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ بْنُ أَبِي جَدِّ الْقُمِّيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي صَالِحٍ، قَالَ: سَأَلَنِي بَعْضُ النَّاسِ فِي سَنَةِ تِسْعِينَ وَمِئَتَيْنِ قَبْضَ شَيْءٍ، فَأَمْتَنَعْتُ مِنْ ذَلِكَ، وَكَتَبْتُ اسْتَطْلِعَ الرَّأْيَ، فَأَتَانِي الْجَوَابُ:

بِالرَّيِّ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْعَرَبِيِّ، فَلْيُدْفَعِ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ مِنْ ثِقَاتِنَا.

ص: 172

الأمر را به او برساند و از این مسئله به تنگ آمده بود که شنید هاتقی به او ندا می دهد:

«آنچه را با خود داری، به حاجز برسان». نیز ابو محمد سروری به سامرا رفت و مالی به همراه داشت. نامه ای بدون سابقه قبلی به سوی او آمد که: «در ما شکی نیست و نه در کسی که به جای ما می نشیند. آنچه با خود داری، به حاجز بده». (1)

## 12/1 وکالت محمد بن جعفر عربی

680. الغيبة، طوسی: در روزگار سفیران ستوده، مردانی معتمد بودند که توقعات از سوی منصوب شدگان به سفارت، به آنها می رسید، مانند ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی (2) - که خدا او را رحمت کند-.

ابو الحسین بن ابی جید قمی، از محمد بن حسن بن ولید، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی، از صالح بن ابی صالح (3) نقل می کند که: یکی از مردم در سال دویست و نود از من خواست که چیزی را تحویل بگیرم؛ اما خودداری کردم و طی نامه ای

ص: 173

1- (1). کمال الدین: ص 498 ح 23، بحار الأنوار: ج 51 ص 334.

2- (2). ابو حسین محمد بن جعفر بن محمد اسدی رازی (م 312 ق): به او محمد بن ابی عبد الله نیز می گویند. اهل کوفه بود؛ اما در ری سکونت داشت. ثقة بود و حدیث را درست نقل می کرد؛ اما از ضعیفان نیز روایت داشت. یکی از ابواب به شمار می رفت و روایاتی که بر وکالتش دلالت دارند، فراوان اند. تلّعبیری، کتاب او را روایت کرده است. شیخ طوسی در کتاب رجالش وی را در زمره کسانی شمرده که از ائمه علیهم السلام روایت نقل نکرده اند. وی از مشایخ کلینی است و شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه او را در زمره مشایخ مورد اعتماد آورده است. البته در اعتقاد و مذهب او بحث است (ر.ک: ج 3 ص 216 و 263 و 266 (فصل یکم: نهاد وکالت در عصر امامان اهل بیت) و ج 4 ص 181 ح 683-685 و ص 375 ح 724 و ج 5 ص 92 ح 810 و...، رجال النجاشی: ج 2 ص 284 ش 1021، رجال الطوسی: ص 439 ش 6278، معجم رجال الحدیث: ج 16 ص 176 ش 10411). [1]

3- (3). صالح بن ابی صالح: وحید در تعلیقه اش بر منهج در شرح حال «محمد بن جعفر اسدی» اشاره دارد که وی وکیل بوده است و از مستثنیات ابن ولید نیست (که این بر اعتماد ابن ولید بر او دلالت دارد). شاید وی صالح بن محمد جلیل باشد (ر.ک: تعلیقه علی منهج المقال: ص 203). آیه الله خوبی می گوید: «این روایت بر وکالت صالح بن ابی صالح دلالت نمی کند؛ بلکه ممکن است بر عدم وکالت، دلالت داشته باشد، و وکالت، بر وثاقت دلالت ندارد و چون خود، راوی حدیث است، استدلال به وثاقت به این حدیث ممکن نیست» (معجم رجال الحدیث: ج 10 ص 62 ش 5805). [2]

681. الكافي: الحسين بن الحسن العلوي، قال: كان رجلاً من ذمماء روز حسني (1) وآخر معه، فقال له: هو ذا (2) يجبي الأموال وله وكلاء، وسدّموا جميع الوكلاء في النواحي، وأنهى ذلك إلى عبید الله بن سليمان الوزير، فهمم الوزير بالقبض عليهم، فقال السلطان: أطلبوا أين هذا الرجل؟ فإن هذا أمر غليظ. فقال عبید الله بن سليمان:

تقبض على الوكلاء، فقال السلطان: لا، ولكن دسوا لهم قوماً لا يعرفون بالأموال، فمن قبض منهم شيئاً قبض عليه. قال: فخرج بأن يتدّم إلى جميع الوكلاء ألا يأخذوا من أحد شيئاً وأن يمتنعوا من ذلك ويتجاهلوا الأمر، فاندس لمحمد بن أحمد رجل لا يعرفه وخلا به، فقال: معي مال أريد أن أوصله. فقال له محمد:

غلطت، أنا لا أعرف من هذا شيئاً، فلم يزل يتلطفه ومحمد يتجاهل عليه، وبثوا

ص: 174

- 
- 1- (1). روز حسني: كائنه كان ولياً بالعسكر. (الوافي: ج 3 ص 881) [1] وفي بعض النسخ: «بدر حسني» (هامش المصدر). وفي مرآة العقول (ج 6 ص 200) و [2] الظاهر أن روز حسني اسم مركب وقيل: «حسني» نعت رجلٍ.
- 2- (2). أشار به إلى الصاحب عليه السلام (الوافي: ج 2 ص 880). [3]

نظر [امام علیه السلام] را جويا شدم. پاسخ آمد: «محمد بن جعفر عربی، در ری است. باید به او داده شود، که او از افراد مورد اعتماد ماست». (1)

### 13/1 حفاظت وکیلان از آسیب دشمن

681. الکافی - به نقل از حسین بن حسن علوی - مردی بود از ندیمان «روز حسنی» (2) و یک نفر دیگر هم با او بود. آن ندیم به روز حسنی گفت: او [یعنی صاحب الزمان علیه السلام] (3) وجوهات را جمع می کند و وکلایی دارد. [آن گاه] همه وکلای اطراف را نام بردند. این خبر به عبید الله بن سلیمان وزیر رسید. وزیر خواست آنها را دستگیر کند. خلیفه گفت: جست و جو کنید، ببینید خود این مرد کجاست؟ چرا که این کار، قابل تحمل نیست.

عبید الله بن سلیمان گفت: وکلا را دستگیر می کنیم.

خلیفه گفت: نه؛ بلکه عده ای ناشناس را مأمور کنید که با پول نزد آنها بروند. هر یک از آنها چیزی گرفت، دستگیرش کنید.

از امام علیه السلام نامه آمد که به همه وکلا دستور بدهند [فعالاً] از هیچ کس چیزی نگیرند و از دریافت وجوهات، خودداری نمایند و اظهار بی اطلاعی کنند.

مردی که محمد بن احمد، او را نمی شناخت، نزدش آمد و در خلوت به او گفت: پولی آورده ام و می خواهم آن را [به امام علیه السلام] برسانم.

محمد گفت: اشتباه آمده ای! من در این باره چیزی نمی دانم.

آن مرد سعی داشت با چرب زبانی او را بفریبد و محمد همچنان اظهار بی اطلاعی می کرد. به همه جا جاسوس فرستادند؛ اما هیچ یک از وکلا، بنا به

ص: 175

1- (1). الغيبة، طوسی: ص 415 ح 391، بحار الأنوار: ج 51 ص 362 ح 10.

2- (2). الوافی می گوید: «رُؤُوسُ حَسَنِی، گویا والی عسکر (سامرا) بوده است». در برخی منابع، «بدر حسنی» آمده است و ظاهراً روز حسنی، اسمی مرکب است و گفته شده است که «حسینی» صفت مردی است.

3- (3). الوافی می گوید: «اشاره است به صاحب علیه السلام».

682. الاحتجاج: أما الأبواب المرضيون، والسفراء الممدوحون في زمان الغيبة: فأولهم:

الشيخ الموثوق به أبو عمرو عثمان بن سعيد العمري، نصّب به أولاً أبو الحسن علي بن محمد العسكري، ثم ابنه أبو محمد الحسن، فتولى القيام بأمرهما حال حياتهما عليهما السلام، ثم بعد ذلك قام بأمر صاحب الزمان عليه السلام، وكانت توقعاته وجواب المسائل تخرج على يديه.

فلما مضى لسبيله، قام ابنه أبو جعفر محمد بن عثمان مقامه، وناب منابه في جميع ذلك. فلما مضى هو، قام بذلك أبو القاسم حسين بن روح من بني نوبخت.

فلما مضى هو، قام مقامه أبو الحسن علي بن محمد السمرى، ولم يتم أحد منهم بذلك إلا بنص عليه من قبل صاحب الأمر عليه السلام، ونصب صاحبه الذي تقدم عليه، ولم تقبل الشيعة قولهم إلا بعد ظهور آية معجزة تظهر على يد كل واحد منهم من قبل صاحب الأمر عليه السلام تدل على صدق مقالتهم، وصحة بايئتهم. فلما حان رحيل أبي الحسن السمرى من الدنيا وقرب أجله قيل له: إلى من توصى؟ فأخرج إليهم توقيعاً نسخته:

دستوری که قبلاً به آنها داده شده بود، چیزی نمی گرفت. (1)

## 14/1 وقوع غیبت تام (کامل)

682. الاحتجاج: ابواب مورد رضایت و سفیران ستوده روزگار غیبت، چند تن اند که نخستین آنها، شیخ مورد اطمینان، ابو عمرو عثمان بن سعید عمری است که ابتدا امام هادی علیه السلام او را نصب کرد و سپس فرزندش، امام حسن عسکری علیه السلام او را ابقا نمود.

وی در روزگار حیات هر دو امام به سرپرستی کارهای آنان همت گماشت و پس از آن به کار صاحب الزمان علیه السلام پرداخت و تویع ها و پاسخ سؤال ها به دست او بیرون می آمد.

هنگامی که در گذشت، فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان، جانشین او شد و در همه این کارها، جای او را گرفت و هنگامی که او نیز در گذشت، ابو القاسم حسین بن روح، از نوبختیان، جای او را گرفت و چون او در گذشت، ابو الحسن علی بن محمد سمری به جای او نشست، و هیچ یک از ایشان جز با دستور صریح صاحب الأمر علیه السلام، به این کار پرداخت و هر کدام را نایب پیشین نصب کرد و شیعه هم ادعای هیچ یک از آنان را نپذیرفت، جز پس از آن که معجزه و کرامتی به دست هر کدام از آنها از سوی صاحب الأمر علیه السلام پدیدار شد، به گونه ای که راستی ادعایشان و صحت باب بودنشان را نشان می داد.

و هنگامی که زمان از دنیا رفتن ابو الحسن سمری و نزدیک شدن مرگش فرا رسید، به او گفته شد: به چه کسی وصیت می کنی؟ و او تویعی بیرون آورد که متنش این بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. ای علی بن محمد سمری! خداوند، اجر

ص: 177

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا عَلِيُّ بْنَ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيِّ، أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ، فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ، فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تَوَصِّ  
إِلَى أَحَدٍ فَيَقْضِي مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ، فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ، فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، وَذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ، وَقَسْوَةِ  
الْقُلُوبِ، وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ ظُلْمًا وَجَوْرًا.

وَسَيَأْتِي إِلَى شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ، أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ  
الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

فَنَسَخُوا هَذَا التَّوْقِيعَ وَخَرَجُوا، فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ السَّادِسُ عَادُوا إِلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ. فَقَالَ لَهُ بَعْضُ النَّاسِ: مَنْ وَصِيَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ؟ فَقَالَ: لِلَّهِ أَمْرٌ  
هُوَ بِالْغَيْبِ، وَقَضَى، فَهَذَا آخِرُ كَلَامٍ سَمِعَ مِنْهُ.



برادرانت را به خاطر [از دست دادن] تو، بزرگ بدارد که تو تا شش روز دیگر، از دنیا می روی. پس کارهایت را جمع و جور کن و به هیچ کس برای جانشینی پس از خودت، وصیت نکن، که غیبت تام (کامل) واقع شده و تا خدای عز و جل اجازه ندهد، ظهوری نیست و آن هم پس از به درازا کشیدن غیبت، سخت شدن دل ها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود. به زودی، کسانی به سوی شیعیان من می آیند که ادّعیای مشاهده مرا دارند. بدانید که هر کس پیش از خروج سفیانی و بانگ [آسمانی]، ادّعیای مشاهده کند، دروغگو و افترازننده است. هیچ جنبش و نیرویی جز از سوی خداوندِ والای بزرگ نیست».

آنان از این توقیع، نسخه برداری کردند و از نزد او بیرون آمدند و چون روز ششم شد، به سوی سَمُرّی باز گشتند که در حال جان دادن بود. برخی به او گفتند: وصیّی پس از تو کیست؟ گفت: «خدا را کاری است که خود، آن را به انجام می رساند» و در گذشت و این، آخرین سخنی بود که از او شنیده شد. (1)

ص: 179

---

1- (1). الاحتجاج: ج 2 ص 554، [1] بحار الأنوار: ج 51 ص 362 ح 9. [2] نیز، ر. ک: همین دانش نامه: ج 3 ص 339 ح 657.

683. كتاب من لا يحضره الفقيه: عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي رضي الله عنه (2): أَنَّهُ وَرَدَ عَلَيْهِ فِيمَا وَرَدَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمَرِيِّ -قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ-: «وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنَ الصَّلَاةِ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَعِنْدَ غُرُوبِهَا، فَلَيْنَ كَانَ كَمَا يَقُولُ النَّاسُ: إِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ، وَتَغْرُبُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ، فَمَا ارْغَمَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الصَّلَاةِ، فَصَلَّهَا وَأَرْغَمَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ».

684. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ وَعَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّقَاقِيُّ وَالْحَسَنُ بْنُ بُرَّاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُؤَدَّبِ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَزَائِقِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ فِيمَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الشَّيْخِ

1- (1). بعد إيراد تقارير التوقيعات، سوف نقوم بدراسة اجمالية للمصادر الفقهية الموجودة (ر.ك: ص 237). والآن نقول على سبيل الإشارة والإجمال: إن معظم التوقيعات الفقهية تتفق مع فتاوى الفقهاء المشهورة، وإذا لم تتطابق أحياناً في بعض المواضع مع آراء الفقهاء، فإنها بحاجة إلى دراسات فقهية لا يتسع المجال لذكرها.

2- (2). وما كان فيه عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي -رضي الله عنه- فقد رويته عن علي بن أحمد بن موسى ومحمد بن أحمد السناني والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب -رضي الله عنهم-، عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي الكوفي (كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 4 ص 476).

فصل دوم: مکتوب‌هایی در پاسخ پرسش‌های فقهی (1)

1/2 پاسخ پرسش‌های محمد بن عثمان عمری

683. کتاب من لا یحضره الفقیه - در باره ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی - در پاسخ مسئله‌های او، از طریق محمد بن عثمان عمری - خداوند، روحش را پاک بدارد -، این گونه جواب آمد: «و اما سؤالت از نماز هنگام طلوع و غروب خورشید، اگر این گونه است که مردم می‌گویند: خورشید، میان دو شاخ شیطان، طلوع می‌کند و میان دو شاخ شیطان، غروب می‌کند [و نتیجه می‌گیرند که در این دو وقت نباید نماز خواند، پاسخت این است که: [چه چیزی بهتر از نماز، بینی شیطان را به خاک می‌مالد؟! پس هنگام طلوع و غروب آفتاب نیز نماز بخوان و بینی شیطان را به خاک بمال. (2)

684. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی - در پی سؤال‌هایی که از صاحب الزمان علیه السلام از طریق شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان - خداوند، روحش را پاک بدارد - پرسیده بودم، از سوی او چنین پاسخ آمد:

ص: 181

---

1- (1). پس از گزارش توقیعات، به بررسی اجمالی مفاد فقهی موجود در آن خواهیم پرداخت (ر.ک: ص 240). اکنون به اجمال و اشاره می‌گوییم: اکثر توقیعات فقهی، با فتاوی مشهور فقها سازگارند و مواردی که با نظرات فقها مطابق نیستند، نیازمند بررسی فقهی اند که از حوصله این مجموعه خارج است.

2- (2). کتاب من لا یحضره الفقیه: ج 1 ص 498 ح 1427، تهذیب الأحکام: ج 2 ص 175 ح 697، الاستبصار: ج 1 ص 291 ح 1067، الغیبة، طوسی: ص 296 ح 250 (همه این منابع با سندهای معتبر).

أبي جعفرٍ مُحَمَّدٍ بنِ عُثْمَانَ قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ، فِي جَوَابِ مَسْأَلِي إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

1/684 أَمَا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنَ الصَّلَاةِ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَعِنْدَ غُرُوبِهَا، فَلَيْنَ كَانَ كَمَا يَقُولُونَ: إِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيْ الشَّيْطَانِ وَتَغْرُبُ بَيْنَ قَرْنَيْ الشَّيْطَانِ، فَمَا أَرَعَمَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ أَفْضَلَ مِنَ الصَّلَاةِ، فَصَلَّهَا وَأَرَعِمَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ.

2/684 وَأَمَا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْوَقْفِ عَلَى نَاحِيَّتِنَا، وَمَا يُجْعَلُ لَنَا ثُمَّ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ صَاحِبُهُ، فَكُلُّ مَا لَمْ يُسَدِّ لَمْ فَصَاحِبُهُ فِيهِ بِالْخِيَارِ، وَكُلُّ مَا سَلَّمَ فَلَا خِيَارَ فِيهِ لِصَاحِبِهِ، احْتَاجَ إِلَيْهِ صَاحِبُهُ أَوْ لَمْ يَحْتَاجَ، افْتَقَرَ إِلَيْهِ أَوْ اسْتَعْنَى عَنْهُ.

3/684 وَأَمَا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ مَنْ يَسْتَحِلُّ مَا فِي يَدِهِ مِنْ أَمْوَالِنَا، وَيَتَصَدَّقُ فِيهِ تَصَدَّقَ رُفَاهُ فِي مَالِهِ مِنْ غَيْرِ أَمْرِنَا، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مَلْعُونٌ وَنَحْنُ خُصَمَاءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمُسْتَحِلُّ مِنْ عِزَّتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ، مَلْعُونٌ عَلَى لِسَانِي وَلِسَانِ كُلِّ نَبِيٍّ، فَمَنْ ظَلَمْنَا كَانَ مِنْ جُمَلَةِ الظَّالِمِينَ، وَكَانَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ؛ لِقَوْلِهِ تَعَالَى «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» 1 .

4/684 وَأَمَا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْمَوْلُودِ الَّذِي تَبَيَّنَتْ غُلْفَتُهُ بَعْدَ مَا يُخْتَنُ، هَلْ يُخْتَنُ مَرَّةً أُخْرَى؟ فَإِنَّهُ يَجِبُ أَنْ يُقَطَعَ غُلْفَتُهُ، فَإِنَّ الْأَرْضَ تَضِيحُ إِلَى اللَّهِ عِزُّ وَجَلُّ مِنَ بَوْلِ الْأَغْلَفِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا.

5/684 وَأَمَا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْمُصَدَّقِ وَالنَّارِ وَالصُّورَةِ وَالسَّرَاجِ بَيْنَ يَدَيْهِ، هَلْ تَجُوزُ صَدَّقَاتُهُ؟ فَإِنَّ (1) النَّاسَ اخْتَلَفُوا فِي ذَلِكَ قَبْلَكَ، فَإِنَّهُ جَائِزٌ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَوْلَادِ عَبَدَةِ الْأَصْنَامِ أَوْ عَبَدَةِ النَّيرانِ أَنْ يُصَلِّيَ وَالنَّارُ وَالصُّورَةُ وَالسَّرَاجُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلَا يَجُوزُ ذَلِكَ

ص: 182

1- (2). كما في المصدر وسائر المنابع ولكن في وسائل الشيعة: ج 3 ص 460 ح 5 ( [1] وإن ) وهو الصحيح.

[2/684] «و اما سؤال از نماز هنگام طلوع و غروب خورشید، اگر این گونه است که مردم می گویند: خورشید، میان دو شاخ شیطان، طلوع می کند و میان دو شاخ شیطان، غروب می کند [و نتیجه می گیرند که در این دو وقت نباید نماز خواند، پاسخ این است که: [چه چیزی بهتر از نماز، بینی شیطان را به خاک می مالد؟! پس در آن دو وقت نیز نماز بخوان و بینی شیطان را به خاک بمال.

[2/684] و اما سؤال در باره وقف بر ناحیه دستگاه ما و آنچه برای ما قرار داده می شود و سپس صاحبش به آن نیاز پیدا می کند، [پاسخ، این است که: هر چه را تحویل نداده و نسپرد است، صاحبش اختیار [باز گرداندن] دارد و هر چه را تحویل داده، صاحبش دیگر اختیاری ندارد، به آن احتیاج داشته باشد یا نداشته باشد، به آن نیازمند باشد یا بی نیاز از آن باشد.

[3/684] و اما سؤال در باره کسی که آنچه را از اموال ما در دست دارد، حلال می شمرد و بدون فرمان ما، در آنها، مانند اموال خودش تصرف می کند، [پاسخ، این است که: هر که باشد، ملعون است و روز قیامت، ما طرف دعوی او هستیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: "هر کس آنچه را که خداوند، حق عترتم و بر دیگران حرام دانسته، حلال بشمرد، بر زبان من و زبان هر پیامبری لعن شده است." پس هر کس به ما ستم کند، از زمره ستمکاران و لعنت خدا بر او خواهد بود، به دلیل سخن خدای متعال: «هان! لعنت خدا بر ستمکاران است.»

[4/684] و اما سؤال در باره نوزادی که پس از ختنه کردن، پوست روی آلتش روئیده است، که آیا دوباره باید ختنه شود؟ [پاسخ، این است که: واجب است که پوستش بریده [و دوباره ختنه] شود؛ زیرا زمین از پیشاب کسی که آلتش پوست دارد، تا چهل روز به خدای عز و جل فریاد بر می آورد.

[5/684] و اما سؤال در باره جواز نماز خواندن، در حالی که آتش یا تصویر یا چراغ، جلوی اوست، [پاسخ، این است که: مردم پیش از تو در این باره اختلاف کردند. پس برای کسی که از فرزندان بت پرستان و آتش پرستان نباشد، جایز است که نماز بخواند، در حالی که آتش و تصویر و چراغ، جلوی اوست؛ ولی این برای کسی که از فرزندان بت پرستان و آتش پرستان است، جایز نیست.

لِمَنْ كَانَ مِنْ أَوْلَادِ عَبَدَةِ الْأَصْنَامِ وَالنَّبْرَانِ.

6/684 وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الضِّيَاعِ الَّتِي لِنَاحِيَّتِنَا، هَلْ يَجُوزُ الْقِيَامُ بِعِمَارَتِهَا، وَأَدَاءُ الْخَرَاجِ مِنْهَا، وَصَرْفُ مَا يَقْضَى مِنْ دَخْلِهَا إِلَى النَّاحِيَةِ احْتِسَاباً لِلْأَجْرِ، وَتَقَرُّباً إِلَيْنَا؟ فَلَا يَجِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالٍ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ، فَكَيْفَ يَجِلُّ ذَلِكَ فِي مَالِنَا؟ مَنْ فَعَلَ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَمْرِنَا فَقَدْ اسْتَحَلَّ مِنَّا مَا حَرَّمَ عَلَيْهِ، وَمَنْ أَكَلَ مِنْ أَمْوَالِنَا شَيْئاً فَإِنَّمَا يَأْكُلُ فِي بَطْنِهِ نَاراً وَسَيَصِلَى سَعيراً.

7/684 وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الرَّجُلِ الَّذِي يَجْعَلُ لِنَاحِيَّتِنَا ضَيْعَةً وَيُسَلِّمُهَا مِنْ قِيَمٍ يَقُومُ بِهَا، وَيَعْمُرُهَا وَيُؤَدِّي مِنْ دَخْلِهَا خَرَاجَهَا وَمُؤَوَّنَتَهَا، وَيَجْعَلُ مَا يَبْقَى مِنَ الدَّخْلِ لِنَاحِيَّتِنَا، فَإِنَّ ذَلِكَ جَائِزٌ لِمَنْ جَعَلَهُ صَاحِبُ الضَّيْعَةِ قِيَمًا عَلَيْهَا، إِنَّمَا لَا يَجُوزُ ذَلِكَ لِغَيْرِهِ.

8/684 وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الثَّمَارِ مِنْ أَمْوَالِنَا، يَمُرُّ بِهَا الْمَارُّ فَيَتَنَاوَلُ مِنْهُ وَيَأْكُلُهُ، هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ لَهُ؟ فَإِنَّهُ يَجِلُّ لَهُ أَكْلُهُ وَيَحْرُمُ عَلَيْهِ حَمَلُهُ.

685. كتاب من لا يحضره الفقيه: قال الصادق عليه السلام: مَنْ أَفْطَرَ يَوْماً مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ خَرَجَ رُوحُ الْإِيمَانِ مِنْهُ، وَمَنْ أَفْطَرَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مُتَعَمِّداً فَعَلَيْهِ كَفَّارَةٌ وَاحِدَةٌ وَقَضَاءُ يَوْمِ مَكَانَتِهِ وَأَنَّى لَهُ بِمِثْلِهِ.

وَأَمَّا الْخَبْرُ الَّذِي رَوَى فِيهِ مَنْ أَفْطَرَ يَوْماً مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مُتَعَمِّداً أَنَّ عَلَيْهِ ثَلَاثَ كَفَّارَاتٍ، فَإِنِّي أَفْتِي بِهِ فِيْمَنْ أَفْطَرَ بِجَمَاعٍ مُحْرَمٍ عَلَيْهِ، أَوْ بِطَعَامٍ مُحْرَمٍ عَلَيْهِ؛ لِوُجُودِ ذَلِكَ فِي رَوَايَاتِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْأَسَدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِيْمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمْرِيِّ -قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ-. (1)

ص: 184

1- (1). في الغيبة والاحتجاج [1] من «الخبر الذي...».

[6/684] و اما سؤال در باره مزارع ناحیه (دستگاه) ما که: آیا جایز است آبادانی آنها را به عهده گرفت و خراج آنها را پرداخت و هر چه را از درآمد آن اضافه آمد، به قصد اجر و ثواب و نزدیکی به ما، به دستگاه ما رساند؟ [پاسخ، این است که:] برای هیچ کس روا نیست که در مال غیر خودش بدون اجازه او تصرف کند. پس چگونه در مال ما روا باشد؟ هر کس چیزی از این کارها را بدون فرمان ما بکند، چیزی را که از ما بر او حرام شده، حلال شمرده است، و هر کس چیزی را از اموال ما بخورد، آتش به دل خود برده و به زودی در کام زبانه های آتش فرو می رود.

[7/684] و اما سؤال در باره کسی که مزرعه برای ناحیه (دستگاه) ما وقف می کند و آن را به قیمی می سپارد تا به کارهایش پردازد و آن را آباد کند و از درآمدش، خراج و هزینه هایش را بدهد و باقی مانده درآمد را برای ناحیه ما قرار دهد، [پاسخ، این است که:] این تنها برای کسی که صاحب مزرعه، او را قیم آن قرار داده، جایز است و برای کس دیگری جایز نیست.

[8/684] و اما سؤال از میوه های مزارع ما، که اگر کسی بر آنها بگذرد و از آنها برگیرد و بخورد، جایز است یا نه؟ [پاسخ، این است که:] خوردنش برایش حلال و بردنش بر او حرام است. (1)

685. کتاب من لایحضره الفقیه: امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس یک روز از ماه رمضان را روزه نگیرد، روح ایمان از او خارج می شود و هر کس روزه خود را در ماه رمضان به عمد بخورد، یک کفاره و قضای یک روز به جای آن به گردن اوست، و دیگر کجا مانند آن را می یابد؟!».

[نکته:] و اما حدیثی که نقل می کند: «اگر کسی یک روز از ماه رمضان را به عمد بخورد، سه کفاره به گردن اوست»، من به آن در صورتی فتوا می دهم که روزه اش را با هم بستری حرام و یا خوردن غذایی که بر او حرام است، باطل کند؛ زیرا این در حدیث های ابو الحسنین اسدی [از امام عصر علیه السلام] که از طریق شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان عمری - خدا روحش را پاک بدارد - به وی رسیده، موجود است. (2)

ص: 185

- 
- 1- (1). کمال الدین: ص 520 ح 49 (با سند معتبر)، الاحتجاج: ج 2 ص 558 ح 351، [1] بحار الأنوار: ج 53 ص 182 ح 11.
  - 2- (2). کتاب من لا یحضره الفقیه: ج 2 ص 118 ح 1892، الغیبة، طوسی: ص 296 ح 251، الاحتجاج: ج 2 ص 561، [2] بحار الأنوار: ج 96 ص 280 ح 4.

686. تهذيب الأحكام: روى مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ أَبِيهِ (1)، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَمِيرِيُّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْفَقِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (2): أَسَأَلُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَزُورُ قُبُورَ الْأَيِّمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَسْجُدَ عَلَى الْقَبْرِ أَمْ لَا؟ وَهَلْ يَجُوزُ لِمَنْ صَلَّى عِنْدَ قُبُورِهِمْ أَنْ يَقُومَ وَرَاءَ الْقَبْرِ وَيَجْعَلَ الْقَبْرَ قِبْلَةً وَيَقُومَ عِنْدَ رَأْسِهِ وَرِجْلَيْهِ؟ وَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَتَقَدَّمَ الْقَبْرَ وَيُصَلِّيَ وَيَجْعَلَهُ خَلْفَهُ أَمْ لَا؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَرَأَتِ التَّوْفِيعَ وَمِنْهُ نَسَخْتُ: أَمَّا السُّجُودُ عَلَى الْقَبْرِ فَلَا يَجُوزُ فِي نَافِلَةٍ وَلَا فَرِيضَةٍ وَلَا زِيَارَةٍ، بَلْ يَضَعُ خَدَّهُ الْأَيْمَنَ عَلَى الْقَبْرِ، وَأَمَّا الصَّلَاةُ فَإِنَّهَا خَلْفَهُ، يَجْعَلُهُ الْإِمَامَ، وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ يَدَيْهِ؛ لِأَنَّ الْإِمَامَ لَا يَتَقَدَّمُ وَيُصَلِّيَ عَنِ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ. (3)

687. تهذيب الأحكام: عَنْهُ (4)، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، قَالَ:

كَتَبْتُ إِلَى الْفَقِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسَأَلُهُ: هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُسَبِّحَ الرَّجُلُ بَطْنِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ وَهَلْ فِيهِ فَضْلٌ؟

ص: 186

1- (1). قال الشيخ الطوسي: وما ذكرته عن أحمد بن داود القمي فقد أخبرني به الشيخ أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان والحسين بن عبيد الله، عن أبي الحسن محمد بن أحمد بن داود عن أبيه (تهذيب الأحكام: ج 10 المشيخة ص 78).

2- (2). «الفقيه» تعبير رمزي للإشارة إلى الإمام الحجة [1] الذي يمثل الفقيه، كي يكون كاتب الرسالة أو حاملها في مأمن إن وقعت بيد الحكومة.

3- (3). أي يجعل القبر بمنزلة الإمام في الصلاة، [2] فكما أنه لا يجوز للمأموم أن يتقدم على الإمام بأن يكون موقفه أقرب إلى القبلة من موقف الإمام، كذلك لا يجوز أن يتقدم على القبر الشريف (انظر: بحار الأنوار: ج 83 ص 316). [3] هذا وفي رواية الاحتجاج [4] الآتي: «يَجْعَلُ الْقَبْرَ أَمَامَهُ».

4- (4). أي: محمد بن أحمد بن داود.



686. تهذیب الأحكام - با سندش به نقل از محمد بن عبد الله حمیری (1)-: به فقیه [علیه السلام] (2) نوشتم و از او در باره کسی که به زیارت قبر امامان علیهم السلام می رود، پرسیدم: برای او جایز است که بر قبر، سجده کند یا نه؟ و آیا جایز است کسی که نزد قبر ایشان نماز می خواند، پشت قبر بایستد و قبر را [در سمت] قبله قرار دهد و نزد سر و پاهایشان بایستد؟ و آیا جایز است که جلوی قبر بایستد و آن را پشت سرش قرار دهد یا نه؟

[امام علیه السلام] پاسخ داد و من تویع را خواندم و از آن نسخه برداشتم: «اما سجود بر قبر، نه در نماز مستحبی و نه واجب و نه در زیارت، جایز نیست؛ بلکه باید گونه راستش را بر قبر بگذارد و اما نماز، در پشت آن است و قبر را پیش روی خود قرار دهد، و جایز نیست که جلوتر از قبر نماز بخواند؛ زیرا بر امام پیشی گرفته نمی شود و در راست و چپش نماز خوانده می شود» (3). (4)

687. تهذیب الأحكام - با سندش به نقل از محمد بن عبد الله بن حمیری-: به فقیه [علیه السلام] نامه نوشتم و پرسیدم: آیا جایز است که انسان با تربت قبر حسین [تسبیح بسازد و] تسبیح بگوید؟ و آیا در این کار، فضیلتی هست؟

ص: 187

1- (1). ابو جعفر محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری قمی: ثقة، برجسته و از مشایخ کلینی است. وی با امام مهدی علیه السلام مکاتبه داشته و پرسش هایی در امور دینی با ایشان در میان گذاشته. او دارای روایات و کتب است. شیخ طوسی در کتاب رجالش وی را در زمره کسانی شمرده که از ائمه علیهم السلام روایت نقل نکرده اند (ر.ک: ج 5 ص 76 ح 802، رجال النجاشی: ج 2 ص 253 ش 950، رجال الطوسی: ص 439 ش 6271، الفهرست، طوسی: ص 237 ش 708، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 7 ص 169 ش 13691).

2- (2). «فقیه» تعبیری رمزگونه برای فقیه حقیقی، یعنی حجت علیه السلام بوده تا اگر تویع ایشان به دست حکومت افتاد، نویسنده و حامل نامه در امان بماند.

3- (3). یعنی قبر را همانند امام [جماعت] در برابرش قرار دهد. پس همان گونه که جایز نیست مأوم جلوتر از امام بایستد، یعنی جای ایستادن نزدیک تر از امام به قبله باشد، جایز نیست کسی جلوتر از قبر بایستد. در حدیث بعدی الاحتجاج، آمده است: «قبر را در برابرش قرار دهد».

4- (4). تهذیب الأحكام: ج 2 ص 228 ح 898 (با سند صحیح).

فَأَجَابَ وَقَرَأْتُ التَّوْقِيعَ وَمِنْهُ نَسَخْتُ: يُسَبَّحُ بِهِ، فَمَا فِي شَيْءٍ مِنَ التَّسْبِيحِ أَفْضَلُ مِنْهُ، وَمِنْ فَضْلِهِ أَنَّ الْمُسَبِّحَ يَنْسَى التَّسْبِيحَ وَيُدِيرُ السُّبْحَةَ فَيَكْتُبُ لَهُ ذَلِكَ التَّسْبِيحُ.

688. تهذيب الأحكام: عنه (1)، عن أبيه، عن مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ، قَالَ:

كَتَبْتُ إِلَى الْفَقِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَسْأَلُكَ عَنْ طِينِ الْقَبْرِ (2) يَوْضَعُ مَعَ الْمَيِّتِ فِي قَبْرِهِ، هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ أَمْ لَا؟

فَأَجَابَ وَقَرَأْتُ التَّوْقِيعَ وَمِنْهُ نَسَخْتُ: يَوْضَعُ مَعَ الْمَيِّتِ فِي قَبْرِهِ، وَيُخْلَطُ بِحَنَوطِهِ (3) إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

689. الاحتجاج: وفي كتاب... لِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَمِيرِيِّ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ الَّتِي سَأَلَهُ عَنْهَا فِي سَدَنَةِ سَبْعٍ وَثَلَاثِمِئَةٍ.

1/689 سَأَلَ عَنِ الْمُحْرِمِ: يَجُوزُ أَنْ يَشُدَّ الْمِيزَرَ مِنْ خَلْفِهِ عَلَى عَقْبِهِ بِالطَّوْلِ، وَيَرْفَعَ طَرْفِيهِ إِلَى حَقْوِيهِ (4) وَيَجْمَعُهُمَا فِي خَاصِرَتِهِ وَيَعْقِدُهُمَا، وَيُخْرِجَ الطَّرْفَيْنِ الْآخَرَيْنِ مِنْ بَيْنِ رِجْلَيْهِ وَيَرْفَعُهُمَا إِلَى خَاصِرَتِهِ، وَيَشُدُّ طَرْفِيهِ إِلَى وَرْكَيْهِ، فَيَكُونُ مِثْلَ السَّرَاوِيلِ يَسْتُرُ مَا هُنَاكَ، فَإِنَّ الْمِيزَرَ الْأَوَّلَ كُنَّا نَتَرُّهُ بِهِ إِذَا رَكِبَ الرَّجُلُ جَمَلَهُ يَكشِفُ مَا هُنَاكَ، وَهَذَا سِتْرٌ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَازَ أَنْ يَتَرَّرَ الْإِنْسَانُ كَيْفَ شَاءَ، إِذَا لَمْ يُحْدِثْ فِي الْمِيزَرِ حَدَّثًا بِمَقْرَاضٍ وَلَا إِبْرَةَ يُخْرِجُهُ بِهِ عَنْ حَدِّ الْمِيزَرِ، وَغَرَزَةَ غَرَزًا وَلَمْ يَعْقِدْهُ، وَلَمْ يَشُدَّ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ، وَإِذَا عَطَى سُرَّتَهُ وَرُكْبَتَيْهِ كِلَاهُمَا، فَإِنَّ السُّنَّةَ الْمُجْمَعَةَ عَلَيْهَا بَعْضُهَا بِبَعْضٍ خِلَافَ تَغْطِيَةِ

ص: 188

1- (1). أي: مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ.

2- (2). أي طين قبر الحسين عليه السلام.

3- (3). الحنوط: وهو ما يخلط من الطيب لأكفان الموتى وأجسامهم خاصة (النهاية: ج 1 ص 450 «[1] حنط»).

4- (4). الحقو: الخصر ومشد الإزار من الجنب (الصحيح: ج 6 ص 2317 «حقا»).

[امام علیه السلام] پاسخ داد و من توفیق را خواندم و از روی آن نوشتم [اگر]: «با آن، تسبیح بگوید، که در تسبیح، بهتر از آن نیست و از فضیلت آن، این است که [اگر] تسبیح گو فراموش می کند تسبیح بگوید؛ ولی تسبیح را که می چرخاند، برایش [ثواب] تسبیح گفتن می نویسند». (1)

688. تهذیب الأحکام - با سندش به نقل از محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری - به فقیه [علیه السلام] نامه نوشتم و از او پرسیدم: آیا جایز است تربت قبر حسین علیه السلام را همراه مرده در قبرش بگذارند یا جایز نیست؟

[امام علیه السلام] پاسخ داد و من توفیق را خواندم و از آن [این گونه] نسخه برداشتم: «آن را همراه مرده در قبرش می گذارند و با حنوط (2) مخلوط می کنند، إن شاء الله». (3)

689. الاحتجاج - در نقل نوشته ای از محمد بن عبد الله حمیری که در سال 307، به صاحب الزمان علیه السلام نوشته و جواب سؤال هایش را گرفته بود -:

[1/689] سؤال کرده بود: آیا جایز است مُحْرِم، پارچه میان پاهای خود را از پشت خود بکشد و بیاورد تا دو سر آن به تهیگاهش برسد و سپس در کمرش، آنها را گره بزند و دو سر دیگر را از میان پاهایش بیاورد و تا کمرش بالا بیاورد و هر دو سر را به رانش محکم کند تا مانند شلوار، آن جا را بپوشاند؟ زیرا پارچه اولی (لُنْگی) که برای حفظ عورت استفاده می کردیم، هنگامی که کسی سوار شتر می شد، آنچه آن جا بود، دیده می شد؛ ولی این گونه بستن، پوشیده می دارد. جواب فرموده بود: «جایز است انسان هر گونه بخواهد، پارچه میان پاها را ببندد تا آن گاه که با قیچی و سوزن، در آن تغییری ایجاد نکند که از حدّ پارچه ساتر عورت بودن، بیرون رود؛ بلکه آن را سوراخ کند و سر پارچه را در آن فرو برد؛ اما گره نزند و بخشی از آن را با بخش دیگرش نبندد و چون ناف و زانوانش هر دو را بپوشاند [، کافی است]؛ چرا که سنت مقبول همگان و بدون مخالف، پوشاندن ناف و دو زانوست و ما دوست تر داریم و نیز برای همه بهتر است که به همان شیوه متداول میان

ص: 189

1- (1). تهذیب الأحکام: ج 6 ص 75 ح 148 (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج 101 ص 132 ح 62.

2- (2). بعد از غسل واجب است میت را حنوط کنند یعنی به پیشانی و کف دست ها و سر زانو ها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند و مستحب است به سر بینی میت هم کافور بمالند.

3- (3). تهذیب الأحکام: ج 6 ص 76 ح 149 (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج 101 ص 133.

السُّرَّةَ وَالرُّكْبَتَيْنِ، وَالْأَحَبُّ إِلَيْنَا وَالْأَفْضَلُ لِكُلِّ أَحَدٍ شَدَّهُ عَلَى السَّبِيلِ الْمَأْلُوفَةِ الْمَعْرُوفَةِ لِلنَّاسِ جَمِيعاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

2/689 وسأل: هل يجوز أن يشدَّ عليه مكانَ العقدِ تَكَّةً (1)؟

فأجاب: لا يجوزُ شدُّ الميزرِ بشيءٍ سِوَاهُ مِنْ تَكَّةٍ وَلَا غَيْرِهَا.

3/689 وسأل عن التَّوَجُّهِ لِلصَّلَاةِ أَنْ يَقُولَ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا ذَكَرَ: أَنَّهُ إِذَا قَالَ: عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ فَقَدْ أَبَدَعَ، لِأَنَّا لَمْ نَجِدْهُ فِي شَيْءٍ مِنْ كُتُبِ الصَّلَاةِ خِلا حَدِيثاً وَاحِداً فِي كِتَابِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَدِّهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ: أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِلْحَسَنِ: كَيْفَ تَتَوَجَّهُ؟ فَقَالَ: أَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ.

فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ عَنْ هَذَا أَسَأُ لَكَ. كَيْفَ تَقُولُ: وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً (2) مُسْلِماً؟ قَالَ الْحَسَنُ: أَقُولُهُ. فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا قُلْتَ ذَلِكَ فَقُلْ: عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَمِنْهَاجِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالْإِيْتِمَامِ بِأَلِ مُحَمَّدٍ، حَنِيفاً مُسْلِماً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّوَجُّهُ كُلُّهُ لَيْسَ بِفَرِيضَةٍ، وَالسُّنَّةُ الْمَوْكَدَةُ فِيهِ الَّتِي هِيَ كَالِإِجْمَاعِ الَّذِي لَا خِلَافَ فِيهِ: وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً مُسْلِماً عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِ مُحَمَّدٍ وَهُدَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي (3) وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أَمَرْتُ وَأَنَا

ص: 190

1- (1). التَّكَّةُ: رِبَاطُ السَّرَاوِيلِ (تاج العروس: ج 13 «تكك»).

2- (2). الحَنِيفُ: وَهُوَ الْمَائِلُ إِلَى الْإِسْلَامِ، الثَّابِتُ عَلَيْهِ (النهاية: ج 1 ص 451 «[1] حنف»).

3- (3). النُّسُكُ: الطَّاعَةُ وَالْعِبَادَةُ وَكَلِمَا تُقَرَّبُ بِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى (النهاية: ج 5 ص 48 «[2] نسك»).

همه مردم، آن را ببندند، إن شاء الله».

[2/689] سؤال کرده بود: آیا جایز است که به جای گره زدن، از بند استفاده کند؟

جواب فرموده بود: «جایز نیست که پارچه میان پاها را به چیزی غیر از خود آن، محکم کنند، خواه بند باشد و یا چیز دیگری».

[3/689] سؤال کرده بود: آیا می شود هنگام گفتن ذکر «وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي...» پیش از آغاز نماز، بگویند: «بر دین ابراهیم و دین محمد»؛ زیرا برخی از اصحاب ما گفته اند: هنگامی که بگویند: «بر دین محمد»، بدعت نهاده است؛ زیرا آن را در هیچ یک از کتاب های مربوط به نماز نیافته ایم، جز یک حدیث در کتاب قاسم بن محمد، از جدش، از حسن بن راشد که امام صادق علیه السلام به حسن فرمود: «چگونه توجه می کنی؟». گفت: می گویم: لیتیک! چه می گویی؟ امام صادق علیه السلام به او فرمود: «در این باره نمی پرسم؛ بلکه [در باره توجه آغاز نماز می پرسم که] چگونه می گویی: «وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً مُسْلِماً» (1)؟». حسن گفت: آن را می گویم. امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که این را گفتی، بگو: بر دین ابراهیم و دین محمد و روش علی بن ابی طالب و پذیرش امامت خاندان محمد، پاک دین و مسلمان، و من از مشرکان نیستم».

[نام مهدی علیه السلام] جواب فرموده بود: «هیچ بخشی از ذکر "توجه"، واجب نیست؛ ولی مورد اتفاق همگان و بدون مخالف است که گفتن این ذکر، مستحب مؤکد است: «با دینی پاک و از سر تسلیم، به سوی کسی روی آوردم که آسمان ها و زمین را آفرید. بر دین ابراهیم و دین محمد و هدایت امیر مؤمنان هستم و از مشرکان نیستم. نماز و عبادتم و زندگی و مرگم برای خداوند، صاحب اختیار جهانیان، است. شریکی ندارد و به این، فرمان یافته ام و من از مسلمانان هستم. خدایا! مرا از مسلمانان قرار ده. از شیطان رانده شده، به خداوند شنوای دانا پناه می برم. بسم الله الرحمن الرحيم" و سپس حمد را می خوانی».

فقیهی (2) که در علمش تردیدی نیست، می گوید: «دین، از آن محمد و هدایت، از آن علی، امیر مؤمنان علیه السلام است؛ زیرا آن، در او و در نسل وی تا روز قیامت می ماند. پس هر

ص: 191

1- (1). یعنی: به سوی کسی توجه می کنم که آسمان ها و زمین را آفرید، با دینی پاک و از سر تسلیم.

2- (2). ر.ک: ص 187 ح 686 پانویشت 2.

مِنَ الْمُسْلِمِينَ. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ، أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، ثُمَّ تَقْرَأُ الْحَمْدَ.

قَالَ الْفَقِيهُ (1) الَّذِي لَا يَشْكُ فِي عِلْمِهِ: (إِنَّ) الدِّينَ لِمُحَمَّدٍ وَالْهِدَايَةَ لِعَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ لِأَنَّهَا لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفِي عَقِبِهِ بَاقِيَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَمَنْ كَانَ كَذَلِكَ فَهُوَ مِنَ الْمُهْتَدِينَ، وَمَنْ شَكَّ فَلَا دِينَ لَهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الصَّلَاةِ بَعْدَ الْهُدَى.

4/689 وَسَأَلَهُ: عَنِ الْقُنُوتِ فِي الْفَرِيضَةِ إِذَا فَرَعَ مِنْ دُعَائِهِ، (يَجُوزُ) أَنْ يَرُدَّ يَدَيْهِ عَلَى وَجْهِهِ وَصَدْرِهِ لِلْحَدِيثِ الَّذِي رُوِيَ: «أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَنْ يَرُدَّ يَدَى عَبْدِهِ صِفْرًا، بَلْ يَمَلُّوْهَا مِنْ رَحْمَتِهِ» أَمْ لَا يَجُوزُ؟ فَإِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا ذَكَرَ أَنَّهُ عَمَلٌ فِي الصَّلَاةِ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَدُّ الْيَدَيْنِ مِنَ الْقُنُوتِ عَلَى الرَّأْسِ وَالْوَجْهِ غَيْرُ جَائِزٍ فِي الْفَرَايِضِ، وَالَّذِي عَلَيْهِ الْعَمَلُ فِيهِ، إِذَا رَفَعَ يَدَهُ فِي قُنُوتِ الْفَرِيضَةِ وَفَرَعَ مِنَ الدُّعَاءِ، أَنْ يَرُدَّ بَطْنَ رَاحَتَيْهِ مَعَ صَدْرِهِ تَلْقَاءَ رُكْبَتَيْهِ عَلَى تَمَهُّلٍ، وَيُكَبِّرُ وَيُرْكَعُ، وَالْحَبْرُ صَدِّحِيحٌ، وَهُوَ فِي نَوَافِلِ النَّهَارِ وَاللَّيْلِ دُونَ الْفَرَايِضِ، وَالْعَمَلُ بِهِ فِيهَا أَفْضَلُ.

5/689 وَسَأَلَ: عَنِ سَجْدَةِ الشُّكْرِ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ، فَإِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا ذَكَرَ أَنَّهَا بَدْعَةٌ، فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَسْجُدَهَا الرَّجُلُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ، وَإِنْ جَازَ فَفِي صَلَاةِ الْمَغْرِبِ هِيَ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ أَوْ بَعْدَ الْأَرْبَعِ رَكَعَاتِ النَّافِلَةِ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَجْدَةُ الشُّكْرِ مِنَ الزَّمِ السُّنَنِ وَأَوْجِبُهَا، وَلَمْ يَقُلْ أَنَّ هَذِهِ السَّجْدَةَ بَدْعَةٌ إِلَّا مَنْ أَرَادَ أَنْ يُحَدِّثَ فِي دِينِ اللَّهِ بَدْعَةً.

فَأَمَّا الْحَبْرُ الْمَرُوءِيُّ فِيهَا بَعْدَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ، وَالِاخْتِلَافُ فِي أَنَّهَا بَعْدَ الثَّلَاثِ أَوْ

ص: 192

---

1- (1). الفقيه تعبير رمزي للإشارة إلى الإمام الحجة الذي يمثل الفقيه، كي يكون كاتب الرسالة أو حاملها في مأمون إن وقعت بيد الحكومة.

کس باورش این گونه باشد، از ره یافتگان و هر کس مردّد باشد، بی دین است، و از گم راهی پس از راهیابی، به خداوند، پناه می بریم».

[4/689] سؤال کرده بود: آیا جایز است پس از دعا در قنوت نماز واجب، دستانش را بر صورت و سینه اش بکشد، به خاطر حدیثی که می گوید: «خدای عز و جل، بزرگ تر از آن است که دستان بنده اش را تهی باز گرداند؛ بلکه آن را از رحمتش پر می کند»، یا این کار جایز نیست؟ زیرا برخی یاران ما گفته اند که آن، عملی [اضافه] در نماز است.

جواب فرموده بود: «باز گرداندن و کشیدن دست ها پس از قنوت به سر و رو، در نمازهای واجب، جایز نیست و عمل بایسته در این حالت، آن است که چون دستانش را در قنوت نماز واجب، بالا برد و از دعا فارغ شد، کف دستانش را با سینه اش به آرامی به سوی زانوانش ببرد و تکبیر بگوید و رکوع کند. حدیث یاد شده هم درست است؛ اما برای نافله های روز و شب و نه نمازهای واجب و عمل به آن در این نمازها بهتر است».

[5/689] سؤال کرده بود: برخی یاران ما، سجده شکر را پس از نماز واجب، بدعت می خوانند. آیا جایز است که انسان پس از نماز واجب، آن سجده را بگذارد و اگر جایز است، در نماز مغرب، پس از خود نماز باشد یا پس از خواندن چهار رکعت نافله آن؟

جواب فرموده بود: «سجده شکر، از لازم ترین و مؤکدترین مستحب هاست و کسی آن را بدعت نخوانده، جز کسی که می خواهد در دین خدا بدعت بنهد. اما خبر روایت شده در باره سجده پس از نماز مغرب و اختلاف در این که آن پس از سه رکعت نماز مغرب است یا پس از خواندن چهار رکعت نافله اش، باید دانست که برتری دعا و تسبیح، پس از نماز واجب، بر دعا و تسبیح پس از نافله، مانند برتری خود نماز واجب بر نافله است».

سجده شکر، گونه ای دعا و تسبیح است. پس بهتر آن است که پس از نماز واجب باشد، و اگر هم پس از نوافل انجام دهد، جایز است».

[6/689] سؤال کرده بود: یکی از برادران آشنا و شناخته شده ما، مزرعه ای نو در کنار مزرعه ای خراب دارد که سهمی از آن، برای حاکم است و کارگران او، گاه که مرزهای مزرعه را می کارند، کارگزاران حاکم، آنها را آزار می دهند و به غلات مزرعه او، دست اندازی می کنند. مزرعه خراب، قیمتی ندارد؛ زیرا حدود بیست سال است که کشت

بَعْدَ الْأَرْبَعِ، فَإِنَّ فَضْلَ الدَّعَاءِ وَالتَّسْبِيحِ بَعْدَ الْفَرَائِضِ عَلَى الدَّعَاءِ بِعَقِيبِ النَّوَافِلِ كَفَضْلِ الْفَرَائِضِ عَلَى النَّوَافِلِ، وَالسَّجْدَةُ دُعَاءٌ وَتَسْبِيحٌ، فَالْأَفْضَلُ أَنْ يَكُونَ بَعْدَ الْفَرَضِ، فَإِنْ جُعِلَتْ بَعْدَ النَّوَافِلِ أَيْضاً جَازَ.

6/689 وَسَأَلَ: إِنَّ لِبَعْضِ إِخْوَانِنَا مِمَّنْ نَعْرِفُهُ ضَيْعَةً (1) جَدِيدَةً بِجَنْبِ ضَيْعَةِ خَرَابٍ، لِلسُّلْطَانِ فِيهَا حِصَّةٌ، وَأَكْرَهُهُ زُبَيْمًا زَرَعُوا حُدُودَهَا، وَتُوذِيهِمْ عُمَّالُ السُّلْطَانِ وَيَتَعَرَّضُونَ فِي الكُلِّ مِنْ غَلَاتِ صَدِيعَتِهِ، وَلَيْسَ لَهَا قِيَمَةٌ لِخَرَابِهَا، وَإِنَّمَا هِيَ بِأَثَرَةٍ مُنْذُ عَشْرِينَ سَنَةً، وَهُوَ يَتَحَرَّجُ مِنْ شِرَائِهَا؛ لِأَنَّهُ يُقَالُ: إِنَّ هَذِهِ الْحِصَّةَ مِنْ هَذِهِ الضَّيْعَةِ كَانَتْ قُبِضَتْ عَنِ الْوَقْفِ قَدِيمًا لِلسُّلْطَانِ، فَإِنْ جَازَ شِرَاؤُهَا مِنَ السُّلْطَانِ، وَكَانَ ذَلِكَ صَوَابًا، كَانَ ذَلِكَ صَوْنًا وَصَدَاحًا وَعِمَارَةً لِبَيْعَتِهِ، وَإِنَّهُ يَزْرَعُ هَذِهِ الْحِصَّةَ مِنَ الْقَرْيَةِ الْبَائِثَةِ بِفَضْلِ مَاءِ ضَيْعَتِهِ الْعَامِرَةِ، وَيَنْحَسِمُ عَنْهُ طَمَعُ أَوْلِيَاءِ السُّلْطَانِ، وَإِنْ لَمْ يَجْزِ ذَلِكَ عَمِلَ بِمَا تَأْمُرُهُ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الضَّيْعَةُ لَا يَجُوزُ ابْتِيعَاؤها إِلَّا مِنْ مَالِكِهَا أَوْ بِأَمْرِهِ أَوْ رِضًا مِنْهُ.

7/689 وَسَأَلَ: عَنْ رَجُلٍ اسْتَحَلَّ بِامْرَأَةٍ خَارِجَةٍ مِنْ حُجَابِهَا، وَكَانَ يَحْتَرِزُ مِنْ أَنْ يَتَّعَ (لَهُ) وَلَدًا فَجَاءَتْ بِابْنٍ، فَتَحَرَّجَ الرَّجُلُ أَنْ لَا يَقْبَلَهُ فَقَبِلَهُ وَهُوَ شَاكٌّ فِيهِ، وَجَعَلَ يُجْرِي النَّفَقَةَ عَلَى امِّهِ وَعَلَيْهِ حَتَّى مَاتَتِ الْأُمُّ، وَهُوَ ذَا يُجْرِي عَلَيْهِ غَيْرَ أَنَّهُ شَاكٌّ فِيهِ لَيْسَ يَخْلِطُهُ بِنَفْسِهِ، فَإِنْ كَانَ مِمَّنْ يَجِبُ أَنْ يَخْلِطُهُ بِنَفْسِهِ وَيَجْعَلُهُ كَسَائِرِ وُلْدِهِ فَعَلَّ ذَلِكَ، وَإِنْ جَازَ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ شَيْئًا مِنْ مَالِهِ دُونَ حَقِّهِ فَعَلَّ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْإِسْتِحْلَالُ بِالْمَرْأَةِ يَتَّعُ عَلَى وُجُوهِهِ، وَالْجَوَابُ يَخْتَلِفُ فِيهَا، فَلْيَذْكَرِ الْوَجْهَ الَّذِي وَقَعَ الْإِسْتِحْلَالُ بِهِ مَشْرُوحًا، لِيَعْرِفَ الْجَوَابَ فِيمَا يَسْأَلُ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ

ص: 194

1- (1). الضَّيْعَةُ: الْعَقَارُ، وَالضَّيْعَةُ: الْأَرْضُ الْمُغَلَّةُ (تَاجُ الْعُرُوسِ: ج 1 ص 315 «ضَيْع»).



نشده و کنار افتاده است و برادر ما هم از گناه خرید آن، دوری می کند؛ زیرا گفته می شود: سهم حاکم از این مزرعه خراب، وقف بوده و از دست کسانی که بر آنها وقف شده، به نفع حاکم، گرفته شده است. حال اگر خریدن آن سهم از حاکم، کار جایز و درستی است، خریدش به صلاح و سامان یافتن و مایه آبادانی مزرعه برادرمان است، که اگر آن را بخرد، می تواند با آب اضافی مزرعه آبادش، در آن جا هم کشت کند و هم دست کارگزاران حاکم را کوتاه می کند، و اگر جایز نیست، به هر چه فرمان دهی، همان را عمل می کند، **إن شاء الله تعالی**.

جواب فرموده بود: «جایز نیست مزرعه را جز از مالک حقیقی آن و یا به فرمان و رضایت او خرید».

[7/689] سؤال کرده بود: مردی زنی را دور از چشم حاجبان او، برای خود [عقد و] حلال کرده است و از بچه دار کردنش پرهیز می کرده است؛ اما پسری متولد می شود و مرد هم، با وجود شکش گناه نپذیرفتن آن را به عهده نگرفته و کودک را پذیرفته است و هزینه مادر و کودک را پرداخته، تا آن که مادر مرده است و اکنون نیز هزینه کودک را می دهد؛ اما هنوز شک دارد و او را به درون زندگی خود نمی آورد. حال اگر واجب است که چنین کند و او را مانند بقیه فرزندان قرار دهد، [بفرماید تا] بکند و اگر جایز است که بخشی از مالش را به جای حقیقش به او بدهد، بکند.

جواب فرموده بود: «حلال کردن زن، به چندین گونه [مانند ازدواج، خرید کنیز و...] است. بدین خاطر، جواب هم مختلف می شود. باید به طور مشروح بگویند که حلال کردن، به چه طریقی صورت گرفته است تا جوابش را در باره کودک بگیرد، **إن شاء الله**».

و در پایان، خواسته بود که امام برایش دعا کند. جواب این گونه آمده بود:

«خداوند بر او ببخشد، آن گونه که خدای بزرگ و متعال، خود، شایسته آن است، به خاطر حقیقی که بر ما دارد و رعایت حق پدرش - که خدا رحمتش کند - و

الْوَلَدِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

وَسَأَلَهُ الدُّعَاءَ لَهُ.

فَخَرَجَ الْجَوَابُ: جَادَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمَا هُوَ جَلٌّ وَتَعَالَى أَهْلُهُ، إِجَابَنَا لِحَقِّهِ، وَرَعَايَتَنَا لِأَبِيهِ رَحِمَهُ اللَّهُ، وَقُرْبِهِ مِنَّا، وَقَدَّ رَضِينَا بِمَا عَلِمْنَا مِنْ جَمِيلِ نَيْتِهِ، وَوَقَفْنَا عَلَيْهِ مِنْ مُخَاطَبَتِهِ الْمُقَرَّبَةِ لَهُ مِنَ اللَّهِ، الَّتِي تُرَضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولُهُ وَأَوْلِيَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالرَّحْمَةُ بِمَا بَدَأْنَا، نَسَأَلُ اللَّهَ بِمَسْأَلَتِهِ مَا أَمَلَهُ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ عَاجِلٍ وَآجِلٍ، وَأَنْ يُصَلِّحَ لَهُ مِنْ أَمْرِ دِينِهِ وَدُنْيَاةٍ مَا يُحِبُّ صِلَاحَهُ، إِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٌ.

690. الاحتجاج: وَكَتَبَ [ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَمِيرِيُّ ] إِلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَيْضًا فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَثَلَاثِينَ كِتَابًا سَأَلَهُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أُخْرَى.

1/690 كَتَبَ فِيهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَطَالَ اللَّهُ بِقَاءِكَ، وَأَدَامَ عَزْكَ وَكَرَامَتَكَ، وَسَدَّ عَادَتَكَ وَسَلَامَتَكَ، وَأَتَمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ، وَزَادَ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْكَ، وَجَمِيلِ مَوَاهِبِهِ لَدَيْكَ، وَفَضْلِهِ عَلَيْكَ، وَجَزِيلِ قَسَمِهِ لَكَ، وَجَعَلَنِي مِنَ السَّوْءِ كُلِّهِ فِدَاكَ، وَقَدَّمَنِي قِبْلَكَ، إِنَّ قِبْلَنَا مَشَايخَ وَعَجَائِرَ يَصُومُونَ رَجَبًا مُنْذُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَأَكْثَرَ، وَيَصِلُونَ بِشَعْبَانَ وَشَهْرِ رَمَضَانَ. وَرَوَى لَهُمْ بَعْضُ أَصْحَابِنَا: إِنْ صَوْمَهُ مَعْصِيَةٌ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ الْفَقِيهُ: يَصُومُ مِنْهُ أَيَّامًا إِلَى خَمْسَةِ عَشَرَ يَوْمًا ثُمَّ يَقْطَعُهُ، إِلَّا أَنْ يَصُومَهُ عَنِ الثَّلَاثَةِ الْأَيَّامِ الْفَائِتَةِ، لِلْحَدِيثِ أَنْ نِعَمَ شَهْرُ الْقَضَاءِ رَجَبٌ. (1)

2/690 وَسَأَلَ: عَنْ رَجُلٍ يَكُونُ فِي مَحْمِلِهِ وَالثَّلْجُ كَثِيرٌ بِقَامَةِ رَجُلٍ، فَيَتَخَوَّفُ أَنْ نَزَلَ

ص: 196

1- (1). إن صيام كل أيام رجب مستحب، بل إن للنصف الثاني من شهر رجب فضلًا أكبر و لذلك تحتل التقيية في هذا النوع من المراسلات التي كان حكام الجور بإمكانهم الوصول إليها، أو أن يكون النهي عن صيام ثلاثة شهور متتالية. (راجع وسائل الشيعة: ج 10 ص 482 ح 13900، و [1] الحدائق الناضرة: ج 13 ص 454).

نزدیکی اش به ما! ما نیت نیکویش را دانستیم و به آن خشنودیم و از سخن گفتن نزدیک کننده اش به خداوند، به خاطر آغازش از ما اطلاع یافتیم؛ سخن گفتنی که خدای عز و جل و پیامبر و اولیایش - که بر آنان درود و رحمت باد - را خشنود می کند.

ما نیز همراه درخواست او، از خدا می خواهیم که هر خیری را که آرزو دارد، مربوط به این دنیای زودگذر و یا آخرت باشد، برایش برآورد و امر دین و دنیایش را که دوست دارد به سامان آید، به سامان آورد، که او سرپرستی تواناست». (1)

690. الاحتجاج - در نقل مکاتبه ای دیگر میان محمد بن عبد الله حمیری و امام عصر علیه السلام، در سال 308 قمری -:

[1/690] نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند، عمرت را طولانی کند و عزت، کرامت، سعادت و سلامت را مستدام بدارد و نعمتش را بر تو کامل کند و در احسانش به تو و موهبت های زیبایش نزد تو و فزون بخشی اش بر تو و سهم فراوان تو بیفزاید و در رویارویی با هر بدی، مرا فدای تو کند و پیش مرگ تو گرداند!

[آن گاه سؤال کرده بود: نزد ما، پیرمردان و پیرزنانی هستند که بیش از سی سال است که ماه رجب را روزه می گیرند و روزه ماه شعبان را به رمضان متصل می کنند، و اکنون یکی از یاران ما برایشان روایت کرده که این روزه حرام است.

جواب آمده بود: فقیه علیه السلام می فرماید: «روزهایی را از آن (ماه رجب) تا پانزده روز، روزه بگیرد و سپس قطع کند، مگر آن که قضای روزه مستحبی سه روز از دست رفته [ی هر ماه] را بخواهد بگیرد که حدیث داریم بهترین ماه برای قضا کردن روزه، ماه رجب است». (2)

[2/690] سؤال کرده بود: مردی در کجاوه است و برفی فراوان به قامت یک انسان، روی زمین نشسته است و از این می ترسد که اگر فرود آید، در آن فرورود، و گاه در همان حال که در کجاوه نشسته، برف فرو می ریزد و آن قدر فراوان و پر و سنگین است که

ص: 197

---

1- (1). الاحتجاج: ج 2 ص 573، [1] بحار الأنوار: ج 53 ص 159 ح 3.

2- (2). روزه همه روزهای رجب، مستحب است و حتی نیمه دوم ماه رجب، فضیلت بیشتری دارد. از این رو، احتمال تقیه در این گونه مکاتبات که دسترس حاکمان جور به آن بیشتر بوده است، می رود و یا این که نهی از روزه سه ماه پیاپی است.

الْعَوْصَ فِيهِ، وَرُبَّمَا يَسْقُطُ الثَّلْجُ وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ، وَلَا يَسْتَوِي لَهُ أَنْ يُلَبَّدَ (1) شَيْئاً مِنْهُ لِكَثْرَتِهِ وَتَهَافُثِهِ، هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُصَلِّيَ فِي الْمَحْمِلِ الْفَرِيضَةَ، فَقَدْ فَعَلْنَا ذَلِكَ أَيَّاماً، فَهَلْ عَلَيْنَا فِي ذَلِكَ إِعَادَةٌ أَمْ لَا؟

فأجاب عليه السلام: لا بأس به عند الضرورة والشدة.

3/690 وسأل: عن الرجل يلحق الإمام وهو راكع فيركع معه، ويحتسب تلك الركعة.

فإن بعض أصحابنا قال: إن لم يسمع تكبيرة الركوع فليس له أن يعتد بتلك الركعة؟

فأجاب عليه السلام: إذا لحق مع الإمام من تسبيح الركوع تسبيحة واحدة، اعتد بتلك الركعة، وإن لم يسمع تكبيرة الركوع.

4/690 وسأل: عن رجل صلى الظهر ودخل في صلاة العصر، فلما أن صلى من صلاة العصر ركعتين، استيقن أنه صلى الظهر ركعتين، كيف يصنع؟

فأجاب عليه السلام: إن كان أحدث بين الصلاتين حادثاً يقطع بها الصلاة أعاد الصلاتين، وإن لم يكن أحدث حادثاً جعل الركعتين الآخرتين تيمناً لصلاة الظهر، وصلى العصر بعد ذلك.

وسأل: عن أهل الجنة هل يتوالدون إذا دخلوها أم لا؟

فأجاب عليه السلام: إن الجنة لا حمل فيها للنساء ولا ولادة، ولا طمث (2) ولا نفاس، ولا شقاء بالطفولية. وفيها ما تشتهي الأنفس وتلذ الأعين، كما قال سبحانه، فإذا اشتهى المؤمن ولداً، خلقه الله عز وجل بغير حمل ولا ولادة على الصورة التي يريد، كما خلق آدم عبراً.

5/690 وسأل: عن رجل تزوج امرأة بسنىء معلوم إلى وقت معلوم، وبقي له عليها

ص: 198

1- (1). يلبد: أى يزيل ويُنحى (انظر: لسان العرب: ج 3 ص 386 و387 «لبد»).

2- (2). طمئت المرأة: إذا حاضت (المصباح المنير: ص 377 «طمث»).

برایش میسر نیست که چیزی از آن را کنار براند [و بیرون بیاید]. آیا جایز است که نماز واجب را در کجاوه بخواند. ما این کار را روزهایی انجام داده ایم. آیا این نمازها را باید دوباره بخوانیم یا نه؟ جواب آمده بود: «هنگام اضطرار و سختی، اشکالی ندارد».

[3/690] سؤال کرده بود: مردی به امام جماعت که در رکوع است، می رسد و به رکوع می رود و آن رکعت را به شمار می آورد؛ اما برخی یاران ما می گویند: اگر تکبیر رکوع را نشنیده است، نمی تواند آن رکعت را به شمار آورد.

جواب آمده بود: «هنگامی که به یک تسبیح از تسبیحات رکوع امام نیز برسد، آن رکعت را به شمار می آورد، حتی اگر تکبیر به رکوع رفتن را نشنیده باشد».

[4/690] سؤال کرده بود: شخصی نماز ظهر را خوانده و به نماز عصر وارد شده است. هنگامی که دو رکعت از نماز عصر را خواند، یقین می کند که نماز ظهر را دورکعتی خوانده است.

چه کند؟

[5/690] جواب آمده بود: «اگر میان دو نماز، کاری که قطع کننده نماز است، انجام داده، هر دو نماز ظهر و عصر را دوباره بخواند و اگر چنین کاری نکرده است، دو رکعت دیگر را باقی مانده نماز ظهر قرار می دهد و نماز عصر را پس از آن می خواند».

سؤال کرده بود: آیا بهشتیان در بهشت، بچه دار می شوند؟ جواب آمده بود: «زنان در بهشت، نه [زحمت] بارداری و ولادت فرزند دارند و نه حیض و نفاس می بینند و نه زحمت بچه داری می کشند؛ ولی در آن، چیزهایی است که جانها به آن شوق دارند و چشمها از دیدنش لذت می برند، همان گونه که خداوند فرموده است. پس هنگامی که مؤمن، فرزند بخواهد، خدای عز و جل بدون بارداری و تولد، او را به همان شکلی که خواسته است، می آفریند، همان گونه که آدم را برای عبرت اندوزی آفرید».

سؤال کرده بود: مردی زنی را تا مدتی معین و با اجرتی معلوم به ازدواج موقت خود در آورده است و هنوز بخشی از مدت زن، باقی مانده که مرد، آن را به او می بخشد. آن زن هم سه روز پیش از بخشیده شدن مدتش، حائض شده است. آیا جایز است وقتی که زن پاک شد، مرد دیگری او را برای مدتی معین با اجرتی معلوم به همسری خود در آورد

وَقَتَّ، فَجَعَلَهَا فِي حِلٍّ مِمَّا بَقِيَ لَهُ عَلَيْهَا، وَقَدْ كَانَتْ طَمِثَتْ قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهَا فِي حِلٍّ مِنْ أَيَّامِهَا بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، أَيَجُوزُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا رَجُلٌ آخَرَ بِشَيْءٍ مَعْلُومٍ إِلَى وَقْتٍ مَعْلُومٍ عِنْدَ طَهْرِهَا مِنْ هَذِهِ الْحَيْضَةِ، أَوْ يَسْتَقْبِلُ بِهَا حَيْضَةً أُخْرَى؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَسْتَقْبِلُ حَيْضَةً غَيْرَ تِلْكَ الْحَيْضَةِ؛ لِأَنَّ أَقْلَ تِلْكَ الْعِدَّةِ حَيْضَةٌ وَطَهْرَةٌ تَامَةٌ. (1)

6/690 وَسَأَلَ: عَنِ الْأَبْرَصِ وَالْمَجْدُومِ وَصَاحِبِ الْفَالِجِ، هَلْ يَجُوزُ شَهَادَتُهُمْ، فَقَدْ رُوِيَ لَنَا: أَنَّهُمْ لَا يُؤْمُونَ الْأَصْحَاءَ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ كَانَ مَا بِهِمْ حَادِثًا جَازَتْ شَهَادَتُهُمْ، وَإِنْ كَانَ وِلَادَةً لَمْ يَجُزْ.

7/690 وَسَأَلَ: هَلْ يَجُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَزَوَّجَ ابْنَةَ امْرَأَتِهِ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ كَانَتْ زُبَيْتٌ فِي حِجْرِهِ فَلَا يَجُوزُ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ زُبَيْتٌ فِي حِجْرِهِ وَكَانَتْ أُمَّهَا فِي غَيْرِ عِيَالِهِ (2) فَقَدْ رُوِيَ: أَنَّهُ جَائِزٌ. (3)

8/690 وَسَأَلَ: هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَتَزَوَّجَ بِنْتَ ابْنَةِ امْرَأَةٍ ثُمَّ يَتَزَوَّجَ جَدَّتَهَا بَعْدَ ذَلِكَ؟ أَمْ لَا يَجُوزُ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ نُهِيَ عَنِ ذَلِكَ.

9/690 وَسَأَلَ: عَنِ رَجُلٍ ادَّعَى عَلَى رَجُلٍ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَأَقَامَ بِهِ الْبَيِّنَةَ الْعَادِلَةَ، وَادَّعَى عَلَيْهِ أَيْضًا خَمْسَمِئَةَ دِرْهَمٍ فِي صَكِّ آخَرَ، وَلَهُ بِذَلِكَ كُلُّهُ بَيِّنَةٌ عَادِلَةٌ، وَادَّعَى عَلَيْهِ أَيْضًا ثَلَاثَمِئَةَ دِرْهَمٍ فِي صَكِّ آخَرَ، وَمِثَّتِي دِرْهَمٍ فِي صَكِّ آخَرَ، وَلَهُ بِذَلِكَ كُلُّهُ بَيِّنَةٌ

ص: 200

1- (1). إن الأحاديث و الأقوال الفقهية حول الحد الأدنى لعدة المرأة في الزواج المؤقت مختلفة وقد جاءت في كتب الحديث و الفقه. راجع: الحقائق الناضرة، ج 24، ص 182 (بعد).

2- (2). خ ل: «حباله» كما في بحار الأنوار: ج 53 ص 166 و [1] وسائل الشيعة: ج 14 ص 352 ح 7. [2]

3- (3). التقرير الروائي بحاجة إلى جمعه و مواءمته مع الروايات المتعددة الأخرى و فتاوى الفقهاء حيث لا يفرقون بين الفتاة المترتبة في الحبر و غيره، و لا يجيزون كليهما. راجع: وسایل الشيعة: ج 20 ص 457 باب 18 و [3] مستمسك العروة الوثقى: ج 14 ص 189. [4]

و یا باید صبر کند تا یک حیض دیگر ببیند؟

جواب آمده بود: «یک حیض دیگر، غیر از آن حیض نخست را انتظار کشد؛ زیرا حدّ اقلّ عدّه ازدواج موقت، یک حیض و یک طهر و پاکی کامل است». (1)

[6/690] سؤال کرده بود: آیا گواهی دادن بیماران مبتلا به پیسی، جذام و فلج برخی اعضا، جایز است؟ [این تردید از آن روست که] برای ما روایت شده است آنان نمی توانند امام جماعت افراد تن درست بشوند.

جواب آمده بود: «اگر این عیب برایشان پیش آمده است، گواهی آنها جایز و اگر مادرزادی است، جایز نیست».

[7/690] سؤال کرده بود: آیا جایز است مرد با دختر همسرش ازدواج کند؟

جواب آمده بود: «اگر آن دختر در دامان او پرورش یافته است، جایز نیست، و اگر در دامان او پرورش نیافته و مادرش هم، اکنون همسر او نیست، روایت شده که جایز است». (2)

[8/690] سؤال کرده بود: آیا جایز است با دختر دختر زنی ازدواج کند و پس از او، مادر بزرگ آن دختر را به همسری بگیرد، یا جایز نیست؟

جواب آمده بود: «از این کار، نهی شده است».

[9/690] سؤال کرده بود: مردی ادّعا کرده که از فرد دیگری هزار درهم می خواهد و دو شاهد عادل هم آورده است و نیز ادّعا کرده است که پانصد درهم در قبالة و سندی دیگر از او طلب دارد و برای همه اینها گواه عادل دارد و همچنین سیصد درهم در قبالة ای و دویست درهم در قبالة ای دیگر را نیز ادّعا کرده و برای همه آنها دو شاهد عادل دارد؛ ولی طرف دعوا می گوید که این قبالة ها، همه، جزئی از آن قبالة بدهی هزار درهمی اند؛ ولی مدّعی، منکر این گفته اوست. آیا تنها یک هزار درهم به عهده او می آید یا همان گونه که شاهد ها شهادت داده اند، همه مبالغ موجود در قبالة های دیگر هم به گردن او می آید و قبالة ها از هم کم نمی شوند و با همان صورت ظاهری خود، بدهی های مجدد را اثبات می کنند؟

ص: 201

1- (1). احادیث و اقوال فقهی در باره حدّ اقلّ عدّه زن در ازدواج موقت، گوناگون است.

2- (2). گزارش حدیثی، نیازمند جمع و سازگار کردن آن با احادیث متعدّد دیگر و فتاوی فقیهان است که میان دختر پرورش یافته در دامان و غیر آن، فرقی نمی نهند و هر دورا جایز نمی شمردند.

عَادِلَةٌ، وَيَزَعُمُ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ أَنَّ هَذِهِ الصُّكَاكَ كُلُّهَا قَدْ دَخَلَتْ فِي الصَّكِّ الَّذِي بِالْفِ دِرْهَمٍ، وَالْمُدَّعَى مُنْكَرٌ أَنْ يَكُونَ كَمَا زَعَمَ، فَهَلْ يَجِبُ عَلَيْهِ الْأَلْفُ الدَّرْهَمَ مَرَّةً وَاحِدَةً، أَوْ يَجِبُ عَلَيْهِ كَمَا يُقِيمُ الْبَيْتَةَ بِهِ وَلَيْسَ فِي الصُّكَاكِ اسْتِثْنَاءٌ، إِنَّمَا هِيَ صِكَاكٌ عَلَى وَجْهِهَا؟  
فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُؤْخَذُ مِنَ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ أَلْفُ دِرْهَمٍ مَرَّةً وَاحِدَةً وَهِيَ الَّتِي لَا شُبُهَةَ فِيهَا، وَيُرَدُّ الِْيَمِينُ فِي الْأَلْفِ الْبَاقِي عَلَى الْمُدَّعَى، فَإِنْ نَكَلَ فَلَا حَقَّ لَهُ.

10/690 وَسَأَلَ عَنْ طِينِ الْقَبْرِ: يَوْضَعُ مَعَ الْمَيِّتِ فِي قَبْرِهِ، هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ أَمْ لَا؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَوْضَعُ مَعَ الْمَيِّتِ فِي قَبْرِهِ، وَيُخْلَطُ بِحَنَوطِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

11/690 وَسَأَلَ فَقَالَ: زُوِيَ لَنَا عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ كَتَبَ عَلَى إِزَارِ إِسْمَاعِيلَ ابْنِهِ:

إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ: أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَهَلْ يَجُوزُ لَنَا أَنْ نَكْتُبَ مِثْلَ ذَلِكَ بِطِينِ الْقَبْرِ أَمْ غَيْرُهُ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَجُوزُ ذَلِكَ.

12/690 وَسَأَلَ: هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُسَبَّحَ الرَّجُلُ بِطِينِ الْقَبْرِ، وَهَلْ فِيهِ فَضْلٌ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُسَبَّحُ بِهِ فَمَا مِنْ شَيْءٍ مِنَ التَّسْبِيحِ أَفْضَلَ مِنْهُ، وَمِنْ فَضْلِهِ أَنَّ الرَّجُلَ يَنْسَى التَّسْبِيحَ وَيُدِيرُ السُّبْحَةَ فَيَكْتُبُ لَهُ التَّسْبِيحَ.

13/690 وَسَأَلَ: عَنِ السَّجْدَةِ عَلَى لَوْحٍ مِنْ طِينِ الْقَبْرِ، وَهَلْ فِيهِ فَضْلٌ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَجُوزُ ذَلِكَ وَفِيهِ الْفَضْلُ.

14/690 وَسَأَلَ: عَنِ الرَّجُلِ يَزُورُ قُبُورَ الْأَنْيَمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُسَجِدَ عَلَى الْقَبْرِ أَمْ لَا؟ وَهَلْ يَجُوزُ لِمَنْ صَلَّى عِنْدَ بَعْضِ

قُبُورِهِمْ: أَنْ يَقُومَ وَرَاءَ الْقَبْرِ وَيَجْعَلَ الْقَبْرَ قِبْلَةً، أَمْ يَقُومُ عِنْدَ رَأْسِهِ أَوْ رِجْلَيْهِ؟ وَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَتَقَدَّمَ الْقَبْرَ وَيُصَلِّيَ وَيَجْعَلَ الْقَبْرَ خَلْفَهُ أَمْ لَا؟



جواب آمده بود: «از طرف دعوا، یک هزار درهم اول را که در آن هیچ شبهه ای نیست، می گیرند و در مورد هزار درهم دوم [حاصل جمع قباله های پانصدی و سیصدی و دویستی]، سوگند خوردن را به مدعی باز می گردانند و اگر سوگند نخورد، حقی ندارد».

[10/690] سؤال کرده بود: آیا نهادن گل قبر [امام حسین علیه السلام] با جنازه مرده در قبر، جایز است یا نه؟

جواب آمده بود: «آن را همراه مرده در قبرش می نهند و با حنوطش نیز مخلوط می کنند، این شاء الله».

[11/690] سؤال کرده بود: برای ما از امام صادق علیه السلام روایت شده است که بر یکی از پارچه های کفن فرزندش اسماعیل، نوشت: «اسماعیل گواهی می دهد که معبودی جز خداوند یگانه نیست». آیا جایز است که ما نیز مانند آن را با گل قبر [امام حسین علیه السلام] یا غیر آن بنویسیم؟

جواب آمده بود: «جایز است».

[12/690] سؤال کرده بود: آیا جایز است که مرد، با گل قبر [حسین علیه السلام]، تسبیح بگوید و آیا در آن، فضیلتی هست؟

جواب آمده بود: «با آن تسبیح [ساخته شده از گل قبر حسین علیه السلام] ذکر بگوید که هیچ تسبیحی برتر از آن نیست و از برتری آن، این که اگر انسان، ذکر را فراموش کند و تسبیح را بچرخاند، برایش پاداش تسبیح گفتن می نویسند».

[13/690] سؤال کرده بود: آیا در سجده بر مهر ساخته شده از گل قبر [امام حسین علیه السلام]، فضیلتی است؟

جواب آمده بود: «این کار، جایز است و فضیلت دارد».

[14/690] سؤال کرده بود: آیا جایز است کسی که قبر امامان علیه السلام را زیارت می کند، بر قبر، سجده کند یا نه؟ و آیا جایز است کسی که نزد قبر ایشان نماز می خواند، پشت قبر بایستد و قبر را قبله قرار دهد یا نزد سر و یا پاهای امام مدفون، بایستد؟ و آیا جایز است که جلوتر از قبر بایستد و نماز بخواند و قبر را پشت سر خود قرار دهد؟

جواب آمده بود: «اما سجده بر قبر، چه در نماز نافله و چه واجب و زیارت، جایز

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا السُّجُودُ عَلَى الْقَبْرِ، فَلَا يَجُوزُ فِي نَافِلَةٍ وَلَا فَرِيضَةٍ وَلَا زِيَارَةٍ، وَالَّذِي عَلَيْهِ الْعَمَلُ: أَنْ يَضَعَ حَدَّهُ الْأَيْمَنَ عَلَى الْقَبْرِ. وَأَمَّا الصَّلَاةُ فَإِنَّهَا خَلْفُهُ، وَيَجْعَلُ الْقَبْرَ أَمَامَهُ، وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا عَنْ يَمِينِهِ وَلَا عَنْ يَسَارِهِ، لِأَنَّ الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يُتَقَدَّمُ وَلَا يُسَاوَى.

15/690 وَسَأَلَ فَقَالَ: هَلْ يَجُوزُ لِلرَّجُلِ إِذَا صَلَّى الْفَرِيضَةَ أَوْ النَّافِلَةَ وَيَبِيدُ السُّبْحَةَ أَنْ يُدِيرَهَا وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَجُوزُ ذَلِكَ إِذَا خَافَ السَّهْوَ وَالغَلَطَ.

16/690 وَسَأَلَ: هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُدِيرَ السُّبْحَةَ بِيَدِهِ الْيَسَارِ إِذَا سَبَّحَ، أَوْ لَا يَجُوزُ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَجُوزُ ذَلِكَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

17/690 وَسَأَلَ فَقَالَ: رُوِيَ عَنِ الْفَقِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَيْعِ الْوُقُوفِ خَبْرٌ مَأْثُورٌ: إِذَا كَانَ الْوَقْفُ عَلَى قَوْمٍ بِأَعْيَانِهِمْ وَأَعْقَابِهِمْ، فَاجْتَمَعَ أَهْلُ الْوَقْفِ عَلَى بَيْعِهِ وَكَانَ ذَلِكَ أَصْلَحَ لَهُمْ أَنْ يَبِيعُوهُ، وَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يُشْتَرَى مِنْ بَعْضِهِمْ إِنْ لَمْ يَجْتَمِعُوا كُلَّهُمْ عَلَى الْبَيْعِ، أَمْ لَا. يَجُوزُ إِلَّا أَنْ يَجْتَمِعُوا كُلَّهُمْ عَلَى ذَلِكَ؟ وَعَنِ الْوَقْفِ الَّذِي لَا يَجُوزُ بَيْعُهُ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ الْوَقْفُ عَلَى إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يَجُوزُ بَيْعُهُ، وَإِنْ كَانَ عَلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَبِيعْ كُلُّ قَوْمٍ مَا يَقْدِرُونَ عَلَى بَيْعِهِ مُجْتَمِعِينَ وَمُتَّفَرِّقِينَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

18/690 وَسَأَلَ: هَلْ يَجُوزُ لِلْمُحْرَمِ أَنْ يُصَيِّرَ عَلَى إِبْطِهِ الْمَرْتَكَ (1) أَوْ التُّوتِيَا (2) لِرِيحِ الْعَرَقِ، أَمْ لَا يَجُوزُ؟

ص: 204

1- (1). الْمَرْتَكُ: مَا يَعَالَجُ بِهِ الصَّنَانُ [ وَهُوَ ذَفَرُ الْإِبْطِ ] وَهُوَ مَعْرَبٌ (المصباح المنير: ص 567 «مرتك»).

2- (2). التُّوتِيَاءُ-بِالْمَدِّ-كُحْلٌ، وَهُوَ مَعْرَبٌ (المصباح المنير: ص 78 «[1] توت»).

نیست و آنچه عمل می شود، این است که گونهٔ راستش را بر قبر می نهد؛ و اما نماز، در پشت قبر خوانده می شود و قبر را جلوی خود قرار دهد و جایز نیست که پیش رو و یا راست و چپ مدفون در قبر خوانده شود؛ زیرا نه بر امام پیشی می گیرند و نه هم تراز او می ایستند».

[15/690] سؤال کرده بود: آیا جایز است نمازگزار در نماز واجب و یا نافله، تسبیح را در دستش بچرخاند؟

جواب آمده بود: «اگر بیم فراموشی و اشتباه دارد، جایز است».

[16/690] سؤال کرده بود: آیا جایز است هنگام تسبیح گفتن [در نمازی مانند نماز جعفر طیار] تسبیح را با دست چپ بچرخاند، یا جایز نیست؟

جواب آمده بود: «این، جایز است و ستایش، ویژهٔ خداوند، پروردگار جهانیان، است».

[17/690] سؤال کرده بود: حدیثی از فقیه علیه السلام در بارهٔ فروختن وقف آمده است که اگر وقف، بر اشخاص معینی، اعم از خودشان و نسل آنها باشد و همهٔ اهل وقف، بر فروش مال وقفی اتفاق کنند و این برایشان بهتر و به مصلحت ایشان باشد، می توانند آن را بفروشند؟ و آیا جایز است که اگر همگی بر فروش اتفاق نکردند، سهم برخی خریده شود؟ و یا جایز نیست، مگر آن که همهٔ آنان بر فروش توافق کنند؟ و وقفی که فروش آن جایز نیست، چیست؟

جواب آمده بود: «مالی که بر پیشوای مسلمانان وقف شده است، فروشش جایز نیست و اگر بر گروهی از مسلمانان وقف شده، هر کدام از آن افراد می توانند سهم خود را بفروشند، همه با هم باشند و یا جدا جدا، **إن شاء الله**».

[18/690] سؤال کرده بود: آیا برای مُحرم، جایز است که بر زیر بغلش، برای آن که بوی عرق ندهد، برخی دواها را مانند مرتک (1) و توتیا، (2) بمالد یا جایز نیست؟

جواب آمده بود: «این، جایز است و توفیق، از خداوند است».

ص: 205

1- (1). مرتک، مادهٔ ای است برای رفع بوی زیر بغل.

2- (2). توتیا، سنگ سر مه است.

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَجُوزُ ذَلِكَ وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ.

19/690 وَسَأَلَ: عَنِ الضَّرِيرِ إِذَا اشْهَدَ فِي حَالِ صِحَّتِهِ عَلَى شَهَادَةٍ، ثُمَّ كَفَّ بَصْرَهُ وَلَا يَرَى خَطَّهُ فَيَعْرِفُهُ، هَلْ تَجُوزُ شَهَادَتُهُ أَمْ لَا؟ وَإِنْ ذَكَرَ هَذَا الضَّرِيرُ الشَّهَادَةَ، هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَشْهَدَ عَلَى شَهَادَتِهِ أَمْ لَا يَجُوزُ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا حَفِظَ الشَّهَادَةَ وَحَفِظَ الْوَقْتَ، جازَتْ شَهَادَتُهُ.

20/690 وَسَأَلَ: عَنِ الرَّجُلِ يُوَقِّفُ ضَيْعَةً أَوْ دَابَّةً وَيُشْهَدُ عَلَى نَفْسِهِ بِاسْمِ بَعْضِ وُكَلَاءِ الْوَقْفِ، ثُمَّ يَمُوتُ هَذَا الْوَكِيلُ أَوْ يَتَغَيَّرُ أَمْرُهُ وَيَتَوَلَّى غَيْرَهُ، هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَشْهَدَ الشَّاهِدُ لِهَذَا الَّذِي أَقِيمَ مَقَامَهُ، إِذَا كَانَ أَصْلُ الْوَقْفِ لِرَجُلٍ وَاحِدٍ أَمْ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَجُوزُ ذَلِكَ (1)، لِأَنَّ الشَّهَادَةَ لَمْ تَقُمْ لِلْوَكِيلِ وَإِنَّمَا قَامَتْ لِلْمَالِكِ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» 2 .

21/690 وَسَأَلَ: عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ قَدْ كَثُرَتْ فِيهِمَا الرُّوَايَاتُ، فَبَعْضٌ يَرُوى: أَنَّ قِرَاءَةَ الْحَمْدِ وَحَدَّهَا أَفْضَلُ، وَبَعْضٌ يَرُوى: أَنَّ التَّسْبِيحَ فِيهِمَا أَفْضَلُ، فَالْفَضْلُ لِأَيِّهِمَا؛ لِنَسْتَعْمَلُهُ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ نَسَخَتْ قِرَاءَةُ أُمَّ الْكِتَابِ فِي هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ التَّسْبِيحَ، وَالَّذِي نَسَخَ التَّسْبِيحَ قَوْلُ الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ صَلَاةٍ لَا قِرَاءَةَ فِيهَا فَهِيَ خِدَاجٌ (2) إِلَّا لِلْعَلِيلِ، أَوْ مَنْ يَكْثُرُ عَلَيْهِ السَّهُوُ فَيَتَخَوَّفُ بَطْلَانَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِ.

22/690 وَسَأَلَ فَقَالَ: يُتَّخَذُ عِنْدَنَا رُبُّ (3) الْجَوْزِ لَوْجَعِ الْحَلْقِ وَالْبَحْبَحَةِ، يُؤْخَذُ الْجَوْزُ

ص: 206

1- (1). في بحار الأنوار: ج 101 ص 303 [1] وسائل الشيعة: ج 18 ص 234 ح 1 [2] غير ذلك).

2- (3). خَدَجُ الصَّلَاةِ: [3] إِذَا نَقَصَهَا، وَمَعْنَاهُ أَتَى بِهَا غَيْرَ كَامِلَةً (المصباح المنير: ص 164 «خدج»).

3- (4). الرُّبُّ: دِيسُ الرُّطْبِ إِذَا طَبَخَ، وَمِنْهُ رُبُّ التُّوتِ وَرُبُّ التَّقَّاحِ... (مجمع البحرين: ج 2 ص 644 «رُبُّ»).

[19/690] سؤال کرده بود: اگر نابینایی را پیش از نابینا شدن برای گواهی بر چیزی حاضر کنند و سپس نابینا شود و نتواند دست خط خود را ببیند و بشناسد، آیا گواهی دادش جایز است یا نه؟ و اگر این نابینا، گواهی قبلی خود را به یاد آورد، آیا جایز است که بر آن، شهادت دهد یا نه؟ جواب آمده بود: «هنگامی که گواهی و زمان را به یاد داشته باشد، گواهی اش جایز است».

[20/690] سؤال کرده بود: مردی مزرعه یا مَرکبی را وقف می کند و برای [سپردن] این وقف به یکی از وکیلان وقف، شاهد می گیرد. سپس این وکیل می میرد و یا حالش دگرگون [و تباه] می شود و کس دیگری سرپرستی وقف را به عهده می گیرد. آیا جایز است شاهد برای این فرد جایگزین، شهادت دهد؟ یا جایز نیست، در حالی که می دانیم اصل وقف برای یک نفر است [و این دو فقط وکیل های اویند]؟

جواب آمده بود: «جایز نیست؛ زیرا شاهد برای وکیل نیامده بود؛ بلکه شاهد مالک بود، و خداوند متعال فرموده است: «و شهادت را برای خدا به پا دارید» (1).

[21/690] سؤال کرده بود: احادیث متعددی در باره رکعت سوم و چهارم نماز است که برخی، خواندن سوره حمد را (بدون سوره)، در آن بهتر می بینند و برخی می گویند: تسبیحات اربعه در آن دو رکعت، بهتر است. حال کدام یک فضیلت دارد تا آن را بخوانیم؟

جواب آمده بود: «[حدیث] خواندن سوره حمد در این دو رکعت، [بهتر بودن قرائت] تسبیحات اربعه را نسخ کرد. حدیث ناسخ، این سخن عالم علیه السلام است: «هر نمازی که قرائت [حمد] در آن نباشد، ناقص است، مگر برای بیمار یا کسی که فراموشکار است و بیم آن دارد که [به دلیل مشابهت رکعات،] اشتباه کند و نمازش باطل شود».

[22/690] سؤال کرده بود: در آبادی ما، برای گلودرد و گرفتگی صدا، رُب گردو درست می کنند، به این گونه که گردوی تازه را قبل از سفت شدن می گیرند و خوب

ص: 207

---

1- (1). در نسخه وسائل الشیعة و بحار الأنوار، «لا یَجوزُ غیرُ ذلک» آمده که معنایش، جواز شهادت بر مسئله می شود و این با فقه و نیز استدلال به این که شاهد برای وکیل نبوده که با مردن و برکناری اش، شهادت از میان برود و همچنین استشهاد به آیه که ترغیب به شهادت دادن است، سازگارتر می نماید. (م)

الرَّطْبِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَنْعَقِدَ وَيُدَقَّ دَقًّا نَاعِمًا، وَيُعَصَّرُ مَائُهُ وَيَصَفَّى وَيُطَبِّخُ عَلَى النِّصْفِ وَيُتْرَكُ يَوْمًا وَلَيْلَةً ثُمَّ يُنْصَبُ عَلَى النَّارِ، وَيُلْقَى عَلَى كُلِّ سِنَّةٍ أَرْطَالٍ مِنْهُ رِطْلٌ عَسَلٍ وَيُغْلَى وَيُنَزَعُ رَغْوَتُهُ، وَيُسْحَقُ مِنَ التُّوشَادِرِ (1) وَالسَّبِّ الْيَمَانِيِّ مِنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ نِصْفٌ مِثْقَالٍ وَيُدَافُ (2) بِذَلِكَ الْمَاءِ، وَيُلْقَى فِيهِ دِرْهَمٌ زَعْفَرَانٍ مَسْحُوقٍ، وَيُغْلَى وَيُؤْخَذُ رَغْوَتُهُ، وَيُطَبِّخُ حَتَّى يَصِيرَ مِثْلَ الْعَسَلِ ثَخِينًا، ثُمَّ يُنْزَلُ عَنِ النَّارِ وَيَبْرُدُ وَيُشْرَبُ مِنْهُ، فَهَلْ يَجُوزُ شُرْبُهُ أَمْ لَا؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ كَثِيرُهُ يُسَكِّرُ أَوْ يُغَيِّرُ، فَقَلِيلُهُ وَكَثِيرُهُ حَرَامٌ، وَإِنْ كَانَ لَا يُسَكِّرُ فَهُوَ حَلَالٌ.

23/690 وَسَأَلَ: عَنِ الرَّجُلِ يَعْزِضُ لَهُ الْحَاجَةَ مِمَّا لَا يَدْرِي أَنْ يَفْعَلَهَا أَمْ لَا، فَيَأْخُذُ خَاتَمِينَ فَيَكْتُبُ فِي أَحَدِهِمَا: (نَعَمْ افْعَلْ) وَفِي الْآخَرِ: (لَا تَفْعَلْ) فَيَسْتَخِيرُ اللَّهَ مَرَارًا، ثُمَّ يَرَى فِيهِمَا، فَيُخْرِجُ أَحَدَهُمَا فَيَعْمَلُ بِمَا يَخْرُجُ، فَهَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ أَمْ لَا؟ وَالْعَامِلُ بِهِ وَالتَّارِكُ لَهُ أَهْوُ مِثْلُ الْإِسْتِخَارَةِ أَمْ هُوَ سِوَى ذَلِكَ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الَّذِي سَنَّهُ الْعَالِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْإِسْتِخَارَةِ بِالرُّقَاعِ وَالصَّلَاةِ. (3)

24/690 وَسَأَلَ: عَنْ صَلَاةِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَيِّ أَوْقَاتِهَا أَفْضَلُ أَنْ تُصَلَّى فِيهِ؟ وَهَلْ فِيهَا قُنُوتٌ؟ وَإِنْ كَانَ فَقَى أَيُّ رَكْعَةٍ مِنْهَا؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفْضَلُ أَوْقَاتِهَا صَدْرُ النَّهَارِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ، ثُمَّ فِي أَيِّ الْأَيَّامِ سِتَّتِ،

ص: 208

1- (1). التُّوشَادِرُ: مَادَّةٌ قَلْوِيَّةٌ ذَاتُ طَعْمٍ حَادٍ (فَارْسِيَّةٌ) (المنجد: ص 808 «نشد»).

2- (2). دَافَةٌ يَدُوفَةٌ: إِذَا خَلَطَهُ (لِسَانُ الْعَرَبِ: ج 9 ص 108 «[1] داف»).

3- (3). الْإِسْتِخَارَةُ بِالصَّلَاةِ تَعْنِي أَدَاءَ رَكْعَتَيْنِ مِنَ الصَّلَاةِ وَطَلْبَ الْخَيْرِ مِنَ اللَّهِ، وَاسْتِخَارَةُ ذَاتِ الرُّقَاعِ تَعْنِي كِتَابَةَ «افْعَلْ» وَ«لَا تَفْعَلْ» فِي عِدَّةِ وَرَقَاتٍ وَأَكْمَلَهَا ثَلَاثَ وَرَقَاتٍ «افْعَلْ» وَثَلَاثَ وَرَقَاتٍ «لَا تَفْعَلْ» فِي سِتِّ وَرَقَاتٍ، وَاسْتِخْرَاجُ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا وَالْعَمَلُ طَبَقُ غَالِبِيَّةِ الْوَرَقَاتِ الْمُسْتِخْرَجَةِ بَيْنَ خَمْسِ وَرَقَاتٍ كَحَدِّ أَقْصَى.

می ساینند و آبش را گرفته، صاف می کنند و آن را می پزند تا نیمی از آب آن، بخار شود و یک شبانه روز، آن را رها می کنند و سپس روی آتش می گذارند و به نسبت یک ششم، عسل رویش می ریزند و آن را می جوشانند و کفش را می گیرند و نشادر (1) و زاج یمانی را می ساینند و نیم مثقال از هر یک را با آن آب مخلوط می کنند و به وزن یک درهم، زعفران ساییده شده در آن می ریزند و آن را می جوشانند و کف آن را می گیرند و آن را به اندازه ای می پزند تا مانند عسل سفت شود. آن گاه آن را از روی آتش بر می دارند و سردش می کنند و از آن می نوشند. آیا نوشیدن آن، جایز است؟

جواب آمده بود: «اگر مقدار فراوان آن، مست یا حالت انسان را دگرگون کند، کم و زیاد آن، حرام است و اگر مست نکند، حلال است».

[23/690] سؤال کرده بود: کسی که برایش کاری پیش آید و نداند چه کند و [برای رفع سرگردانی،] دو مهر بر می دارد و در یکی کلمه «بکن» و در دیگری «نکن» می نویسد و چندین بار از خدا طلب خیر می کند و سپس به آن دو می نگرد و یکی را بیرون می کشد و به هر چه آمد، عمل می کند، آیا این کار، جایز است یا نه؟ و آیا عمل کننده و یا عمل نکننده به آنچه بیرون آمده، مانند کسی است که استخاره کرده است، یا مانند آن نیست؟

جواب آمده بود: «سنتی که عالم علیه السلام در این موقعیت ها بنا نهاده است، استخاره با برگه ها و نماز استخاره است». (2)

[24/690] سؤال کرده بود: بهترین وقت برای خواندن نماز جعفر بن ابی طالب کدام است؟ آیا قنوت دارد؟ اگر دارد، در چه رکعتی بخواند؟

جواب آمده بود: «بهترین وقت آن، آغاز روز جمعه است و پس از آن، هر روزی که خواستی و در هر زمان از شب و روز که خواندی، جایز است و دو قنوت دارد: در رکعت دوم، پیش از رکوع و در رکعت چهارم پس از رکوع».

ص: 209

1- (1). ملحق است جامد از ترکیب جوهر فک و دارای طعم زننده (لغتنامه دهخدا).

2- (2). استخاره با نماز، یعنی خواندن دو رکعت نماز و طلب خیر از خداوند، و استخاره ذات رفاع، یعنی نوشتن «بکن» و «نکن» در چند برگه که کامل ترین آن، سه «بکن» و سه «نکن» در شش برگه و در آوردن یک یک آنها و رفتار و عمل مطابق اکثریت برگه های خارج شده در میان حد اکثر پنج برگه است. ک: ج 6 ص 327 (پژوهشی درباره استخاره های منسوب به امام زمان علیه السلام).

وَأَيَّ وَقْتٍ صَلَّيْتَهَا مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ فَهُوَ جَائِزٌ، وَالْقَنُوتُ فِيهَا مَرَّتَانٍ: فِي الثَّانِيَةِ قَبْلَ الرُّكُوعِ، وَفِي الرَّابِعَةِ بَعْدَ الرُّكُوعِ.

25/690 وَسَأَلَ: عَنِ الرَّجُلِ يَنْوِي إِخْرَاجَ شَيْءٍ مِنْ مَالِهِ وَأَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى رَجُلٍ مِنْ إِخْوَانِهِ ثُمَّ يَجِدُ فِي أَقْرَبَائِهِ مُحْتَاجًا، أَيُصْرِفُ ذَلِكَ عَمَّنْ نَوَاهُ لَهُ إِلَى قَرَابَتِهِ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُصْرِفُهُ إِلَى أَدْنَاهُمَا وَأَقْرَبِهِمَا مِنْ مَدَهَبِهِ، فَإِنْ ذَهَبَ إِلَى قَوْلِ الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الصَّدَقَةَ وَذُو رَحِمٍ مُحْتَاجٍ» فَلْيَقْسِمِ بَيْنَ الْقَرَابَةِ وَبَيْنَ الَّذِي نَوَى حَتَّى يَكُونَ قَدْ أَخَذَ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ.

26/690 وَسَأَلَ: فَقَالَ: اخْتَلَفَ أَصْحَابُنَا فِي مَهْرِ الْمَرْأَةِ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِذَا دَخَلَ بِهَا سَقَطَ عَنْهُ الْمَهْرُ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: هُوَ لَازِمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، فَكَيْفَ ذَلِكَ وَمَا الَّذِي يَجِبُ فِيهِ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ كَانَ عَلَيْهِ بِالْمَهْرِ كِتَابٌ فِيهِ ذِكْرٌ دَيْنٍ فَهُوَ لَازِمٌ لَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ كِتَابٌ فِيهِ ذِكْرُ الصَّدَاقِ سَقَطَ إِذَا دَخَلَ بِهَا، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ كِتَابٌ، فَإِذَا دَخَلَ بِهَا سَقَطَ بَاقِي الصَّدَاقِ. (1)

27/690 وَسَأَلَ فَقَالَ: رُوِيَ لَنَا عَنْ صَاحِبِ الْعَسْكَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الْحَزِّ الَّذِي يُغْشَى بِوَبَرِ الْأَرَانِبِ؟ فَوَقَّعَ: يَجُوزُ، وَرُوِيَ عَنْهُ أَيْضًا: أَنَّهُ لَا يَجُوزُ. فَأَيُّ الْخَبَرَيْنِ نَعْمَلُ بِهِ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا حُرِّمَ فِي هَذِهِ الْأَوْبَارِ وَالْجُلُودِ، فَأَمَّا الْأَوْبَارُ وَحَدَّهَا فُكُلٌ حَلَالٌ.

ص: 210

1- (1). ويمكن تسويغ هذه الرواية استناداً إلى سيرة المسلمين في ذلك الوقت. فقد كانوا يرسلون قسماً من المهر، قبل الدخول، بناء على إرشادات القرآن وسنة النبي (صلى الله عليه وآله)، وكانوا يسلمون المرأة بقية المهر بعد الزفاف و الدخول، ولذلك فقد كان الدخول علامة عامة على دفع كل المهر أو قسم منه.



[25/690] سؤال کرده بود: کسی قصد دارد بخشی از دارایی اش را به یکی از برادران دینی اش بدهد، که یکی از خویشانش را نیازمند می یابد. آیا آن را به جای کسی که نیت کرده، می تواند به خویشاوندش برساند؟

جواب آمده بود: «آن را به کسی بدهد که باور دینی نزدیک تری به او دارد، و اگر می خواهد به این سخن عالم علیه السلام عمل کند که: "خداوند، صدقه را از کسی که خویشاوند نیازمند دارد، نمی پذیرد"، آن دارایی را میان خویشاوند و کسی که نیت کرده بود، قسمت کند تا همه فضیلت را دریابد».

[26/690] سؤال کرده بود: یاران ما در مهر زن، اختلاف کرده اند. برخی می گویند: اگر با او آمیزش کرده است، مهر از او ساقط شده است و چیزی به عهده او نیست. برخی نیز می گویند: مهر در دنیا و آخرت به گردن اوست. حکم چیست و چه چیزی در آن واجب است؟

جواب آمده بود: «اگر در نوشته ای که در برابر شوهر دارد، مهر به عنوان بدهی ذکر شده، آن در دنیا و آخرت به عهده اوست و اگر نوشته ای علیه شوهر دارد که مهر را با همان عنوان مهر در آن نوشته است، اگر شوهرش با او آمیزش کرده باشد، دیگر طلبی ندارد و پرداخت [مجدد مهر] به عهده شوهر نیست و اگر زن هیچ نوشته ای علیه شوهر ندارد، پس از آمیزش، بقیه مهر هم [از گردن شوهر] ساقط می شود». (1)

[27/690] سؤال کرده بود: برای ما روایت شده است که در باره نماز خواندن در لباس خز که با کرک خرگوش آمیخته شده، از امام هادی علیه السلام پرسیدند و ایشان نوشت: «جایز است» و نیز از ایشان روایت شده است که «جایز نیست». به کدام حدیث، عمل کنیم؟

جواب آمده بود: «تنها در کرک هایی که همراه پوست است، حرام شده و اما همه کرک ها به تنهایی، حلال اند و یکی از عالمان هم که از معنای این سخن صادق علیه السلام (2): "در رویاه و خرگوش نمی توان نماز خواند و نیز در پارچه های مانند آن" پرسید، [امام علیه السلام

ص: 211

1- (1). توجیه این حدیث با توجه به سیره مسلمانان در آن روزگار، ممکن است. آنان به راه نمایی قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، پیش از آمیزش، بخشی از مهریه را برای زن می فرستادند و پس از عروسی و آمیزش، بقیه آن را به زن می دادند. از این رو، آمیزش، یک نشانه عمومی برای پرداخت همه یا بخشی از مهر بود.

2- (2). بنا بر نسخه «سئل» به صورت مجهول، ترجمه چنین می شود: و از یکی از عالمان (امام عصر علیه السلام) در باره گفته امام صادق علیه السلام پرسیده شد.

وقد سأل بعض العلماء عن معنى قول الصّادق عليه السلام: لا يُصَلِّي في الثعلب ولا في الأرنب، ولا في الثوب الذي يليه، فقال عليه السلام: إنّما عنى الجلود دون غيرها.

28/690 وسأل (1) فقال: يتخذ بأصْفَهان ثياباً عُناييةً على عمَلِ الوشي من قز وإبريسم، هل تجوز الصلاة فيها أم لا؟

فأجاب عليه السلام: لا تجوز الصلاة إلا في ثوب سداة أو لحمته فطناً أو كتاناً.

29/690 وسأل: عن المسح على الرجلين وبأيهما يبدأ؟ باليمين، أو يمسخ عليهما جميعاً معاً؟

فأجاب عليه السلام: يمسخ عليهما جميعاً معاً، فإن بدأ بإحدهما قبل الأخرى فلا يبتدئ إلا باليمين.

30/690 وسأل: عن صلاة جعفر في السفر، هل يجوز أن تُصَلَّى أم لا؟

فأجاب عليه السلام: يجوز ذلك.

31/690 وسأل: عن تسبيح فاطمة عليها السلام: من سها فجاز التكبير أكثر من أربع وثلاثين، هل يرجع إلى أربع وثلاثين أو يستأنف، وإذا

سبح تمام سبعة وستين هل يرجع إلى ستة وستين أو يستأنف، وما الذي يجب في ذلك؟

فأجاب عليه السلام: إذا سها في التكبير حتى تجاوز أربعاً وثلاثين، عاد إلى ثلاثٍ وثلاثين وبنى عليها، وإذا سها في التسبيح فتجاوز سهاً

وستين تسبيحاً عاد إلى ستة وستين وبنى عليها، فإذا جاوز التَّحْمِيدَ مئةً فلا شيء عليه. (2)

ص: 212

1- (1) خ ل: سُئِلَ.

2- (2) . تتطابق هذه الرواية مع الروايات التي اعتبرت ذكر سبحان الله مقدماً على ذكر الحمد لله.

فرمود: "مقصود، در پوست آن دو است، نه غیر آن مانند کرک".

[28/690] سؤال کرده بود: در اصفهان، پارچه های نقش و نگاردار عنبی رنگی با ابریشم و حریر می بافند. آیا نماز در آن، جایز است یا نه؟

جواب آمده بود: «نماز، تنها در پارچه هایی که تار و پود آنها پنبه یا کتان باشد، جایز است».

[29/690] سؤال کرده بود: در مسح پاها، کدام را مقدم کند؟ راست را و یا هر دو را با هم مسح کند؟

جواب آمده بود: «هر دو پا را با هم مسح کند و اگر به یکی پیش از دیگری آغاز کرد، جز راست را مقدم ندارد».

[30/690] سؤال کرده بود: آیا جایز است در مسافرت، نماز جعفر طیار خواند؟

جواب آمده بود: «جایز است».

[31/691] سؤال کرده بود: آیا اگر کسی اشتباه کرد و تکبیر را در تسبیحات فاطمه علیها السلام، بیش از سی و چهار مرتبه گفت، آیا به

شماره سی و چهارم باز گردد [و بدان اکتفا کند] و یا از نو آغاز کند؟ و هنگامی که شصت و هفتمین ذکر تسبیح را گفت، به شصت و

شصتمین باز گردد [و بدان اکتفا کند]، یا از نو آغاز کند؟ و چه کاری در این میان لازم است؟

جواب آمده بود: «اگر هنگام "الله أكبر" گفتن، اشتباه کرد و از سی و چهار گذشت، به سی و سه باز می گردد و بر آن بنا می نهد و اگر در

"سبحان الله" گفتن، از شصت و هفت گذشت، به شصت و شش باز می گردد و بر آن بنا می نهد و چون با گفتن "الحمد لله" از صد

گذشت، کاری به عهده او نیست» (1). (2)

ص: 213

1- (1). الاحتجاج: ج 2 ص 579 ح 357، [1] بحار الأنوار: ج 53 ص 162 ح 4. [2]

2- (2). این حدیث مطابق با احادیثی است که ذکر «سبحان الله»، را مقدم بر ذکر «الحمد لله» دانسته اند (ر.ک: شناخت نامه نماز: ص

491 «چگونگی تسبیح فاطمه علیها السلام»). (م)

691. الغيبة للطوسى: من كتاب آخر (1): فرأيتك أدام الله عزك في تأمل رُفعتي، والتفضل بما يسهّل لأضيّفه إلى سائر أياديك على، واحتجبت أدام الله عزك أن تسأل لى بعض 1/691 الفقهاء عن المصد لمى إذا قام من الشّد هُد الأول للركعة الثالثة، هل يجب عليه أن يكبر؟ فإن بعض أصحابنا قال: لا يجب عليه التكبير، ويجزیه أن يقول: بحول الله وقوته أقوم وأقعد.

الجواب: قال: إن فيه حدیثین، أما أحدهما فإنه إذا انتقل من حالة إلى حالة أخرى فعليه تكبير، وأما الآخر فإنه روى أنه إذا رفع رأسه من السجدة الثانية فكبر، ثم جلس ثم قام فليس عليه للقيام بعد القعود تكبير، وكذلك الشّد هُد الأول، يجرى هذا المجرى، وبأيهما أخذت من جهة التسليم كان صواباً.

2/691 وعن الفصّ الخماهن (2)، هل تجوز فيه الصلاة إذا كان فى إصبغه؟

الجواب: فيه كراهة أن يصلّى فيه، وفيه إطلاق، والعمل على الكراهية.

3/691 وعن رجل اشترى هدياً لرجلٍ غائبٍ عنه، وسأله أن ينحر عنه هدياً بمنى، فلما أراد نحر الهدى نسي اسم الرجل، ونحر الهدى ثم ذكره بعد ذلك، أيجزى عن الرجل أم لا؟

الجواب: لا بأس بذلك وقد أجزأ عن صاحبه.

4/691 وعندنا حاكّة مجوس يأكلون الميتة ولا يعتسلون من الجنابة، وينسجون لنا ثياباً، فهل تجوز الصلاة فيها (من) قبل أن تغسل؟

الجواب: لا بأس بالصلاة فيها.

ص: 214

1- (1). يستفاد من الاحتجاج، [1] هذا كتاب آخر للحميرى وسندهما واحد معتبر.

2- (2). الخماهن: كلمة فارسية، قالوا: حجر أسود يميل إلى الحمرة، فالظاهر أنه الحديد الصينى، وقيل: سواد وبياض (غريب الحديث: ج 1 ص 444 «[2]خما»).

691. الغيبة، طوسی- در نقل نوشته ای دیگر (1)-: [سؤال: ] خداوند، عزّت را مستدام بدارد! نوشته ام را ببین و نظرت را به بنده بگو و با تفصّل و احسانت، کارم را آسان کن تا این نیکی ات را نیز بر دیگر نیکی هایت به من، بیفزایم. خداوند، عزّت را مستدام گرداند! نیاز [1/691] پیدا کرده ام که از یکی از فقیهان در باره نمازگزارى پیرسى که چون از تشهد اول و برای رکعت سوم بر می خیزد، آیا واجب است که تکبیر بگوید؟ برخی یاران ما می گویند: تکبیر بر او واجب نیست و همین که بگوید: «بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ؛ به نیرو و قدرت خدا بر می خیزم و می نشینم»، کافی است.

جواب: او فرمود: «در این باره دو حدیث است. یک حدیث، این است که اگر از حالتی به حالت دیگر منتقل شد، تکبیر بگوید و حدیث دیگر، آن است که چون سرش را از سجده دوم برداشت و تکبیر گفت و سپس نشست، برای برخاستن پس از این نشستن، تکبیری نیست و این برای تشهد اول هم به همین گونه است و از سر تسلیم، به هر یک از حدیث ها عمل کنی، درست و کافی است».

[2/691] سؤال: آیا می شود با انگشتی که نگین آن از خُمَاهَن (2) است، نماز خواند؟

جواب: «در حالی که چنین انگشتی را به دست دارد، نماز کراهت دارد؛ اما جایز و آزاد است و تنها مکروه است».

[3/691] سؤال: مردی برای فردی غایب که از وی خواسته است در مینا برایش قربانی کند، گوسفندی می خرد؛ اما هنگامی که می خواهد قربانی را ذبح کند، نام آن فرد را فراموش می کند و قربانی را ذبح می کند و پس از آن، یادش می آید. آیا این قربانی برای سفارش دهنده کفایت می کند؟

جواب: «اشکالی ندارد و از صاحبش کفایت می کند».

[4/691] سؤال: نزد ما بافندگان مجوسی هستند که گوشت مردار می خورند و غسل جنابت نمی کنند و برای ما لباس می بافند. آیا پیش از شستن این لباس ها جایز است در آنها

ص: 215

---

1- (1). از نقل الاحتجاج استفاده می شود که این نامه دیگری از حمیری است و سند، یکی است. از این رو، حدیث از نظر سند، معتبر است.

2- (2). خُمَاهَن، سنگی سیاه متمایل به سرخ است و به احتمال فراوان، همان آهن چینی است.

5/691 وَعَنِ الْمُصَلِّيِّ يَكُونُ فِي صَلَاةِ اللَّيْلِ فِي ظُلْمَةٍ، فَإِذَا سَجَدَ يَغْلَطُ بِالسَّجَادَةِ وَيَضَعُ جَبْهَتَهُ عَلَى مِسْحٍ أَوْ نَطْعٍ، فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ وَجَدَ السَّجَادَةَ، هَلْ يَعْتَدُّ بِهَذِهِ السَّجَادَةِ أَمْ لَا يَعْتَدُّ بِهَا؟

الجواب: ما لم يستوي جالساً فلا شيء عليه في رفع رأسه لطلب الخمرة (1).

6/691 وَعَنِ الْمُحْرِمِ يَرْفَعُ الظَّلَالَ، هَلْ يَرْفَعُ خَشَبَ العَمَارِيَةِ أَوِ الكَنِيسَةِ (2)، وَيَرْفَعُ الجَنَاحِينَ (3) أَمْ لَا؟

الجواب: لا شيء عليه في تركه وجميع الخشب.

7/691 وَعَنِ الْمُحْرِمِ يَسْتَظِلُّ مِنَ المَطَرِ بِنَطْعٍ أَوْ غَيْرِهِ حَدَرًا عَلَى ثِيَابِهِ وَمَا فِي مَحْمِلِهِ أَنْ يَبْتَلَّ، فَهَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ؟

الجواب: إذا فعل (ذلك) في المحمل في طريقه فعليه دم.

8/691 و9 والرَّجُلُ يَحُجُّ عَنِ اجْرَةِ (4) هَلْ يَحْتَاجُ أَنْ يَذْكُرَ الَّذِي حَجَّ عَنْهُ عِنْدَ عَقْدِ إِحْرَامِهِ أَمْ لَا؟ وَهَلْ يَجِبُ أَنْ يَذْبَحَ عَمَّنْ حَجَّ عَنْهُ وَعَنِ نَفْسِهِ، أَمْ يُجْزِيهِ هَدْيٌ وَاحِدٌ؟

الجواب: يذكره، وإن لم يفعل فلا بأس. (5)

10/691 وَهَلْ يَجُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ يُحْرِمَ فِي كِسَاءِ خَزٍّ (6) أَمْ لَا؟

الجواب: لا بأس بذلك، وقد فعله قوم صالحون.

ص: 216

1- (1). الخمرة: سجادة صغيرة تعمل من سعف النحل وتزمل بالخيوط (مجمع البحرين: ج 1 ص 553 «خمر»).

2- (2). هي شيء يغرز في المحمل أو الرحل ويلقى عليه ثوب يستظل به الراكب ويستتر به (مجمع البحرين: ج 4 ص 100 «[1] كنس»).

3- (3). الجناحان، تعبير مجازي وجميل عن المظلتين المتقدمين الجانبيتين للهودج.

4- (4). في الاحتجاج: «[2] أحد» بدل «أجرة».

5- (5). لم يقع الجواب عن المسألة الثانية ولكن جاء في الاحتجاج [3] وبحار الأنوار: ج 98 ص 115 [4] عن الاحتجاج: [5] لا بد أن يذكر الرجل وقد يجزي هدى واحد وإن لم يفعل فلا بأس.

6- (6). الخز: ثياب تُسج من صوف وإبريسم (النهاية: ج 2 ص 28 «خز»).

جواب: «نماز خواندن در آنها، اشکالی ندارد».

[5/691] سؤال: نمازگزار در جای تاریکی، نماز شب می خواند. چون سجده می کند، در تشخیص سجاده اشتباه می کند و پیشانی اش را بر زیرانداز پشمی یا چرمی می نهد و چون سرش را بلند می کند، سجاده را می یابد. آیا این سجده را به شمار آورد، یا آن را به شمار نیاورد؟

جواب: «اگر صاف نشیند، چیزی بر او در برداشتن سر برای یافتن جای سجده نیست».

[6/691] سؤال: مُحرم، سایه بان را بر می دارد. آیا لازم است چوب کجاوه و بالای محمل و دو بال (1) آن را هم بر دارد؟

جواب: «برای ترک این کار و بر نداشتن همه چوب ها، چیزی (کفاره ای) به عهده او نمی آید».

[7/691] سؤال: مُحرم، با تگه ای چرم یا غیر آن، سایه بانی برای خود در برابر باران درست می کند تا مبادا لباس و بارهانش، خیس شوند. آیا این کار، جایز است؟

جواب: «اگر این کار را هنگامی که در کجاوه و در راه است، انجام دهد، باید یک گوسفند، قربانی کند».

[8/691 و 9] سؤال: مرد، حجّ استیجاری می کند. آیا نیاز است که هنگام احرام بستن، شخصی را که برایش حج می کند، نام ببرد؟ و آیا واجب است که یک قربانی از کسی که برایش حج می کند، انجام دهد و یک قربانی هم از طرف خودش، یا یک قربانی، او را کفایت می کند؟

جواب: «او را یاد کند و اگر هم نکرد، اشکالی ندارد». (2)

[10/691] سؤال: آیا جایز است مرد در عبای پشمی، احرام ببندد یا نه؟

جواب: «اشکال ندارد، و افراد صالحی آن را انجام داده اند».

ص: 217

---

1- (1) دو بال، تعبیر مجازی و زیبایی از دو سایه بان پیش آمده کناری کجاوه است.

2- (2) در این جا جواب سؤال دوم نیامده است؛ ولی در الاحتجاج آمده است: «باید او را یاد کند و یک قربانی برای هر دو (نایب و مَنوبٌ عنه) مُجزی است و اگر هم یاد نکرد، اشکالی ندارد».

11/691 وهل يجوز للرجل أن يصلّي وفي رجليه بطيظ (1) لا يُعطى الكعيبين أم لا يجوز؟

الجواب: جائز.

12/691 ويصلّي الرجل، ومعه في كُمه أو سراويله سكين أو مفتاح حديد، هل يجوز ذلك؟

الجواب: جائز.

13/691 و(عن) الرجل يكون مع بعض هؤلاء ومُتَّصلاً بهم، يخرج ويأخذ على الجادة، ولا يحرمون هؤلاء من المسلخ، فهل يجوز لهذا الرجل أن يؤخر إحرامه إلى ذات عرق، فيحرم معهم؛ لما يخاف الشهرة، أم لا يجوز أن يحرم إلا من المسلخ؟ (2)

الجواب: يحرم من ميقاته ثم يلبس (الثياب) ويلبّي في نفسه، فإذا بلغ إلى ميقاتهم أظهر.

14/691 وعن لبس النعل المعطون (3)، فإن بعض أصحابنا يذكر أن لبسه كراهية؟

الجواب: جائز ذلك، ولا بأس به.

15/691 وعن الرجل من وكلاء الوقف يكون مستحلاً لما في يده، لا يرع (4) عن أخذ ماله، ربّما نزلت في قرية وهو فيها، أو أدخل منزله وقد حصّر طعامه فیدعوني إليه، فإن لم آكل من طعامه عاداني عليه، وقال: فلان لا يستحل أن يأكل من طعامنا، فهل يجوز لي أن آكل من طعامه وأنصّدق بصدقة؟ وكم مقدار الصدقة؟

ص: 218

1- (1). قال الليث: البطيظ بلغة أهل العراق: رأس الخف، يلبس، وقال كراع: البطيظ عند العامة: خفّ مقطوع، قدّم بلا ساق (تاج العروس: ج 10 ص 198 «[1] بطط»).

2- (2). المسلخ، بداية وادى العقيق، ميقات أهل العراق، وذات العرق نهايته. (راجع: وسایل الشیعه: ج 11 ص 312). [2]

3- (3). المعطون: المُنْتِنُ والحذاء المصنوع من الجلد المدبوغ بالسرجين، أو في الملح. (النهاية: ج 3 ص 258 «عطن»).

4- (4). الورع: الرجل التقي، وقد ورع يرع بالكسر فيهما- (الصحاح: ج 3 ص 1296 «[3] ورع»).



[11/691] سؤال: آیا جایز است مرد نماز بخواند، در حالی که نعلینی (سرپایی) به پا دارد که [پشت با و ساق ندارد و] بخش برآمده پا را نمی پوشاند، یا جایز نیست؟

جواب: «جایز است».

[2/691] سؤال: مرد نماز می خواند، در حالی که چاقو یا کلید آهنی در آستین یا شلوارش دارد.

آیا این جایز است؟

جواب: «جایز است».

[13/691] سؤال: مردی با این جماعت اهل سنت، مرتبط است. از راه اصلی به حج می رود [و در جاده همراه آنان است]. آنان از مسلخ، مُحرم نمی شوند. آیا برای این مرد، جایز است که احرامش را تا میقات «ذات عرق» به تأخیر اندازد و همراه ایشان مُحرم شود، از بیم آن که مبادا انگشت نما گردد، یا جایز نیست که جز از مسلخ، مُحرم شود؟ (1)

جواب: «از میقاتش مُحرم می شود. سپس لباسش را می پوشد و نزد خود، تلبیه می گوید و چون به میقات آنان رسید، احرام و تلبیه را آشکار می کند».

[14/691] سؤال: به پا کردن کفش بدبو (2) چگونه است؟ برخی یاران می گویند که زشت است.

جواب: «جایز است و اشکالی ندارد».

[15/691] سؤال: مردی از وکیلان وقف، آنچه را به دستش سپرده اند، حلال می شمرد و در برداشتن از آن تقوا را رعایت نمی کند و من گاه در روستایی که او نیز در آن هست، فرود می آیم و یا به خانه اش می روم، در حالی که غذایش آماده است. مرا به آن دعوت می کند که اگر از آن نخورم، با من بر سر آن، دشمنی می کند و می گوید: «فلانی، خوردن از غذای ما را حلال نمی شمرد!» حال آیا جایز است که از غذای او بخورم و بهای آن را صدقه بدهم؟ اگر آری، چه قدر صدقه بدهم؟

و اگر این وکیل، هدیه ای به کس دیگری داد و او مرا به حضورش فرا خواند تا از آن استفاده کنم، در حالی که می دانم که وکیل یاد شده، در برداشت از اموال در اختیارش

ص: 219

1- (1). مسلخ، ابتدای وادی عقیق و میقات عراقیان است و ذات عرق، انتهای آن است.

2- (2). کفشی که با چرم دباغی شده با سرگین و یا نمک، درست شده است.

وإن أهدى هذا الوكيل هديته إلى رجلٍ آخر، فأحضر فيدعوني أن أنال منها، وأنا أعلم أن الوكيل لا يرع عن أخذ ما في يده، فهل (عليّ) فيه شيءٌ إن أنا نلت منها؟

الجواب: إن كان لهذا الرجل مالٌ أو معاشٌ غير ما في يده، فكل طعامه وأقبل برّه، وإلا فلا.

16/691 وعَنِ الرَّجُلِ (مِمَّن) يَقُولُ بِالْحَقِّ وَيَرَى الْمُتَعَةَ، وَيَقُولُ بِالرَّجْعَةِ، إِلَّا أَنَّ لَهُ أَهْلًا مُوَافِقَةً لَهُ فِي جَمِيعِ أَمْرِهِ، وَقَدْ عَاهَدَهَا أَنْ لَا يَتَزَوَّجَ عَلَيْهَا (وَلَا يَتَمَتَّعَ) وَلَا يَتَسَرَّى (1).

وقد فعل هذا منذُ بضعِ عشرةِ سنةٍ ووفى بقوله، فربما غاب عن منزله الأشهر فلا يتمتع ولا تتحرك نفسه أيضاً لذلك، ويرى أن وقوف من معه من أخٍ وولدهٍ وغلّامٍ ووكيلٍ وحاشيةٍ مما يقلله في أعينهم، ويحبُّ المقامَ على ما هو عليه محبةً لأهله وميلاً إليها، وصيانةً لها ولنفسه، لا يحرمُّ المتعة بل يدين الله بها، فهل عليه في تركه ذلك مأثمٌ أم لا؟

الجواب: (في ذلك) يستحبُّ له أن يطيع الله تعالى (بالمتعة) ليزول عنه الحلفُ على المعرفة (2) ولو مرةً واحدةً. (3)

فإن رأيتَ أدامَ الله عزك أن تسألَ لي عن ذلك وتشرحه لي، وتُجيبَ في كلِّ مسألةٍ بما العملُ به، وتقلدني المنة في ذلك، جعلك الله السببَ في كلِّ خيرٍ وأجراه على يدك، فعلتَ مثاباً إن شاء الله. أطلالَ الله بقاءك وأدامَ عزك وتأييدك وسدَّ مادتك وسدَّ لامتك وكرامتك، وأتمَّ نعمته عليك، وزاد في إحسانه إليك، وجعلني من السوءِ

ص: 220

1- (1). التسرى: اتخاذ السراري؛ جمع سرية، وهي الأمة التي بوأتها بيتاً، أخذت من السر: وهو الجماع، أو الإخفاء؛ لأنَّ الإنسان كثيراً ما يسرها ويسترها عن زوجته، أو من السرور؛ لأنه يُسرُّ بها، أو من السرى، أي الشيء النفيس، يقال: تسررت وتسريت جارية (انظر: المبسوط للطوسي: ج 6 ص 251). [1]

2- (2). في المصادر الأخرى: «في المعصية» بدل «على المعرفة».

3- (3). في الاحتجاج [2] إلى هنا وليس فيه ذيله.

تقوا را رعایت نمی کند، آیا اگر چیزی از آن بر گیرم، ضامن هستم؟

جواب: «اگر این وکیل، مال یا درآمد دیگری غیر از اموال وقفی در دستش دارد، غذایش را بخور و هدیه اش را بپذیر و اگر چنین نیست، نه».

[16/691] سؤال: مردی معتقد به حقیقت [تشیع] است و ازدواج موقت را جایز می شمرد و به رجعت [و بازگشت پیروزمندانۀ امامان] عقیده دارد؛ اما همسری دارد که در همه امورش، همراه اوست و به او تعهد داده که با زن دیگری ازدواج نکند و ازدواج موقت هم نکند و کنیز هم نگیرد و این مرد هم بیش از ده سال است که به قولش پایبند بوده و حتی گاه چند ماه در خانه اش نیست [و در سفر است]، اما ازدواج موقت نمی کند و به فکر آن هم نمی افتد و چنین عقیده دارد که اگر برادر و فرزند و نوکر و وکیل و افرادی خبردار شوند، خود را از چشمشان می اندازد و او دوست دارد که همچنان در این حالت احترام و محبت و میل همسرش بماند و او و خودش را حفظ کند. او ازدواج موقت را حرام نمی شمرد؛ بلکه آن را جزو دین خدا می داند. حال آیا برای ترکش در این کار، گناهی کرده است یا نه؟

جواب: «برای او مستحب است که خداوند متعال را در این امر (ازدواج موقت) -حتی اگر یک بار هم بشود- اطاعت کند تا عهده‌ی که بر ترک ازدواج [به نادرستی] بسته است، بشکند».

خداوند، عزّت را مستدام بدارد! اگر صلاح می بینی، این سؤال های مرا [از امام زمان علیه السلام] بپرس و برایم تشریح و وظیفه را در هر مسئله معین کن و منّتی دیگر را با این پاسخگویی، بر گردن من بنه. خداوند، تو را وسیله هر خیر کند و آن را به دست تو جاری نماید! این شاء الله، عملت بی پاداش نماند! خداوند، طول عمرت دهد؛ عزّت و تأیید و خوش بختی و سلامت و کرامت را مستدام بدارد؛ نعمتش را بر تو کامل کند؛ در احساسش به تو بیفزاید؛ مرا در رویارویی با بدی، فدای تو کند و پیش از تو و جلوتر از تو قرار دهد! ستایش، ویژه خدای جهانیان است و خداوند بر محمد پیامبر و خاندانش درود و سلام فراوان فرستد.

ابن نوح می گوید: این نسخه را از دو نوشته قدیمی که خطّ و توقیع ها در آن دو بودند، نسخه برداری کردم.

فِداكَ، وَقَدَّمَنِي عِنْدَكَ وَقَبْلَكَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَثِيرًا.

قَالَ ابْنُ نُوحٍ: نَسَخْتُ هَذِهِ النُّسَخَةَ مِنَ الدَّرَجِينَ الْقَدِيمِينَ اللَّذِينَ فِيهِمَا الْخَطُّ وَالتَّوْقِيعَاتُ. وَكَانَ أَبُو الْقَاسِمِ رَحِمَهُ اللَّهُ مِنْ أَعْقَلِ النَّاسِ عِنْدَ الْمُخَالَفِ وَالْمُؤَافِقِ وَيَسْتَعْمِلُ التَّقِيَّةَ.

3/2 جَوَابُ مَسَائِلِ جَعْفَرِ بْنِ حَمْدَانَ

692. كَمَالُ الدِّينِ: قَالَ [ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ]: وَكَتَبَ جَعْفَرُ بْنُ حَمْدَانَ، فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ هَذِهِ الْمَسَائِلُ:

اسْتَحَلَّتْ بِجَارِيَةٍ وَشَرَطَتْ عَلَيْهَا أَنْ لَا أُطَلَّبَ وَلَدُهَا وَلَا الزِّمَّهَا مَنْزِلِي، فَلَمَّا أَتَى لِذَلِكَ مُدَّةً قَالَتْ لِي: قَدْ حَبَلْتُ، فَقُلْتُ لَهَا: كَيْفَ وَلَا أَعْلَمُ أَتَى طَلَبْتُ مِنْكَ الْوَلَدَ؟ ثُمَّ غَبْتُ وَأَنْصَرَفْتُ، وَقَدْ أَتَتْ بِوَلَدٍ ذَكَرَ فَلَمْ أَنْكِرْهُ وَلَا قَطَعْتُ عَنْهَا الْإِجْرَاءَ وَالتَّقْفَةَ.

وَلِي ضَيْعَةٌ قَدْ كُنْتُ قَبْلَ أَنْ تَصِيرَ إِلَيَّ هَذِهِ الْمَرْأَةُ، سَبَّلْتُهَا عَلَى وَصَايَايَ وَعَلَى سَائِرِ وُلْدِي، عَلَى أَنَّ الْأَمْرَ فِي الزِّيَادَةِ وَالتَّقْصَانِ مِنْهُ إِلَيَّ أَيَّامَ حَيَاتِي، وَقَدْ أَتَتْ هَذِهِ بِهَذَا الْوَلَدِ فَلَمْ الْحِقُّهُ فِي الْوَقْفِ الْمُتَقَدِّمِ الْمُؤَبَّدِ، وَأَوْصَيْتُ إِنْ حَدَثَ بِي حَدَثُ الْمَوْتِ أَنْ يَجْرِيَ عَلَيْهِ مَا دَامَ صَغِيرًا، فَإِذَا كَبُرَ اعْطَى مِنْ هَذِهِ الضَّيْعَةِ جُمْلَةً مِمَّتِي دِينَارٍ غَيْرِ مُؤَبَّدٍ، وَلَا يَكُونُ لَهُ وَلَا لِعَقْبِهِ بَعْدَ إِعْطَائِهِ ذَلِكَ فِي الْوَقْفِ شَيْءٌ، فَرَأَيْتُكَ أَعَزَّكَ اللَّهُ فِي إِرْشَادِي فِيمَا عَمِلْتُهُ، وَفِي هَذَا الْوَلَدِ بِمَا أَمْتَلْتُهُ، وَالدُّعَاءَ لِي بِالْعَافِيَةِ وَخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

جَوَابُهَا: وَأَمَّا الرَّجُلُ الَّذِي اسْتَحَلَّ بِالْجَارِيَةِ وَشَرَطَ عَلَيْهَا أَنْ لَا يُطَلَّبَ وَلَدُهَا،

و ابو القاسم [بن روح] - که خدایش بیامرزد - از عاقل ترین مردم نزد مخالف و موافق بود و تقیّه می نمود. (1)

## 3/2 پاسخ پرسش های جعفر بن حمدان

692. کمال الدین - به نقل از سعد بن عبد الله - : جعفر بن حمدان (2) [نامه] نوشت و این مسئله ها [همراه پاسخ هایشان] برایش آمد:

زنی را برای خود حلال کرده و با او شرط کرده ام که بچه دار نشود و او را در خانه ام ساکن نسازم و چون مدتی این گونه سپری شد، به من گفت: باردار شده ام. به او گفتم:

چگونه؟! تا آن جا که می دانم، از تو بچه نمی خواستم؟ سپس غایب شدم و وقتی باز گشتم، پسری را آورد که انکارش نکردم و هزینه و نفقه اش را قطع ننمودم. مزرعه ای داشتم که آن را پیش از آمدن این زن نزد من، برای وصیت ها و دیگر فرزندانم، گذاشته و وقف کرده بودم، به شرط این که تا زنده ام، اختیار کم و زیاد کردن در آن را داشته باشم و چون این زن، این فرزند را آورد، او را در وقتی که پیش تر و ابدی بود، به بقیّه فرزندانم ملحق نکردم؛ ولی وصیت کردم که اگر پیشامدی برایم رخ داد، مردم، هزینه آن کودک را تا آن گاه که کوچک است، بدهند و چون بزرگ شد، دویست دینار از این مزرعه برای یک بار و نه هر سال، به او بدهند و دیگر برای او و نسل وی، پس از اعطای این دویست دینار، حقی نیست. نظر شما چیست؟ خداوند، عزیزت بدارد به خاطر راه نمایی ات به من! چه کنم و در باره این کودک وظیفه من چیست؟ و برایم به عافیت و خیر دنیا و آخرت دعا کنید.

جواب آن: «اما مردی که آن زن را [با ازدواج موقت] برای خود حلال کرده و با او شرط

ص: 223

- 
- 1- (1). الغیبة، طوسی: ص 378 ح 346، الاحتجاج: ج 2 ص 568 ح 355، بحار الأنوار: ج 53 ص 154 ح 2. [1]
- 2- (2). جعفر بن حمدان همدانی: شیخ صدوق، نام او را در شمار کسانی که بر معجزه های امام زمان علیه السلام آگاه بوده اند و آنها را دیده، آورده است. وی، با امام علیه السلام نامه نگاری نیز داشته است. در أعیان الشیعة آورده که وی همان جعفر بن حمدان حضینی (/خصیبي) است که وقتی در توقیع ابراهیم بن مهزیار، امام علیه السلام خبر درگذشتش را شنید، فرمود: «خدا رحمتش کند! چه شب های بلندی را در عبادت گذرانید و چه قدر پاداش او بزرگ است!». (ر.ک: ج 5 ص 92 ح 810 «بخش ششم/فصل دوم/و این افراد»، کمال الدین: ص 445 ح 19، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 2 ص 154 ش 2587، أعیان الشیعة: ج 4 ص 96). [2]

فَسُبْحَانَ مَنْ لَا شَرِيكَ لَهُ فِي قُدْرَتِهِ، شَرْطُهُ عَلَى الْجَارِيَةِ شَرْطٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، هَذَا مَا لَا يُؤْمَنُ أَنْ يَكُونَ، وَحَيْثُ عَرَفَ فِي هَذَا الشُّكِّ وَلَيْسَ يَعْرِفُ الْوَقْتَ الَّذِي أَتَاهَا فِيهِ، فَلَيْسَ ذَلِكَ بِمَوْجِبِ الْبَرَاءَةِ فِي وَدَّيْهِ، وَأَمَّا إِعْطَاءُ الْمِثْتَى دِينَارًا وَإِخْرَاجُهُ إِتَاءَهُ وَعَقْبَهُ مِنَ الْوَقْفِ، فَالْمَالُ مَالُهُ فَعَلَّ فِيهِ مَا أَرَادَ.

قَالَ أَبُو الْحُسَيْنِ: حَسِبَ الْحِسَابَ قَبْلَ الْمَوْلُودِ فَجَاءَ الْوَلَدُ مُسْتَوِيًّا، وَقَالَ:

وَجَدْتُ فِي نُسْخَةِ أَبِي الْحَسَنِ الْهَمْدَانِيِّ: أَتَانِي أَبْفَاكَ اللَّهُ كِتَابَكَ وَالْكِتَابُ الَّذِي أَنْفَذْتَهُ، وَرَوَى هَذَا التَّوْفِيعَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ السِّيَّارِيِّ.

4/2 جَوَابُ مَسَائِلِ الْخِضْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ

693. الخرائج والجرائح: رُوِيَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي رُوْحٍ، قَالَ: خَرَجْتُ إِلَى بَغْدَادَ فِي مَالٍ لِأَبِي الْحَسَنِ الْخِضْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ لِأَوْصِيَلَهُ، وَأَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَهُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ الْعَمْرِيِّ، فَأَمَرَنِي أَنْ لَا أَدْفَعَهُ إِلَى غَيْرِهِ، وَأَمَرَنِي أَنْ أَسْأَلَهُ الدُّعَاءَ لِلْعَلَّةِ الَّتِي هُوَ فِيهَا، وَأَسْأَلَهُ عَنِ الْوَبْرِ يَحِلُّ لُبْسُهُ؟ فَدَخَلْتُ بَغْدَادَ وَصِرْتُ إِلَى الْعَمْرِيِّ، فَأَبَى أَنْ يَأْخُذَ الْمَالَ وَقَالَ: صِرْ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ وَادْفَعْ إِلَيْهِ؛ فَإِنَّهُ أَمْرَةٌ بِأَخْذِهِ، وَقَدْ خَرَجَ الَّذِي طَلَبْتَ.

فَجِئْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَأَوْصِيَلْتُهُ إِلَيْهِ، فَأَخْرَجَ إِلَيَّ رُقْعَةً فَإِذَا فِيهَا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، سَأَلْتَ الدُّعَاءَ مِنَ الْعَلَّةِ الَّتِي تَجِدُهَا، وَهَبَ اللَّهُ لَكَ الْعَافِيَةَ، وَدَفَعَ عَنكَ الْآفَاتِ، وَصَرَفَ عَنكَ بَعْضَ مَا تَجِدُهُ مِنَ الْحَرَارَةِ، وَعَافَاكَ وَصَحَّ لَكَ جِسْمُكَ.

ص: 224

کرده است که بچه دار نشود، خدای بی همتا را در قدرتش تقدیس می کنم، شرط او با زن، شرط گذاشتن برای خدای شکست ناپذیر باشکوه است. معلوم نیست که بچه دار نشود و تردید او در این امر و جهلش به وقتی که نزد آن زن برای آمیزش رفته، موجب دوری جستن از فرزند نمی شود [و کودک، فرزند او به شمار می رود]؛ اما دادن دویست دینار به او و بیرون کردن کودک و نسل او از وقف، در اختیار وی است؛ زیرا مال، مال او و به اختیار اوست».

ابو الحسین می گوید: آن مرد، مدت زمان قبل از تولد آن کودک (ایام ازدواج و بارداری) را محاسبه کرد و [دید] فرزند، مطابق آن به طور صحیح متولد شده است.

ابو الحسین می گوید: در نسخه ابو الحسن همدانی چنین یافتیم: خداوند، باقی ات بدارد! نوشته ات و نوشته ای که فرستاده بودم، آمد، و این توفیق را حسن بن علی بن ابراهیم از سیّاری، نقل کرده است. (1)

#### 4/2 پاسخ پرسش های خضر بن محمد

693. الخرائج و الجرائح - به نقل از احمد بن ابی روح (2) - : به سوی بغداد بیرون آمدم تا مالی را که از آن ابو الحسن خضر بن محمد (3) بود، [به امام علیه السلام] برسانم و به من فرمان داده بود که آن را به ابو جعفر محمد بن عثمان عمّری، تحویل دهم و به کس دیگری ندهم و امام علیه السلام دعایی برای بیماری اش بکند و از جواز پوشیدن کرک بپرسم.

به بغداد وارد شدم و نزد عمّری رفتم؛ ولی از پذیرش مال، خودداری کرد و گفت: نزد ابو جعفر محمد بن احمد برو و مال را به او تحویل بده که [امام علیه السلام] فرمان داده او مال را بگیرد و جواب سؤال هایت هم آمده است [و نزد اوست].

نزد ابو جعفر رفتم و مال را به او رساندم و او هم برگه ای را بیرون آورد که در آن

ص: 225

---

1- (1). کمال الدین: ص 500 ح 25، بحار الأنوار: ج 53 ص 186 ح 17.

2- (2). ر.ک: ص 347 ح 714. [1]

3- (3). این توفیق بر حسن او دلالت دارد (مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 3 ص 331 ش 5319).

وَسَأَلَتْ مَا يَحِلُّ أَنْ يُصَدَّ لِي فِيهِ مِنَ الْوَبْرِ وَالسَّمُورِ (1) وَالسَّنَجَابِ (2) وَالْفَنَكِ (3) وَالذَّلْقِ (4) وَالْحَوَاصِلِ (5)، فَأَمَّا السَّمُورُ وَالْتَعَالِبُ فَحَرَامٌ عَلَيْكَ وَعَلَى غَيْرِكَ الصَّلَاةُ فِيهِ، وَيَحِلُّ لَكَ جُلُودُ الْمَأْكُولِ مِنَ اللَّحْمِ إِذَا لَمْ يَكُنْ (لَكَ) غَيْرُهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ بَدٌّ فَصَلِّ فِيهِ، وَالْحَوَاصِلُ جَائِزٌ لَكَ أَنْ تُصَدَّ لِي فِيهِ، وَالْفِرَاءُ مَتَاعُ الْغَنَمِ، مَا لَمْ تُذْبَحْ بِأَرْمِينِيَّةٍ تَذْبِخُهُ النَّصَارَى عَلَى الصَّلِيبِ، فَجَائِزٌ لَكَ أَنْ تَلْبَسَهُ إِذَا ذَبَحَهُ أَخٌ لَكَ أَوْ مُخَالَفٌ تَتَّقُ بِهِ.

5/2 جَوَابُ مَسْأَلَةِ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ

694. كتاب من لا يحضره الفقيه: زُوِيَ عَنِ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى صَاحِبِ الدَّارِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (6): «وُلِدَ لِي مَوْلُودٌ وَحَلَقْتُ رَأْسَهُ، وَوَزَنْتُ شَعْرَهُ بِالدَّرَاهِمِ وَتَصَدَّقْتُ بِهِ، قَالَ:

لَا يَجُوزُ وَزْنُهُ إِلَّا بِالذَّهَبِ أَوْ الْفِضَّةِ، وَكَذَا جَرَتِ السُّنَّةُ.

ص: 226

- 1- (1). السَّمُورُ: دَابَّةٌ مَعْرُوفَةٌ يَتَّخَذُ مِنْ جِلْدِهَا فِرَاءً مِثْمَنَةً (مَجْمَعُ الْبَحْرِينَ: ج 2 ص 878 «سمر»).
- 2- (2). السَّنَجَابُ: حَيَوَانٌ عَلَى حَدِّ الْيَرْبُوعِ، أَكْبَرُ مِنَ الْفَأْرَةِ، شَعْرُهُ فِي غَايَةِ النُّعُومَةِ، يَتَّخَذُ مِنْ جِلْدِهِ الْفِرَاءَ يَلْبَسُهُ الْمُتَنَعِّمُونَ (مَجْمَعُ الْبَحْرِينَ: ج 2 ص 889 «[1] سنجاب»).
- 3- (3). الْفَنَكُ: نَوْعٌ مِنْ جِرَاءِ الثَّعْلَبِ التُّرْكِيِّ (المصباح المنير: ص 481 «فنك»).
- 4- (4). الذَّلْقُ: دُوبِيَّةٌ نَحْوُ الْهَرَّةِ، طَوِيلَةُ الظَّهْرِ، يَعْمَلُ مِنْهَا الْفُرُ، تُشَبَّهُ النَّمْرَ (مَجْمَعُ الْبَحْرِينَ: ج 1 ص 606 «[2] دلق»).
- 5- (5). الْحَوَاصِلُ: جَمْعُ حَوْصَلٍ، وَهُوَ طَيْرٌ كَبِيرٌ يَتَّخَذُ مِنْهُ الْفُرُ (مَجْمَعُ الْبَحْرِينَ: ج 1 ص 416 «حصل»).
- 6- (6). الْمَرَادُ بِصَاحِبِ الدَّارِ صَاحِبُ الْأَمْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ظَاهِرًا وَيَحْتَمَلُ كَوْنُهُ أَبُو مُحَمَّدٍ وَأَبَا الْحَسَنِ بِاعْتِبَارِ كَوْنِهِمَا مَحْبُوسِينَ (بِالْعَسْكَرِ) فِي دَارِ سَرِّمَنْ رَأَى الَّتِي هُمَا مَزَارُهُمَا (رَوْضَةُ الْمُتَّقِينَ: ج 8 ص 623).



نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. دعایی برای بیماری ات خواسته بودی.

خداوند به تو عافیت داد و آفت ها را از تو دور کرد و داغی ای که احساس می کردی، از تو برگرداند و تو را عافیت بخشید و بدنت سالم شد.

نیز پرسیده ای: در کرک خرگوش رومی، سمور، سنجاب، روباه کوچک، گربه صحرائی و حواصل (1) می توان نماز خواند یا نه؟ اما سمور و انواع روباه، بر تو و غیر تو در نماز حرام است و پوست حیوان های حلال گوشت، اگر لباس دیگری نداری، برایت حلال است و اگر چاره ای نداری، در آن نماز بخوان، و حواصل، جایز است که در آن نماز بخوانی، و [نیز] پوستین حیواناتی مانند گاو و گوسفند، تا آن گاه که مسیحیان ارمنستان، آنها را به نام صلیب [و نه خدا] سر نبریده باشند و برادرت و یا مخالفی که به او اطمینان داری [که نام خدا را می برد]، آن را سر ببرد، جایز است در آن نماز بخوانی». (2)

## 5/2 پاسخ پرسش هارون بن مسلم

694. کتاب من لا یحضره الفقیه - به نقل از هارون بن مسلم - به صاحب خانه علیه السلام (3) نوشتم:

نوزادی برایم متولد شده است و سرش را تراشیده و به وزن موهایش، درهم صدقه دادم. فرمود: «روا نیست جز با طلا و نقره وزن شود و سنت، بر این، جاری شده است». (4)

ص: 227

---

1- (1). حوصل مرغی بزرگ است که از پوست آن، پوستین درست می کنند و یا پوستین ساخت شده از آن مرغ را حواصل گویند.

2- (2). الخرائج و الجرائح: ج 2 ص 702 ح 18، بحار الأنوار: ج 53 ص 197 ح 23.

3- (3). مراد از «صاحب خانه» ظاهراً امام زمان علیه السلام است و احتمال امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام هم وجود دارد؛ چرا که این دو امام در خانه ای در سامرا محبوس بوده اند که اکنون مزار آنهاست (روضه المتقین: ج 8 ص 623).

4- (4). کتاب من لا یحضره الفقیه: ج 3 ص 489 ح 4727.

695. الغيبة للطوسي: أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّيِّ، قَالَ: وَجَدْتُ بِخَطِّ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ التَّوْبَخْتِيِّ وَإِمْلَاءِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ رُوحِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى ظَهْرِ كِتَابٍ فِيهِ جَوَابَاتٌ وَمَسَائِلُ انْفِذَتْ مِنْ قُمْ، يُسْأَلُ عَنْهَا هَلْ هِيَ جَوَابَاتُ الْفَقِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ جَوَابَاتُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ السَّلْمَانِيِّ؟ لِأَنََّّهُ حُكِيَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ:

هَذِهِ الْمَسَائِلُ أَنَا أَجَبْتُ عَنْهَا، فَكَتَبْتُ إِلَيْهِمْ عَلَى ظَهْرِ كِتَابِهِمْ:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قَدْ وَقَفْنَا عَلَى هَذِهِ الرُّقْعَةِ وَمَا تَصَدَّقْتَهُ، فَجَمِيعُهُ جَوَابَاتٌ عَنِ الْمَسَائِلِ، وَلَا مَدْخَلٌ لِلْمَخْذُولِ الصَّالِّ الْمُضِئِلِّ الْمَعْرُوفِ بِالْعَزَاقِرِيِّ لَعْنَةُ اللَّهِ فِي حَرْفٍ مِنْهُ، وَقَدْ كَانَتْ أَشْيَاءٌ خَرَجَتْ إِلَيْكُمْ عَلَى يَدَيِ أَحْمَدَ بْنِ بِلَالٍ (1) وَغَيْرِهِ مِنْ نُظَرَائِهِ، وَكَانَ مِنْ أَرْتِدَادِهِمْ عَنِ الْإِسْلَامِ مِثْلُ مَا كَانَ مِنْ هَذَا، عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَغَضَبُهُ».

فَاسْتَبْتُ (2) قَدِيمًا فِي ذَلِكَ، فَخَرَجَ الْجَوَابُ: أَلَا مَنْ اسْتَبْتَتْ فَإِنَّهُ لَا ضَرَرَ فِي خُرُوجِ مَا خَرَجَ عَلَى أَيْدِيهِمْ، وَإِنَّ ذَلِكَ صَحِيحٌ.

وَرُويَ قَدِيمًا عَنْ بَعْضِ الْعُلَمَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالصَّلَاةُ وَالرَّحْمَةُ، أَنَّهُ سَأِلَ عَنْ مِثْلِ هَذَا بَعِيْنِهِ فِي بَعْضِ مَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعِلْمُ عِلْمُنَا، وَلَا شَيْءَ عَلَيْكُمْ

ص: 228

1- (1). من المرجح، أن يكون «بلال» تصحيفاً لـ «هلال»، وأن يكون المقصود، أحمد بن هلال، أبا جعفر العبرتاني الذي كان يدعى كذباً السفارة لإمام العصر.

2- (2). قوله: «فاستبنت» من تمة ما كتب السائل أي كنت قديماً أطلب إثبات هذه التوقيعات هل هي منكم أو لا ولما كان جواب هذه الفقرة مكتوباً تحتها أفردتها للإشعار بذلك (بحار الأنوار: ج 53 ص 154). [1]

## اشاره

695. الغيبة، طوسی- با سندش به نقل از ابو الحسن محمد بن احمد بن داوود قمی (1)- نوشته ای از قم آمده بود که سؤال ها و جواب هایی در آن بود و پرسیده بودند: آیا جواب های آن، پاسخ فقیه (امام زمان) علیه السلام است یا پاسخ های محمد بن علی شلمغانی؟ زیرا از او نقل شده است که: این سؤال ها را من پاسخ داده ام.

من، پاسخ ابو القاسم حسین بن روح را دیدم که به احمد بن ابراهیم نوبختی (2) املا کرده و او با خط خود و بر پشت همان نوشته فرستاده شده قمیان، چنین نوشته بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم. از این نوشته و محتوای آن، آگاه شدیم. همه آن، پاسخ ما به سؤال هاست و یک حرف آن هم از [شلمغانی] و انهداء گم راه گم راه کننده، معروف به عزاقری- خدا لعنتش کند- نیست، و پیش تر نیز چیزهایی به دست احمد بن بلال (3) و دیگر همتایانش به سوی شما آمده بود که آنها هم مانند همین شلمغانی عزاقری، از اسلام بیرون رفته اند. نفرین و خشم خدا بر ایشان باد!».

[در نامه بود که:] من در گذشته، صحت و سقم آن را جويا می شدم.

چنین جواب آمده بود: «هان! هر کس از درستی و نادرستی جواب جويا می شود، دیگر از آنچه به دست اینها بیرون می آید، زیانی نمی بیند. این، کار درستی است.

از یکی از عالمان گذشته-سلام و درود و رحمت خدا بر ایشان باد- مانند همین سؤال را در باره یکی از مغضوبان درگاه الهی پرسیدند و او علیه السلام فرمود: «علم، علم ماست

ص: 229

1- (1). ابو الحسن محمد بن احمد بن داوود قمی (م 368 ق): شیخ الطائفة و بزرگ اهالی قم بود. به بغداد مهاجرت کرد و در آن جا اقامت گزید. غضائری گفته است که در حافظه و فقه و شناخت حدیث، کسی را برتر از او ندیده است. چند کتاب از جمله المزار برای اوست (ر.ک: رجال النجاشی: ج 2 ص 304 ش 1046، رجال الطوسی: ص 447 ش 6359، الفهرست، طوسی: ص 211 ش 603، خلاصة الأقوال: ص 162 ش 161). [1]

2- (2). احمد بن ابراهیم نوبختی: نام او در منابع رجالی نیست (مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 1 ص 244 ش 643).

3- (3). به احتمال فراوان، «بلال» تصحیف «هلال» و مقصود، احمد بن هلال، ابو جعفر عبرتایی است که به دروغ، ادعای سفارت امام عصر علیه السلام را داشت. ر.ک: ص 80 (مدعیان دروغین وکالت).

مِن كُفْرٍ مَّن كَفَرٍ، فَمَا صَحَّ لَكُمْ مِمَّا خَرَجَ عَلَى يَدِهِ بِرِوَايَةٍ غَيْرِهِ لَهُ مِنَ الثَّقَاتِ رَحِمَهُمُ اللَّهُ، فَاحْمَدُوا اللَّهَ وَاقْبَلُوهُ، وَمَا شَدَّ كَكْتُمَ فِيهِ أَوْ لَمْ يَخْرُجْ إِلَيْكُمْ فِي ذَلِكَ إِلَّا عَلَى يَدِهِ فَرُدُّوهُ إِلَيْنَا لِنُصِّحَ حَاحَهُ أَوْ نُبْطِلَهُ، وَاللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَجَلَّ تَنَاؤُهُ وَلِيُّ تَوْفِيقِكُمْ، وَحَسْبُنَا فِي أُمُورِنَا كُلِّهَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

وقال ابن نوح: أوَّلُ مَنْ حَدَّثَنَا بِهَذَا التَّوْقِيعِ أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ تَمَّامٍ، (و) ذَكَرَ أَنَّهُ كَتَبَهُ مِنْ ظَهْرِ الدَّرَجِ (1) الَّذِي عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ بْنِ دَاوُدَ، فَلَمَّا قَدَّمَ أَبُو الْحَسَنِ بْنُ دَاوُدَ وَقَرَأْتُهُ عَلَيْهِ، ذَكَرَ أَنَّ هَذَا الدَّرَجَ بَعَيْنِهِ كَتَبَ بِهِ أَهْلُ قُمَّ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ وَفِيهِ مَسَائِلٌ، فَأَجَابَهُمْ عَلَى ظَهْرِهِ بِخَطِّ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ النَّوْبَخْتِيِّ، وَحَصَلَ الدَّرَجُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ بْنِ دَاوُدَ.

نُسَخَةُ الدَّرَجِ: مَسَائِلُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَكَ، وَأَدَامَ عَزَّكَ وَتَأَيَّدَكَ وَسَدَّ عَادَتَكَ وَسَدَّ لَامَتَكَ، وَأَتَمَّ نِعْمَتَهُ (عَلَيْكَ)، وَزَادَ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْكَ، وَجَمَّلَ مَوَاهِبِهِ لَدَيْكَ، وَفَضَّلَهُ عِنْدَكَ، وَجَعَلَنِي مِنَ السُّوءِ فِدَاكَ، وَقَدَّمَنِي قِبَلَكَ، النَّاسُ يَتَنَافَسُونَ فِي الدَّرَجَاتِ، فَمَنْ قَبِلْتُمُوهُ كَانَ مَقْبُولًا، وَمَنْ دَفَعْتُمُوهُ كَانَ وَضِيعًا، وَالخَامِلُ مَنْ وَضَعْتُمُوهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ، وَبِبَلَدِنَا-أَيْدِكَ اللَّهُ-جَمَاعَةٌ مِنَ الْوُجُوهِ، يَتَسَاوُونَ وَيَتَنَافَسُونَ فِي الْمَنْزِلَةِ.

وَوَرَدَ-أَيْدِكَ اللَّهُ-كِتَابُكَ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْهُمْ فِي أَمْرِ أَمْرَتِهِمْ بِهِ مِنْ مُعَاوَنَةٍ «ص» (2)،

ص: 230

- 
- 1- (1). الدَّرَجُ-بِالْفَتْحِ-: الَّذِي يَكْتُبُ فِيهِ، وَيَحْرُكُ، يُقَالُ: أَنْفَذْتَهُ فِي دَرَجِ الْكِتَابِ: أَي طَيِّبَةً (تاج العروس: ج 3 ص 363 «[1] درج»).  
2- (2). عَبَّرَ عَنِ الْمُعَانِ بِرِمَزِ ص لِلْمُصْلِحَةِ، مِنَ الْمُرْجِحِ وَ مِنْ أَجْلِ إِخْفَاءِ الشَّخْصِ الَّذِي تَمَّتْ مُسَاعَدَتُهُ، فَقَدْ ذَكَرَ بِرِمَزِ «ص». (بحار الأنوار: ج 53 ص 154). [2]

و کفر کسی که کافر می شود، به شما زبانی نمی رساند. پس هر مطلب درستی از دست او به شما رسید و افراد مورد اعتماد-خدایشان رحمت کند-آن را نقل کردند، خدا را [بر آن] بستائید و آن مطالب را بپذیرید و هر مطلبی را که در آن شک کردید و یا تنها راوی آن، خود اوست، آن را به ما باز گردانید تا درستی و نادرستی آن را روشن کنیم. و خداوند- نام هایش پاک و مدحش بشکوه باد- اختیاردار توفیق شما و کفایت کننده همه کارهای ما و بهترین وکیل است".

ابن نوح گفت: نخستین کسی که این توفیق را برای ما روایت کرد، ابو الحسین محمد بن علی بن تمام بود و گفت که آن را از پشت کاغذی که نزد ابو الحسن [محمد بن احمد] بن داوود قمی بوده، رونویسی کرده است. هنگامی که ابو الحسن بن داوود قمی آمد و آن را بر وی خواندم، گفت: این کاغذ، همان نوشته ای است که قمیان به شیخ ابو القاسم نوشتند و در آن، سؤال هایی بود و شیخ ابو القاسم در پشت همان کاغذ، به خط احمد بن ابراهیم نوبختی، جوابشان را داده است. و کاغذ به ابو الحسن بن داوود قمی رسیده است.

متن نوشته، چنین است: سؤال های محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری: بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند، بقایت را دراز گرداند، و عزت و شوکت و سعادت و سلامت را مداوم بدارد و نعمتش را بر تو کامل کند و در احسانش به تو و نیز همه آنچه را به تو بخشیده و افزونی هایی که به تو داده است، بیفزاید، و مرا فدای تو در ناخوشی ها کند و پیش از تو به پیشواز بلا بفرستد! مردم برای درجات [بهشت] با هم رقابت می کنند؛ اما هر کس را شما بپذیرید، پذیرفته شده است و هر که شما او را برانید، فروپایه است. ساقط شده، کسی است که شما او را فرو گذاشتید و از اینها به خداوند، پناه می بریم.

در شهر ما-خدا تأییدت کند-گروهی از سرشناسان هستند که با هم برابر و هم رتبه و رقیب اند، و نامه تو-خدا تأییدت نماید-که در آن به یاری دادن "ص" (1) در کاری، فرمانشان داده بودی، [تنها] به گروهی از آنها رسیده و علی بن محمد بن حسین بن مالک، معروف به بادوکه، با این که داماد "ص" است-خدا رحمتشان کند-، در میان آنان نبوده و

ص: 231

---

1- (1). به احتمال فراوان، برای پنهان نگاه داشتن شخص یاری شده، با رمز «ص» از او یاد شده است. (م)

وأخْرَجَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَالِكٍ (المَعْرُوفُ) بِادْوَكَةَ (1)، وَهُوَ خَتَنُ (2) «ص» رَحِمَهُمُ اللَّهُ مِنْ بَيْنِهِمْ، فَاعْتَمَّ بِذَلِكَ، وَسَأَلَنِي - أَيْدَكَ اللَّهُ - أَنْ أَعْلِمَكَ مَا نَالَهُ مِنْ ذَلِكَ، فَإِنْ كَانَ مِنْ ذَنْبٍ اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ، وَإِنْ يَكُنْ غَيْرَ ذَلِكَ عَرَفْتَهُ مَا يَسْكُنُ نَفْسُهُ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

التَّوْفِيعُ: لَمْ نُكَاتِبِ إِلَّا مَنْ كَاتَبَنَا.

وَقَدْ عَوَّدْتَنِي - أَدَامَ اللَّهُ عَزَّكَ - مِنْ تَفْضُلِكَ مَا أَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تُجْرِنِي عَلَى الْعَادَةِ، وَقَبْلَكَ - أَعَزَّكَ اللَّهُ - فَقَهَاءً، أَنَا مُحْتَاجٌ إِلَى أَشْيَاءَ تَسْأَلُ لِي عَنْهَا.

1/695 فَرُوِيَ لَنَا عَنْ الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ سُدِّئَ عَنِ إِمَامٍ قَوْمٍ صَدَّ لِي بِهِمْ بَعْضَ صَلَاتِهِمْ وَحَدَّثَتْ عَلَيْهِ حَادِثَةٌ، كَيْفَ يَعْمَلُ مَنْ خَلْفَهُ؟ فَقَالَ: يُؤَخَّرُ وَيُقَدَّمُ بَعْضُهُمْ، وَيُتِمُّ صَلَاتَهُمْ، وَيَعْتَسِلُ مِنْ مَسَّهُ.

التَّوْفِيعُ (3): لَيْسَ عَلَى مَنْ نَحَاهُ إِلَّا غَسْلُ الْيَدِ، وَإِذَا لَمْ تَحْدُثْ حَادِثَةً تَقْطَعُ الصَّلَاةَ تَمَمَّ صَلَاتُهُ مَعَ الْقَوْمِ.

وَرُوِيَ عَنِ الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ مَنْ مَسَّ مِيْنًا بِحَرَارَتِهِ غَسَلَ يَدَيْهِ، وَمَنْ مَسَّهُ وَقَدْ بَرَدَ فَعَلِيهِ الْغُسْلُ.

وَهَذَا الْإِمَامُ فِي هَذِهِ الْحَالَةِ لَا يَكُونُ مَسَّهُ إِلَّا بِحَرَارَتِهِ، وَالْعَمَلُ مِنْ ذَلِكَ عَلَى

ص: 232

1- (1). لم يذكره وفي بحار الأنوار: «[1] المَعْرُوفُ بِمَالِكٍ بِادْوَكَةَ».

2- (2). خَتَنُ الرَّجُلِ: أَي زَوْج ابْنَتِهِ (النَّهْيَةُ: ج 2 ص 10 «ختن»).

3- (3). أَي جَوَابُ الْإِمَامِ الْمَكْتُوبِ الَّذِي كَانَ عَلَى الْأَرْجَحِ بِشَكْلِ هَامِشٍ فِي جَنْبِ هَذَا الْمَوْضُوعِ نَفْسَهُ، أَوْ فِي تَضَاعُيفِهِ.

این، او را اندوهگین کرده است، و از من -خدا تأییدت کند- خواسته است که ناراحتی او را به شما برسانم تا اگر به خاطر گناهی است، آمرزشش را از خدا بخواهد و اگر به خاطر چیز دیگری است، به او اعلام بداری تا دلش آرام گیرد، إن شاء الله.

توقیع: (1) «ما تنها با کسی مکاتبه می کنیم که با ما مکاتبه کرده است [ولی او به ما نامه ای ننوشته است]».

و لطفت که در خور تفضل همیشگی توست -خداوند، عزّتت را مستدام بدارد-، مرا عادت داده که با وجود فقیهان در کنار تو -خدا عزّتت دهد- این بار نیز سؤال هایم را از شما بپرسم.

1/695 [سؤال:] برای ما روایت شده که از عالم علیه السلام در باره امام جماعتی پرسیده اند که بخشی از نماز را با جماعت خوانده و پیشامدی [مرگبار مانند سگته] برایش پیش می آید.

نمازگزاران پشت سر او، چه کنند؟ و عالم علیه السلام فرموده است: «امام را عقب می کشند و یکی از همان نمازگزاران، جلوتر می آید و نمازشان را به پایان می برند و آن کسی که دست به پیکر امام جماعت زده است، غسل می کند».

توقیع: «بر کسی که امام جماعت فوت کرده را دور کرده، جز شستن دست، چیزی واجب نیست، و اگر پیشامدی رخ دهد که به قطع نماز نینجامد، امام [جماعت دوم]، نمازش را با نمازگزاران ادامه می دهد و به پایان می رساند».

[سؤال:] و از عالم علیه السلام روایت شده است: «هر کس به مرده ای دست بزند که هنوز بدنش گرم است، دستش را باید بشوید و هر کس پس از سرد شدن، با او تماس بیابد، باید غسل کند».

و این امام جماعت در این حالت [که تازه مرده است]، هنوز بدنش گرم است. پس کسی که به او دست می زند، چه حکمی دارد؟ و شاید او را با لباسش بگیرد و دور کند و با بدن او تماس نیابد. پس چگونه غسل بر او واجب می شود؟

توقیع: «اگر در این حالت، او را مس کند، جز شستن دستش، چیزی بر او واجب نیست».

ص: 233

---

1- (1). یعنی پاسخ مکتوب امام علیه السلام که به احتمال فراوان به صورت حاشیه در گوشه همین مطلب و یا لا به لای آن بوده است.

(م)

ما هو، ولعله يُنحيه بِشابهٍ ولا يمسُّه، فكيف يجب عليه الغسل؟

التَّوْقِيعُ: إذا مَسَّهُ على هذه الحالة لم يكن عليه إلا غسل يده.

2/695 وَعَنْ صَدِّيقِ جَعْفَرٍ: إِذَا سَهَا فِي التَّسْبِيحِ فِي قِيَامٍ أَوْ قُعُودٍ أَوْ رُكُوعٍ أَوْ سُجُودٍ، وَذَكَرَهُ فِي حَالَةٍ أُخْرَى قَدْ صَارَ فِيهَا مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ، هَلْ يُعِيدُ مَا فَاتَهُ مِنْ ذَلِكَ التَّسْبِيحِ فِي الْحَالَةِ الَّتِي ذَكَرَهَا، أَمْ يَتَجَاوَزُ فِي صَلَاتِهِ؟

التَّوْقِيعُ: إِذَا سَهَا فِي حَالَةٍ مِنْ ذَلِكَ ثُمَّ ذَكَرَ فِي حَالَةٍ أُخْرَى، قَضَى مَا فَاتَهُ فِي الْحَالَةِ الَّتِي ذَكَرَ.

3/695 وَعَنْ الْمَرْأَةِ يَمُوتُ زَوْجُهَا، هَلْ يَجُوزُ أَنْ تَخْرُجَ فِي جِنَازَتِهِ أَمْ لَا؟

التَّوْقِيعُ: تَخْرُجُ فِي جِنَازَتِهِ.

4/695 وَهَلْ يَجُوزُ لَهَا وَهِيَ فِي عِدَّتِهَا أَنْ تَزُورَ قَبْرَ زَوْجِهَا أَمْ لَا؟

التَّوْقِيعُ: تَزُورُ قَبْرَ زَوْجِهَا، وَلَا تَبِيْتُ عَنْ بَيْتِهَا.

5/695 وَهَلْ يَجُوزُ لَهَا أَنْ تَخْرُجَ فِي قَضَاءِ حَقِّ يَلَزُمِهَا، أَمْ لَا تَبْرُحُ مِنْ بَيْتِهَا وَهِيَ فِي عِدَّتِهَا؟

التَّوْقِيعُ: إِذَا كَانَ حَقٌّ خَرَجَتْ وَقَضَتْهُ، وَإِذَا كَانَتْ لَهَا حَاجَةٌ لَمْ يَكُنْ لَهَا مَنْ يَنْظُرُ فِيهَا خَرَجَتْ لَهَا حَتَّى تَقْضِيَ، وَلَا تَبِيْتُ عَنْ مَنْزِلِهَا.

6/695 وَرُويَ فِي ثَوَابِ الْقُرْآنِ فِي الْفَرَائِضِ وَغَيْرِهَا: أَنَّ الْعَالِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: عَجَبًا لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ فِي صَلَاتِهِ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» كَيْفَ تُقْبَلُ صَلَاتُهُ؟ وَرُويَ مَا زَكَتْ صَلَاةٌ لَمْ يَقْرَأْ فِيهَا بِ«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». وَرُويَ أَنَّ مَنْ قَرَأَ فِي فَرَائِضِهِ «الْهُمَزَةَ» أُعْطِيَ مِنْ



2/695 [سؤال:] اگر کسی گفتن تسبیحات نماز جعفر طیار را در قیام یا قعود یا رکوع یا سجود آن فراموش کند و به حالت دیگری از نماز برود و در آن، یادش بیاید، آیا تسبیح‌هایی را که نگفته، در آن حالت که یادش آمد، بگوید، یا بگذارد و بگذرد؟

توقیع: «اگر در یک حالت از این نماز فراموش کرد و سپس در حالتی دیگر به یاد آورد، آنچه را نگفته، در آن حالتی که به یاد آورده، جبران می‌کند».

3/695 [سؤال:] زنی که شوهرش می‌میرد، جایز است که برای تشییع جنازه اش بیرون بیاید؟

توقیع: «برای تشییع جنازه بیرون می‌آید».

4/695 [سؤال:] و آیا برای این زن جایز است که در زمان عدّه وفات شوهرش به زیارت قبر او برود؟

توقیع: «قبر شوهرش را زیارت می‌کند؛ ولی شب، بیرون از خانه به سر نمی‌برد».

5/695 [سؤال:] آیا برای این زن، جایز است که برای انجام دادن کار لازمی که به عهده اوست، بیرون بیاید، یا آن که در زمان عدّه اش، از خانه اش بیرون نیاید؟

توقیع: «اگر کار لازمی است، بیرون بیاید و ادا کند و اگر نیازی دارد که کسی نیست آن را پیگیری کند، بیرون می‌آید و آن را ادا می‌کند؛ اما شب را بیرون از منزلش به سر نمی‌برد».

6/695 [سؤال:] روایت شده است که در باره ثواب قرائت قرآن در نمازهای واجب و غیر آن، عالم علیه السلام گفته است: «شگفت از کسی که سوره قدر را در نمازش نمی‌خواند، چگونه نمازش پذیرفته می‌شود!» و روایت شده است: «نمازی که سوره توحید در آن خوانده نمی‌شود، بالنده [و بالا رونده] نیست» و روایت شده است: «هر کس سوره هُمَزَه را در نمازهای واجبش بخواند، از دنیا به او داده می‌شود».

(1) پس آیا رواست که سوره هُمَزَه بخواند و این سوره‌هایی را که ذکر کردیم، و انهد، با توجه به حدیثی که می‌گوید:

ص: 235

1- (1). در نسخه الاحتجاج، چنین آمده است: «یک دنیا ثواب به او داده می‌شود».

الدُّنْيَا (1)، فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَقْرَأَ «الْهُمَزَةَ» وَيَدَعَ هَذِهِ السُّورَةَ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا، مَعَ مَا قَدْ رُوِيَ أَنَّهُ لَا تُقْبَلُ صَلَاةٌ وَلَا تَزَكُو إِلَّا بِهِمَا؟

التَّوْفِيقُ: الثَّوَابُ فِي السُّورِ عَلَى مَا قَدْ رُوِيَ، وَإِذَا تَرَكَ سُورَةً مِمَّا فِيهَا الثَّوَابُ، وَقَرَأَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» لِفَضْلِهِمَا، أُعْطِيَ ثَوَابَ مَا قَرَأَ وَثَوَابَ السُّورَةِ الَّتِي تَرَكَ، وَيَجُوزُ أَنْ يَقْرَأَ غَيْرَ هَاتَيْنِ السُّورَتَيْنِ وَتَكُونَ صَلَاتُهُ تَامَّةً، وَلَكِنْ يَكُونُ قَدْ تَرَكَ الْفَضْلَ.

7/695 وَعَنْ وَدَاعٍ شَهْرِ رَمَضَانَ مَتَى يَكُونُ؟ فَقَدِ اخْتَلَفَ فِيهِ (أَصْحَابُنَا) فَبَعْضُهُمْ يَقُولُ:

يَقْرَأُ فِي آخِرِ لَيْلَةٍ مِنْهُ، وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ: هُوَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْهُ، إِذَا رَأَى هِلَالَ شَوَالٍ؟

التَّوْفِيقُ: الْعَمَلُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْالِيهِ، وَالْوَدَاعُ يَقَعُ فِي آخِرِ لَيْلَةٍ مِنْهُ، فَإِنْ خَافَ أَنْ يَنْقُصَ جَعَلَهُ فِي لَيْلَتَيْنِ.

وَعَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَعْنِيُّ بِهِ؟ «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» مَا هَذِهِ الْقُوَّةُ؟ «مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٌ» 2 مَا هَذِهِ الطَّاعَةُ وَأَيْنَ هِيَ؟ (2)

فَرَأَيْكَ أَدَامَ اللَّهُ عَزَّكَ بِالتَّفْضِيلِ عَلَيَّ بِمَسْأَلَةٍ مَنْ تَثِقُ بِهِ مِنَ الْفُقَهَاءِ عَنْ هَذِهِ الْمَسَائِلِ، وَإِجَابَتِي عَنْهَا مُنْعِمًا، مَعَ مَا تَشْرَحُهُ لِي مِنْ أَمْرِ [عَلِيِّ بْنِ] (3) مُحَمَّدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مَالِكِ الْمُقَدَّمِ ذِكْرُهُ بِمَا يَسْكُنُ إِلَيْهِ، وَيَعْتَدُّ بِنِعْمَةِ اللَّهِ عِنْدَهُ، وَتَفْضِيلِ عَلَيَّ بِدُعَائِي جَامِعٍ لِي وَإِلَّا خَوَانِي لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، فَعَلَّتْ مُثَابًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى؟

ص: 236

1- (1). فِي الْاِحْتِجَاجِ: «[1] أُعْطِيَ مِنَ الثَّوَابِ قَدْرَ الدُّنْيَا» بَدَلَ «أُعْطِيَ مِنَ الدُّنْيَا».

2- (3). زَادَ فِي الْاِحْتِجَاجِ [2] هُنَا: «مَا خَرَجَ لِهَذِهِ الْمَسْأَلَةِ جَوَابٌ».

3- (4). أُثْبِتَنَاهُ مِنَ الْاِحْتِجَاجِ [3] وَقَدْ سَقَطَ مِنَ الْمَصْدَرِ.

«نماز جز با این دو سوره (قدر و توحید) پذیرفته و بالنده نمی شود»؟

توقیع: «ثواب سوره ها، همان گونه است که روایت شده، و چون سوره ای را که ثواب دارد، نخواند و "توحید" و "قدر" را به خاطر فضیلتشان بخواند، ثواب قرائت همین دو و نیز ثواب قرائت سوره ای که نخوانده، به او داده می شود و جایز است که غیر این دو سوره را بخواند و نمازش هم کامل است؛ اما افزونی [ثواب] و نماز برتر را رها کرده است».

1/695 [سؤال: آداب] وداع ماه رمضان، برای چه زمانی است؟ یاران ما در آن اختلاف کرده اند. برخی می گویند: در آخرین شب آن خوانده می شود و برخی می گویند: در آخرین روز آن، هنگامی که هلال ماه سؤال را دید.

توقیع: «اعمال ماه رمضان، در شب های آن است و وداع هم در آخرین شب آن انجام می گیرد و اگر می ترسد که ماه، کمتر از سی روز شود [و شب آخر را درک نکند]، اعمال وداع را در دو شب [بیست و نهم و سی ام] انجام دهد».

[سؤال:] در سخن خدای عز و جل: «آن، سخن فرستاده ای کریم است»، مقصود از فرستاده خدا [کیست؟] و نیز مقصود از نیرومندی در «نیرومند و نزد صاحب عرش، محترم است» چیست؟ و همچنین مقصود از اطاعت در «آن جا از او اطاعت می شود و امین است» چیست و این مکان کجاست؟ خدا عزّت را مستدام کند! اگر صلاح می بینی، بر من منت بنه و این سؤال ها را از فقیهی که اطمینان داری بتواند این سؤال ها را پاسخ دهد، بپرس و پاسخ آنها را به من هدیه کن، افزون بر تشریح و توضیح کار علی بن محمد بن حسین بن مالک- که پیش تر ذکرش رفت-؛ توضیحی که او را آرام و به نعمت خدا متوجه نماید، و بر من به دعایی منت نهید که دنیا و آخرت را برای من و برادرانم گرد آورد. إن شاء الله، عملت بی پاداش نماند!

التَّوْفِيقُ: جَمَعَ اللَّهُ لَكَ وَلَاخْوَانِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

أَطَالَ اللَّهُ بِقَاءِكَ، وَأَدَامَ عَزِّكَ وَتَأْيِيدَكَ، وَكَرَامَتَكَ وَسَعَادَتَكَ وَسَلَامَتَكَ، وَأَتَمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ، وَزَادَ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْكَ، وَجَمَّلَ مَوَاهِبِهِ لَدَيْكَ، وَفَضَّلَهُ  
عِنْدَكَ، وَجَعَلَ لِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَمَكْرُوهٍ فِدَاكَ، وَقَدَّمَ لِي قَبْلَكَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ. (1)

ص: 238

---

1- (1). ليس في الاحتجاج صدره إلى قوله «نسخة الدرج».

توقیع: «خداوند، خیر دنیا و آخرت را برایت گرد آورد!».

خداوند، عمرت را طولانی کند و عزّت و تأییدت و نیز کرامت و سعادت و سلامت را استمرار بخشد و نعمتش را بر تو کامل کند و بر احسانش به تو و نیز موهبت های زیبایش به تو و افزونی هایش نزد تو، بیفزاید و مرا فدای تو در هر بدی و ناخوشی کند و مرا پیش مرگ تو نماید! ستایش، ویژه خداست و درود خدا بر محمد و همه خاندانش! (1)

ص: 239

---

1- (1). الغیبة، طوسی: ص 373 ح 345، الاحتجاج: ج 2 ص 563 ح 354، بحار الأنوار: ج 53 ص 150 ح 1.

## تبیین توقیع های فقهی (1)

یکی از محورهای مهم در توقیعاتی که از ناحیه مقدسه ولی عصر علیه السلام صادر شده اند، پاسخگویی به پرسش های فقهی و شرعی است؛ پرسش هایی که همانند دوره های امامان پیشین علیه السلام برای شیعیان پدید می آمده است. این پرسش ها که به دلیل عدم دسترس مستقیم به امام علیه السلام، نوعاً از طریق واسطه و به وسیله نامه نگاری انجام گرفته، در زمینه های مختلف اند (2) و تنوع آنها نشان می دهد که شیعیان به رغم دشواری رساندن پرسش های خود به محضر امام علیه السلام، در موارد متعدد، مسائل شرعی خود را از طریق یک، دو یا چند واسطه از ایشان می پرسیده اند.

از این رو، در مجموعه توقیعات فقهی باقی مانده، هم پرسش از احکام الزامی و مهم وجود دارد و هم از برخی آداب غیر الزامی، چنان که برخی نیز مربوط به ابهام

ص: 240

1- (1). به قلم پژوهشگر ارجمند، حجة الاسلام و المسلمین سید ضیاء الدین مرتضوی.

2- (2). در دوره غیبت صغرا، گاه برخی افراد توفیق تشرّف به محضر ولی عصر علیه السلام را یافته و پاسخ پرسش های خود را از محضر ایشان -روحی و ارواح العالمین فداه- شنیده اند، چنان که شیخ طوسی و طبرسی از جناب کلینی روایت کرده اند که: شخصی به نام زُهری که مدّت ها در پی زیارت حجّت علیه السلام بود و اموال بسیاری نیز در این راه خرج کرده بود، پس از پیگیری فراوان، توانست از طریق جناب عمری (ظاهراً عثمان بن سعید که وکیل نخست امام علیه السلام بود و یا احتمالاً فرزند وی محمد بن عثمان که وکیل بعدی ایشان بود)، خدمت امام علیه السلام برسد و پاسخ همه پرسش های خود را بگیرد و علاوه بر آن، جمله «ملعون ملعون من آخر العشاء إلى أن تشتبك النجوم؛ ملعون ملعون من آخر الغداة إلى أن تنفصّ النجوم» را که در باره به تأخیر انداختن نماز عشا و صبح است، بشنود؛ سخنی که در فقه مورد بحث قرار گرفته است (ر.ک: الغیبة: ص 271، الاحتجاج: ج 2 ص 479. [1] نیز، ر.ک: کشف اللثام: ج 3 ص 75، مفتاح الكرامة: ج 5 ص 138، جواهر الکلام: ج 7 ص 306، [2] الصلاة، نایینی: ج 1 ص 76).

در باره پاره ای احادیث موجود از دیگر امامان علیه السلام اند؛ احادیثی که اینک نیز در منابع حدیثی ما موجود و برخی مورد بحث اند. در این بررسی، نخست به برخی ویژگی های کلی این بخش از توقیع ها اشاره می کنیم و سپس با هدف نشان دادن اندازه اعتبار تفصیلی یک یک آنها و رفع ابهامات، به تفصیل به بررسی و ارزیابی آنها در منابع فقهی و شرح معنا و چگونگی استفاده فقهای شیعه از آنها در استنباط احکام شرعی در باب های مختلف می پردازیم.

## ویژگی های کلی توقیعات فقهی

شرح توقیعات فقهی و تبیین ویژگی های آنها به عنوان بخشی از توقیعات صادر شده از ناحیه ولی عصر علیه السلام، بویژه با توجه به پیوندی که با برخی مسائل تاریخی و کلامی و اعتقادی شیعه دارد، نیازمند بررسی جداگانه و مبسوط است؛ اما بیان اجمالی برخی ویژگی های کلی این بخش، می تواند تا اندازه ای جایگاه و ارزش آن را نشان دهد. در این بررسی، پنج نکته کلی مورد توجه قرار گرفته است:

### 1- حجم و تنوع

مجموع پرسش و پاسخ هایی که در موضوعات احکام شرعی از ولی عصر علیه السلام باقی مانده و اینک در دسترس است، 75 مورد است و بجز چند مورد پرسش و پاسخ تکراری، بیشتر آنها در باره احکام مختلف شرعی است. این اندازه پرسش به همراه توقیعات بیشتری که در زمینه های دیگر، مانند مسائل اعتقادی، درخواست دعا و تقدیم هدایا و وجوه شرعی بر جای مانده، در مقایسه با دوره امامت امام باقر علیه السلام و بویژه امام صادق علیه السلام، حجم بالایی به شمار نمی رود؛ اما با توجه به محدودیت شدید ارتباطات، و اختلاف های شدید و انحراف هایی که در امر امامت و غیبت ولی عصر علیه السلام پدید آمده بود، قابل توجه است.

به علت دشواری هایی که به وسیله جعفر کذاب و جریان طرفدار وی و نیز برخی مدعیان دروغین ارتباط با امام علیه السلام، بر جامعه شیعی، بویژه بر وکلای چهارگانه

تحمیل می شد، این دوره را باید یکی از مقاطع حسّاس و پُر افت و خیز جامعه شیعی به شمار آورد. شیخ طوسی با اشاره به کثرت توقیعات، خاطر نشان می کند که تنها بخشی از آن را بازگو می کند. (1) این امر، وقتی جلوه بیشتری می کند که برخی شواهد، نشان می دهند عنایت ویژه ای از جمله از سوی نواب خاص در ارجاع دادن به فقهای شیعه وجود داشته است تا در میان شیعیان، آمادگی بیشتری برای آغاز دوره غیبت کبرا پدید آید.

برخی صاحب نظران، نشانه های این هدف را از دوره امام عسکری علیه السلام دانسته اند، چنان که امام علیه السلام در توقیع معروف اسحاق بن یعقوب، در دوره نایب دوم خود، جناب محمد بن عثمان عمّری، در باره رویدادهایی که پیش می آیند، دستور به رجوع به راویان و در واقع، فقها داده، آنان را حجت خود بر شیعیان معرفی کرده است؛ (2) امری که از گذشته تا کنون به عنوان یکی از ادله حجّیت اجتهاد و وجوب تقلید مورد توجه فقهای مآرر داشته است و در پایان این پژوهش به آن پرداخته خواهد شد.

نیز نایب سوم، جناب حسین بن روح، برای ارزیابی کتاب التّأدیب، آن را نزد گروهی از فقها در قم فرستاد تا پس از بررسی نظر دهند که چیزی از محتوای آن با نظر آنان، مخالفت دارد یا نه (3) و آنان، همه کتاب، جز یک مسئله آن را تأیید کردند.

ص: 242

---

1- (1). الغیبة: ص 285. [1]

2- (2). ر.ک: کمال الدین: ص 484؛ الغیبة: ص 291. [2]

3- (3). استاد معظّم، آية الله سيّد موسى شبيري زنجانى - دام ظلّه -، اشاره دارد که معلوم نیست التّأديب، چه کتابی است و مؤلّف آن چه کسی است (جرعه ای از دریا: ج 1 ص 175)؛ ولی به نظر می رسد که این کتاب، همان التّأديب، نوشته محمد بن احمد بن عبد الله بن مهران، معروف به «ابن خانبه» است که از آن به نام «یوم و لیلة» نیز نام برده شده است و به نقل نجاشی، وقتی گروهی از شیعیان، در نامه ای از امام عسکری علیه السلام درخواست نگارش یا ارسال کتابی کردند که مبنای عمل آنان باشد، ایشان، کتابی را فرستاد و بعد با مقابله با کتاب «ابن خانبه»، معلوم شد همان است (رجال النجاشی: ص 91 و 346، فهرست کتب الشيعة و اصولهم: ص 63-64) و [3] همین می توانسته زمینه بررسی جناب حسین بن روح را فراهم سازد. ابن خانبه، از غلامان یونس بن عبد الرحمان بود و خود یونس نیز کتابی با عنوان یوم و لیلة داشته که بر امام عسکری علیه السلام عرضه شده و ایشان پس از ملاحظه، همه آن را تأیید کرده است؛ کتابی که به تأیید امام جواد علیه السلام نیز رسیده بوده است (ر.ک: وسائل الشيعة: ج 18 ص 71-72، ح 74، 75 و 80). [4]



آیه الله شبیری زنجانی نیز این گمان را مطرح کرده است که وکلای خاص، نمی توانسته اند در مسائلی که طُرُق ظاهری برای حلّ آن وجود دارد، ارتباطی با شیعیان داشته باشند. ایشان، احتمال می دهد که شاید به همین جهت، سفیران چهارگانه هیچ یک مراجع علمی طایفه امامیه نبوده اند و ارتباط شیعیان با آنان، بیشتر برای حلّ معضلاتی بوده که تنها از طریق غیبی حل می شده است، (1) چنان که برابر نقل جناب ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی، در مقطعی که دست کم ده سال به درازا کشیده، یعنی در حوالی سال 280 تا 290ق، یکباره توقیعات، قطع شدند و به احتمال، این امر تا پایان عمر جناب محمد بن عثمان عمّری در سال 305ق، یعنی حدود 25 سال ادامه یافته است. (2)

با این حال، برخی شواهد نشان می دهند از سراسر مناطق شیعه نشین، پرسش های بسیاری صورت می گرفته (3) و طبعاً بخش عمده آن به دست ما نرسیده است. در گزارش محمد بن احمد صفوانی در باره قاسم بن علا (4) - که در شهر «ران» (میان مراغه و زنجان) ساکن بوده، آمده است که در دوره نایب دوم و سوم، دائماً توقیعات ولی عصر علیه السلام به او می رسیده، به گونه ای که با قطع حدود دو ماهه آنها، وی نگران شده؛ اما در همان زمان، پیک عراق رسیده و مایه خوش حالی وی گردیده است. (5)

ص: 243

- 
- 1- (1). جرعه ای از دریا: ج 1 ص 173-174.
  - 2- (2). ر.ک: کمال الدین: ص 93.
  - 3- (3). از جمله ر.ک: ج 4 ص 378 ح 728.
  - 4- (4). قاسم بن علا، کسی است که عمری دراز کرده و با امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام دیدار داشته و وکیل ولی عصر علیه السلام در منطقه خود بوده است. وی افتخار دیدار با امام علیه السلام را یافته و روز رحلتش را از امام علیه السلام نشیده بود.
  - 5- (5). ر.ک: ج 4 ص 411 ح 743. [1]

برخی گزارش های کتاب شناسی، نشان از نگارش کتاب هایی در موضوع نامه ها و توقیعات امامان علیه السلام دارد که به دست ما نرسیده اند. نمونه روشن آن، کتاب رسائل الأئمة عليهم السلام تألیف جناب کلینی است که شامل توقیعات ولی عصر علیه السلام نیز بوده و تا زمان سید ابن طاووس در قرن هفتم وجود داشته و حتی برخی از ظاهر سخن صدر المتألهین برداشت کرده اند که این کتاب تا زمان وی، یعنی قرن یازدهم، وجود داشته است. (1) گرچه بعید می نماید که به دست ایشان رسیده باشد، اما مطمئناً به دست علامه مجلسی نرسیده است.

به هر حال، چنان که شیخ طوسی به نقل از ابو نصر هبة الله در باره جناب محمد بن عثمان عمري، نایب دوم امام علیه السلام - که بیش از چهل سال نیابت را بر عهده داشت - آورده، وی توقیع ها را از ولی عصر علیه السلام در امر «دین و دنیای شیعیان» و در باره «آنچه می پرسیدند»، می رسانده است. (2)

## 2- آمیختگی با فضای تقیه

اهتمام جامعه شیعی به صورت عام و نایبان خاص به صورت ویژه در عدم دستیابی مخالفان و دشمنان به ولی عصر علیه السلام و پنهان ماندن وجود آن بزرگوار و لزوم حداقلی استفاده از ارتباطات غیر مستقیم، چنان که اشاره شد، دشواری های بسیاری را پدید می آورد. (3) این امر که در پرسش و پاسخ های نوشتاری شدت بیشتری دارد، نه تنها در اصل ارتباطات، دشواری و محدودیت پدید می آورد؛ بلکه گاه سبب پاسخ هایی می شد که برای دیگران دارای ابهام یا عدم سازگاری با ادله دیگر باشد.

ص: 244

1- (1) ر.ک: حیاة الشیخ محمد بن یعقوب الكلینی: ص 297. [1]

2- (2) ر.ک: ج 3 ص 348 ح 627.

3- (3) برای آگاهی از تلاش حکومت برای دستیابی به ناحیه مقدسه، برای نمونه ر.ک: الکافی: ج 1 ص 525، ح 30. [2] نیز، برای مواظبت زیاد نایبان در پنهان داشتن مکان امام علیه السلام، ر.ک: ج 5 ص 57 ح 791، الکافی: ج 1 ص 333. [3]

این نکته ای است که مورد توجه برخی فقها قرار داشته است. (1) تعبیرهای کنایی در باره امام علیه السلام مانند «عالم»، «فقیه»، «غریب»، «صاحب»، «بعضی از فقها»، «رجل» و «ناحیه» و عدم تصریح به نام یا عنوان امام علیه السلام، برخاسته از همین واقعیت است. بجز فشارها و تخریب ها و مفسده جویی هایی که از سوی برخی وکلا- که کارشان به انحراف کشیده بود- و یا جریان هایی مانند جعفر کذاب که داعیه های دیگری داشتند، حاکمان وقت و جریان های وابسته به آنها، شرایط بسیار سختی را پدید می آوردند و این، به رغم نفوذ و اعتباری بود که برخی شیعیان یا خاندان های شیعی، مانند خاندان نوبختی، در جامعه آن روز و دستگاه حاکم داشتند، چنان که وقتی به جناب ابو سهل نوبختی- که از جمله کسانی است که شرافت دیدار با ولی عصر علیه السلام را در ساعت پایانی عمر امام عسکری علیه السلام یافته و هنگام رحلت ایشان حضور داشته-، (2) گفتند: چگونه شد که مقام وکالت پس از غیبت به جناب ابو القاسم حسین بن روح نوبختی رسید، نه تو، گفت: آنان به انتخاب خود، آگاه ترند؛ اما من مردی هستم که با مخالفان، سر و کار دارم و با آنان، مناظره می کنم و اگر جای امام علیه السلام را همانند ابو القاسم می دانستم و در شرایط دشوار قرار می گرفتم، شاید جای ایشان را نشان می دادم. ابو القاسم، اگر امام زیر دامن وی هم باشد و باقیچی، قطعه قطعه شود، دامانش را کنار نمی زند و ایشان را آشکار نمی کند. (3)

جناب حسین بن روح، چنان شرایط تقیه را رعایت می کرد که نه تنها نزد موافق و مخالف، شخصی مقبول بود؛ بلکه نزد مقتدر بالله، حاکم عباسی و مادر متوکل نیز جایگاهی ویژه داشت و در مجلس وی، حاضر می شد. وی چنان بود که وقتی یکی

ص: 245

---

1- (1). چنان که استاد محترم، آیه الله سید موسی شبیری زنجانی، در باره توجیه یکی از توقیع ها خاطر نشان کرده است که: امام علیه السلام نمی خواسته جواب واقعی پرسش را بدهد و در جواب سؤالات مکتوب که به دست افراد مختلف می افتاده است، خیلی احتیاط می شد، که یک وقت مشکلی برای اشخاص پیدا نشود. لذا ایشان در آن پاسخ، تعبیر صریح نکرده است و نمی خواسته جواب بدهد (ر.ک: کتاب النکاح: ج 8 ص 2480).

2- (2). ر.ک: ج 3 ص 32 ح 495.

3- (3). ر.ک: ج 3 ص 367 ح 637. [1]

از مرتبطان با او از اظهار نظر نقییه ای او در یکی از مجالس مناظره، خنده ای بی جا کرد و احتمال می رفت حقیقت نظر حسین بن روح، آشکار شود، بیرون از جلسه، ضمن اعتراض شدید به آن شخص، تأکید کرد که در صورت تکرار، با او قطع رابطه خواهد کرد. (1) نیز وقتی به او خبر رسید که یکی از خادمان خانه اش، معاویه را لعن و ناسزا گفته، دستور اخراج او را صادر کرد و به رغم این که مدت ها آن خادم درخواست برگشت به کار داشت، نپذیرفت و او مجبور شد جای دیگری مشغول شود. (2)

در باره خود جناب حسین بن روح نیز نقل شده که مدتی پنهان بود و محمد بن علی شلمغانی را - که بعدها منحرف شد و به سبب عقاید الحادی به دست مقتدر کشته شد - برای رسیدگی به امور، نصب کرد و او، واسطه مردم با جناب حسین بن روح بود. (3) در باره دشواری ارتباط با سفیر پیش از وی، جناب محمد بن عثمان عمری، در دوره معتضد عباسی، و بی نشانه بودن یکی از پیک ها برای رسیدن به حضور عمری، این تعبیر آمده است:

لأنَّ الأمرَ كانَ حادثاً في زمانِ المعتضدِ وَ السيفِ يَقطرُ دمًا كما يقالُ، وَ كانَ سرّاً بينَ الخاصِّ من أهلِ هذا الشأنِ.

زیرا در زمان معتضد، شرایط، سخت بود و از شمشیر، خون می چکید و کار جناب محمد بن عثمان، میان خواص شیعه یک راز به شمار می رفت.

و بعد اشاره شده است که وقتی پیک، چیزی را می بُرد، خبری از واقع دریافت کننده نداشت و تنها به صورت شفاهی به او گفته می شد  
مرسوله را کجا ببرد و تحویل دهد. (4)

ص: 246

1- (1). ر.ک: ج 3 ص 393 ح 653. [1]

2- (2). ر.ک: ج 3 ص 391 ح 651. [2]

3- (3). ر.ک: ج 4 ص 385 ح 729. [3]

4- (4). ر.ک: الغيبة: ص 295-296.

شاهد روشن دیگر، ملاحظه تویعات متعددی است که جناب کلینی - که در دوره سفرای خاص می زیسته - برای نشان دادن اصل ولادت ولّی عصر علیه السلام نقل کرده است؛ اما در این مجموعه که حدود 25 روایت است، حتّی یک بار نیز نام یا لقب امام علیه السلام نیامده و بیشتر به صورت ضمیر و گاه با تعبیر «غَریم»، «صاحب» و «رَجُل» به ایشان اشاره شده است. (1) نیز به رغم این که وی مدّتی در بغداد ساکن بوده، حتّی یک بار نیز از هیچ یک از سفیران خاص، حدیث یا توقیعی نقل نکرده است و گویا ارتباط مستقیمی با هیچ یک از آنان نداشته است. گفتنی است که وی با سندی صحیح و بسیار معتبر و تنها با دو واسطه از امام هادی علیه السلام ثقه بودن سفیر اوّل و به نقل از امام عسکری علیه السلام ثقه بودن سفیر اوّل و دوم را روایت کرده است. (2)

شرایط تقیّه آمیز این دوره که طبعاً شدّت بیشتری داشت، در ادامه شرایط سیاسی و مذهبی دشوار و شبه حصری بود که از دوره امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام وجود داشت، به گونه ای که به نقل شیخ طوسی، شیعیان زمانی که می خواستند واجبات مالی خود را به امام عسکری علیه السلام برسانند، برای عثمان بن سعید - که در ادامه، سفیر نخست شد - می فرستادند و وی آن را در خیک روغن می گذاشت و به دست امام علیه السلام می رساند. (3)

اینها و شواهد دیگر، به خوبی نشان می دهند که پرسش ها و پاسخ های صادر شده از ولّی عصر علیه السلام، از جمله در مسائل فقهی، با چه محدودیت هایی مواجه بوده است و طبعاً انتظار نمی رود پاسخ ها، همه شفاف و مطابق واقع باشند؛ اما با این حال، این امر، مانع اهتمام محدّثان و فقهای ما به نقل و استناد به این بخش از توقیع ها نبوده است و جز تعدادی از موارد که برخی فقها، آن را قابل استناد ندیده اند، بقیّه، چنان که خواهد آمد، جزء مستندات فقهی قرار دارند، در حالی که

ص: 247

1- (1). ر.ک: الکافی: ج 1 ص 514-525. [1]

2- (2). ر.ک: الکافی: ج 1 ص 329-330. [2]

3- (3). الغیبة: ص 354.

برخی احادیث دیگر نیز در نگاه فقها، با همین مشکل مواجه بوده اند و چنین نیست که فقها بتوانند به همه احادیث، با وجود ناسازگار بودن با نصوص یا اصول دیگر، عمل کنند.

### 3- اعتبار اسناد و محتوا

بررسی اسناد و محتوای توقیعات فقهی نشان می دهد که از نظر اعتبار و استناد فقهی، به صورت کلی، در مجموع، گرچه میان این توقیع ها و سایر احادیث فقهی که محل استناد آنان است، اجمالاً تفاوت وجود دارد، اما تمایز چشمگیری بویژه از نظر اهتمام فقها، وجود ندارد. این توقیعات، به تناسب موضوع، در ابواب مختلف منابع حدیث فقهی متأخر مانند: وسائل الشیعة و جامع احادیث الشیعة، توزیع شده و در منابع فقه استدلالی نیز مورد توجه و استناد قرار گرفته اند. البته همان گونه که در میان سایر احادیث فقهی، شاهد برخی نقل های ضعیف هستیم و فقها از عمل به برخی احادیث، روی گردان شده اند یا ضعف سندی آنها را با عمل فقهای پیشین متنافی دیده اند، اندکی از پرسش و پاسخ های موجود در توقیعات فقهی نیز با مفاد احادیث دیگر، سازگاری ندارند و پاره ای از فقها از استناد به آنها خودداری کرده یا آنها را نیازمند توجیه دیده اند، با این توجه که در این خصوص -چنان که خواهید دید- میان فقها، نگاه یکسانی وجود ندارد، چنان که در بخش احکام غیر الزامی، بر پایه قاعده تسامح، همانند دیگر احادیث غیر الزامی، ضعف سندی را مانع استناد ندیده اند.

از سوی دیگر، مفاد بسیاری از پاسخ ها، سازگار با احادیث دیگر و یا مانند آنهاست و این خود، موجب شده که همه فقها در همه موارد، به تکرار استناد به پاسخ های مشابه در این توقیعات، نیازی نبینند و به هر حال، موارد استناد به توقیعات فقهی، بسته به روش فقها، یکسان نیست.

این توقیعات در منابع پیشین، عمدتاً در کتاب های معتبر: تهذیب الأحکام،

الغیبی شیخ طوسی، کتاب من لا یحضره الفقیه و کمال الدین شیخ صدوق، همراه با اسناد آنها آمده است. بخشی نیز در کتاب الاحتجاج طبرسی، بدون سند، نقل شده است؛ اما طبرسی که حدود یک قرن پس از شیخ طوسی کتاب خود را تدوین کرده، دلیل حذف اسناد اکثر احادیث را این شمرده که بر آنها، اجماع وجود دارد یا موافق مدلول های عقول است یا در منابع تاریخی و کتاب های موافقان و مخالفان، مشهور است. (1)

اصل کتاب الاحتجاج نیز-چنان که علامه مجلسی نیز خاطرنشان کرده و آن را جزء منابع خود قرار داده-از کتاب های معروف و رایج به شمار می رود و به گفته ایشان، جناب سید ابن طاووس، کتاب و نویسنده آن را ستایش کرده و بیشتر عالمان، از آن نقل کرده اند. (2) کتاب الاحتجاج، در شمار مصادر وسائل الشیعة است و شیخ حرّ عاملی بر اعتبار منابع حدیثی خود، تأکید کرده است. (3)

از سوی دیگر، حجم عمده توفیق ها مربوط به چهار مجموعه پرسشی است که محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری داشته و ولی عصر علیه السلام پاسخ گفته است و طبرسی آنها را بدون سند و به صورت مُرسل نقل کرده است؛ کاری که در باره بیشتر احادیث این کتاب-حتی اگر در منابع اصلی، دارای سند بوده اند-روا دانسته است؛ اما نکته مهم و قابل توجه در مورد دو مورد از این چهار مجموعه، این است که گرچه کار طبرسی موجب شده تا برخی فقها در استدلال به برخی از بخش های این دو-که شاهد دیگری نداشته و قابل تسامح نبوده اند-با احتیاط رفتار کرده، همانند احادیث مشابه در سایر منابع، بدانها استناد قطعی نکنند؛ لیکن شیخ طوسی، این دو توفیق را با سندی معتبر، نقل کرده است. این نکته مهم، مورد توجه شیخ حرّ عاملی بوده و در موارد نقل پاره های این دو، افزون بر نقل از طبرسی به صورت مُرسل، به

ص: 249

---

1- (1). الاحتجاج: ج 1 ص 14.

2- (2). بحار الأنوار: ج 1 ص 28.

3- (3). وسائل الشیعة: ج 30 ص 191 و 193.

نقل شیخ طوسی نیز اشاره کرده و سند آن را یک جا در پایان کتاب آورده است. (1) با این توضیح و با توجه به آنچه در باره اعتبار کلی کتاب الاحتجاج گفتیم، در باره دو توقیع مبسوط دیگر حمیری نیز که تنها در این کتاب آمده، می توان به اعتماد نسبی رسید.

نکته قابل توجه دیگر در اعتبار این توقیعات، این است که بسیاری از مضامین آنها در سایر احادیث نیز آمده و یا دست کم بر خلاف ادله و قواعد دیگر نیست.

این است که در بسیاری موارد، شاهدیم که فقهای ما آنها را در ردیف سایر ادله خود آورده اند و گاه نیز نیازی به ذکر آنها ندیده اند، چنان که روش فقها این است که در مسائلی که اجمالاً روشن است و حدیث مخالف یا نظر مخالف نباشد، نیازی به ذکر همه نصوص نمی بینند، چه توقیع باشد و چه سایر احادیث.

به هر حال، آنچه نکته اصلی در اعتبار اجمالی این توقیعات است، علاوه بر اعتبار اسنادی بخشی از آنها، اعتماد عملی فقها به بیشتر آنهاست که به رغم این که بخش کمتری از آنها در کتاب های چهارگانه اصلی آمده، در منابع فقهی - چنان که در ادامه نشان داده ایم -، در حد قابل توجهی آمده و مورد استدلال قرار گرفته اند.

#### 4- جایگاه دینی و فقهی سفیران چهارگانه

یکی از مسائل مهم در بحث ولادت ولی عصر علیه السلام و دوره غیبت صغرا و سپس آغاز دوره غیبت کبرا و نیز اعتبار و جایگاه توقیعات موجود، بویژه توقیعات فقهی، توجه به شخصیت و جایگاه نابین خاص امام علیه السلام است. اهمیت این امر در باره توقیعات فقهی، این است که این بزرگواران در دوره غیبت صغرا که حدود هفتاد سال به درازا کشید، تنها کسانی بودند که با امام علیه السلام ارتباط داشتند و می توانستند رابط میان شیعیان و امام علیه السلام باشند.

استناد به توقیعات در استدلال های فقهی، بر پایه این حقیقت است که جامعه

ص: 250



شیعی به صورت عام، و عالمان و محدثان و متکلمان و فقیهان شیعه به صورت خاص، به جلالت قدر و وکالت این بزرگواران، اعتماد کامل و اعتقاد راسخ داشته اند. خاستگاه این اعتقاد و اعتماد، ادله و شواهد بسیار و اطمینان بخشی از معجزات و غیر معجزات است که در منابع حدیثی و تاریخی ما، از جمله کتاب الغیبه ی شیخ طوسی و کمال الدین شیخ صدوق، موجود است و پیشینه آن به دوره امام هادی علیه السلام و سپس امام عسکری علیه السلام بر می گردد که جناب عثمان بن سعید عمری و فرزندش محمد بن عثمان عمری، از نزدیکان آن دو امام بزرگوار و کاملاً مورد اعتماد ایشان بوده اند، (1) چنان که به نمونه ای از آن با سندی بسیار معتبر از جناب کلینی اشاره کردیم. شرح حال و جلالت قدر و منزلت این بزرگواران در جاهای دیگر، از جمله منابع رجالی آمده است و نه تنها هیچ تردیدی در مراتب کامل و ثاقت و جلالت آنان نیست، بلکه مذهب امامیه، در ادامه تاریخ خود، جملگی بر پایه اعتماد و اعتقاد به وکالت و حتی نیابت آنان، استقرار یافت.

اما نکته قابل توجه در باره وکلای خاص، این است که همان گونه که آیه الله شبیری زنجانی نگاشته است، هیچ یک از آنان «جزو مراجع علمی طایفه امامیه» مطرح نبوده اند (2) و به رغم شخصیت شناخته شده و اعتماد آمیزی که داشته اند، در شمار عالمان تراز اول به شمار نمی رفته اند.

مؤید این امر، گفته محقق حلی است که در اشاره ای روشن به سفیر دوم، محمد بن عثمان عمری - که بیش از دو سوم دوره غیبت صغرا وکالت داشته -، از وی با تعبیر «بعض فضلائنا؛ برخی از فاضلان شیعه» یاد می کند، نه در حد معرفتی یک فقیه پیشین. (3) همچنین در منابعی مانند الفهرست شیخ طوسی و رجال النجاشی - که

ص: 251

---

1- (1). جناب عثمان بن سعید از یازده سالگی در خدمت امام هادی علیه السلام بوده و طبعاً فرزندش محمد را - که بعداً بیش از چهل سال وکالت ولی عصر علیه السلام را بر عهده داشت -، باید خانه زاد آن بزرگواران و از نزدیک ترین افراد به آنان شمرد.

2- (2). جرعه ای از دریا: ج 1 ص 173.

3- (3). المعبر: ج 2 ص 62.

ویژه معرفتی صاحبان آثار و کتاب های شیعی است-، نامی از سفیران خاص برده نشده و اثری برای آنان، گزارش نگردیده است.

اشاره کردیم که حتی جناب حسین بن روح، کتاب التادیب را برای بررسی به قم فرستاد و به رغم این که ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی، جایگاه علمی بالاتری داشت، حسین بن روح، سفیر سوم معرفتی شد. آنچه در برخی نقل ها آمده، تنها این است که جناب محمد بن عثمان، کتاب هایی در فقه داشته که آنها را مستقیماً از امام عسکری علیه السلام و امام زمان علیه السلام شنیده و یا از پدر خود، عثمان بن سعید، از امام هادی علیه السلام، از امام عسکری علیه السلام نقل کرده است. (1) آیه الله شبیری زنجانی- چنان که اشاره شد-، احتمال می دهد دلیل آن در آن فضای تقیه آمیز شدید، این بوده که «چه بسا آن بزرگواران (وکلا) نمی خواسته اند در مسائلی که طُرُق ظاهری برای حلّ آن وجود دارد، ارتباطی با شیعیان داشته باشند». (2)

بر این نکته می توان افزود که صرف نظر از جایگاه اعتماد آمیز و شناخته شده ای که دو سفیر اول و دوم در خانه امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام داشتند و شیعیان، سال ها اینان را به همین وصف می شناختند و طبعاً پذیرش بیشتری در میان شیعه داشتند، اگر سفرای خاصّ امام علیه السلام، جزو فقهای شناخته شده به شمار می رفتند و مورد مراجعه مردم و دارای آثار فقهی و علمی بودند، چه بسا زمینه این اتهام، بیشتر فراهم می شد که آنان، پاسخ ها را بر پایه اجتهاد و نظر خود صادر می کنند، نه نظر و فرموده امام علیه السلام؛ اتهامی که شلمغانی، پس از انحراف و گرفتار شدن، وارد کرد و خود را نیز دخیل می دانست، (3) چنان که یکسانی دست خطّ توقیعات زمان جناب

ص: 252

---

1- (1) .ر.ک: ج 3 ص 338 ح 618.

2- (2) .جرعه ای از دریا: ج 1 ص 173.

3- (3) . چنان که به رغم اعتقاد و اعتماد عمومی جامعه شیعی، بویژه عالمان و فقیهان به استناد توقیعات ولی عصر علیه السلام، یکی از معاصران در باره یک توقیع که وجود دو روایت در موضوع پرسش شده و نوعی تردید اولیه را می رساند، نظر داده است که در این توقیع و موارد مشابه، جناب حسین بن روح در مواقعی که به امام علیه السلام دسترس نداشته، بر پایه احادیث موجود، فتوا می داده است (!) (ر.ک: بحار الأنوار: ج 82 ص 182، پانوشت مصحح).

محمد بن عثمان عمري با توقيعاتی که در زمان پدرش جناب عثمان بن سعید صادر می شد، مورد توجه قرار گرفته و از نشانه های صدق وی به شمار رفته است. (1) این، مانند نکته ای است که به صورتی روشن در باره علت «أُمّی» بودن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ذکر شده است تا به معجزه بودن قرآن، بیشتر و زودتر ایمان آورده شود.

## 5-اهتمام و استناد فقها

ملاحظه مباحث مربوط به هر یک از قسمت های توقيعات فقهی در منابع فقه استدلالی، به روشنی نشان می دهد که فقهای ما که اعتبار ادله فقهی و امکان اعتماد به آنها را یک اصل در استدلال های فقهی به شمار می آورند، به این توقيعات، همانند سایر احادیث منابع حدیثی معتبر، اعتنا و اهتمام قابل توجهی داشته اند. فقها حتی به رغم این که بخشی از توقيعات فقهی، جزء مسائل فرعی اند یا مشابه آنها در احادیث دیگر وجود دارد، آنها را در بسیاری از منابع آورده و جزء مستندات دیدگاه های فقهی خود، قرار داده اند. با این حال، در پاره ای از موارد نیز آنها را با سایر ادله، سازگار ندیده و در برخی موارد از نظر فقهی نتوانسته اند به آن عمل کنند.

البته در این موارد نیز نظر فقها یکسان نیست و برخی، آنها را پذیرفته یا معنای سازگاری برای آنها ذکر کرده اند؛ اما نکته کلی این است که فقهای ما از گذشته تا به حال، در باره توقيعات فقهی، همانند سایر احادیث، عمل کرده اند و ملاحظه مباحث آنان، نه تنها تمایز عمده ای را در مجموع نشان نمی دهد؛ بلکه شاهدیم با احترام و اعتنای ویژه ای از آنها یاد شده است.

از سوی دیگر، پیشینه اصل استناد به توقيعات فقهی، هر چند به فقهای متقدم بر می گردد، اما حجم آن در منابع فقهی متأخر، گسترش یافته است. این امر، از یک سو ناشی از گسترش نگارش آثار تفصیلی در فقه استدلالی در چند قرن اخیر

ص: 253

است و از سوی دیگر، می‌تواند ناشی از نگارش کتاب وسائل الشیعة در قرن یازدهم و اهتمامی دانست که جناب شیخ حرّ عاملی در این کتاب مرجع به تدوین احادیث فقهی بر پایه منابع معتبر، از جمله منابع این توقیعات داشته است.

در منابع فقهی پس از شیخ حرّ عاملی نیز مانند: کشف اللثام، اثر فقیه برجسته جناب محمد بن حسن اصفهانی (م 1137ق) معروف به «فاضل هندی»، الحدائق الناضرة، اثر محدث و ارسته و فقیه اخباری، جناب شیخ یوسف بحرانی (م 1186 ق)، معروف به «صاحب حدائق» و «محدث بحرانی»، مصابیح الظلام، اثر فقیه سترگ، جناب محمد باقر بهبهانی (م 1205ق) معروف به «وحید بهبهانی»، مستند الشیعة، نوشته محقق نراقی (م 1245ق) و بویژه کتاب جواهر الکلام اثر پُر آوازه شیخ محمد حسن نجفی (م 1245 ق) معروف به «صاحب جواهر»، شاهد این گسترش هستیم و بیشترین بهره را محدث بحرانی برده که با توجه به مشرب حدیثی خود، به صورت کلی، اهتمام بیشتری به احادیث و ذکر آنها دارد.

در میان فقهای معاصر نیز این روند، ادامه یافته است؛ هم در آثاری مانند مستمسک العروة الوثقی، مهذب الأحكام و تفصیل الشریعة و نیز مجموعه آثار آیه الله خویی، که شامل ابواب مختلف فقه می‌گردند و هم در کتاب هایی که به برخی ابواب فقه، مانند حج و نکاح، اختصاص یافته اند و از میان آنها می‌توان به مباحث ارزنده آیه الله سید موسی شبیری زنجانی - دام ظلّه - اشاره کرد.

\*\*\*

اینک با هدف: اولاً نشان دادن اعتبار کلی توقیعات فقهی و جایگاه آن در استنادهای فقهی و ثانیاً شرح محتوا و سیاق پرسش ها و پاسخ ها، بویژه مواردی که دارای ابهام و گاه سؤال انگیز است، گزارشی تفصیلی را پیش رو گذاشته ایم.

در این بررسی، تلاش شده است که از پرداختن به مباحث تخصصی و توسعه بحث و نیز از ذکر همه منابعی که به توقیعات استناد کرده اند، پرهیز شود. با این

حال، در این گزارش در پاره ای موارد، مناسب دیده شده که به برخی مباحث خاص تر اشاره شود.

## بررسی توقیعات فقهی در منابع فقه استدلالی

(1)

### 1- برگزاری نافله هنگام طلوع و غروب خورشید (ح 683 و 1/684)

احادیث ما در باره حکم نافله خواندن هنگام طلوع و غروب خورشید، دو دسته اند: برخی این کار را منع کرده و برخی روا شمرده اند. (2) این بحث از گذشته، میان اهل سنت نیز مطرح و مورد اختلاف بوده و احادیثی در جواز و منع آن، نقل گردیده است. (3) برخی فقهای ما مانند سید مرتضی، حتی قائل به حرمت شده اند؛ اما بیشتر، آن را مکروه دانسته اند. (4)

شیخ صدوق، پس از اشاره به حدیثی که از خواندن نافله در این دو وقت، باز می دارد، این توقیع را که طبرسی به همراه بقیه پرسش و پاسخ ها آورده، با سند معتبر، نقل کرده و در برابر آن شمرده و نظر خاصی را برنگزیده است. (5) جای شگفتی است که ظاهر سخن محقق حلّی، نشان می دهد که وی این پاسخ را گفته برخی از (فاضلان شیعه) می داند (6) و مقصود وی، چنان که فاضل هندی خاطر نشان

ص: 255

---

1- (1). در این بررسی که به ترتیب چینش توقیعات فقهی در فصل دوم- که به توقیعات فقهی اختصاص دارد- صورت می گیرد، موارد مشابه یا مرتبط به هر عنوان، یک جا آمده و با ذکر شماره توقیع و بخش مورد نظر، نشان داده شده که مربوط به کدام قسمت از توقیعات است. ضمناً واژه توقیع، همان گونه که برای مجموعه یک نامه به کار می رود، برای پاسخ یک پرسش نیز به کار می رود.

2- (2). ر.ک: وسائل الشیعة: ج 4 ص 234-239.

3- (3). از جمله، ر.ک: المحلّی: ج 3 ص 2-7، بدایة المجتهد: ج 1 ص 103، المجموع: ج 4 ص 164-181، المغنی: ج 1 ص 789-795.

4- (4). مفتاح الکرامة: ج 5 ص 167-169.

5- (5). کتاب من لا یحضره الفقیه: ج 1 ص 497-498.

6- (6). المعتمر: ج 2 ص 62.

کرده، نایب دوم، جناب محمد بن عثمان عمّری است؛ (1) اما همان گونه که فاضل هندی و نیز سیّد جواد عاملی آورده اند و از نقل شیخ صدوق نیز به روشنی پیداست، پاسخ امام علیه السلام است. سیّد محمد عاملی و فیض کاشانی نیز به این توقیع، استناد کرده اند. (2)

یک وجه جمع میان این دو دسته، مربوط دانستن احادیث منع به نافله ابتدایی است، نه نافله قضا، چنان که بسیاری از فقها، نافله ابتدایی را مکروه شمرده اند.

وجه دیگر، حمل بر تقیّه است. شیخ طوسی گفته است که احادیث منع، به قرینه همین توقیع، از سر تقیّه است یا حمل بر نافله ابتدایی می شود. (3) این دو حمل و بویژه حمل بر تقیّه را در سخن فقهای بعدی نیز شاهدیم، از جمله وحید بهبهانی که با توجه به منع شدید اهل سنت از نافله خواندن در این دو وقت، تا جایی که مرتکبان آن را آزار می داده اند، احادیث منع را برخاسته از تقیّه می داند و اساساً فلسفه بافی هایی - مانند آنچه در این احادیث در باره طلوع و غروب خورشید در میان دو شاخ شیطان آمده - دور از معارف شیعه و سازگار با دیگران می شمارد. (4)

گفته شده که پیش از وی، شیخ مفید نیز در شاهد گرفتن بر تعلیل ها و فلسفه بافی های نادرست در احکام تحریمی که میان اهل سنت، شایع بوده، ولی شیعه از آن دور بوده است، به محتوای همین احادیث، اشاره کرده که طلوع و غروب خورشید را میان دو شاخ شیطان شمرده است. وی ذکر چنین علّت هایی را برای احکام تحریمی، دور از مقام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دانسته است. (5) نوع پاسخ امام علیه السلام در

ص: 256

1- (1) ر.ک: کشف اللثام: ج 3 ص 90، مفتاح الکرامه: ج 5 ص 170.

2- (2) مدارک الأحکام: ج 3 ص 108، معتصم الشیعه: ج 2 ص 233.

3- (3) تهذیب الأحکام: ج 2 ص 175.

4- (4) ر.ک: مصابیح الظلام: ج 5 ص 542.

5- (5) در مدارک الأحکام (ج 3 ص 108) و [1] مفتاح الکرامه (ج 5 ص 171) این نکته به رساله «أفعل و لا تفعل» شیخ مفید نسبت داده شده است؛ ولی در تصحیح هر دو کتاب، خاطر نشان شده که ظاهراً این رساله از محمد بن علی بن نعمان، معروف به «مؤمن طاق» است که از اصحاب معروف امام صادق علیه السلام بوده است، نه شیخ مفید که نامش محمد بن محمد بن نعمان است، و گویا به اشتباه به جای «علی»، «محمد» نوشته شده است.

این توقیع نیز چنان که پیداست، مؤید سخن شیخ مفید است. به هر حال با فرض صدور چنین علتی برای کراهت، برخی فقها مانند محدث بحرانی، احتمال هایی را در معنای طلوع و غروب خورشید میان دو شاخ شیطان، ذکر کرده اند، از جمله این که مقصود از شاخ، قدرت یا دو حزب شیطان است، یا بیانی تمثیلی در اشاره به خورشیدپرستان است. (1)

## 2- شرط اقباض در وقف (ح 2/684)

یکی از شرایط لزوم وقف، این است که مال موقوفه تحویل موقوف علیه گردد، به این معنا که وقف پیش از آن، هر چند صحیح است، اما قطعی شدن و لزوم شرعی آن، منوط به «إقباض» آن توسط واقف و «قبض» به وسیله موقوف علیه یا ولی وی است. این مسئله مورد قبول فقهاست و برخی آن را اجماعی شمرده اند. (2) فقهای چندی مانند محدث بحرانی، سید علی طباطبایی و محمدحسن نجفی (صاحب جواهر) در استدلال بر این شرط، از جمله به این پاسخ امام علیه السلام در توقیع، استناد کرده اند. (3)

## 3- حکم خمس در دوره غیبت (ح 3/684)

حکم خمس در دوره غیبت، از گذشته مورد اختلاف فقها بوده است. این اختلاف، ناشی از احادیث مختلفی است که وارد شده است. محدث بحرانی با تقسیم احادیث به چهار دسته، این بخش از توقیع را در دسته احادیثی آورده که بر تشدید

ص: 257

1- (1). ر.ک: الحدائق الناضرة: ج 6 ص 314، مفتاح الكرامة: ج 5 ص 172.

2- (2). ر.ک: مفتاح الكرامة: ج 21 ص 430.

3- (3). الحدائق الناضرة: ج 22 ص 147، ریاض المسائل: ج 10 ص 98، جواهر الکلام: ج 28 ص 64.

حکم خمس و وجوب آن در دوره غیبت و عدم اباحه آن، دلالت می کنند (1) و به این ترتیب، آن را در برابر برخی احادیثی قرار داده که بر اباحه آن دلالت می کنند.

صاحب جواهر نیز در استدلال بر لزوم پرداختن خمس به امام علیه السلام، از جمله به همین توفیق، استناد کرده است. (2)

فقههای دیگری نیز در این بحث به این توفیق استناد کرده اند. (3) در پایان نوشتار در شرح پاسخ های شرعی توفیق اسحاق بن یعقوب، در این باره شرح بیشتری خواهد آمد.

#### 4- تکرار ختنه (ح 4/684)

در احادیث آمده است که اگر پس از ختنه کردن، غلاف مربوط بروید، باید دوباره ختنه صورت بگیرد، چنان که شیخ حرّ عاملی، یک باب را به آن اختصاص داده و این پرسش و پاسخ نیز در آن باب آمده است. (4) برخی فقها مانند بحرانی و سبزواری نیز در وجوب اعاده، به این روایت، استناد کرده اند. (5)

#### 5- نماز گزاردن رو به روی آتش (ح 5/684)

نوع فقها به استناد احادیث موجود و بر پایه جمع میان آنها گفته اند: نماز گزاردن رو به روی آتش، کراهت دارد. (6) شیخ حرّ عاملی، این احادیث، از جمله این بخش از توفیق را در بابی جداگانه آورده است؛ (7) اما پاسخ امام علیه السلام در این توفیق، نوعی فرق گذاری در حکم را می رساند: فرق میان فرزندان بت پرستان و آتش پرستان با

ص: 258

- 
- 1- (1). الحدائق الناضرة: ج 12 ص 427.
  - 2- (2). جواهر الکلام: ج 16 ص 162.
  - 3- (3). از جمله: ذخیره المعاد: ج 2 ص 483، کتاب الخمس، شیخ انصاری: ص 280، البیع، امام خمینی (تقریر سیّد حسن طاهری خرم آبادی): ص 188.
  - 4- (4). وسائل الشیعة: ج 21 ص 442.
  - 5- (5). الأنوار اللوامع: ج 10 ص 292، مهذب الأحكام: ج 25 ص 266.
  - 6- (6). ر.ک: كشف اللثام: ج 3 ص 306-307.
  - 7- (7). وسائل الشیعة: ج 5 ص 168.



فرزندان دیگران، و این تفصیل، موجب گفتگو میان فقها شده است.

محدث بحرانی در فرق گذاری میان دو صورت، امکان حمل بر کراهت و کراهت شدید را مطرح کرده است. (1) وحید بهبهانی، خاطرنشان کرده که کسی بر پایه این فرق گذاری، فتوا نداده است و راه را در ترک احتیاطی دیده است، بویژه برای کسانی که از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند. (2) دلیل جدا کردن فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله این است که آنان از پرستش بت و آتش دور هستند. سید جواد عاملی با این تأکید که مقصود، فرزندان بی واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند، در فرض شک در این که نمازگزار در ردیف کدام گروه است، همان شک را کافی برای حرمت دیده است. (3) میرزای قمی نیز مقتضای این پاسخ را عدم کراهت برای بنی هاشم شمرده است، (4) چنان که محقق نراقی این بخش از توقیع را یک شاهد جمع میان احادیث جواز و عدم جواز گرفته است. (5)

اما ظاهراً مقصود توقیع، فرق گذاری میان فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگران نیست؛ بلکه مقصود، فرق گذاری میان نمازگزاران به دنیا آمده در خانواده ای بت پرست و آتش پرست - که آتش برای آنان، احترام و قداست دارد - و سایر نمازگزاران است.

این برداشت، مقتضای فهم و اعتبار عرفی است. برخی دیگر نیز همین معنا را مقصود توقیع گفته اند. (6)

## 6- خوردن عبوری میوه باغات (حق المازّه) (ح 6/684)

جواز خوردن عبوری میوه از باغات دیگران با رعایت شرایط مربوط - که از آن به «حق المازّه» نام برده می شود -، اجمالاً در فقه پذیرفته شده است. آنچه در این

ص: 259

1- (1). الحدائق الناضرة: ج 7 ص 231.

2- (2). مصابیح الظلام: ج 6 ص 83.

3- (3). مفتاح الكرامة: ج 6 ص 223.

4- (4). غنائم الأيام: ج 2 ص 223.

5- (5). مستند الشيعة: ج 4 ص 445.

6- (6). دراسات في المكاسب المحرمة: ج 2 ص 659.

بخش از توقیع آمده، در ردیف سایر ادله این مسئله ذکر شده است (1) و برخی از فقها مانند محدث بحرانی و شیخ محمدحسن نجفی، بدان استناد کرده اند. (2) سید عبد الاعلی سبزواری، احادیث این حکم را فراوان، بلکه در حدّ تواتر شمرده و از جمله این توقیع شریف را نیز نقل کرده است. (3)

### 7- کفّاره روزه خواری (ح 685)

روزه خواری بدون عذر، افزون بر معصیت، موجب کفّاره نیز می شود؛ اما در باره اندازه آن، احادیث موجود متفاوت اند. ظاهر برخی احادیث، وجوب یک کفّاره از سه کفّاره (شصت روز روزه گرفتن، غذا دادن به شصت فقیر و آزاد سازی یک برده) است و برخی، هر سه را با هم واجب شمرده اند. شیخ صدوق که این توقیع را خود نقل کرده، به آن فتوا داده و از حدیث دیگر، روی گردانده است؛ اما بحرانی، این توقیع را مؤید حدیثی گرفته که عبد السلام بن صالح هروی از امام رضا علیه السلام نقل کرده و مفاد آن، فرق گذاری میان موارد است. (4)

### 8- نماز گزاردن کنار قبر امام (ح 686 و 14/690)

پاره ای احادیث، از نماز گزاردن میان قبور یا کنار یا بر روی آنها باز داشته اند، مگر این که حائلی مانند پرده در میان باشد یا دست کم ده ذراع فاصله باشد (5) و شیخ مفید، آن را جایز ندانسته است؛ (6) اما فقهای دیگر، مانند سید محمد عاملی، نهی را به قرینه احادیث جواز، حمل بر کراهت کرده اند. (7) پرسش محمد بن عبد الله حمیری

ص: 260

1- (1) .ر.ک: وسائل الشیعة: ج 18 ص 228.

2- (2) .ر.ک: الحدائق الناضرة: ج 18 ص 289، جواهر الکلام: ج 24 ص 130.

3- (3) .مهذب الأحكام: ج 18 ص 85.

4- (4) .الحدائق الناضرة: ج 13 ص 222.

5- (5) .ر.ک: وسائل الشیعة: ج 5 ص 158-160.

6- (6) .المقنعة: ص 151.

7- (7) .مدارک الأحكام: ج 3 ص 230.

در این توقیع، این است که: آیا حکم قبور امامان علیه السلام نیز همین گونه است یا نه؟ امام زمان علیه السلام از سجده کردن بر قبر امام علیه السلام در هر نمازی که باشد، باز داشته است؛ اما نماز گزاردن کنار آن را، به شرطی که جلوتر از قبر نباشد، جایز شمرده است. این توقیع، در حکم به کراهت یا حرمت فروع مسئله، مورد توجه و استناد قرار گرفته است. (1)

علامه حلی، ضمن این که مقصود از عدم جواز را کراهت دانسته، نه حرمت، خاطر نشان کرده که از این توقیع، کراهت پشت کردن به قبر امام علیه السلام نیز، هر چند در غیر نماز، فهمیده می شود، (2) به رغم این که این توقیع در نگاه محقق حلی، ضعیف و شاذ و مضطرب است؛ (3) اما فقهای دیگر، سخن وی را نپذیرفته و روایت را قابل استناد دیده اند، چنان که سید محمد عاملی تصریح کرده که روایت، صحیح بوده، مطابق اصل و عمومات است و مانعی در عمل به آن وجود ندارد. وی گفته محقق حلی را مبهم شمرده است. (4) کسان دیگری، مانند: شیخ بهایی، محمدباقر مجلسی و فاضل هندی نیز به آن استناد کرده اند. (5)

### 9- فضیلت تربت امام حسین علیه السلام (ح 687، 688 و 10/690)

در این سه توقیع شریف، برخی از فضیلت های تربت امام حسین علیه السلام آمده است.

استحباب تسبیح گفتن با تسبیحی که از آن تربت درست شده باشد، در احادیث دیگری نیز آمده است. فقهای چندی، از جمله: شیخ یوسف بحرانی، وحید بهبهانی و سید محسن حکیم، به این توقیع نیز استناد کرده و حکم به استحباب آن

ص: 261

- 1- (1). ذکری الشیعة: ج 2 ص 39.
- 2- (2). منتهی المطلب: ج 4 ص 318-319.
- 3- (3). المعتمد: ج 2 ص 115.
- 4- (4). مدارک الأحکام: ج 3 ص 232.
- 5- (5). ر. ک: مفتاح الکرامة: ج 6 ص 212-214.

مفاد توقیع دیگر نیز مورد توجه و استناد فقهای چندی قرار گرفته است و پیداست فقها در این دست احکام، نوعاً نظر مخالف نمی دهند. استناد به این توقیع را می توان در حکم به استحباب قرار دادن تربت امام حسین علیه السلام در قبر، (2) استحباب قرار دادن تربت در حنوط (3) و در جمع میان استحباب نوشتن دعا بر کفن با تربت، (4) ملاحظه کرد.

استحباب سجده بر تربت نیز- که در توقیع سوم آمده-، موافق با احادیث دیگر است (5) و فقهای ما نیز همین را گفته اند و از افضل اعمال شمرده شده است، چنان که گروهی از فقها، بخصوص به این توقیع، استناد کرده اند. (6)

## 10- چگونگی پوشیدن لباس احرام (ح 1/689 و 2)

لباس احرام، شرایطی دارد، از جمله این که لباس مردان نباید دوخته باشد و این، زمینه پرسش از چگونگی پوشیدن آن را فراهم می سازد. این دو پرسش و پاسخ در باره قسمتی از لباس احرام است که نیمه پایین بدن را می پوشاند و گاه به آن لُنگ گفته می شود. امام علیه السلام، آن گونه که در این توقیع آمده، با رعایت شرایطی از جمله این که آن را گره نزنند، چگونگی پوشیدن آن را به خواست خود شخص مُحرم می داند. از این رو، محدث بحرانی در برابر گفته علامه حلی و سید محمد عاملی که گره زدن لُنگ را به جهت نیاز به پوشش عورت جایز دانسته اند، (7) این توقیع را بازگو

ص: 262

- 
- 1- (1) ر.ک: الحدائق الناضرة: ج 8 ص 525، مصابیح الظلام: ج 8 ص 236، مستمسک العروة الوثقی: ج 5 ص 512.
  - 2- (2) ر.ک: الحدائق الناضرة: ج 4 ص 112، کشف اللثام: ج 2 ص 385، مستند الشیعة: ج 3 ص 215.
  - 3- (3) الحدائق الناضرة: ج 4 ص 53.
  - 4- (4) جواهر الکلام: ج 4 ص 231.
  - 5- (5) ر.ک: وسائل الشیعة: ج 5 ص 365.
  - 6- (6) از جمله، ر.ک: مجمع الفائدة و البرهان: ج 2 ص 313، ذخیره المعاد: ج 2 ص 296، الحدائق الناضرة: ج 7 ص 260، مستند الشیعة: ج 5 ص 267، مصباح الفقیه: ج 11 ص 175.
  - 7- (7) منتهی المطلب: ج 12 ص 19، مدارک الأحکام: ج 7 ص 330.

کرده و خاطر نشان ساخته که ظهور در باز داشتن از گِره زدن دارد. (1)

برخی فقهای دیگر، مانند فاضل هندی و شیخ محمد حسن نجفی نیز هر چند به صراحت موضعگیری نکرده اند، اما توقیع را در برابر جواز گِره زدن، یادآور شده اند. (2) محقق نراقی نیز احتیاط و بلکه نظر روشن تر را همین دیده که شخص از گِره زدن، پرهیز کند. (3)

### 11- استحباب دعا در تکبیرهای هفتگانه (ح 689/3)

یکی از مستحبات نماز هنگام تکبیرة الإحرام، افزودن شش تکبیر دیگر است که پیش از آن یا پس از آن یا برخی پیش و برخی پس از آن، گفته می شود. دعا خواندن میان تکبیرهای هفتگانه، یکی از آداب آن است که برخی فقها ذکر کرده اند. فقهای چندی مانند محدث بحرانی و شیخ محمد حسن نجفی، در حکم به استحباب دعا میان تکبیرهای یاد شده، به این بخش از این توقیع، استناد کرده اند. (4)

### 12- آداب قنوت (ح 689/4)

در قنوت نمازهای واجب، بالاتر بردن دست ها از سر و برابر چهره، کراهت دارد و در نافله ها مستحب است. شیخ حرّ عاملی، بابتی را به همین حکم، اختصاص داده است، چنان که فقهای چندی مانند محدث بحرانی، وحید بهبهانی، محقق نراقی و شیخ محمد حسن نجفی نیز به این فراز توقیع استناد کرده اند. (5)

### 13- استحباب سجده شکر پس از نماز (ح 689/5)

سجده شکر، یکی از تعقیبات مستحب نماز به شمار رفته است و یکی از دلایل آن،

ص: 263

- 
- 1- (1). الحدائق الناضرة: ج 15 ص 439-440.
  - 2- (2). ر.ک: كشف اللثام: ج 5 ص 274، جواهر الکلام: ج 18 ص 237.
  - 3- (3). مستند الشيعة: ج 11 ص 293.
  - 4- (4). ر.ک: الحدائق الناضرة: ج 8 ص 42، جواهر الکلام: ج 10 ص 346.
  - 5- (5). ر.ک: الحدائق الناضرة: ج 8 ص 387، مصابيح الظلام: ج 8 ص 107، مستند الشيعة: ج 5 ص 390، جواهر الکلام: ج 10 ص 372.

همین بخش از توقیع است. (1) بحرانی، این بخش را مؤید آن شمرده که سجده شکر در نماز مغرب، پس از گزاردن خود نماز است، نه نافله آن. (2)

#### 14- شرط مالکیت در بیع (ح 6/689)

در نگاه برخی فقها، یکی از شرایط درستی بیع، مالک بودن است. برخی فقها در استدلال بر این نظر به این بخش از توقیع، استناد کرده اند، چنان که بحرانی برای عدم صحّت بیع فضولی به آن استدلال کرده و شیخ انصاری، آن را در ردیف ادله ای آورده که در برابر نظر وی، مبنی بر صحّت بیع فضولی، قرار دارد. (3)

#### 15- استحباب روزه ماه رجب (ح 1/690)

احادیث متعددی در فضیلت روزه تمام ماه رجب، بویژه بخشی از آن وارد شده است؛ (4) اما این توقیع، به روزه گرفتن تا پانزده روز توصیه کرده است. از این رو، این حدیث، حمل بر نفی تأکّد استحباب شده است؛ (5) ولی محدّث بحرانی احتمال تقیّه داده و متناسب با آن دانسته است. علامه حلّی، حکم به کراهت را از احمد بن حنبل، نقل کرده و احادیثی را از خلیفه دوم که از روزه گرفتن کامل ماه رجب باز می داشته، شاهد آورده است. (6)

#### 16- حکم گزاردن نماز واجب روی حیوان سواری (ح 2/690)

فقها در گزاردن نماز روی حیوان سواری و داخل کجاوه، میان نماز واجب و نماز نافله، فرق گذاشته اند. در نماز واجب، بدون ضرورت و عذر، جایز ندانسته اند و

ص: 264

- 
- 1- (1) ر.ک: مجمع الفائدة و البرهان: ج 2 ص 319، کشف اللثام: ج 3 ص 12، مستند الشیعة: ج 5 ص 397.
  - 2- (2) الحدائق الناضرة: ج 6 ص 60.
  - 3- (3) الحدائق الناضرة: ج 18 ص 387، کتاب المکاسب، شیخ انصاری: ج 3 ص 366.
  - 4- (4) ر.ک: وسائل الشیعة: ج 10 ص 471 به بعد ح 18، 15، 9، 2 و 19.
  - 5- (5) وسائل الشیعة: ج 10 ص 480.
  - 6- (6) الحدائق الناضرة: ج 13 ص 454.

در نماز نافله، حتی بدون عذر نیز جایز شمرده اند. مستند فقها دو گروه از احادیث اند که شیخ حرّ عاملی، آنها را در دو باب جداگانه آورده است. (1) این بخش از توقیع که تنها در صورت ضرورت و سختی، آن را جایز شمرده، در ردیف دسته نخست، جزء ادله ای است که گزاردن نماز واجب بدون عذر بر مرکب را جایز نمی داند. مشابه این توقیع در باره فرض فراوانی بارش برف و باران از امامان دیگر نیز نقل شده است (2) و فقهای چندی نیز به آن استناد کرده اند، (3) چنان که شیخ انصاری آن را مورد وفاق فقها دانسته و به سخن برخی فقها، مانند محقق حلّی و شهید اول، اشاره کرده که آن را امری اجماعی شمرده اند. (4)

### 17- چگونگی رسیدن به رکوع امام جماعت (ح 3/690)

احادیث چندی بر کفایت درک رکوع امام جماعت در یک رکعت دلالت می کنند که شیخ حرّ عاملی آنها در بابی ویژه آورده است و این بخش از توقیع نیز در ردیف همان احادیث است؛ (5) اما در هیچ یک از احادیث دیگر، رسیدن به یک تسبیح امام که در این توقیع قید شده، نیامده و فقها نیز درستی یک رکعت را مقید به آن نکرده اند. با این حال، برخی مانند وحید بهبهانی و سید علی طباطبایی، احتیاط را در درک رکوع پیش از پایان یافتن ذکر امام دانسته اند. (6) بهبهانی، احتمال می دهد مستند اعتبار ذکر مأموم پیش از امام- که در سخن علامه حلّی آمده- همین حدیث باشد؛ (7) اما شیخ محمد حسن نجفی، استدلال به آن را ضعیف شمرده و گفته است

ص: 265

- 
- 1- (1) ر.ک: وسائل الشیعة: ج 4 ص 325-334.
  - 2- (2) ر.ک: وسائل الشیعة: ج 4 ص 325 ح 2 و ص 326 ح 5.
  - 3- (3) از جمله، ر.ک: الحدائق الناضرة: ج 6 ص 409، جواهر الکلام: ج 7 ص 424، مصباح الفقیه: ج 10 ص 112.
  - 4- (4) کتاب الصلاة، شیخ انصاری: ج 1 ص 451.
  - 5- (5) وسائل الشیعة: ج 8 ص 382 به بعد.
  - 6- (6) مصابیح الظلام: ج 8 ص 490، ریاض المسائل: ج 3 ص 315.
  - 7- (7) در مصابیح، به اشتباه، حدیث به نقل حمیری از امام صادق علیه السلام آمده که ممکن است مربوط به اشتباه ناسخ باشد.

نمی تواند احادیث صحیح دیگری را که چنین شرطی ندارند، قید بزند. (1)

### 18- پی بردن به نقص نماز ظهر میان نماز عصر (ح 4/690)

در این توقیع برای نمازگزاری که پس از خواندن دو رکعت از نماز عصر، می فهمد نماز ظهر را دو رکعت خوانده، میان دو صورت، فرق گذاشته شده است. اگر نمازگزار میان دو نماز، کاری که نماز را قطع کند، مرتکب شده است، هر دو نماز، باطل است، و گرنه دو رکعت را جزء نماز ظهر به حساب می آورد و عصر را پس از آن می خواند.

مفاد این پاسخ، مورد اختلاف فقهای ما قرار گرفته است و شیخ حرّ عاملی، بابی را به همین بخش از توقیع، اختصاص داده است. (2) محدّث بحرانی اذعان کرده که گروهی از فقهای ما به عمل به آن، تمایل پیدا کرده اند؛ اما دو قول دیگر نیز در باره فرض سؤال، وجود دارد: یکی بطلان نماز دوم و برگشت به نماز نخست و اتمام آن است و دیگری، بطلان نماز نخست و صحّت دومی است. (3)

وی در جای دیگر، شهید اول و شهید ثانی را جزء کسانی شمرده که به مفاد توقیع، عمل کرده اند. (4) میرزای قمی نیز عمل به مفاد آن را بی اشکال شمرده؛ (5) اما برخی گفته اند که فقها از آن، روی گردانده اند، (6) چنان که امام خمینی نیز توقیع را از نظر دلالت، مواجه با ابهام دیده است. (7) آیه الله خوبی نیز آن را قابل

ص: 266

1- (1). جواهر الکلام: ج 13 ص 148.

2- (2). وسائل الشیعة: ج 8 ص 222.

3- (3). الحدائق الناضرة: ج 9 ص 122.

4- (4). الحدائق الناضرة: ج 10 ص 350.

5- (5). غنائم الاّیام: ج 2 ص 364.

6- (6). مستمسک العروة الوثقی: ج 7 ص 604.

7- (7). الرسائل العشرة: ص 150.



### 19- عده زن در عقد موقت (ح 5/690)

در باره مدت عده زن در عقد موقت، احادیث، چند گونه اند: دو حیض، یک حیض، یک حیض و یک طهر کامل، و یک حیض و نیم. شیخ محمدحسن نجفی، این بخش از توقیع را شاهد احادیث دو حیض گرفته است. (2) استاد ما آیه الله شبیری زنجانی، معنای حدیث را شرط بودن یک حیض کامل شمردن است، با این توضیح که چون حیض اول ناقص بوده، امام علیه السلام فرموده است که یک طهر کامل، فاصله شود و بعد حیض دوم، کامل گردد. (3)

### 20- گواهی دادن مبتلایان به پیسی و جذام و فلج (ح 6/690)

همان گونه که در سؤال این بخش از توقیع نیز اشاره شده، برخی احادیث از امامت مبتلایان به پیسی و جذام و افراد فلج، باز داشته اند؛ (4) اما فقهای ما این احادیث را با توجه به احادیث دیگری که بر جواز دلالت می کنند، بیشتر حمل بر کراهت کرده اند. (5) این بخش از توقیع، هر چند در منابع حدیثی فقهی، مانند وسائل الشیعة و هدایة الأئمة و جامع احادیث الشیعة آمده است، (6) اما کسی از فقها را سراغ نداریم که از شهادت این افراد، منع کرده باشد. برخی نیز با ذکر این توقیع، به همین نکته اشاره کرده اند. (7) علت این که چرا در سخن سایر فقها به این بخش از توقیع، اشاره ای نشده و به آن نپرداخته اند، روشن نیست.

ص: 267

- 1- (1). موسوعة الإمام الخوئی: ج 19 ص 130.
- 2- (2). جواهر الکلام: ج 30 ص 199.
- 3- (3). کتاب النکاح: ج 20 ص 6306.
- 4- (4). ر.ک: وسائل الشیعة: ج 8 ص 323-325.
- 5- (5). ر.ک: جواهر الکلام: ج 13 ص 381-383.
- 6- (6). وسائل الشیعة: ج 27 ص 379، هدایة الأئمة: ج 8 ص 437، جامع احادیث الشیعة: ج 30 ص 424.
- 7- (7). ر.ک: مدارک العروة: ج 17 ص 227.

در حُرمت ازدواج با دختر همسر (رَبیبه)، همان گونه که در احادیث متعددی آمده، فرقی میان پرورش یافتن و نیافتن پیشِ مرد، وجود ندارد و ظاهر آیه 33 سوره نساء، حمل بر مورد غالب شده است. (1) شیخ حرّ عاملی، ضمن اختصاص دادن یک باب به آن، احادیث را آورده و در پایان نیز این توقیع را ذکر کرده است. ظاهر توقیع که میان دو فرض، تفصیل داده است، با احادیث دیگر و فتاوی فقها، سازگاری ندارد و به آن، عمل نشده است. شیخ حرّ عاملی، منع در فرض اول را در صورت آمیزش با مادر بر حکم کراهت، حمل کرده است. برخی به مخالفت محتوای آن با نظر اجماعی اصحاب و احادیث فراوان، تصریح کرده اند و آن را قابل عمل ندانسته اند. (2) با این حال، آیه اللّه شبیری زنجانی، برای سازگار ساختن این توقیع با احادیث دیگر، دو وجه آورده است:

یک. امام علیه السلام در مقام پاسخ دادنِ واقعی نیست و از این رو، تعبیر صریح نیامده و فرموده است که روایت شده جایز است؛ یعنی از آن جا که در میان اهل سنت، نظر تفصیل میان دو صورت یاد شده وجود دارد، امام علیه السلام نخواستند پاسخی صریح کتبی بدهد.

دو. تعبیر فرض دوم، کنایه از عدم آمیزش است. (3)

## 22- حُرمت مادر بزرگ زن بر شوهر (ح 8/690)

وقتی مرد با زنی ازدواج می کند، هر چند در حدّ عقد کردن، مادرِ مادرِ وی (مادر بزرگ زن) همانند مادر وی بر او حرام می شود. این حکم، مورد اتفاق نظر فقهاست و شیخ حرّ عاملی، احادیث متعددی از جمله این توقیع را در بابی ویژه این

ص: 268

1- (1). ر.ک: مهذب الأحكام: ج 24 ص 128.

2- (2). مستمسک العروة الوثقی: ج 14 ص 189. نیز، ر.ک: مهذب الأحكام: ج 24 ص 129.

3- (3). ر.ک: کتاب النکاح: ج 8 ص 2480.

حکم، آورده است. (1) با این حال، برخی در تأیید این حکم مورد اتفاق که فرقی میان مادر و جدّه نیست، به این توفیق، استناد کرده اند. (2)

### 23- دعوی مالی (ح 9/690)

در این پرسش، مدّعی شخص طلبکار، این است که علاوه بر هزار درهمی که برای آن شاهد دارد، طی سه سند دیگر که برای هر یک از آنها نیز جداگانه شاهد دارد، هزار درهم دیگر طلبکار است؛ اما بدهکار، این سه را همان طلب هزار درهمی می داند که به آن نیز اقرار دارد و همان گونه که در پاسخ آمده، باید آن را پرداخت کند؛ ولی اثبات هزار درهم دوم، منوط به سوگند مدّعی است که در واقع، منکر ادّعی بدهکار است که می گوید این بدهی وی، همان بدهی هزار درهمی است. در نتیجه طلبکار که از او به اعتبار اصل ادّعا، «مدّعی» به شمار رفته، باید سوگند بخورد؛ چون شکل ادّعا، او را در جای منکر نشانده و سوگند بر عهده منکر است.

تعبیر ردّ سوگند به مدّعی، یعنی طلبکار در پاسخ به همین دلیل است و پیداست طبق قاعده، اگر حاضر به سوگند نشود، حقّی نخواهد داشت. هر چند در برخی مجامع حدیثی، یک باب جداگانه به همین توفیق، اختصاص یافته است، (3) اما این پاسخ برابر قاعده پذیرفته شده و جاری در آیین قضاست و کسی مخالف آن نیست.

### 24- استحباب نوشتن «لا إله إلا الله» بر کفن (ح 11/690)

استحباب نوشتن «لا إله إلا الله» بر کفن مرده، حکمی است که اصل آن از کار امام صادق علیه السلام در باره کفن فرزند خود، اسماعیل، استفاده شده و «ابو کهمس»، آن را نقل کرده است، چنان که شیخ طوسی آن را در دو جا روایت کرده است. (4) این،

ص: 269

1- (1). وسائل الشیعة: ج 20 ص 457-460.

2- (2). أنوار الفقاهة (النکاح): ج 3 ص 124، سند العروة الوثقی (النکاح): ج 1 ص 324.

3- (3). ر.ک: وسائل الشیعة: ج 27 ص 273؛ جامع أحادیث الشیعة: ج 30 ص 230.

4- (4). تهذیب الأحکام: ج 1 ص 289 و 309.

حکمی اجماعی است و مخالف ندارد. (1) برخی فقها مانند محدث بحرانی، وحید بهبهانی، میرزای قمی و شیخ محمدحسن نجفی به این توقیع شریف نیز استناد کرده اند. (2)

## 25-گرداندن تسبیح در نماز و با دست چپ (ح 15/690 و 16)

شیخ حرّ عاملی، پرسش و پاسخ نخست را دلیل استحباب ساختن تسبیح از تربت امام حسین علیه السلام و گرداندن آن حتی در نماز، اگر نمازگزار نگران اشتباه کردن در آن باشد، شمرده است. (3) برخی در استدلال بر جواز چرخاندن تسبیح در نماز و عدم ناسازگاری آن با حالت نمازگزار، به آن استناد کرده اند (4) و برخی امکان استدلال را مطرح ساخته اند، (5) چنان که شیخ حرّ عاملی، بخش دوم توقیع را شاهد جواز تسبیح با دست چپ شمرده است. (6)

## 26-فروش مال موقوفه (ح 17/690)

در جواز فروش مال موقوفه توسط کسانی که بر آنان وقف شده، در فرض این که فروش آن به حال آنان سودمندتر باشد، میان فقها اختلاف وجود دارد. برخی قائل به جواز شده و برخی مجاز ندیده اند و تفصیل های چندی در اصل مسئله وجود دارد. (7) این بخش از توقیع، جزو احادیثی است که برای صحت فروش موقوفه در فرض نیاز و سودمندتر بودن، به صورت مطلق یا در برخی شرایط، استدلال شده

ص: 270

- 
- 1- (1) ر.ک: مفتاح الكرامة: ج 4 ص 78.
  - 2- (2) الحدائق الناضرة: ج 4 ص 49، الحاشية على مدارك الأحكام: ج 2 ص 68، غنائم الأیام: ج 3 ص 439، جواهر الکلام: ج 4 ص 223-231.
  - 3- (3) وسائل الشیعة: ج 5 ص 366.
  - 4- (4) مدارك العروة: ج 16 ص 136.
  - 5- (5) مهذب الأحكام: ج 7 ص 235.
  - 6- (6) وسائل الشیعة: ج 5 ص 366.
  - 7- (7) ر.ک: مفتاح الكرامة: ج 13 ص 111 به بعد.

است، (1) چنان که شیخ مفید، قائل به جواز آن شده است؛ اما بیشتر فقها آن را نپذیرفته اند. سید محمدکاظم یزدی که خود قائل به عدم جواز است، این توقیع را نقل کرده و چاره ای جز روی گردانی از آن یا توجیه و حمل آن نیافته است. (2)

### 27- روغن زدن محرم برای درمان (ح 18/690)

روغن زدن برای محرم، اگر چه بوی خوش نداشته باشد، جایز نیست؛ اما در صورت ضرورت، چنان که فقها تصریح کرده اند و اختلافی نیز در آن نیست، منعی ندارد. این بخش از توقیع، از جمله احادیثی است که برخی در استدلال بر جواز این کار در صورت ناچاری، به آن استدلال کرده اند. (3)

### 28- گواهی دادن نابینا (ح 19/690)

درستی گواهی نابینا که در این پاسخ آمده، موافق احادیث دیگری است که شهادت نابینا را در مواردی که امکان آگاهی وجود دارد، قابل قبول شمرده است و شیخ حرّ عاملی، آنها را به همراه این توقیع در بابی ویژه پذیرش شهادت نابینا و ناشنوا، آورده است. (4) غالب فقها نیز اصل حکم را قبول دارند، چنان که آل عصفور بحرانی، خاطر نشان کرده است که اکثر آنان قبول دارند؛ اما در استدلال خود، این توقیع را نیاورده اند. (5) سید علی طباطبایی، اصل پذیرش شهادت نابینا را در مواردی که نیازمند دیدن نباشد، بدون مخالف می شمارد و حتی ادّعی اجماع فقها را بر آن نقل می کند و سپس مواردی را که شهادت، نیازمند دیدن باشد نیز به استناد این توقیع،

ص: 271

- 
- 1- (1) ر.ک: مفتاح الكرامة: ج 13 ص 698، کفایة الأحكام: ج 2 ص 21، کتاب المکاسب، شیخ انصاری: ج 4 ص 79.
  - 2- (2) ر.ک: تکملة العروة الوثقی: ج 1 ص 255-256.
  - 3- (3) وسائل الشیعة: ج 12 ص 462، کتاب الحجّ، شاهرودی: ج 3 ص 208، کتاب الحجّ، گلپایگانی: ج 2 ص 173.
  - 4- (4) وسائل الشیعة: ج 27 ص 400.
  - 5- (5) الأنوار اللّوامع: ج 14 ص 248.

جایز می‌شمارد و اشاره می‌کند که برخی دیگر به آن تصریح کرده‌اند، چنان‌که آن را موافق برخی احادیث دیگر و نیز عموم ادله می‌شمارد. (1)

## 29- شهادت در وقف (ح 20/690)

موضوع این توقیع، در باره وقف صحیحی است که در دست کسی به عنوان متولی بوده است و اصل وقف، دارای شاهد است. در صورت مرگ متولی یا تغییر وی، پرسش این است که: آیا شاهد یاد شده می‌تواند به رغم تغییر متولی، در باره موقوفه شهادت دهد؟

در کتاب‌های فقه استدلالی به این پرسش و پاسخ، پرداخته نشده است؛ شاید از این جهت که پرسشی مصداقی است و ملاک کلی آن، طبق قواعد باب وقف و شهادت، روشن است. البته وسائل الشیعة و بحار الأنوار، آن را «لا يجوز غیر ذلک» ثبت کرده‌اند، چنان‌که استدلال و استشهاد ولی عصر علیه السلام نیز گواه همین نقل است.

شیخ حرّ عاملی در هر دو کتاب خود، این بخش از توقیع را در بابتی جداگانه آورده است (2) و در وسائل الشیعة بر پایه آن به وجوب شهادت به وقف در فرض آنچه در این حدیث آمده، تصریح کرده است و ظاهر کتاب دیگر نیز همین است.

استدلال ولی عصر علیه السلام این است که اصل شاهد گرفتن برای وکیل - که به فرض مُرده یا تغییر کرده - نبوده است؛ بلکه برای مالک بوده که مال را وقف کرده است و خداوند نیز فرمان داده که شهادت را برای خدا بر پا دارید.

و این توضیح با وجوب شهادت دادن سازگاری دارد، نه عدم جواز آن. از این رو، نقل «لا يجوز غیر ذلک»، مطابق قاعده است و درست به نظر می‌رسد. ظرافت پاسخ نیز به رغم پرسش از جواز و عدم جواز، این است که ولی عصر علیه السلام به بیان جواز بسنده نمی‌کند؛ بلکه حکم متعین آن را - که وجوب شهادت و عدم جواز غیر

ص: 272

1- (1). ریاض المسائل: ج 15 ص 329.

2- (2). وسائل الشیعة: ج 27 ص 321، هدایة الأمة: ج 8 ص 424.

آن است- بیان می فرماید، در حالی که بنا بر نقل «لا يجوز ذلك»، عدم جواز شهادت، معنا می شود و نیازمند تأویل و توجیه است و تعلیل امام علیه السلام نیز با آن سازگار نخواهد بود.

### 30- ذکر رکعت سوم و چهارم نماز (ح 21/690)

در باره این که در رکعت سوم و چهارم نماز، سوره حمد خوانده شود یا تسبیحات، همان گونه که در پرسش نیز آمده، احادیث موجود یکسان نیستند و سؤال نشان می دهد که اختلاف احادیث موجود، منشأ تردید برخی از شیعیان بوده است.

شیخ حرّ عاملی، این احادیث را از جمله همین پرسش و پاسخ را در بابی جداگانه آورده و خود، قائل به استحباب ترجیح تسبیحات بر خواندن حمد شده است و فرقی نیز میان فرض های مختلف آن، نگذاشته است. (1) به رغم این که بیشتر احادیث، به روشنی گویای ترجیح تسبیحات اند، اما دوگانگی ظاهری احادیث، موجب شده است که فقهای ما از گذشته در پی چگونگی جمع میان این احادیث، از جمله این توقیع شریف باشند و برخی نظرهای تفصیلی نیز در فرض های مختلف، پدید آید. آنچه آنان اجمالاً پذیرفته اند و سیره مؤمنان نیز- چنان که برخی خاطر نشان کرده اند- (2) بر آن جریان یافته، افضل بودن تسبیحات در رکعت سوم و چهارم است. از این رو، فقها در صدد تحلیل و ارزیابی احادیثی بر آمده اند که مانند همین توقیع شریف، نص یا ظاهری متفاوت دارند. از جمله شیخ حرّ عاملی، در خصوص این توقیع و موارد مشابه، امکان حمل بر تقیّه را مطرح کرده است؛ زیرا با نظر غیر شیعه سازگاری دارد. (3) آقا رضا همدانی نیز با ذکر این احتمال، به گفته شافعی و اوزاعی و احمد بن حنبل، اشاره می کند که گفته اند حمد در همه رکعات

ص: 273

1- (1) ر. ک: وسائل الشیعة: ج 6 ص 122 به بعد.

2- (2) موسوعة الإمام الخوئی: ج 14 ص 450.

3- (3) وسائل الشیعة: ج 6 ص 126-127.

فقهای چندی نیز تصریح کرده اند که مقصود این توقیع، تعیین حمد در دو رکعت پایانی نیست؛ بلکه افضل بودن آن را می رساند و منظور از «نسخ» که در پاسخ امام علیه السلام آمده، نسخ فضیلت است، نه جواز. (2) برخی تصریح کرده اند که مقصود از «نسخ»، نسخ مجازی است و نه حقیقی؛ چون روشن است که نسخ حقیقی پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، روی نداده است. (3) با این حال، برخی از فقها با توجه به احادیث پذیرفته شده دیگر و نیازی که به توجیه این توقیع دیده اند، نتوانسته اند به آن استناد کنند. (4)

### 31- حرمت کم و زیاد مُسکر (ح 22/690)

امام علیه السلام در این توقیع، به رغم جزئیات بسیاری که در سؤال آمده، از یک سو، ملاک حرمت و عدم حرمت را -که مست کنندگی اصل و طبیعت مایع مورد نظر است-، خاطر نشان فرموده است و از سوی دیگر، در فرض مست کنندگی و حرمت، تأکید فرموده که فرقی میان کم و زیاد آن نیست. هر دو حکم، مورد اتفاق نظر فقهاست و احادیث متعددی، از جمله آنچه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حرمت مُسکرات نقل شده، بر عدم فرق میان کم و زیاد آن تأکید دارد، چنان که جناب کلینی، بابی را به آن اختصاص داده و خود به تنهایی هفده حدیث، نقل کرده است. (5) فقها نیز به آن تصریح کرده و حکم را اجماعی شمرده اند. (6) این توقیع را شیخ حرّ عاملی نقل کرده است. (7) او به رغم احادیث فراوان دیگر و روشن بودن حکم، مورد توجه و استناد

ص: 274

1- (1). مصباح الفقیه: ج 12 ص 157-158.

2- (2). ر.ک: کشف اللّثام: ج 4 ص 29، مستمسک العروة الوثقی: ج 6 ص 253.

3- (3). مصباح الفقیه: ج 12 ص 172.

4- (4). تبيان الصلاة: ج 5 ص 128، موسوعة الإمام الخوئی: ج 14 ص 450.

5- (5). ر.ک: الکافی: ج 6 ص 407-412.

6- (6). ر.ک: الخلاف: ج 5 ص 476؛ جواهر الکلام: ج 36 ص 374.

7- (7). وسائل الشیعة: ج 25 ص 383.



برخی فقها مانند وحید بهبهانی (1) و شیخ الشریعة اصفهانی قرار گرفته است. (2)

## 32- چگونگی استخاره (ح 23/690)

اصل مشروعیت استخاره، به هر معنایی که باشد، با توجه به احادیث بسیاری که در باره آن وارد شده و برخی ادله دیگر، حکمی مورد اتفاق است و کسی از فقها را سراغ نداریم که آن را نپذیرفته باشد. آنچه از گذشته مورد توجه و بحث فقها بوده، معنا و چگونگی انجام دادن آن است. احادیث موجود در این باره، یکسان نیستند و اعتبار سندی آنها نیز مختلف است و برخی فقها در این باره، به تفصیل سخن گفته اند و کتاب ها و رساله های چندی در این باره نوشته شده است، چنان که ابن طاووس، کتاب فتح الأبواب را در همین باره نگاشته است. شیخ محمد حسن نجفی نیز به تفصیل در باره آن بحث کرده (3) و سید عبد الحسین لاری نیز رساله ای مبسوط، نگاشته است. (4)

از آن جا که یکی از آداب استخاره، نماز است، فقها در بحث از نمازهای نافله، نوعاً به اجمال یا تفصیل، به این موضوع پرداخته اند، چنان که در منابع حدیثی مانند: الکافی، کتاب من لا یحضره الفقیه و تهذیب الأحکام، بابی جداگانه به نماز استخاره اختصاص یافته است؛ اما محمد بن ادریس حلی به رغم پذیرش اصل استخاره و اذعان به کثرت احادیث در باره آن، برخی شیوه های آن را مانند آنچه در این توفیق شریف به آن اشاره شده (استخاره با «رقاع»)، با این عذر که احادیث آن ضعیف و شاذند و فقهای برجسته ای مانند شیخ مفید و شیخ طوسی، آنها را در کتاب های فقهی خود نیاورده اند، مردود دانسته است (5) و محقق حلی نیز با وی

ص: 275

1- (1). الرسائل الفقهية: ص 101.

2- (2). إفاضة القدير: ص 137.

3- (3). ر.ک: جواهر الکلام: ج 12 ص 155-176.

4- (4). ر.ک: «مجموعه مقالات»، سید عبد الحسین لاری، رساله تشریح الخیرة و التکلان: ص 493-533.

5- (5). السرائر: ج 1 ص 313-314.

همراهی کرده است؛ (1) اما فقهای دیگر، نوعاً پذیرفته اند و برخی مانند علامه حلی و شهید اول، به ردّ صریح گفته ابن ادریس پرداخته اند. (2) رساله المبسوط جناب ابن طاووس در ردّ سخن ابن ادریس، مورد توجه ویژه این فقها قرار گرفته است. بنا بر این، مفاد این توقیع در تأیید استخاره با رقاع و نماز آن، در احادیث دیگر نیز آمده و بیشتر فقها پذیرفته اند.

آنچه بیشتر مورد تأمل است، نکته دیگر توقیع است و آن، این که: آیا استخاره باید به همان شیوه هایی باشد که در احادیث، معرفی شده است یا محدود به آنها نیست؟ پرسش در توقیع نیز مربوط به همین نکته است. ظاهر سخن شیخ حرّ عاملی به استناد این توقیع، آن است که وی، استخاره کردن با مهرها را جایز ندانسته است. (3) شیخ محمدحسن نجفی نیز به دلیل همین توقیع، بهتر آن دیده که استخاره، به همان شیوه های مرسوم در احادیث باشد. (4)

اما سید عبد الحسین لاری با اشاره به گفته محمدحسن نجفی، جواز کلی را نپذیرفته و قائل به تفصیل شده است. وی از یک سو به ادله عمومی استخاره و عدم محدود بودن آنها به شیوه های مطرح شده در احادیث و نیز تمسک برخی به همین دلیل عموم، و از سوی دیگر، به ظاهر این توقیع، که موجب تخصیص ادله عمومی می شود و از این رو، برخی قائل به محدود بودن شیوه استخاره شده اند، اشاره می کند و می گوید: باید میان استخاره به معنای «صرف در خواست خیر» و استخاره به معنای «کشف واقع»، فرق گذاشت. اولی، مشروط به دعاها و شیوه های خاص نقل شده نیست، هر چند با آنها کامل تر است؛ اما دومی، مشروط به آنهاست و تعدی به راه های دیگر، جایز نیست و دلیل تسامح در ادله سنن نیز نمی تواند راه های

ص: 276

1- (1). المعتبر: ج 2 ص 376.

2- (2). ر. ک: مختلف الشیعة: ج 2 ص 355-356، ذکری الشیعة: ج 4 ص 266، مفتاح الکرامة: ج 9 ص 251-256.

3- (3). وسائل الشیعة: ج 8 ص 73.

4- (4). جواهر الکلام: ج 12 ص 174-175.

دیگر را مُجاز سازد. (1)

سید عبد الأعلى سبزواری که استخاره را محدود به شیوه های نقل شده ندیده، این توقیع را مانع سخن خود نمی داند و معتقد است که نهایتاً مفاد آن، افضل بودن استخاره با رِقاع و نماز است، نه این که غیر آن، مرجوح باشد. ایشان می افزاید:

شاید سرّ مطلب در منع از استخاره با خاتم (2) در این توقیع، این باشد که گاه با خاتم، بازی می کردند. از این رو شایسته نیست ابزار استخاره شود. (3)

نکته قابل توجه دیگر، این است که جناب ابن طاووس، دعایی را از امام مهدی علیه السلام در چگونگی استخاره به عنوان آخرین توقیعی که از ایشان صادر شده، نقل می کند و سپس با اشاره به این که جایی ندیده است که این دعا به درخواست کسی صادر شده باشد؛ بلکه خود امام علیه السلام صادر فرموده، خاطر نشان می کند: به ذهن می رسد که امام علیه السلام با توجه به این که نوبت غیبت طولانی ایشان رسیده بود، این دعای استخاره را در نزد اهل معرفت، عوض دیدار و مشاوره با خود قرار داد و با این کار، به عظمت و ارزش مشاوره با خداوند متعال، توجه داد. (4)

### 33- وقت نماز جعفر طیار علیه السلام (ح 24/690)

همان گونه که فقها بر پایه احادیث موجود تصریح کرده اند و در این توقیع نیز تصریح شده، نماز جعفر طیار را در هر وقتی از شب و روز، می توان خواند، چنان که علّامه حلی در باره وقت فضیلت سه نماز امیر مؤمنان علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام و جعفر طیار، تصریح کرده است که بهترین وقت آن، روز جمعه است (5) و وحید

ص: 277

1- (1). مجموعه مقالات: ص 530-532.

2- (2). خاتم، مَهْری است که برای امضا و نشان دار کردن نامه ها و قراردادهای به کار می بردند. در روزگاران گذشته آن را مانند انگشتر نیز می ساخته اند.

3- (3). مهذب الأحكام: ج 9 ص 97-98.

4- (4). فتح الأبواب: ص 205-207.

5- (5). قواعد الأحكام: ج 1 ص 298.

بهبهانی پس از نقل این توقیع، خاطر نشان ساخته که بنای فقها بر همین است. (1)

آنچه از عبارت علامه حلّی پیداست، اصل فضیلت برگزاری آن در جمعه است، نه اوایل روز. نقل سیّد جواد عاملی از بهبهانی نیز همراهی فقهی با اصل فضیلت روز جمعه را نشان می دهد، (2) در حالی که ملاحظه خود سخن ایشان، نشان از همراهی فقها با فضیلت اوایل روز جمعه- که در توقیع آمده-، دارد؛ زیرا وی پس از شرح و تأکید بر این که نماز جعفر علیه السلام وقت خاصی ندارد، به این توقیع و نیز عمل امام کاظم علیه السلام اشاره می کند و سپس خاطر نشان می سازد که بنای فقها بر همین است.

فاضل هندی نیز گفته است در باره دلیل سخن علامه حلّی، تنها به همین توقیع شریف، دست یافته است. (3) شیخ محمد حسن نجفی نیز احتمال داده که دلیل گفته علامه، همین باشد؛ (4) ولی ملاحظه سخن شیخ طوسی در مصباح المتّهجد به روشنی نشان از استحباب نماز جعفر علیه السلام در روز جمعه دارد؛ زیرا وی آن را در ردیف نمازهایی آورده که گزاردن آن در روز جمعه، مستحب بوده، به آن «ترغیب» شده است و این سخن، به روشنی گویای وجود حدیث یا احادیثی در ترغیب به گزاردن آن در این روز است. (5)

اشاره کردیم که افزون بر این توقیع- که در حکم یاد شده و نیز اوقات مکروه نافله، مورد استناد برخی فقها قرار گرفته-، (6) عمل امام کاظم علیه السلام نیز که ابن طاووس

ص: 278

1- (1). مصابیح الظلام: ج 4 ص 41.

2- (2). مفتاح الكرامة: ج 9 ص 238.

3- (3). كشف اللّثام: ج 4 ص 407.

4- (4). جواهر الكلام: ج 12 ص 206.

5- (5). در تحقیق چاپ جدید مفتاح الكرامة آمده است که به رغم این که سیّد جواد عاملی و فاضل هندی، افضل بودن برگزاری نماز جعفر علیه السلام در روز جمعه را به مصباح المتّهجد نسبت داده اند، اما یافت نشده و این، نشان از اختلاف نسخه های کتاب دانسته شده است، در حالی که گویا به عنوان کلی و اصلی بخشی که شیخ طوسی، نماز جعفر علیه السلام را ذیل آن آورده، یعنی «نمازهای مستحبی روز جمعه» توجه نشده است! عنوان، این است: «الصلوات المستحبّة فعلها فی هذا اليوم المرغّب فیها» (مصباح المتّهجد: ج 1 ص 290). [1]

6- (6). از جمله: رسائل، فیض کاشانی: ج 2 رساله 2 ص 40؛ كشف اللّثام: ج 4 ص 407 و ج 3 ص 92، الحدائق الناضرة: ج 10 ص 501 و 508، مفتاح الكرامة: ج 5 ص 177، مفتاح الكرامة (چاپ قدیم): ج 2 ص 51، مستند الشيعة: ج 6 ص 375.

حدیث آن را نقل کرده و در آن تصریح شده که امام علیه السلام روز جمعه هنگام بالا آمدن آفتاب، مشغول خواندن این نماز بوده، (1) گویا و دست کم، مؤید آن است.

در باره قنوت نماز جعفر علیه السلام، این تویح بر خلاف احادیث دیگر، قنوت دوم را پس از رکوع، شمرده است و از این رو، برخی فقها تصریح کرده اند که قائلی ندارد و به آن عمل نکرده اند؛ (2) اما برخی آن را با حمل بر تخیر و رخصت تأخیر، با احادیث دیگر، سازگار ساخته اند. (3)

### 34- اولویت در دادن صدقه (ح 25/690)

رجحان پرداخت زکات و صدقه به خویشان، به استناد احادیث موجود، مورد وفاق فقهاست و در آن، تردیدی نیست، (4) چنان که شیخ صدوق، جمله «لا صدقة و ذو رحم محتاج؛ (5) با وجود ذو رحم نیازمند، جایی برای صدقه دادن [به دیگری] نیست» را به صورت جزمی از الفاظ پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده است.

در سخن فقها برای رجحان، ملاک های دیگری مانند: همسایگی و برتر بودن در دینداری و علم نیز به استناد احادیث، آمده است. (6) در این تویح، به رغم افضل بودن پرداخت صدقه به خویشان نیازمند، پرسش این بوده که: با توجه به قصد قبلی شخص بر پرداختن صدقه به یکی از شیعیان، آیا می تواند آن را به خویشاوند نیازمند پرداخت کند؟ پاسخ نخست و ترجیحی امام علیه السلام، این است که به کسی از این

ص: 279

1- (1) ر.ک: جمال الأسبوع: ص 285.

2- (2) الحدائق الناضرة: ج 10 ص 502، مستند الشيعة: ج 6 ص 374، موسوعة الإمام الخوئی: ج 19 ص 356، مهذب الأحكام: ج 9 ص 116.

3- (3) از جمله: وسائل الشيعة: ج 8 ص 56، كشف اللثام: ج 3 ص 286، النجعة فی شرح اللّمة: ج 3 ص 117.

4- (4) از جمله، ر.ک: شرائع الإسلام: ج 1 ص 161، مدارک الأحكام: ج 5 ص 356، [1] جواهر الکلام: ج 15 ص 542.

5- (5) کتاب من لا يحضره الفقيه: ج 4 ص 381 ح 5828.

6- (6) از جمله، المعبر: ج 2 ص 616، تذكرة الفقهاء: ج 5 ص 400-401.

دو نفر بدهد که از نظر اعتقادی به مذهب وی نزدیک تر است.

این با روایت سَکُونی از امام باقر علیه السلام نیز سازگار است که وقتی از چگونگی هدیه دادن و کمک به دوستان خود پرسید، امام علیه السلام فرمود:

إعطهم على الهجرة في الدين والفقهِ والعقل. (1)

بر پایه هجرت در دین و فقه و عقل، به آنان پرداخت کن.

با این حال و از آن جا که در حکم زکات نیز این گونه ترجیحات پس از اصل استحقاق شخص، اموری استجابی و غیر لازم به شمار می روند، چه رسد به صدقات و کمک های مستحبی، امام علیه السلام به اقتضای ملاک دیگر که «خویشاوندی» است، مُجاز می شمارد که مال مورد نظر را میان آن دو تقسیم کند تا به هر دو فضیلت، دست یابد؛ اما این فرض در منابع فقهی به چشم نیامده و شیخ حرّ عاملی، این تویح را با عنوان «حکم کسی که قصد دادن صدقه به کسی را داشته و سپس بنا بر عدول از آن را دارد»، آورده است. (2)

### 35- ادّعی عدم پرداخت مهریه (ح 26/690)

یکی از مسائل عرفی در موضوع مهریه، ادّعی زن در عدم پرداخت آن توسط شوهر است. پیداست وظیفه واقعی شوهر، صرف نظر از ادّعی زن، این است که مهر وی را بپردازد و پس از مرگ شوهر نیز جزء بدهی های وی به شمار می رود و از این نظر، فرقی میان پیش از آمیزش و پس از آن نیست، جز این که زن می تواند پیش از اولین آمیزش تا زمان دریافت مهر خود، مانع آمیزش گردد.

با این حال، ظاهر اولیه برخی از احادیث، این است که زن پس از آمیزش، حقّ مهر ندارد (3) و آن گونه که شهید ثانی اشاره کرده، برخی فقها نیز به آن عمل کرده

ص: 280

1- (1). تهذیب الأحکام: ج 4 ص 101.

2- (2). وسائل الشیعة: ج 9 ص 413.

3- (3). ر.ک: وسائل الشیعة: ج 21 ص 255 به بعد.

و پذیرفته اند؛ (1) اما همان گونه که وی تصریح کرده، این سخن از اصول مذهب شیعه و بلکه اجماع مسلمانان، دور است؛ زیرا به دلیل قرآن و سنت، به هر صورت، مهر بر عهده مرد ثابت است و فرقی میان موارد نیست.

از این رو، فقهای ما از گذشته در صدد توضیح بر آمده و ظاهر این احادیث را به گونه ای معنا کرده اند که با ادله روشن دیگر، سازگار باشد. از جمله شیخ طوسی که نفی مهریه را مربوط به جایی می داند که زن، ادعای بدون مدرک و بیته دارد؛ اما اگر دلیل و بیته داشته باشد، باید مهر او پرداخت شود. (2) برخی مانند شیخ حرّ عاملی، این احتمال را نیز مطرح کرده اند که مقصود، این است که زن پس از آمیزش، نمی تواند به دلیل عدم دریافت مهر، مانع آمیزش شود و طلب مهریه، چنین حقی به او نمی دهد. (3)

پرسش یاد شده در این توقیع، ممکن است ناشی از برداشت نادرستی بوده که از ظاهر برخی احادیث موجود، پیش آمده بوده است و می تواند بویژه به قرینه پاسخ امام علیه السلام، ناظر به مقام نزاع و ادعای زن و شوهر یا ورثه آنان باشد؛ اما هر چه باشد، پاسخ امام علیه السلام طبق قاعده است و پیداست ناظر به حجّت ظاهری در ادعا و چارچوبی است که در شرع برای رفع نزاع در چنین مواردی مقرر شده است. از این رو، در ردیف احادیثی است که طبق نظر شیخ طوسی، مربوط به ادعای بدون مدرک زن شمرده می شوند.

این احادیث و از جمله این توقیع، همان گونه که شیخ مفید و علامه حلی خاطر نشان کرده اند (4) و آیه الله شبیری زنجانی نیز تأکید کرده است، (5) ناظر به عادت و

ص: 281

---

1- (1). مسالک الأفهام: ج 8 ص 224.

2- (2). ر.ک: تهذیب الأحکام: ج 7 ص 360.

3- (3). وسائل الشیعة: ج 21 ص 257.

4- (4). ر.ک: المقنعة: ص 509-510، مختلف الشیعة: ج 7 ص 155.

5- (5). ر.ک: کتاب النکاح: ج 24 ص 7463-7464.

عرف آن روزگار بوده است که پیش از آمیزش و عروسی، مهریه پرداخت می شده است و طبعاً ادعای بعدی زن بر این که مهریه یا بخشی از آن را دریافت نکرده، نیازمند مدرک و اثبات بوده است و از این رو، مرد، اگر پیش از آمیزش و عروسی مهریه را نمی داد، زن نوعاً از وی مدرکی می گرفت که معادل مهریه، بدهی بر عهده مرد است و پاسخ امام علیه السلام در این توقیع، بر همین پایه است که اگر نوشته و مدرکی در میان است که نام «دین» در آن برده شده، مرد، هم در دنیا و هم در آخرت، بدهکار است و اگر نوشته ای هست که تنها از «مهر» نام برده شده و نه دین مرد، پس از آمیزش، طبق ظاهر قضیه و عرف، پرداخت مهر از نظر حقوقی، ساقط است، هر چند در واقع، بر ذمه مرد است که وقتی زن، مدرکی برای اثبات آن در دنیا ندارد، قهراً در آخرت، طلبکار است و در صورتی که اصلاً نوشته ای در میان نیست، معلوم می شود مهر مشخصی قرار داده نشده بوده و ظاهر آن، «تقویض مهر» است، و گرنه به حسب عادت، مهریه مشخص را می نوشته اند؛ یعنی فرض سوم پاسخ، بر پایه حکم «تقویض» است و چنان که آیه الله شبیری در شرح پاسخ امام علیه السلام بدان اذعان کرده، مقدار پرداخته شده مهر پیش از آمیزش، با مهر المثل، مصالحه می گردد و از این رو، دیگر پس از آن بر عهده مرد، مهری باقی نمی ماند. (1) ایشان در جای دیگر نیز آورده است که پاسخ امام علیه السلام، ناظر به حکم ظاهری است، نه واقع پرداختن یا نپرداختن مهریه. (2)

### 36- نماز گزاردن در لباس خز (ح 27/690)

می دانیم نماز خواندن در لباسی که از پوست، پشم، کُرک و یا موی حیوانات حرام گوشت درست شده باشد، جایز نیست؛ اما بر پایه احادیث، نماز خواندن در لباسی که تنها از پشم و کُرک خز بافته شده، به رغم حرام گوشت بودن این حیوان، به

ص: 282

1- (1) ر.ک: کتاب النکاح: ج 24 ص 7465.

2- (2) ر.ک: کتاب النکاح: ج 23 ص 7179.



اتفاق نظر فقها، جایز است، و چنانچه با پشم یا کُرک یا موی حیوانات حرام گوشت دیگر مخلوط شده باشد نیز برای نمازگزار، ممنوع است؛ ولی در باره پوست خز، اختلاف است. (1)

بنا بر این، خز در میان حیوانات حرام گوشت، حکمی ویژه دارد و اگر نمازگزار در لباسی که از پوست خز تهیه شده نیز نادرست باشد، تردیدی نیست که اگر تنها پشم و کُرک آن باشد، جایز است؛ اما میان پوست و پشم و کُرک و موی سایر حیوانات حرام گوشت، فرقی نیست و در باره برخی حیوانات دیگر، مانند سنجاب، بحث و اختلاف است. (2) با این حال، آنچه از ظاهر این توفیق بر می آید، آن است که میان پوست حیوان و بقیه اجزای یاد شده، فرق گذارده است. از این رو، گروهی از فقها در جمع میان این توفیق و سایر احادیث، دچار مشکل شده و چاره ای جز بسنده کردن به دسته دیگر احادیث ندیده اند. (3) گاه نیز افتادگی در نقل توفیق، احتمال داده شده است. (4) البته برخی فقها اجمالاً به آن استناد کرده اند، (5) چنان که آیه الله سید احمد خوانساری، ناسازگاری یک بخش پاسخ را مانع استدلال به بقیه حدیث ندیده است؛ (6) امری که رویه ای پذیرفته در فقه است.

### 37- نماز گزاردن در لباس ابریشمی (ح 28/690)

آنچه برای مردان از جمله در نماز، جایز نیست، لباس ابریشمی خالص است؛ اما اگر از پارچه ای باشد که بافت آن، آمیخته به چیزهای دیگر مانند پنبه و کتان باشد، به اجماع فقها، جایز است و فرقی میان تار و پود و کمی و زیادی آن نیست، مگر این

ص: 283

- 
- 1- (1) ر.ک: مفتاح الكرامة: ج 5 ص 432-440.
  - 2- (2) ر.ک: مختلف الشيعة: ج 2 ص 74-77.
  - 3- (3) از جمله، ر.ک: الحدائق الناضرة: ج 7 ص 54-65، جواهر الكلام: ج 8 ص 91؛ مصباح الفقيه: ج 10 ص 259، بهجة الفقيه: ص 315-316.
  - 4- (4) مفتاح الكرامة: ج 5 ص 440.
  - 5- (5) از جمله، كشف اللثام: ج 3 ص 194، مفتاح الكرامة: ج 5 ص 440، رياض المسائل: ج 2 ص 311.
  - 6- (6) جامع المدارك: ج 1 ص 274.

که غیر ابریشم آن، آن قدر کم باشد که لباس ابریشمی به شمار رود. (1)

این توقیع، در شمار احادیث جواز لباس ابریشمی غیر خالص آمده است (2) و فقها نیز به آن استناد کرده اند. (3)

### 38- ترتیب مسح پا (ح 29/690)

آنچه میان فقهای شیعه مشهور است و یا بیشتر آنان بدان قائل شده اند، این است که در مسح پا در وضو، ترتیب، شرط نیست و می توان مسح پای چپ را پیش انداخت یا دو پا را هم زمان، مسح کرد. گروهی از فقها پیش انداختن پای راست را واجب و برخی نیز مستحب شمرده اند. (4) ظاهر گفته برخی فقها مانند علامه حلی و محقق ثانی، گویای عدم قول دیگر است، (5) در حالی که برخی فقها به گفته سومی در این مسئله اشاره کرده اند که مفاد همین توقیع است؛ یعنی تخییر میان هم زمانی مسح پاها یا پیش انداختن پای راست، نه عکس آن. از جمله شهید اول و دوم، بدون نام بردن از کسی گفته اند که برخی چنین نظری دارند. (6) محدث بحرانی، ظاهر گفته شیخ حرّ عاملی را همین دانسته و گفته است برخی فقهای اخیر نیز همین نظر را برگزیده اند. (7) مستند این گفته نیز -چنان که اشاره شد- همین توقیع شریف است، چنان که بحرانی به آن تصریح کرده و افزوده است که برخی از فقهای اخیر که این توقیع را ندیده اند، گمان کرده اند این گفته بی دلیل است. (8) نیز برخی فقها، مانند

ص: 284

- 
- 1- (1) ر.ک: مفتاح الكرامة: ج 5 ص 505-509.
  - 2- (2) ر.ک: وسائل الشیعة: ج 4 ص 373-376.
  - 3- (3) از جمله: الحدائق الناضرة: ج 7 ص 90، مفتاح الكرامة: ج 5 ص 507، مستند الشیعة: ج 4 ص 336، جواهر الکلام: ج 8 ص 117 و 135.
  - 4- (4) ر.ک: مفتاح الكرامة: ج 2 ص 460-464.
  - 5- (5) مختلف الشیعة: ج 1 ص 298، جامع المقاصد: ج 1 ص 224.
  - 6- (6) ذکری الشیعة: ج 2 ص 155، المقاصد العلیة: ص 99.
  - 7- (7) الحدائق الناضرة: ج 2 ص 359.
  - 8- (8) الحدائق الناضرة: ج 2 ص 360.

فاضل هندی و وحید بهبهانی، آن را دلیل جواز هم زمانی مسح دو پا شمرده اند. (1)

فتوای سید محمدکاظم یزدی و بیشتر صاحبان حاشیه بر عروة الوثقی نیز مطابق مفاد این تویح است. (2)

### 39- اشتباه در شمارش تسبیح فاطمه علیها السلام (ح 31/690)

این پرسش و پاسخ، هر چند در باره فراموشی و سهو در تعداد تسبیح فاطمه علیها السلام است، اما ظاهر آن، ترتیبی بر خلاف ترتیب مشهور است که «سبحان الله» پس از «الحمد لله» قرار دارد؛ امری که در برخی احادیث دیگر نیز واقع شده و «الحمد لله» در پایان، قرار گرفته است، چنان که در حدیثی، «تسبیح (سبحان الله)» در آغاز و «تکبیر (الله أكبر)» در آخر آمده است، (3) در حالی که در احادیث دیگر، همان ترتیب معروف آمده است.

شیخ حرّ عاملی که روش شیعه را همان ترتیب معروف شمرده، در سازگار ساختن این احادیث، به نکته ای ادبی توجه می دهد که واو عطف، بر ترتیب دلالت نمی کند و صرف انضمام را می رساند، (4) چنان که در خصوص احادیث استحباب تسبیح فاطمه علیه السلام هنگام خواب، احتمالات دیگری، از جمله ضرورت تقیّه و نیز جواز تخیر را نیز مطرح کرده است. (5)

توضیح، این که: همان گونه که علامه حلّی نیز یادآور شده، در اصل حکم استحباب تسبیح فاطمه علیها السلام میان مسلمانان، اختلافی نیست؛ (6) اما در ترتیب و

ص: 285

1- (1). كشف اللّثام: ج 1 ص 553، مصابیح الظلام: ج 3 ص 337.

2- (2). العروة الوثقی: ج 1 ص 366. [1]

3- (3). ر.ک: وسائل الشیعة: ج 6 ص 445 ح 3 و ص 446 ح 2-3.

4- (4). وسائل الشیعة: ج 6 ص 445.

5- (5). وسائل الشیعة: ج 6 ص 446.

6- (6). منتهی المطلب: ج 5 ص 241.

چگونگی آن-چنان که علّامه مجلسی نیز اشاره کرده-، اختلاف است. برخی از اهل سنت، مجموع ذکرها را 99 بار و برخی همانند شیعه، صد بار دانسته اند. آنان، «تسبیح» را مقدّم داشته و «تکبیر» را در پایان دانسته اند؛ اما اختلاف میان ما تنها در تقدّم و تأخّر «تسبیح» بر «تحمید» است و نظر مشهورتر، تقدّم «الحمد لله» بر «سبحان الله» است. (1) علّامه حلّی نیز نظر مشهور فقهای شیعه را مقدّم بودن «تکبیر» بر «تحمید»، دانسته است. (2) محدّث بحرانی پس از آن که احادیث این بحث را به تفصیل آورده و گزارشی از گفته فقها، از جمله تحلیل شیخ بهایی به دست می دهد، در سازگار ساختن احادیث، همان سه وجهی را که از شیخ حرّ عاملی نقل کردیم، ذکر می کند و خود، همان گفته مشهور را ملاک عمل، معرفی می نماید. (3)

از این رو، ظاهر این توقیع-که سندی معتبر دارد و «سبحان الله» را مقدّم بر «الحمد لله» داشته-، در ردیف احادیث دیگری قرار می گیرد که ظاهر آنها بر خلاف ترتیب مشهور است و یکی از توجیه هایی که در جمع میان احادیث گفته شده، در باره آن نیز جاری است.

در باره شک در تعداد ذکرها در حدیثی از امام صادق علیه السلام، دستور به اعاده داده شده است؛ (4) اما به روشنی پیدا نیست که مقصود، از سر گرفتن همه تسبیح است، چنان که برخی قائل شده اند (5) یا همان مقدار مشکوک که از جمله صاحب جواهر گفته است. ایشان، این توقیع را ظاهر در این دیده که زیاد شدن، خللی در تسبیح، پدید نمی آورد و همین را شاهد احتمالی بر این می گیرد که مقصود از آن حدیث

ص: 286

1- (1). مرآة العقول: ج 12 ص 298.

2- (2). مختلف الشیعة: ج 2 ص 182.

3- (3). ر.ک: الحدائق الناضرة: ج 8 ص 515-524.

4- (4). الکافی: ج 3 ص 342. [1]

5- (5). ر.ک: مفتاح الكرامة: ج 7 ص 615.

نیز تکرار همان مقدار مشکوک است، و با توجه به این که برگشت از عمل پس از وقوع آن معنا ندارد، احتمال داده که مقصود توقیع از برگشت به 33 یا 66، این است که شخص بر می گردد و یک بار دیگر می گوید و به ذکر بعدی می پردازد و در خاطر خود، قصد نادیده گرفته شدن مقدار زاید می کند. اما صاحب جواهر، خاطر نشان می کند که کسی از فقها را سراغ ندارد که این حکم را ذکر کرده باشد. ایشان، احتمال دیگری را نیز در معنای توقیع مطرح کرده است. (1)

به هر حال، توقیع به رغم دشواری ای که در فهم مقصود آن وجود دارد، اجمالاً مورد توجه و استناد قرار گرفته است. (2)

#### 40- حکم تکبیر بعد از تشهد در رکعت دوم (ح 1/691)

امام علیه السلام در این پاسخ، به دو حدیث موجود، اشاره می فرماید و مجاز می شمارد که شخص به هر کدام که بخواهد، عمل کند، با این انگیزه که تابع واقع شرع است؛ هر چند فرض بر این است که هر دو با هم صادر نشده، یا یکی از سر تقیه صادر شده است. مفاد حدیث اول، ثبوت تکبیر برای برخاستن از تشهد است و مفاد حدیث دوم، نفی آن. علامه مجلسی، پس از نقل این توقیع، اذعان کرده که مشهور میان فقهای ما این است که گفتن تکبیر هنگام برخاستن از تشهد اول، مشروع نیست؛ اما شیخ مفید، قائل به استحباب آن شده است. همچنین شهید اول، اشکال گرفته که در احادیث چندی آمده که ذکر برخاستن از تشهد، جمله «بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ» و مانند آن است و در هیچ کدام، نامی از تکبیر، برده نشده است. شیخ مفید نیز در گذشته همین نظر را داشته و در آخر عمر، از آن برگشته است. علامه مجلسی، پس از این گزارش، احتمال می دهد که مستند شیخ مفید، همین توقیع بوده است (3) و

ص: 287

1- (1). جواهر الکلام: ج 10 ص 407.

2- (2). از جمله: مفتاح الكرامة: ج 7 ص 616، مدارک العروة: ج 15 ص 644.

3- (3). بحار الأنوار: ج 82 ص 182.

وحید بهبهانی، مستند وی را با اطمینان، همین توقیع شمرده است. (1) صاحب جواهر نیز به رغم این که گفته شیخ مفید را ضعیف دانسته، اما در برابر شهید اول که گفته است دلیلی برای آن سراغ ندارد، همین توقیع را ذکر کرده است. (2)

از سوی دیگر، برخی از فقها در خصوص استحباب گفتن تکبیر به هنگام سر برداشتن از سجده دوم، به روایت دوم این توقیع، استناد کرده اند. (3) حکم نشستن پس از سجده دوم و پیش از برخاستن - که به «جلسه استراحت» معروف است و در این توقیع به آن اشاره شده و برخی، قائل به وجوب آن شده اند؛ اما بیشتر، آن را مستحب دانسته اند -، (4) احادیث متعدّد دیگری نیز دارد. (5)

نکته سوم در این توقیع، جمله پایانی آن است که در تعارض میان احادیث، قاعده ای کلی به نام «اصل تخییر» را به دست می دهد. مفاد این قاعده که در احادیث دیگر نیز آمده، (6) در دانش اصول فقه، مورد توجه و بحث بوده و به عنوان اصلی کلی، بارها به آن استناد شده است. مجلسی اول، احادیث این قاعده را بسیار دانسته (7) و در فقه الرضا علیه السلام مصداق دیگری از آن، ذکر شده است. (8) جناب کلینی نیز در آغاز الکافی آن را ملاک بر شمرده (9) و شیخ طوسی، در مقدمه کتاب الاستبصار، آن را قاعده ای برگرفته از احادیث شمرده است. (10)

ص: 288

1- (1). الحاشیة علی مدارک الأحکام: ج 3 ص 89.

2- (2). جواهر الکلام: ج 10 ص 188.

3- (3). از جمله، ر.ک: مستند الشیعة: ج 5 ص 282، مستمسک العروة الوثقی: ج 6 ص 395.

4- (4). ر.ک: مفتاح الکرامة: ج 7 ص 385-384.

5- (5). ر.ک: وسائل الشیعة: ج 6 ص 347-346.

6- (6). ر.ک: وسائل الشیعة: ج 27 ص 115 ذیل ح 21 ص 122 ح 41 و 43.

7- (7). روضة المتّقین: ج 6 ص 36.

8- (8). فقه الرضا علیه السلام: ص 191.

9- (9). الکافی: ج 1 ص 8. [1]

10- (10). الاستبصار: ج 1 ص 2.

(1)

کراهت نماز با انگشتری که نگین آن از جنس خُماهَن باشد، به استناد همین توقیع شریف در برخی منابع فقهی آمده است. (2) برخی از همین منابع، توقیع را قرینه حمل نهی در برخی احادیث دیگر- که از انگشتری آهنی و یا کلید آهنی باز داشته اند- بر کراهت دانسته اند. وحید بهبهانی نیز احتمال داده است که این گفته که نماز با انگشتری که نگین آن آهن چینی باشد کراهت دارد، مستند به همین توقیع است. (3)

از سوی دیگر، در باره توقیع دوم، احادیث چندی وارد شده که از استفاده از انگشتری آهنی در نماز و نیز همراه داشتن کلید آهنی و هر نوع ابزار آهنی مانند شمشیر، باز داشته است. شیخ حرّ عاملی، این احادیث را که بیشتر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده، در بای جداول آورده و این دو توقیع را نیز در ردیف آنها ذکر کرده است. (4)

فقهها، نوعاً از این احادیث، حکم کراهت را استنباط کرده اند و به قرینه برخی از این احادیث، از جمله توقیع دوم- که نشان می دهد همراه داشتن این ابزارها، اگر آشکار نباشد، جایز است-، کراهت را مربوط به فرض علنی بودن دانسته و احادیث مطلق را بر آن حمل کرده اند، (5) چنان که در کنار ادلّه دیگر، به این توقیع نیز در ردّ احتمال نجاست آهن- که از ظاهر اولیّه پاره ای از همین احادیث بر می آید و بر خلاف نظر

ص: 289

1- (1). «خُماهَن» یا «خماهان»، کلمه ای فارسی و عبارت از سنگی آهنی به رنگ تیره است که ساییده آن در طب قدیم به کار می رفته و از آن، نگین انگشتری نیز ساخته می شده است و از این رو، در سروده های فارسی بارها به کار رفته است، مانند این بیت: «پیروزه رنگ، حلقه انگشتری که دید/ کاندرا میان روز خُماهَن بود گلین». به معنای «آهن چینی» نیز گفته اند.

2- (2). از جمله، ر.ک: عنوان باب در وسائل الشیعة: ج 4 ص 417، غنائم الأیام: ج 2 ص 345، جواهر الکلام: ج 8 ص 265، مصباح الفقیه: ج 10 ص 485، جامع المدارک: ج 1 ص 283.

3- (3). الحاشیة علی مدارک الأحکام: ج 2 ص 381، مصابیح الظلام: ج 6 ص 340.

4- (4). وسائل الشیعة: ج 4 ص 417-421.

5- (5). از جمله، ر.ک: کشف اللثام: ج 3 ص 265-267، مستند الشیعة: ج 4 ص 388-390.

## 42- فراموشی در نام بردن از صاحب قربانی (ح 3/691)

در وکالت قربانی در حج، این فرض مطرح است که اگر وکیل در نام بردن از صاحب قربانی خطا کند و نام دیگری را ببرد، آیا این قربانی درست است و از صاحب آن، کفایت می کند؟ این، پرسشی است که علی بن جعفر از برادر خود امام کاظم علیه السلام کرده و شیخ صدوق و شیخ طوسی، هر دو، آن را نقل کرده اند (2) و امام علیه السلام آن را کافی شمرده و ملاک را همان قصد اولیه و واقعی وکیل دانسته است.

فقه‌های ما نیز با این تحلیل که آنچه اصل است، همان تیت است و لفظ، دخالتی ندارد و ذکر آن نیز لازم نیست، قربانی را کافی شمرده و حدیث را دلیل یا شاهد گرفته اند. (3)

موضوع این توقیع، هر چند فراموش کردن نام بردن از صاحب قربانی هنگام ذبح است، نه اشتباه در نام، اما پیداست که قصد واقعی وکیل، ملاک است و ذکر نام شخص، لازم نیست. از این رو، اگر فراموش کند از او نام ببرد، چنان که در پاسخ امام علیه السلام آمده، مانعی نیست. شیخ محمد حسن نجفی نیز پس از ذکر حدیث یاد شده و تأکید بر این که نام، دخالت ندارد، نتیجه گیری می کند که اگر فراموش هم کند، باز کافی است و همین توقیع را شاهد نقل گرفته است. (4) برخی دیگر نیز به آن استناد کرده (5) و برخی آن را شاهد لزوم قصد از طرف صاحب قربانی شمرده اند. (6)

ص: 290

1- (1). از جمله، الحدائق الناضرة: ج 7 ص 146.

2- (2). کتاب من لا یحضره الفقیه: ج 2 ص 497؛ تهذیب الأحکام: ج 5 ص 222.

3- (3). از جمله، ر.ک: منتهی المطلب: ج 11 ص 169، مجمع الفائدة و البرهان: ج 7 ص 255، مهذب الأحکام: ج 14 ص 251.

4- (4). جواهر الکلام: ج 19 ص 120.

5- (5). سداد العباد: ص 357، مهذب الأحکام: ج 14 ص 251.

6- (6). کتاب الحج، محقق داماد: ج 3 ص 159.



این توقیع که جواز نماز گزاردن در لباس ساخته و بافته دست کافر را می‌رساند، از چند جهت در فقه مورد توجه قرار گرفته است: یکی در شاهد گرفتن برای بحث پُر دامنه طهارت اهل کتاب- تا جایی که برخی آن را در ردیف ادله موافقان طهارت آنان، برشمرده اند، (1) دیگری در قرینه سازی برای شناخت معنای برخی احادیث دیگر، یکی در لباس نمازگزار، و نیز در به کار بردن ظروف کافران.

در باره حکم نماز با لباس ساخته دست کافران یا لباس مورد استفاده آنان، احادیث متعددی وارد شده که محتوای برخی، همانند این توقیع است و برخی نیز از آن باز داشته اند. ظاهر نهی در برخی از این احادیث، نشان دهنده حرمت است و حتی برخی قائل به منع از نماز در لباس ساخته کافر شده اند؛ (2) اما نوع فقها، این احادیث را به قرینه احادیث دیگر، حمل بر کراهت کرده اند و حکم را شامل مسلمانی که متهم به عدم پرهیز از نجاسات است نیز دانسته اند، یا استحباب را در ترک آن دیده اند. (3)

در جمع میان این احادیث، برخی به این توقیع استناد کرده اند. (4) مشابه این استناد در جمع میان دو دسته احادیث که یکی استفاده از ظروف کافران را منع می‌کند و دیگری جایز می‌شمارد، صورت گرفته است. (5) همچنین برخی در استدلال بر قاعده طهارت، به این توقیع، استناد کرده اند. (6)

ص: 291

- 
- 1- (1) ر.ک: مصباح الفقیه: ج 7 ص 249، بحوث فی شرح العروة الوثقی: ج 3 ص 249، موسوعة الإمام الخوئی: ج 3 ص 51، تفصیل الشریعة (النجاسات و أحكامها): ص 230.
  - 2- (2) المبسوط: ج 1 ص 84، السرائر: ج 1 ص 269.
  - 3- (3) مفتاح الکرامة: ج 6 ص 105-107.
  - 4- (4) از جمله، ر.ک: مستند الشیعة: ج 4 ص 391.
  - 5- (5) ر.ک: مصباح الهدی: ج 2 ص 439.
  - 6- (6) ینایع الأحکام: ج 1 ص 467.

به هر حال، مفاد این توقیع، هم مطابق حدیث دیگری است که در این موضوع وارد شده، و هم مورد پذیرش و عمل فقهای ما بوده است.

#### 44- خطا در جای سجده (ح 5/691)

خطا در گذاشتن پیشانی هنگام سجده بر چیزی که سجده بر آن درست نیست یا بیش از حد مجاز بلند است، از گذشته مورد پرسش یاران ائمه علیهم السلام بوده و در باره آن، احادیث چندی وارد شده است. ظاهر این احادیث- که شیخ حرّ عاملی آنها را در بابی مستقل آورده-، (1) یکسان نیست: برخی به برداشتن سر و گذاشتن آن در محلّ مناسب، اجازه می دهند و برخی دستور کشیدن پیشانی به جای مناسب را داده اند.

این توقیع شریف، اجمالاً در ردیف دسته نخست، قرار دارد. از این رو، فقها در چگونگی سازگار ساختن ظواهر این احادیث و استنباط حکم، بحث های مختلفی کرده اند و بسیاری، قائل به تفصیل در حکم، از جمله فرق گذاری میان مکان بلند و غیر آن، شده اند (نیازی به گزارش آن مباحث نیست).

نوع برداشت و ارزیابی فقها از این توقیع، یکسان نیست. برخی به گمان ضعف سندی آن، بنا بر نقل طبرسی- که به صورت مُرسل نقل کرده- (2) و نیز به گمان نوعی اجمال و یا اضطراب در متن، از جمله در قید

«ما لم یستوی جالساً»، اجمالاً یا کلاً از آن دست شسته و قابل استناد نیافته اند، بویژه که آن را مخالف برخی از احادیث دیگر دیده اند؛ (3) اما بیشتر آنان، حتی اگر نوعی اجمال در ظاهر آن دیده اند، آن را قابل استناد یافته و به گونه ای دلیل یا مؤید مدّعی خود شمرده اند، بویژه که بر خلاف نقل طبرسی- که این مجموعه پرسش های حمیری را به گونه مُرسل نقل کرده-،

ص: 292

1- (1). وسائل الشیعة: ج 6 ص 353-355.

2- (2). الاحتجاج: ج 2 ص 481. [1]

3- (3). از جمله، ر.ک: الحدائق الناضرة: ج 8 ص 289، جواهر الکلام: ج 10 ص 110-111، کتاب الخلل فی الصلاة: ص 198، مهذب الأحكام: ج 6 ص 439.

شیخ طوسی، آن را با سند معتبر و صحیح، روایت کرده و ظاهراً منبع طبرسی نیز نقل شیخ طوسی بوده است.

از جمله فقهای که بر این دیدگاه بوده اند، می توان به آیه الله سید عبد الحسین لاری، آیه الله حاج شیخ عبد الکریم حائری، آیه الله بروجردی و آیه الله اراکی اشاره کرد. (1) برخی از این فقها، بر اعتبار سندی این توقیع، تأکید کرده اند؛ اما بهترین بیان و دفاع از اعتبار سندی و محتوایی این توقیع شریف را آیه الله خویی داشته است.

ایشان، ضمن اشاره به اشکال سندی و متنی برخی فقها، بر صحت سند شیخ طوسی به حمیری به واسطه محمد بن احمد بن داوود قمی - که از بزرگان اصحاب است و شیخ از طریق اساتید خود، مانند ابن غضائری و ابن عبدون از وی روایت می کند -، تأکید می ورزد و اعتبار آن را مورد توجه شیخ حرّ عاملی نیز می داند. (2)

وی در بیان معنای حدیث که در نگاه گروهی از فقها، روشن و صاف نیست، اذعان می کند که قید

«ما لم یستو جالساً»، مربوط به

«لا شئی علیه فی رفع رأسه» است که مقدم آمده است؛ یعنی امام علیه السلام سر برداشتن از محل سجده را، در صورتی که کم باشد و به حد نشستن نرسد، مجاز دانسته است. (3) از این رو پاسخ امام علیه السلام نیز مطابق پرسش است؛ امری که گمان به عدم آن، موجب شده برخی فقها آن را شاهی بر

ص: 293

---

1- (1) ر.ک: التعلیقة علی ریاض المسائل: ص 423، کتاب الصلاة، حائری: ص 256، نهاییه التقرير: ج 2 ص 272، کتاب الصلاة، اراکی: ج 2 ص 266. [1]

2- (2) نکته قابل توجه، این است که آیه الله خویی نیز مجموعه این توقیع را که شیخ طوسی با تعبیر «و فی کتاب آخر» آورده، همان گونه که ظاهر سخن و چینش شیخ نشان می دهد (ر.ک: الغیبة: ص 373 و 378)، [2] مربوط به سند توقیع قبل از شیخ دانسته و آن را معتبر شمرده است. طبرسی نیز در الاحتجاج آن را مربوط به حمیری دانسته و معلوم می شود از شیخ طوسی گرفته یا هم نظر با وی است. این، نکته ای مهم در توجه به اعتبار این توقیع است که ممکن است گمان رود شیخ به صورت مُرسل نقل کرده است، در حالی که چنین نیست. ضمناً نجاشی با اشاره به مکاتبات حمیری با صاحب الأمر علیه السلام و پرسش های شرعی وی از ایشان، می افزاید که احمد بن حسین به او (نجاشی) گفته است که اصل این پرسش ها به همراه پاسخ ها که میان سطرها نوشته شده بود، به دست او رسیده است (رجال النجاشی: ص 355).

3- (3) نگارنده پیش از ملاحظه نظر آیه الله خویی نیز برداشتی جز این معنا از توقیع شریف نداشت.

اضطراب متن توقیع بدانند؛ زیرا پس از حکم امام علیه السلام به سر برداشتن برای جستجوی مُهر، روشن می شود که آن سجده، اشتباه به حساب نمی آید؛ و گر نه شخص، حق سر برداشتن از آن، به هر اندازه را نداشت.

آیه الله خوئی در نتیجه گیری تأکید می کند که توقیع از نظر سندی، صحیح است و از نظر متنی نیز وضعی روشن و بی دغدغه دارد و اشکالاتی که برخی گرفته اند، وارد نیست؛ اما نکته اصلی، این است که پرسش، مربوط به نماز نافله است و چون در نمازهای مستحب، اموری نادیده گرفته می شوند که در نمازهای واجب نادیده گرفته نمی شوند و برخی شرایط نماز واجب در نماز مستحب، شرط نیستند، احتمال می رود این جا نیز چنین باشد. از این رو، به این توقیع نمی توان در باره نمازهای واجب، استناد کرد و آن را جز در حدّ شاهد برای تأیید دلیل قرار داد. (1)

این، نکته ای است که مورد توجه جناب صاحب جواهر نیز قرار گرفته است. (2) با این حال، مایه شگفتی است که آیه الله خوئی به رغم این که این جا بر صحت سند شیخ طوسی نظر داده و بر آن استدلال کرده، در جای دیگر با بیان این که احمد بن ابراهیم نوبختی که در طریق شیخ قرار دارد، فردی مجهول است، سند را ضعیف دانسته است. (3)

به هر حال، این توقیع، هم از نظر متن و هم از نظر سند، بنا بر نگاه نخست آقای خوئی، دلیلی کاملاً قابل استناد است؛ اما از نظر چگونگی جمع میان مجموعه احادیث، طبعاً باید در منابع تفصیلی فقه از آن سراغ گرفت.

#### 45- سایه گرفتن مُحرم (ح 6/691 و 7)

مُحرم، هنگام حرکت نباید داخل محمل و کجاوه دارای سقف قرار گیرد یا چتر و

ص: 294

1- (1). موسوعة الإمام الخوئی: ج 15 ص 137-138.

2- (2). جواهر الکلام: ج 10 ص 162.

3- (3). ر.ک: موسوعة الإمام الخوئی: ج 19 ص 92.

مانند آن را که سایه پدید می آورد، بر سر گیرد. از این رو، افراد محرم، در زمان گذشته همانند زمان کنونی که در خودروهای بی سقف سوار می شوند، سایه بان محمل و مانند آن را بر می داشتند؛ اما آیا علاوه بر سقف، باید تیرچه ها و چوب های آن، از جمله دو چوب کناری را نیز برداشت؟ این، یکی از دو پرسشی است که در این مجموعه در باره مُحْرَم شده است. امام علیه السلام برداشتن آنها را لازم ندانسته و موجب کفاره ندیده و فرقی نیز میان چوب ها نگذاشته است و همان گونه که برخی فقها گفته اند، اطلاق پاسخ، شامل هر دو حکم وضعی و تکلیفی می شود. (1)

فقهای چندی به این توقیع، استناد کرده اند، از جمله شیخ محمد حسن نجفی که نخست از نظر موضوعی، تیرچه و چوب باقی مانده در محمل و کجاوه پس از برداشتن سایه بان را موجب سایه گرفتن ندانسته و شاهد سخن خود را همین توقیع شمرده است و با این بیان، نشان داده که توقیع، مطابق با قاعده کلی است. (2)

نکته قابل توجه، حدیث دیگری است که نشان می دهد امام باقر علیه السلام در پرهیز از سایه گرفتن محمل، سخت می گرفت و دستور می داد تیرچه و چوب های طرفین آن، برداشته شوند؛ (3) اما فقهایی که به این توقیع استناد کرده اند، آن را با عمل امام باقر علیه السلام ناسازگار ندیده و تصریح کرده اند که کار امام علیه السلام دلالت بر وجوب نمی کند و حد اکثر این است که فضیلت و استحباب را می رساند. (4)

اما موضوع پرسش دوم، چنان که پیداست، از این نظر فرق می کند؛ چرا که مُحْرَم با چرم و مانند آن، گرچه به سبب ضرورت یا دشواری، به راستی سرپناهی تهیه می کند تا از زیان رساندن باران، جلوگیری کند. امام علیه السلام بر اساس احادیث

ص: 295

1- (1). کتاب الحجّ، محقق داماد: ج 2 ص 551.

2- (2). جواهر الکلام: ج 18 ص 406-407.

3- (3). الکافی: ج 4 ص 351-352. [1]

4- (4). ر.ک: الحدائق الناضرة: ج 15 ص 488، مصباح الهدی: ج 12 ص 590، الحجّ فی الشریعة الغراء: ج 3 ص 504.

دیگر وقاعدۀ کلی پاسخ می دهد که مُحَرَّم، چون هنگام حرکت نباید زیر سقف و سایه بان قرار گیرد، کار یاد شده، هر چند از سرِ ناچاری یا رفعِ دشواری باشد، موجب کفّاره است. این است که برخی در ردیف احادیث دیگر که از سایه گرفتن نهی کرده اند، به این توجیح نیز استناد کرده اند (1) و پیداست اگر این کار از سرِ ناچاری یا رفعِ دشواری هم جایز باشد، منافاتی با لزوم کفّاره دادن ندارد. (2) در فرق گذاری میان جواز سایه گرفتن هنگام توقّف و عدم جواز هنگام حرکت- که گاه مورد طعنۀ برخی مخالفان شیعه بوده- و در فرق گذاشتن حکم شب و روز نیز به این توجیح، استناد شده است. (3)

#### 46- نام بردن از صاحب حج و قربانی کردن از طرف او (ح 8/691 و 9)

در این بخش، دو پرسش مطرح شده؛ اما در نقل شیخ طوسی- آن گونه که در نسخه های موجود کتاب و نیز در نقل مجلسی از وی آمده-، (4) تنها این پاسخ وجود دارد:

«يَذَكِّرُهُ وَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَا بَأْسَ» که ظاهر این جمله تنها به پرسش اول مربوط می شود و جواب پرسش دوم، نیامده است. (5) آل عصفور بحرانی نیز خاطر نشان کرده که ظاهراً پاسخ دوم، افتاده است. (6) از سوی دیگر، نسخه نقل طبرسی- که

ص: 296

---

1- (1) از جمله: کتاب الحجّ، محقق داماد: ج 2 ص 525 و 534 (در این صفحه، حدیث به اشتباه به اسحاق بن عمار نسبت داده شده است)، کتاب الحجّ، شاهرودی: ج 3 ص 244، کتاب الحجّ، گلپایگانی: ج 2 ص 221 و 226-227، تفصیل الشریعة (الحجّ): ج 3 ص 280.

2- (2) کتاب الحجّ، محقق داماد: ج 2 ص 548.

3- (3) از جمله، ر.ک: کتاب الحجّ، گلپایگانی: ج 2 ص 237، تفصیل الشریعة (الحجّ): ج 3 ص 294، سند العروة الوثقی (الحجّ): ج 3 ص 209 و 214.

4- (4) الغیبة، طوسی: ص 381، بحار الأنوار: ج 53 ص 156.

5- (5) تعبیر به «ظهور»، به دلیل این است که احتمال بسیار ضعیف می رود که مقصود از این جمله، پاسخ به هر دو پرسش باشد، به این صورت که «یذکره» مربوط به پرسش اول و «إِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَا بَأْسَ»، مربوط به پرسش دوم باشد.

6- (6) سداد العباد: ص 357. [1]

شاهد افتادگی در نقل شیخ طوسی است-، خود دارای نقص است؛ زیرا ظهور در پاسخ پرسش دوم دارد و پرسش نخست، بی جواب است. وی پاسخ را این گونه:

«قَدْ يُجْزِيهِ هَدْيٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَفْصِلْ فَلَا بَأْسَ» آورده است. (1)

مجلسی نیز در جای دیگری از طبرسی به همین صورت، نقل کرده است. (2) از این رو، باید گفت: نسخه های هر دو کتاب، حتی آنچه در دست جناب مجلسی بوده، دارای افتادگی بوده است: یکی نسبت به پرسش اول، و دیگری نسبت به پرسش دوم. شاهد آن نیز نقل شیخ حرّ عاملی از طبرسی است که هر دو پاسخ را دارد. در نقل ایشان که یک باب را به همین توقیع اختصاص داده، آمده است:

«الجواب: لا بدّ أن يذكر الرجل وقد يجزيه هدى واحد وإن لم يفعل فلا بأس». (3) وی در کتاب دیگر خود نیز همین گونه نقل کرده است؛ (4) اما ایشان در جایی دیگر که از طبرسی و شیخ طوسی نقل کرده، به همان صورتی آورده که گفتیم ظاهراً افتادگی دارد. (5)

به هر حال، ذکر نام صاحب حج، هنگام احرام بستن یا قربانی کردن، واجب نیست و تعبیر «لا بدّ» اگر در پاسخ امام علیه السلام نیز وجود داشته باشد، به قرینه احادیث دیگر، حمل بر استحباب می شود، چنان که در نقل دیگری که رخصت به ترک داده، آشکار است. فقهای ما نیز ذکر نام منوبّ عنه را هنگام احرام یا دیگر اعمال، مستحب شمرده اند. (6)

در باره کفایت یک قربانی در نیابت- که مورد اتفاق فقهاست-، گویا منشأ پرسش، چنان که مرحوم محقق داماد گفته، این بوده است که سؤال کننده، احتمال

ص: 297

1- (1). الاحتجاج: ج 2 ص 484. [1]

2- (2). بحار الأنوار: ج 96 ص 115. البتّه در این نقل، به جای «لم يفصل»، «لم يفعل» آمده است.

3- (3). وسائل الشیعة: ج 11 ص 189. [2]

4- (4). هداية الأمة: ج 5 ص 45. [3]

5- (5). وسائل الشیعة: ج 14 ص 14. [4]

6- (6). از جمله، ر.ک: الجامع للشرائع: ص 226، مسالك الأفهام: ج 2 ص 165.

داده است که علاوه بر قربانی برای منوبّ عنه- که لزوم آن امری آشکار بوده-، یک قربانی نیز بر عهده نایب است و امام علیه السلام با نفی آن، نشان داده که همان یک قربانی که از سوی منوبّ عنه صورت می گیرد، کافی از هر دو نفر کافی است. (1)

#### 47- احرام در پارچه خز (ح 10/691)

جواز احرام مرد در کسا و پارچه تهیه شده یا بافته شده از خز که در این توقیع معتبر آمده، در حدیث صحیح دیگری نیز که کلینی و صدوق هر دو روایت کرده اند، به نقل از عبد الرحمان بن حجّاج از امام کاظم علیه السلام یا امام رضا علیه السلام آمده است. (2) شیخ صدوق نیز دو روایت حلبی و سماعه از امام صادق علیه السلام را در باره جواز آن برای زنان، نیز نقل کرده است. (3) شیخ حرّ عاملی نیز بابتی را به آن اختصاص داده است. (4)

محدث بحرانی به استناد این توقیع و روایت عبد الرحمان به جواز احرام در لباس خز، تصریح کرده است. (5) منشأ پرسش نیز ظاهراً همان شبهه استفاده از اجزای حیوان حرام گوشت است که پیش تر گذشت.

#### 48- نماز در سرپایی و کفش بدبو (ح 11/691 و 14)

آن گونه که از برخی فقها، مانند سیّد جواد عاملی و بویژه آقا رضا همدانی بر می آید، احتمالاً منشأ سؤال، شباهت سرپایی با کفش هایی است که تنها روی پا را می پوشانند و ساق نداشته اند و گروهی، قائل به حرمت یا کراهت آن در نماز شده اند. (6) به هر حال، فقهای چندی در برابر منع کسانی از پوشیدن کفشی که تنها روی پا را می پوشانند و ساق ندارد، و برای اثبات جواز آن، از جمله به این توقیع،

ص: 298

- 1- (1). کتاب الحجّ، محقق داماد: ج 3 ص 159-160.
- 2- (2). الکافی: ج 4 ص 341، کتاب من لا یحضره الفقیه: ج 2 ص 341. [1]
- 3- (3). کتاب من لا یحضره الفقیه: ج 2 ص 344-345.
- 4- (4). وسائل الشیعة: ج 12 ص 364-366.
- 5- (5). الحدائق الناضرة: ج 15 ص 115-116.
- 6- (6). مفتاح الکرامة: ج 6 ص 70-75، مصباح الفقیه: ج 10 ص 369.



استناد کرده اند؛ کسانی مانند: فاضل هندی، مُحدّث بحرانی، سیّد علی طباطبایی، شیخ محمّد حسن نجفی، آیه الله بروجردی و سیّد عبد الاعلی سبزواری. (1)

منشأً شبهه در پرسش دوم به درستی معلوم نیست. آقارضا همدانی گفته است شاید آن کفش نیز از مصادیق کفش هایی بوده که تنها روی پا را می پوشانده است؛ (2) اما از خود سؤال بر می آید که شاید زشت نمایی آن، موجب پرسش شده که آیا مانع نماز هست یا نه؟ به هر حال، بحث چندانی در باره این پرسش و پاسخ، صورت نگرفته و کسی نیز سخنی بر خلاف آن، نگفته است.

#### 49- تقیه در میقات (ح 13/691)

میقات عراقیان و کسانی که از آن طریق، راهی حج می شوند، منطقه «عقیق» است که همانند پنج میقات دیگر، توسط پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، تعیین شده است؛ اما ویژگی آن در مقایسه با دیگر میقات ها، این است که عقیق، شامل سه مرحله است که در طول هم قرار دارند و به ترتیب، عبارت اند از: «مسلخ»، «غمره» و «ذات عرق». فقهای ما نوعاً احرام از هر کدام را جایز شمرده اند؛ اما افضل آن سه، مسلخ است و سپس غمره. و اگر شخص از یکی از این دو، مُحرّم نشود، باید از ذات عرق، مُحرّم گردد و نمی تواند بدون احرام از آن بگذرد. فقها، این نظر را بر پایه احادیث موجود و در جمع میان آنها گفته اند.

برخی احادیث، به روشنی بر کفایت هر سه و افضل بودن مسلخ، دلالت می کنند، چنان که شیخ حرّ عاملی، حتی بابتی را به افضل بودن «مسلخ» اختصاص داده است؛ (3) اما ظاهر برخی از این احادیث، محدود شدن به دو محلّ نخست است. صاحب جواهر، ظاهر گفته شیخ صدوق و پدر ایشان و نیز نظر شیخ طوسی

ص: 299

1- (1) ر.ک: کشف اللثام: ج 3 ص 255، الحدائق الناضرة: ج 7 ص 161، ریاض المسائل: ج 2 ص 342، جواهر الکلام: ج 8 ص 154، تبيان الصلاة: ج 4 ص 147.

2- (2) مصباح الفقيه: ج 10 ص 369.

3- (3) ر.ک: وسائل الشیعة: ج 11 ص 313-315.

در کتاب النهایة را عدم جواز احرام از «ذات عرق» جز به دلیل تقیّه یا بیماری دانسته و احتمال داده به دلیل جمع میان همین احادیث باشد. (1)

اما اکثر قاطع فقهای اهل سنت، میقات عراقی ها را تنها «ذات عرق» دانسته اند. (2)

پرسش در این توقیع نیز ناظر به همین نظر اهل سنت و عمل آنان است و پاسخ امام علیه السلام که بارها در سخن فقها به آن استناد شده، در جمع میان توسعه میقات به مسلخ و درک فضیلت آن و رعایت تقیّه است و نشان می دهد از این نظر، صرف پوشیدن لباس احرام، مشکلی نداشته است و آنچه خلاف تقیّه بوده، اظهار علنی «لبیک گویی» بوده که امام علیه السلام دستور می دهد وقتی به میقات آنان، یعنی ذات عرق رسید، آن را آشکارا بگوید و این حکمی مطابق قاعده و مورد پذیرش فقهاست، چنان که ابن ادریس در فرض تقیّه، ذات عرق را «افضل» شمرده است. (3)

وجود برخی احادیث که ظاهر آنها محدود شدن این میقات به دو محلّ مسلخ و غمره است، موجب شده بجز کسانی که اشاره کردیم، محدّث بحرانی را نیز به این متمایل کند که عقب انداختن احرام به «ذات عرق» تنها در صورت داشتن عذر، مانند بیماری و تقیّه، جایز است. ایشان، شاهد این سخن را همین توقیع شمرده که ظاهر آن، جواز در فرض تقیّه است. (4) برخی دیگر مانند فاضل هندی و سیّد علی طباطبایی نیز احتیاط را در همین دیده اند. (5) فقهای دیگری که احرام در هر سه جا را با احتیاط گفته و در اصل جایز دانسته اند و توقیع را مانند برخی احادیث محدود کننده دیگر، مانع ندیده اند، برخی مانند محقق نراقی و شیخ حسن کاشف الغطا در تعارض، رجحان را با احادیث دیگر دانسته اند (6) و برخی مانند سیّد محسن حکیم و

ص: 300

- 
- 1- (1). جواهر الکلام: ج 18 ص 106.
  - 2- (2). بدایة المجتهد: ج 1 ص 324.
  - 3- (3). السرائر: ج 1 ص 528.
  - 4- (4). الحدائق الناضرة: ج 14 ص 441.
  - 5- (5). کشف اللّثام: ج 5 ص 210، ریاض المسائل: ج 6 ص 160.
  - 6- (6). مستند الشیعة: ج 11 ص 172، أنوار الفقاهة (کتاب الحجّ): ص 85.

## 50- حکم مال شبهه ناک (ح 15/691)

حکم استفاده از اموال حقوق بگیران از حکومت های جور، پریشی مورد ابتلا بوده است که هم در احادیث متعدّد آمده است و هم فقها از گذشته به تفصیل، به آن پرداخته اند، از جمله با عنوان حکم گرفتن جوایز و هدایای سلاطین و حاکمان جور.

شیخ حرّ عاملی که بابتی را به این موضوع اختصاص داده، این توقیع را نیز در پایان آن آورده است. وی نخستین حدیث را حدیث معتبر «ابو ولّاد» قرار داده که وقتی از امام صادق علیه السلام در باره میزبانی و هدایای کارگزاران سلطان جور- که تنها محلّ درآمد آنان، همان دست مزد همکاری با حکومت است- پرسید، امام علیه السلام به او فرمود: «بخور و از او بگیر. خوشی اش برای توست و بارش بر عهده او». (2)

اما این توقیع که در باره متولّی وقفی است که در استفاده ناحق از مال موقوفی، فردی بی پروا است، استفاده از مال وی را در فرضی مُجاز دانسته که شخص، اموال دیگری غیر از مال موقوفه نیز داشته باشد، وگر نه استفاده جایز نیست، در حالی که فقها در استفاده از اموال دیگران، مانند: شرکت در مهمانی و یا گرفتن جوایز و هدایا، سه فرض را مطرح کرده، تنها در صورت علم به حرمت عین مال مورد استفاده، از آن منع می کنند و اگر صرف شک و شبهه باشد، دستِ بالا آن را مانند اموال حاکمان ظالم، مکروه شمرده اند، بدون این که فرقی میان این بگذارند که بدانیم آن شخص، مال حلال نیز دارد یا نه، و همین را که علم به حرمت مال مورد استفاده نباشد، در جواز، کافی دانسته اند. (3) این است که فقهای چندی، ظاهر این

ص: 301

1- (1). مستمسک العروة الوثقی: ج 11 ص 262، جامع المدارک: ج 2 ص 362.

2- (2). ر.ک: وسائل الشیعة: ج 17 ص 213-217.

3- (3). ر.ک: مفتاح الکرامة: ج 12 ص 383-384.

توقیع را ناسازگار با حکم کلی یاد شده- که مطابق احادیث دیگر است- دیده و در صدد رفع مشکل بر آمده اند.

شیخ حرّ عاملی که اینها همه را در یک باب آورده، با اشاره به روایت ابو ولّاد، هم در متن کتاب و هم در پاورقی، در صدد توضیح بر آمده و دو وجه جمع، پیش رو گذاشته است: یکی این که توقیع، مربوط به خصوص وقعی است که حاصل آن به کسانی که برای آنان وقف شده، پرداخت نمی گردد؛ اما روایت ابو ولّاد، مربوط به کار سلطان است که شامل بسیاری از اموال مباح و مشترک میان مسلمانان، مانند بخشی از زمین های عمومی نیز می شود، و یا بخشی از آن، جزء انفال است که ملک امام است و به شیعه اجازه استفاده از آن داده شده و پیداست میان این دو موضوع در دو حدیث، فرق است.

احتمال هم می رود مقصود از توقیع، صرف کراهت باشد که در این صورت نیز ناسازگاری از میان می رود. (1) حمل بر کراهت را برخی دیگر از فقها نیز احتمال داده اند. (2) جناب بحر العلوم، استحباب را در دوری از اصل چنین اموالی دیده و افزوده است: «بلکه استفاده از آن، مکروه است» و مخالفی نیز نیافته است. (3)

برخی دیگر نیز که توقیع را با سایر احادیث، قابل جمع ندیده اند، با توجه به قوّت و کثرت احادیث دیگر و اتفاق نظر فقها از گذشته، چاره ای جز دست شستن از توقیع یا حمل و تأویل آن نیافته اند. (4) محدّث بحرانی از نظر اصولی، راه را در مقید ساختن سایر احادیث با این توقیع دیده که نتیجه آن، عدم جواز استفاده است،

ص: 302

---

1- (1). وسائل الشیعة: ج 17 ص 217-218.

2- (2). از جمله، ر.ک: الأنوار اللوامع: ج 11 ص 58، جواهر الکلام: ج 22 ص 172.

3- (3). بلغة الفقیه: ج 1 ص 335.

4- (4). از جمله، ر.ک: مفتاح الکرامة: ج 12 ص 384، ریاض المسائل: ج 8 ص 207، المناهل: ص 303، جواهر الکلام: ج 22 ص 172.

جز در فرض علم به این که ظالم، اموال حلالی نیز دارد؛ اما چون این نتیجه بر خلاف ظاهر اتفاق نظر فقهای ماست که منع را تنها در فرض علم به حرمت مال می دانند، عملاً سایر احادیث را قابل تقیید نمی داند و از این رو، این احتمال را پیش رو می گذارد که گفته شود ظاهر پرسش در این توقیع، این است که پرسشگر می داند این متولّی، مالی جز همین اموال وقفی ندارد. از این رو، امام علیه السلام فرموده است: اگر مال دیگری دارد، مانعی نیست؛ ولی اگر ندارد، جایز نیست. در این صورت، فرض جایی که اساساً وضع میزبان معلوم نیست، از قلمرو پرسش و پاسخ، بیرون است. (1) این مطلبی است که پس از ایشان، محقق نراقی به صراحت و دقت بیشتری آورده است، با این بیان که این توقیع با اطلاق احادیث و فتاوا، ناسازگاری ندارد؛ زیرا جمله «وإلا فلا» یعنی: «اگر آن میزبان، مالی جز مال حرامی که در دست اوست، ندارد، جایز نیست»، نه این که «اگر مالی برای او سراغ ندارد». بنا بر این، فرض شک، مسکوت گذاشته شده است و نسبت به آن به اقتضای اطلاق ادله، عمل خواهد شد.

### 51- تعهد بر ترک ازدواج موقت (ح 16/691)

این توقیع، به رغم اعتبار سندی و عدم ناسازگاری آن با قواعد، به صورت محدودی در کتاب های فقهی آمده است؛ اما احادیث مشابهی وجود دارند که مورد توجه فقهای چندی بوده و شیخ حرّ عاملی نیز بایی را با عنوان «استحباب ازدواج موقت»، به آن احادیث و این توقیع، اختصاص داده است، حتی اگر عهد یا نذر بر ترک بسته باشد. (2) از آن جا که اصل ازدواج موقت، حتی اگر مستحب نباشد، اما در شرایطی واجب می شود و به تعبیر این احادیث، نسبت به «اطاعت خداوند»، عصیان به شمار

ص: 303

1- (1). الحدائق الناضرة: ج 18 ص 269.

2- (2). ر.ک: وسائل الشیعة: ج 21 ص 16-17.

می رود، از این رو، نذر یا سوگند یا عهد بر ترک آن، درست نیست و در واقع، از مصادیق تعلق این عناوین به امر مرجوح یا غیر راجح است و متعلق اینها، اگر هم مشروط به رجحان باشد، دست کم نباید مرجوح باشد. این، نکته ای است که اجمال آن در استناد آیه الله شبیری زنجانی به این توقیع برای اثبات استحباب ازدواج موقت آمده است. (1)

## 52- الحاق فرزند به پدر و تغییر وقف با شرط (ح 693)

این توقیع، در هر دو حکمی که در بر دارد، به وسیله فقهای چندی مورد استناد قرار گرفته است: یکی الحاق فرزند به پدر، حتی اگر با همسر یا کنیز خود، شرط عزل نطفه کرده باشد، و دیگر در بحث تغییرات بعدی در وقف توسط واقف.

در مسئله نخست، امام علیه السلام می فرماید که به رغم شرط اولیه مبنی بر پرهیز از بچه دار شدن، چنین اطمینانی وجود ندارد و چون به رغم شرط و پرهیز، شک در وقوع باروری به وسیله شوهر می رود، فرزند، ملحق به پدر است و مقتضای قاعده فراش که در سخن معروف پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است:

«الولد للفراش وللعاهر الحجر» (2) نیز همین است. از این رو، چنین شخصی نمی تواند فرزند را از خود نفی کند. مشابه این توقیع در این حکم، در برخی احادیث دیگر نیز که مربوط به ازدواج موقت است، آمده و شیخ حرّ عاملی، بابتی را به آن اختصاص داده است (3) و پیداست میان آمیزش با کنیز یا همسر، فرقی نیست. بنا بر این، این توقیع برابر قاعده و نیز مطابق مفاد احادیث دیگر است و فقهای چندی نیز در این موضوع به آن استناد کرده اند. (4)

ص: 304

1- (1). کتاب النکاح: ج 18 ص 5953 و ج 23 ص 7311-7312. [1]

2- (2). الکافی: ج 5 ص 492 و ج 7 ص 163. [2]

3- (3). وسائل الشیعة: ج 21 ص 69-71.

4- (4). از جمله، ر.ک: الحدائق الناضرة: ج 25 ص 33، الأنوار اللوامع: ج 10 ص 248، جواهر الکلام: ج 31 ص 223-224، تفصیل الشریعة (النکاح): ص 506.

در باره حکم دوم موجود در توقیع که سید محمدکاظم یزدی، ظاهر آن را جواز تغییر در وقف، در صورت شرط اولیه می داند، (1) می دانیم که تغییر وقف از جمله در باره کسانی که بر آنان وقف شده، حتی به وسیله واقف، جایز نیست؛ اما این پرسش از گذشته مطرح بوده است که: آیا واقف می تواند هنگام وقف، کم و زیاد کردن موقوف علیه را به خواست خود، شرط کند؟

در باره شرط خارج کردن برخی افراد از وقف، چنان که همین فقیه آورده، فقهای مشهور، چنین وقفی را باطل شمرده اند و حتی شهید ثانی، آن را مورد اتفاق فقهای شیعه دانسته است، به این دلیل که با مقتضای اولیه وقف که لزوم آن است، سازگاری ندارد. (2) البته برخی مانند شیخ محمدحسن نجفی و سید محمدکاظم یزدی، در این سخن و دلیل آن، خدشه کرده و وقف را با وجود چنین شرطی نیز درست شمرده اند و فرقی میان این شرط و شرط افزودن فرد یا افرادی دیگر به موقوف علیه که در این توقیع جایز شمرده شده، ندیده اند. (3)

به هر حال، چنان که صاحب عروه بدان اذعان کرده، فقها صورت دوم را- که واقف از آغاز و هنگام وقف، شرط کند که هر کس را که در آینده خواست، در شمار موقوف علیه قرار دهد-، درست شمرده و آن را ناسازگار با ماهیت وقف ندیده اند. خود صاحب عروه نیز آن را درست می داند، از جمله به دلیل همین توقیع که جعفر بن حمدان در آغاز وقف، شرط کرده بود که تا وقتی زنده است، بتواند کم و زیاد کند. (4) پیش از وی، برخی از فقهای دیگر، مانند آل عصفور بحرانی و صاحب جواهر نیز این برداشت از توقیع را داشته اند. (5) پس از ایشان نیز فقهای دیگری مانند

ص: 305

1- (1). تکملة العروة الوثقی: ج 1 ص 244. [1]

2- (2). مسالك الأفهام: ج 5 ص 368.

3- (3). جواهر الکلام: ج 28 ص 77-79، تکملة العروة الوثقی: ج 1 ص 243.

4- (4). تکملة العروة الوثقی: ج 1 ص 244.

5- (5). الأنوار اللوامع: ج 13 ص 324، جواهر الکلام: ج 28 ص 79.

### 53- نماز در انواعی از پوست حیوانات (ح 693)

پرسش از حکم نماز در لباس هایی که پوست، پشم، گُرک و یا موی حیوانات در آن به کار رفته و همواره مورد ابتلا بوده، در احادیث بسیاری مطرح شده است و شیخ حرّ عاملی، چندین باب را در ابواب لباس نمازگزار به آن اختصاص داده است؛ (2) اما وی به رغم این که کتاب الخرائج و الجرائح - که این توقیع در آن آمده - از منابع کتابش بوده، این توقیع را نیاورده است. البته مصدق مورد سؤال در توقیع، نوعاً در احادیث دیگر آمده است و زمینه مباحث فراوانی شده و برخی اختلاف ها میان فقها را پدید آورده است که نیازی به گزارش آنها نیست.

نقطه قابل توجه، این است که به رغم این که شیخ حرّ، این توقیع را نیاورده، اما فقهای چندی از جمله: فاضل هندی، سید جواد عاملی، شیخ محمدحسن نجفی و آیه الله بروجردی آن را مورد توجه قرار داده و بدان استناد کرده اند. (3)

بخش پایانی توقیع که شرط استفاده از چرم های وارداتی را ذبح شرعی حیوان و احراز آن می شمارد، پاسخی مطابق ضابطه پذیرفته شده است که همان شرط مسلمان بودن ذبح کننده است. فقها با توجه به وجود ادله دیگر و این که پاسخ، ناظر به مصدق بیرونی است، نیازی به استناد به این قسمت توقیع ندیده اند.

### 54- صدقه تراشیدن موی سر نوزاد (ح 694)

تراشیدن موی سر نوزاد در روز هفتم ولادت و صدقه دادن طلا یا نقره به وزن موهای او، یکی از آداب استحبابی مربوط به نوزاد است که در کنار سنت مؤکد عقیده، در احادیث چندی آمده است؛ سنتی که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره امام حسن علیه السلام و امام

ص: 306

1- (1). جامع المدارک: ج 4 ص 21.

2- (2). ر.ک: وسائل الشیعة: ج 4 ص 343 به بعد.

3- (3). ر.ک: کشف اللثام: ج 3 ص 205، مفتاح الکرامة: ج 5 ص 476، جواهر الکلام: ج 8 ص 109، تقریر بحث السید البروجردی: ج 1 ص 243.



حسین علیه السلام بدان عمل نمود. (1) آنچه نوعاً در این احادیث آمده، این است که هم وزن موی نوزاد، «طلا» یا «نقره» صدقه داده شود. ظاهر گفته فقها به پیروی ظاهر این حدیث، همین است. (2) پرسش هارون بن مسلم در این توقیع - که جناب مجلسی اول، احتمال ضعیف داده که مقصود از تعبیر «صاحب الدار»، امام هادی علیه السلام یا امام عسکری علیه السلام باشد -، (3) این است که: آیا کار وی در صدقه دادن «درهم» به جای طلا یا نقره به وزن موی نوزادش درست بوده است یا نه؟ با توجه به این که می دانیم درهم نیز از جنس نقره بوده است، پاسخ امام علیه السلام این است که درست نیست و سنت، تنها دادن «طلا» و «نقره» است.

مجلسی اول، نخست، اذعان داشته که توقیع، مطابق حدیث متواتر است که نامی از «درهم» برده نشده؛ بلکه فقط طلا و نقره آمده و این توقیع، بیان کننده همان حدیث است - چنان که فقهای ما نیز همین را گفته اند -؛ اما این احتمال را نیز مطرح کرده است که جواب امام علیه السلام در واقع، تأیید کار سؤال کننده است، نه رد آن؛ با این افزوده که غیر طلا و نقره، جایز نیست. (4) آل عصفور بحرانی، با این توجه که درهم، مصداقی از نقره است و از این رو، نفی جواز آن معنا ندارد، چاره را در حمل نقره به نقره غیر سگه یا غیر خالص دیده است. (5)

### 55- شرط وجوب غسل مسّ میّت (ح 1/695)

پرسش نخست در این مجموعه سؤال های جمیری، در باره دو حدیث است که ظاهر یکی، نشان می دهد هر کس مُرده ای را مسّ کند، هر چند هنوز سرد نشده باشد، باید غسل مسّ میّت کند، در حالی که در حدیث دوم، میان مسّ مُرده تا

ص: 307

1- (1) ر.ک: وسائل الشیعة: ج 21 ص 420-425.

2- (2) از جمله، ر.ک: شرائع الإسلام: ج 2 ص 288، جواهر الکلام: ج 31 ص 258.

3- (3) روضة المتّقین: ج 8 ص 623.

4- (4) روضة المتّقین: ج 8 ص 623.

5- (5) الأنوار اللّوامع: ج 10 ص 299.

زمانی که گرم است، با زمان سرد شدن وی، فرق گذاشته است. فرض مسئله نیز در باره امام جماعتی شده که میان نماز، فوت می کند. در حدیث اول، آمده که او را عقب می برند و یکی از نمازگزاران، جلو می ایستد و نماز جماعت را کامل می کند و هر کس مُرده یاد شده را مس کرده، غسل می کند. این، در حالی است که مس دست چنین امام جماعتی در این فاصله کوتاه، در زمان گرمی بدن او بوده و شاید دست فرد یا افرادی که او را عقب برده اند، به بدن او نخورده باشد و لباس او را گرفته باشند.

امام علیه السلام در باره حدیث اول، تصریح کرده که کسی که مُرده را برده، تنها دست خود را می شوید و غسل ندارد. در باره حدیث دوم نیز بر همین نکته تأکید کرده که اگر در زمان گرم بودن مرده، آن را مس کرده، تنها دست خود را بشوید.

این، تفصیل حکمی است که در احادیث متعددی آمده است و شیخ حرّ عاملی هم در بابی که به وجوب غسل به دلیل مس مُرده آدمی اختصاص داده، آورده است.

وی بابی را ویژه احادیثی ساخته که دلالت می کنند کسی که مُرده را پیش از سرد شدن یا پس از غسل، مس کند، غسل مس میت ندارد و این توفیق را در آن آورده است. (1) از این رو، این توفیق در هر دو پاسخ، در سیاق و مطابق احادیث متعدّد دیگر است و به این جهت، بارها مستند فقها قرار گرفته است. (2) فقها در برابر برخی که غسل مس میت را مستحب شمرده اند، برای اثبات وجوب آن، از جمله به همین توفیق، استناد کرده اند (3) و بارها گواه اصل نجاست مُرده آدمی نیز شمرده شده است، (4) چنان که آیه الله سید احمد خوانساری در استدلال بر جواز جای گزین کردن

ص: 308

---

1- (1). ر.ک: وسائل الشیعة: ج 3 ص 289-294 و 295-296.

2- (2). از جمله، ر.ک: کشف اللثام: ج 2 ص 428، الحدائق الناضرة: ج 3 ص 330، کتاب الطهارة، خمینی: ج 3 ص 122-123.

3- (3). از جمله، ر.ک: مستند الشیعة: ج 3 ص 31، مستمسک العروة الوثقی: ج 3 ص 466، مصباح الهدی: ج 5 ص 284.

4- (4). از جمله، ر.ک: جواهر الکلام: ج 5 ص 305، کتاب الطهارة، شیخ انصاری: ج 5 ص 42، مصباح الفقیه: ج 7 ص 110.

امام جماعت دیگر در میان نماز پس از فوت یا بیهوش شدن امام جماعت - که حکمی مورد وفاق است -، از جمله به این توجیه، استناد کرده است. (1)

تنها نکته مورد تأمل، ظاهر دستور به شستن دست به صرف مس است که شامل صورت نبودِ رطوبت نیز می شود؛ امری که در برخی احادیث دیگر نیز به صورت مطلق آمده است؛ اما فقها، نوعاً آن را حمل بر فرض رطوبت کرده اند، با این توجه که آنچه در میان عرف و عقلا، امری ارتکازی است، این است که بدون رطوبت، نجاست، سرایت نمی کند.

این، نکته ای است که از جمله در بیان امام خمینی آمده و ایشان بر پایه آن، اطلاق توجیه را مقید به فرض رطوبت و سرایت نجاست شمرده است. (2) با این حال، علامه حلی تماس با مُرده بدون رطوبت را نیز مایه سرایت نجاست، شمرده است. (3)

### 56- فراموشی در تسبیحات نماز جعفر طیار (ح 2/695)

ویژگی عمده نماز جعفر طیار علیه السلام، تسبیحات سیصدگانه آن است که در هر چهار رکعت آن، توزیع شده است و به همین جهت به آن «نماز تسبیح» نیز گفته می شود.

در هر رکعت، 75 بار ذکر «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر» تکرار می شود؛ پانزده بار پس از حمد و سوره، ده بار در هر رکوع و هر سجده و پس از سر برداشتن از آنها. پرسش این است که: اگر در یکی از این احوال، این ذکر فراموش شود، آیا می توان در حالت دیگر که به یاد می آورد، آن را جبران کرد یا باید از آن گذشت؟

ص: 309

1- (1). جامع المدارک: ج 1 ص 500.

2- (2). کتاب الطهارة، خمینی: ج 3 ص 93-95.

3- (3). منتهی المطلب: ج 2 ص 458.

پاسخ امام علیه السلام در این توقیع که مشابه آن در فقه الرضا علیه السلام آمده، (1) این است که نمازگزار در حالت بعدی که به یاد می آورد، آن را جبران کند. فقها (2) بارها به این پاسخ- که تنها حدیث موجود در باره این موضوع است و شیخ حرّ عاملی بابتی را به آن اختصاص داده، استناد کرده و بر پایه آن، فتوا داده اند، چنان که سید جواد عاملی گفته، ظاهر سخن برخی نشان می دهد (3) و برخی مانند محقق اردبیلی، وحید بهبهانی و محدث بحرانی، بر آن تصریح کرده اند. (4)

وحید بهبهانی، پس از نقل توقیع از کتاب الاحتجاج طبرسی و نیز عبارت فقه الرضا علیه السلام، عمل به آن را بی اشکال می شمارد، به این دلیل که هر دو کتاب، معتبر است، بویژه در مثل چنین حکمی که مقصود وی، استحبابی بودن حکم و مشمول ادلّه تسامح در ادلّه سنن بودن است، در حالی که پیش از طبرسی که توقیع را بدون سند آورده، شیخ طوسی آن را با سند معتبر، نقل کرده است. (5)

محقق نراقی، ضمن استناد به توقیع، مقتضای اطلاق آن را فرض فراموشی تا پس از نماز نیز می داند. از این رو، اگر پس از نماز نیز به خاطر آورد که بخشی را نگفته، آن را قضا می کند. (6) ظاهر اطلاق سخن سید محمدکاظم یزدی و هم صریح آن نیز همین است؛ اما برخی فقهای بعدی مانند آقاضیا عراقی، سید محسن حکیم و امام خمینی بر وی خُرده گرفته اند و نشان می دهد که اینان، شمول توقیع نسبت به جبران پس از نماز را نپذیرفته یا در آن تردید داشته اند. (7) آقای حکیم با ذکر

ص: 310

1- (1). فقه الرضا علیه السلام: ص 156.

2- (2). وسائل الشیعة: ج 8 ص 61.

3- (3). مفتاح الکرامة: ج 9 ص 237.

4- (4). مجمع الفائدة و البرهان: ج 3 ص 30، مصابیح الظلام: ج 3 ص 41-42، الحدائق الناضرة: ج 10 ص 501 و 508.

5- (5). الغيبة، طوسی: ص 373.

6- (6). مستند الشیعة: ج 6 ص 375.

7- (7). ر.ک: العروة الوثقی: ج 3 ص 318 و 406.

استدلال صاحب عروه به توقیع، شمول آن را با تردید آشکار، مواجه دیده است. (1)

توضیح آیه الله خویی در اشکال یاد شده نیز این است که وقتی فراموشی در یک «حالت» نماز است، به یاد آوردن و جبران نیز در «حالت» دیگری از خود نماز است، نه پس از آن، و این امری است که در نگاه ایشان، روشن است. (2) به هر حال به رغم این که آیه الله خویی بر خلاف نظر خود در جای دیگری - که پیش تر آوردیم -، سند توقیع را در این جا معتبر ندانسته، فقهای بسیاری، آن را قابل استناد دیده و به آن عمل کرده اند.

### 57- خروج زن از خانه در عده وفات (ح 3/695 و 4 و 5)

زن شوهر مُرده، چنان که احادیث و فتاوا به روشنی نشان می دهند، در زمان عده وفات نمی تواند خود را زینت کند و از زیورآلات، چه در لباس و چه در بدن، بهره ببرد؛ اما آیا در این مدت می تواند از خانه شوهر بیرون برود یا در جای دیگری ساکن گردد؟

ظاهر برخی احادیث، می رساند که وی تنها می تواند برای امور لازم از خانه خارج شود و بویژه مُجاز نیست شب را بیرون از خانه به سر ببرد؛ اما ظاهر برخی و صریح برخی دیگر از احادیث، نشان دهنده جواز آن است. شیخ حرّ عاملی، احادیث مربوط را در چند باب جداگانه آورده است و این سه توقیع در کنار احادیثی آمده که به صورت کلی یا در صورت نیاز زن، بیرون رفتن را جایز می دانند. (3)

احادیثی که منع از خروج را می رسانند، موجب شده تا محدث بحرانی در جمع میان مجموع احادیث، جواز خروج را مشروط به صورت ضرورت و نیاز بداند.

وی از جمله همین سه توقیع را شاهد گرفته است؛ (4) اما فقها، نوعاً منعی ندیده و

ص: 311

1- (1). مستمسک العروة الوثقی: ج 7 ص 588.

2- (2). موسوعة الإمام الخوئی: ج 19 ص 92.

3- (3). ر.ک: وسائل الشیعة: ج 22 ص 233-247.

4- (4). الحدائق الناضرة: ج 25 ص 471-472.

شرطی نگذاشته اند و دست بالا، این است که نتیجه جمع میان احادیث را حکم به «کراهت خروج غیر لازم» یا «استحباب عدم خروج» و گاه «احتیاط مستحب بودن ترک خروج» دیده اند، چنان که جناب صاحب جواهر تصریح می کند هیچ یک از فقهای به تعبیر وی معتبر را نیافته که قائل به منع شده باشند. وی سپس به گفته محدث بحرانی اشاره می کند که از جمله به قرینه این سه توقیع، قائل به جواز مشروط شده است؛ ولی ایشان ضمن خرده گیری به روش کلی اجتهادی بحرانی، تأکید می کند که احادیث، به روشنی جواز مطلق را می رسانند که فقها نیز نوعاً گفته اند؛ اما در موارد غیر ضرور، کراهت دارد. (1)

حال می توان گفت نظر و روش فقهای ما از گذشته تا کنون در جمع میان احادیث این موضوع و حکم به جواز مطلق - که گاه صریح و گاه ظاهر احادیث چندی است -، شاهد روشنی است که نفی بیرون ماندن زن در شب در پاسخ به سؤال دوم و سوم توقیع و مشروط کردن خروج به نیاز زن و نبود فردی دیگر برای انجام آن در سؤال سوم، امری الزامی، به معنای عدم جواز نیست و این سه توقیع - چنان که پاره ای فقهای دیگر نیز به آن استناد کرده اند -، در سیاق احادیث متعدّد دیگری است که مانع استنباط حکم جواز مطلق به وسیله فقهای ما نشده است.

### 58-سوره های بافضیلت تر در نماز (ح 5/695)

احادیث متعدّدی در باره فضائل قرائت بسیاری از سوره های قرآن در دست است؛ اما در نماز، بیش از همه بر فضیلت و مداومت بر سوره های «توحید»، «قدر» و «جحد»، تأکید شده است. شیخ حرّ عاملی، دو باب را به فضیلت این سوره ها اختصاص داده است: یکی استحباب قرائت سوره «قدر» و «توحید» در نمازهای واجب حتی نماز صبح، و دیگر، استحباب قرائت سوره های جحد و توحید در نمازها و کراهت ترک سوره توحید. (او این توقیع شریف را در باب نخست،

ص: 312

آورده است)؛ (1) اما وی دست کم، در چهار باب دیگر، احادیث متعددی را آورده که به صورت کلی یا در خصوص برخی روزها یا نمازها، نشان از استحباب قرائت سوره های دیگر می کند. (2) این احادیث و چگونگی جمع میان آنها، موجب گفته های فراوانی میان فقهای ما شده است که سید جواد عاملی، گزارشی مبسوط از بخشی از آرای آنان را آورده است و نیازی به بازگویی آن نیست. (3)

ابهام حمیری در مواجهه با برخی از احادیث که ظاهر آن ناسازگار می نماید، این بوده که به کدام باید عمل کرد یا چگونه باید میان آنها جمع کرد؟ امام علیه السلام در عین این که ثواب قرائت سوره های دیگر در نماز را نفی نمی کند، همانند چند حدیث دیگری که بر مداومت بر سوره های توحید و قدر تأکید جسته، اذعان می کند که قرائت این دو به قصد فضیلتی که دارند، مایه هر دو ثواب است: ثواب این سوره ها و ثواب سوره ای که نخوانده تا یکی از این دو سوره را بخواند.

به رغم احادیث مشابه، این توقیع مورد توجه و استدلال فقها بوده است، از جمله محقق اردبیلی که ضمن استناد به آن، این نکته شیخ صدوق را نیز بازگویی کرده است که فلسفه استحباب قرائت سوره «قدر» در رکعت اول، این است که «قدر»، سوره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است و استحباب سوره توحید در رکعت دوم به این سبب است که دعای پس از قرائت آن، مستجاب می شود و در رکعت دوم، پس از قرائت، قنوت خوانده می شود. (4) فاضل سبزواری، فاضل هندی، محدث بحرانی، شیخ موسی کاشف الغطاء، محقق نراقی، شیخ انصاری، آقارضا همدانی، سید محسن حکیم و سید عبد الأعلى سبزواری از جمله فقهای هستند که به این توقیع، استناد کرده اند. (5)

ص: 313

- 
- 1- (1). وسائل الشیعة: ج 6 ص 78-82.
  - 2- (2). وسائل الشیعة: ج 6 ص 114-122.
  - 3- (3). ر.ک: مفتاح الکرامه: ج 7 ص 239-259.
  - 4- (4). مجمع الفائدة و البرهان: ج 2 ص 242.
  - 5- (5). ذخیره المعاد: ج 2 ص 279، کشف اللثام: ج 4 ص 55، الحدائق الناضرة: ج 8 ص 180، منیة الراغب: ج 1 ص 256، مستند الشیعة: ج 5 ص 181، کتاب الصلاة: ج 1 ص 430، مصباح الفقیه: ج 12 ص 300، مستمسک العروة الوثقی: ج 6 ص 283، مهذب الأحکام: ج 6 ص 367.

در وداع با ماه رمضان و به جا آوردن آداب آن- که عمده، دعاهاى آن است-، یک پرسش این است که: زمان آن، آخرین شب ماه است، یا پایان روز آخر ماه که هلال شوال دیده می شود؟ این مسئله ای است که حمیری آن را مورد اختلاف شمرده و سبب پرسش وی شده است. پرسش دیگر، این است که: اگر کسی احتمال می دهد ماه، سی روز کامل نباشد، آیا می تواند 29 روز را ملاک قرار دهد؟ این پرسشی است که حمیری آن را نپرسیده؛ اما امام علیه السلام بدان نیز پاسخ داده و فرموده است که اگر شخص، نگران ناقص بودن ماه و از دست دادن وداع با آن است، در هر دو شب، وداع می کند.

استحباب وداع با ماه رمضان در آخرین شب- که در این توقیع شریف به آن اشاره شده- و نیز وداع در آخرین جمعه- که در حدیثی دیگر به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و شیخ حرّ عاملی هر دو را در بابی ویژه نقل کرده-، (1) نوعاً در کتاب های فقه استدلالی نیامده و طبعاً این توقیع نیز مطرح نشده است و تنها در منابع حدیثی در بخش دعا و آداب ماه رمضان، ذکر شده است. (2) به هر حال، جناب ابن طاووس به این توقیع در کتاب الإقبال، استناد کرده است (3) و شیخ هادی کاشف الغطاء به مفاد آن، فتوا داده است. (4)

ص: 314

- 
- 1- (1). وسائل الشیعة: ج 10 ص 364-365.  
 2- (2). از جمله، ر.ک: تهذیب الأحکام: ج 3 ص 122-127، مصباح المتهدّج: ج 2 ص 636-648، البلد الأمين: ص 232، المصباح، کفعمی: ص 634.  
 3- (3). الإقبال: ج 1 ص 421.  
 4- (4). هدی المتّقین: ص 66.



(1)

یکی از توقیعاتی که در میان فقهای متأخر به دلیل وجود چند حکم شرعی در آن، بسی شهرت دارد، توقیعی است که شیخ صدوق و شیخ طوسی، آن را هر یک به سند خود از جناب محمد بن یعقوب کلینی، صاحب کتاب الکافی، نقل کرده اند و نوشته اند که وی، آن را از اسحاق بن یعقوب، روایت کرده و متن آن را پاسخ های ولی عصر علیه السلام به پرسش های وی از طریق نایب دوم، جناب محمد بن عثمان عمری، شمرده و گفته است امام علیه السلام آن را با خط خود نوشته است. (2)

از سوی دیگر، طبرسی نیز آن را بدون نام بردن از شیخ صدوق یا شیخ طوسی، از کلینی، از اسحاق نقل کرده است (3) و پیداست مأخذ وی، همین دو منبع بوده است. اگر به سند شیخ صدوق به کلینی نیز نتوان اعتماد کامل کرد، اما هیچ تردیدی در باره درستی و حتی عالی بودن سند شیخ طوسی به کلینی نیست. (4) بنا بر این، اگر برخی مانند سید علی طباطبایی، سند توقیع را با این تعبیر که «چند نفر راوی ناشناخته» در آن است، ضعیف شمرده اند، (5) پیداست به نقل شیخ صدوق، نظر داشته اند که شیخ حرّ عاملی، تنها آن را آورده است (6) و نقل شیخ طوسی را که در کتابی غیر فقهی آورده و تنها یک نفر ناشناخته دارد، ندیده اند.

به هر حال، هیچ تردیدی در اعتبار کامل سند توقیع تا اسحاق بن یعقوب نیست.

ص: 315

- 
- 1- (1). توقیع اسحاق بن یعقوب، گرچه در فصلی دیگر آمده (ر.ک: ج 5 ص 6 (بخش پنجم/فصل چهارم/پاسخ پرسش های اسحاق بن یعقوب)) اما به دلیل داشتن چند فراز مهم فقهی، در تکمیل این بررسی، شایسته توجه است.
- 2- (2). کمال الدین: ج 2 ص 483، الغیبة، طوسی: ص 290.
- 3- (3). الاحتجاج: ج 2 ص 469.
- 4- (4). علوّ سند، به دلیل این است که شیخ طوسی، توقیع را از چند طریق مورد وثوق، از کلینی نقل می کند. وی می نویسد: «أخبرني جماعة عن جعفر بن محمد بن قولويه و أبي غالب الزراري وغيرهما عن محمد بن يعقوب الكليني، عن إسحاق بن يعقوب».
- 5- (5). رياض المسائل: ج 5 ص 275.
- 6- (6). وسائل الشيعة: ج 27 ص 140.

عمده سخن در باره وی است که در منابع رجالی اصلی، چیزی در باره او گفته نشده است. (1) با این حال از نظر حجم استناد به بخش های فقهی این توقیع در منابع فقهی متأخر، بیشترین حجم را در مقایسه با دیگر توقیعات فقهی به خود اختصاص داده است و نشان می دهد به رغم ناشناخته بودن اسحاق و نیز عدم ذکر متن پرسش ها، فقهای ما اجمالاً به آن اعتماد کرده اند.

این اعتماد با توجه به مباحث اعتمادآفرینی که در سال های اخیر در شناساندن اعتبار سندی این توقیع مهم صورت گرفته، امری در خور توجه و بلکه کاملاً به جاست و مایه اطمینان عقلایی به صحت سند توقیع می گردد. نکته محوری این مباحث، لزوم توجهی است که باید به جایگاه جناب کلینی و اهمیت توقیع ها از نظر ادعای ارتباط با امام عصر علیه السلام و صدور آن برای برخی خواص شیعه و داشتن دست خط امام علیه السلام و حضور کلینی در بغداد، آن هم در دوره غیبت صغرا داشت.

برای کلینی، امکان بررسی و تحقیق در باره ادعای مکاتبه اسحاق بن یعقوب با امام علیه السلام و دریافت پاسخ، وجود داشته است و صرف نظر از محتوای توقیع، پذیرش بی دلیل اصل چنین ادعایی از سوی فردی ناشناخته و نقل آن برای کسانی مانند ابن قولویه و ابو غالب زُراری، امری نیست که بتوان در باره کسی مانند ثقة الإسلام کلینی به راحتی پذیرفت و این، نشان می دهد که کلینی، یا اسحاق بن یعقوب را از نزدیک می شناخته (بویژه اگر این احتمال درست باشد که برادر او بوده است)، یا به وثاقت و صداقت وی، اطمینان یافته است و همین اندازه برای اعتماد ما به سند، کافی است، علاوه بر این که به صورت گسترده ای مورد عمل و استناد فقها قرار گرفته است. (2)

ص: 316

---

1- (1). مرحوم شیخ محمد تقی شوشتری، اسحاق بن یعقوب را برادر محمد بن یعقوب کلینی دانسته است (قاموس الرجال: ج 1 ص 786).

2- (2). در باره اعتبار سندی این توقیع شریف، از جمله می توان از مباحث ارزنده آیه الله سید کاظم حائری که در چند اثر خود آورده و توقیع را از نظر سند «صحیح» شمرده، بهره برد (ر.ک: أساس الحکومة الإسلامية: ص 155-156 و 225-229، ولایة الأمر فی عصر الغیبة: ص 21-22 و 120-122، المرجعیة و القيادة: ص 153). در برخی منابع فقهی دیگر نیز شاهد مباحث مفید دیگر در اعتباربخشی به سند این توقیع هستیم (از جمله، ر.ک: الدرّ النضید فی الاجتهاد و الاحتیاط و التقليد: ج 1 ص 294-295، نظام القضاء و الشهادة فی الشریعة الإسلامية العزّاء: ج 1 ص 77، مجلّة فقه أهل البيت علیه السلام، ش 36 ص 133-143).

فراوانی استناد به این توقیع، به دلیل اهمّیت و گستردگی موضوعاتی است که در این توقیع، مورد توجّه فقها قرار گرفته است، از جمله، مسئله حجّیت اجتهاد و لزوم رجوع به فقها در مسائل شرعی و نیز موضوع مهمّ ولایت فقیه که جمله

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»، زمینه مباحث بسیار گسترده ای را در میان فقها در باره آن، فراهم ساخته است؛ جمله ای که صدها بار در منابع فقهی قرن یازدهم به بعد آمده است و گستردگی آن، ما را از ذکر نمونه این منابع، بی نیاز می کند و امروزه با توجّه به مباحثی که فقهای ما در باره این بخش از توقیع مطرح کرده اند، هیچ فقیهی بدون توجّه به آن به موضوع ولایت فقیه و بویژه مسئله اجتهاد و تقلید نمی پردازد.

آنچه بیش از همه در باره مفاد این بخش، مورد توجّه و بحث و اختلاف است، تعیین قلمرو «حوادث واقعه» و محدوده ارجاع به فقهاست، که برخی آن را تنها مربوط به جایگاه افتا و لزوم رجوع به فقها در شناخت احکام شرعی و در محدوده ادلّه اجتهاد و تقلید دانسته اند، و برخی در ردیف ادلّه تعیین منصب قضا برای فقها نیز به آن توجّه کرده اند و برخی مانند محقق نراقی (1) و امام خمینی، (2) آن را در سطح ادلّه ولایت عامّ فقیه دیده اند.

دیگر مسئله مهم، خمس و حکم آن در دوره غیبت است که جمله:

«وَأَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ ابِيحَ لِشِيعَتِنَا، وَجُعِلُوا مِنْهُ فِي حِلٍّ إِلَى وَقْتِ ظُهُورِ أَمْرِنَا، لِتَطْيِيبِ وَلَاذَنُّهُمْ وَ لَا تَخْبَثَ» با این پیش در آمد:

«وَأَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا، فَمَنْ اسْتَحَلَّ مِنْهَا شَيْئًا فَأَكَلَهُ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ التَّيْرَانَ»، در

ص: 317

1- (1). عوائد الأیام: ص 532.

2- (2). کتاب البیع: ج 2 ص 635.

میان ادله مختلف و متفاوت آن، یک دلیل مورد توجه به شمار می رود و بارها مورد ارزیابی و استناد فقها قرار گرفته است. چنان که در بند شماره سه اشاره شد، گوناگونی احادیث مربوط به خمس، موجب شده که گفته های بسیاری در باره حکم آن پدید آید. (1)

این بخش از توقیع، بیشتر از این منظر مورد توجه و بررسی قرار گرفته که ظاهر آن، نشان از بخشش خمس توسط امامان علیه السلام در دوره غیبت دارد؛ امری که محقق سبزواری - که از نخستین فقهای است که به این جمله توقیع استناد کرده -، به استناد آن و برخی ادله دیگر، اجمالاً به آن تمایل پیدا کرده است؛ (2) اما فقهای پیش یا پس از وی، نوعاً با توجه به ادله دیگر، این نظر را رد کرده و اصل وجوب خمس، حتی در درآمدهای سالیانه را پذیرفته اند و اختلافات آنان - که ناشی از چگونگی جمع میان احادیث است -، نوعاً به مسائل فرعی آن بر می گردد.

تحلیل خمس در این توقیع را نیز برخی مانند شیخ حرّ عاملی و محدّث بحرانی، محدود به سهم امام علیه السلام و در فرض عدم دسترس به وی و عدم نیاز سادات گرفته اند (3) و بسیاری از فقها به گواهی موضوع «طیب ولادت» که در توقیع آمده، آن را مربوط به خصوص اموال ویژه امام علیه السلام در خصوص «مناکح» و «مساکن» و مانند آن دانسته اند که ادله دیگری نیز بر اباحت آن وجود دارد. در باره معنا و محدوده تحلیل خمس، از گذشته میان فقها، مباحث چندی وجود داشته است و در منابع فقهی مربوط به خمس نیز در باره آن سخن گفته شده است.

یکی از ادله ای که موجب شده فقها ظاهر این توقیع را مانند برخی ادله دیگر نپذیرند و مربوط به موارد خاص بدانند، برخی توقیعات دیگر است که حجّت علیه السلام

ص: 318

- 
- 1- (1). برای آشنایی با این دیدگاه ها که به حدود بیست قول می رسد، ر.ک: الحدائق الناضرة: ج 12 ص 437-444. نیز، ر.ک: درآمدی بر نظریه شیخ انصاری در باره خمس: ص 4-13.
  - 2- (2). ر.ک: ذخیره المعاد: ج 2 ص 480-483.
  - 3- (3). وسائل الشیعة: ج 9 ص 543 و 550، الحدائق الناضرة: ج 12 ص 448.

در آنها، کسانی را که اموال و حقوق مالی آنان را پایمال و بدون اجازه در آن تصرف می کنند، به شدت نکوهش و حتی لعن نموده است، مانند این جمله:

«لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ اسْتَحَلَّ مِنْ مَالِنَا دِرْهَمًا». (1) آنچه در بند سه آمد نیز در همین جهت است.

بخش دیگر این توقیع، جمله:

«ثَمَنُ الْمُغْنِيَةِ حَرَامٌ» (2) است که بر حرمت بهای کنیز آوازه خوان دلالت می کند و مفاد آن در احادیثی چند آمده است (3) و فقهای ما در بحث خرید و فروش و نیز بحث حرمت غنا به آن و دیگر ادله مسئله پرداخته اند. (4)

بخش چهارم، جمله:

«وَأَمَّا الْفُقَّاعُ فَشُرْبُهُ حَرَامٌ» (5) است که تأکید بر حرمت آب جو دارد. اگر چه برخی مذاهب فقهی وقعی به حرمت آن نگذاشته اند، اما اهل بیت علیهم السلام در احادیث فراوانی تأکید دارند که آب جو، حرام است. (6) در برخی احادیث شیعه آمده است که «فُقَّاع (آب جو)»، نوعی خمر است که دیگران آن را ناچیز شمرده اند. (7) ملاحظه مباحث فقها نشان می دهد که اصل حکم در میان آنان، امری مسلم است (8) و آنان به برخی جهات دیگر آن، مانند بحث از نجاست آن پرداخته اند. از این رو و با توجه به نصوص فراوان در باره این حکم، فقهای ما نیازی به استناد به این توقیع ندیده اند و از این رو، جز منابع حدیثی، در

ص: 319

1- (1) .ر.ک: ج 4 ص 374 ح 724، وسائل الشیعة: ج 9 ص 541. [1]

2- (2) .ر.ک: ج 4 ص 427 ح 750.

3- (3) .ر.ک: وسائل الشیعة: ج 17 ص 122-124.

4- (4) .از جمله، ر.ک: ینابیع الأحكام: ج 2 ص 156، مستند تحریر الوسيلة: ج 1 ص 394، المكاسب المحرمة، خمینی: ج 1 ص 188 و 191، مهذب الأحكام: ج 16 ص 110.

5- (5) .ر.ک: ج 5 ص 6 ح 750.

6- (6) .ر.ک: وسائل الشیعة: ج 25 ص 359-366.

7- (7) .ر.ک: وسائل الشیعة: ص 355.

8- (8) .مفتاح الكرامة: ج 2 ص 34.

## جمع بندی

این بررسی تفصیلی، نشان داد همان گونه که در آغاز آوردیم، توقیعات فقهی در ردیف دیگر احادیث و ادله فقهی و مانند آنها، از اعتبار نسبی برخوردار و از گذشته مورد استناد فقهای ما بوده اند و اگر بخشی از آنها نیز به صورت مُرسل نقل شده اند یا سند آنها از نگاه رجالی و حدیث شناسی مورد تأمل است، اما همانند احادیث مشابه، نوعاً مورد توجه و استناد قرار گرفته و گاه در تأیید موضوعی از آنها بهره برده شده است و می دانیم عمل و اعتنای فقها، نوعاً دلیل اجمالی بر اعتبار احادیثی به شمار می رود که نصاب لازم برای اعتماد فقهی به سند رجالی آنها وجود ندارد، چنان که دیدیم محتوای بسیاری از این توقیعات، در نصوص دیگر نیز عیناً یا اجمالاً آمده است.

از سوی دیگر، برخی ابهامات اولیه در فهم درست پاسخ ها با مراجعه به احادیث و گفته های فقها، رفع می گردند، ضمن آن که نوع پاسخ ها با ادله دیگر، سازگارند و یا دست کم با قواعد و ادله دیگر ناسازگار نیستند. البته اندکی از آنها نیز برای فقها یا برخی از آنان، قابل استناد نبوده است و این امر با توجه به شرایط طرح پرسش و پاسخ ها و محدودیت های مکاتبات از نظر وضوح، امری طبیعی است، به گونه ای که خود مکاتبه بودن در نگاه برخی فقها در رساندن مقصود و در نتیجه، تمسک به ظاهر آن، نوعی مانع نسبی به شمار می رود و اختصاص به این توقیعات ندارد، چنان که امام خمینی در استناد به یکی از همین توقیع ها به این نکته کلی توجه داده است. [\(1\)](#)

از این رو، این تعبیر که شیخ طوسی از ابو نصر هبة الله بن محمد در باره نایب دوم، جناب محمد بن عثمان عمري، نقل کرده است که وی در باره پرسش هایی که

ص: 320

از او می کردند، پاسخ های شگفتی می داد، (1) اگر مقصود وی پاسخ هایی ناسازگار با دیگر نصوص و قواعد است، باید گفت دست کم تا آن جا که به مسائل فقهی بر می گردد و آنچه از این توقیع ها مانده، چنین نیست و اگر در بقیه موارد است، آن نیز قابل بررسی است؛ ولی گمان نمی رود پاسخ هایی ناسازگار با اصول و موازین پذیرفته شده باشد. همچنین احتمال می رود با توجه به مطالب ستایش آمیزی که ابو نصر در باره عثمان بن سعید نقل کرده، این تعبیر وی در مقام تأکید بر ارتباط وی با حجّت علیه السلام و عدم صدور توسط خود وی است؛ امری که با توجه به برخی تبلیغات و تردیدافکنی ها بویژه در گذشته، برای برخی موجب پرسش شده بود.

ص: 321

---

1- (1). ر.ک: ج 3 ص 346 ح 624.

توقيعاتٌ تُشيرُ إلى كراماتِ الإمامِ 7/3 استجابةُ دَعَوَاتِ الإمامِ 7

أ- استجابةُ دُعائه لِلصَّدوقِ الأوَّلِ

696. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَسْوَدُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَأَلَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بَعْدَ مَوْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنْ أَسْأَلَ أَبَا الْقَاسِمِ الرَّوْحِيِّ أَنْ يَسْأَلَ مَوْلَانَا صَاحِبَ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَرْزُقَهُ وَلَدًا ذَكَرًا، قَالَ: فَسَأَلْتُهُ، فَأَنْهَى ذَلِكَ ثُمَّ أَخْبَرَنِي بَعْدَ ذَلِكَ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ: أَنَّهُ قَدْ دَعَا لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَأَنَّهُ سَيَوْلَدُ لَهُ وَلَدٌ مُبَارَكٌ يَنْفَعُ اللَّهَ بِهِ، وَبَعْدَهُ أَوْلَادٌ.

قال أبو جعفرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَسْوَدُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: وَسَأَلْتُهُ فِي أَمْرِ نَفْسِي أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ لِي أَنْ يَرْزُقَنِي وَلَدًا ذَكَرًا، فَلَمْ يُجِبْنِي إِلَيْهِ وَقَالَ: لَيْسَ إِلَيَّ هَذَا سَبِيلٌ.

قال: فَوُلِدَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَبَعْدَهُ أَوْلَادٌ وَلَمْ يَوْلَدْ لِي شَيْءٌ.



الف- مستجاب شدن دعا برای صدوق اول

696. کمال الدین - به نقل از ابو جعفر محمد اسود - : علی بن حسین بن موسی بن بابویه (1) پس از درگذشت محمد بن عثمان عمّری، از من خواست که از ابو القاسم روحی بخواهم که از مولایمان صاحب الزمان علیه السلام بخواهد تا دعا کند خدای عز و جل به او پسری عطا کند. من هم خواستم و او هم خواسته را به امام علیه السلام رساند و پس از سه روز به من خبر داد که امام برای علی بن حسین دعا کرده و به زودی پسری برایش متولد می‌شود که خداوند، او را مبارک و سودمند می‌کند و پس از او هم فرزندان خواهد داشت.

از او خواستم که برای من نیز دعا کند تا خدا به من هم پسری عطا کند؛ اما او نپذیرفت و گفت: راهی به این کار نیست.

برای علی بن حسین، محمد بن علی متولد شد و پس از او هم چند فرزند دیگر؛ اما من هیچ فرزندی نیافتم.

ص: 323

---

1- (1). ابو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (م 329 ق): پدر شیخ صدوق، شیخ اهل قم در عصر خویش و پیشوا، فقیه و مورد وثوق و صاحب کتب بوده است. با امام زمان علیه السلام، نامه نگاری داشته و از ایشان درخواست فرزند نموده است (ر.ک: ج 5 ص 395 ح 968 (المناقب، ابن شهر آشوب)، رجال النجاشی: ج 2 ص 89 ش 682، رجال الطوسی: ص 432 ش 6191).

قال مصنّف هذا الكتاب رضى الله عنه: كان أبو جعفر محمّد بن علىّ الأسود رضى الله عنه كثيراً ما يقول لى -إذا رأنى أختلف إلى مجلس شيخنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه، وأرغب فى كتب العلم وحفظه-: لیس بعجب أن تكون لك هذه الرّغبة فى العلم وأنّ وُلدت بدُعاء الإمام عليه السلام.

697. رجال النجاشى: علىّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمىّ أبو الحسن، شيخ القميين فى عصره ومتمدّمهم وفتيهم وفتتهم، كان قدّم العراق واجتمع مع أبي القاسم الحسين بن روح رحمه الله وسأله مسائل، ثمّ كاتبه بعد ذلك على يد علىّ بن جعفر بن الأسود، يسأله أن يوصل له زُفعة إلى الصّاحب عليه السلام ويسأله فيها الولد.

فكتب إليه: قد دعونا الله لك بذلك، وسترزق ولدين ذكّرين خيرين (1)، فولد له أبو جعفر وأبو عبد الله من أمّ ولد، وكان أبو عبد الله الحسين بن عبّيد الله يقول: سمعتُ أبا جعفر يقول: أنا وُلدت بدعوة صّاحب الأمر عليه السلام، ويختار بذلك.

ص: 324

---

1- (1). فى الغيبة للطوسى: فجاء الجواب: «إنك لا ترزق من هذه، وستملك جارية ديلمية وترزق منها ولدين فقيهين».

مؤلف این کتاب (شیخ صدوق) می گوید: ابو جعفر محمد بن علی اسود، هنگامی که می دید من به مجلس استادمان محمد بن حسن بن احمد بن ولید (1) رفت و آمد و به کتاب های علمی و حفظ آنها رغبت دارم، فراوان به من می گفت: عجیب نیست که این اندازه به علم رغبت داری؛ زیرا تو به دعای امام علیه السلام متولد شده ای! (2)

697. رجال النجاشی: ابو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، بزرگ قمیان در روزگار خویش بود و بر آنان تقدم داشت و فقیه و مورد اعتماد ایشان بود. او به عراق آمد و با ابو القاسم حسین بن روح - که خدا رحمتش کند - گرد هم آمدند و او سؤال هایی از ابو القاسم پرسید و پس از آن به وسیله علی بن جعفر بن اسود، با او نامه نگاری کرد و از او می خواست که عریضه او را - که در آن، درخواست فرزند کرده بود -، به صاحب علیه السلام برساند.

امام علیه السلام به او نگاشت: «در این باره برایت دعا کرده ایم و به زودی، دو پسر نیکوکار روزی ات می شود» (3) و ابو جعفر و ابو عبد الله، از کنیزی ام ولد، برایش به دنیا آمدند.

ابو عبد الله حسین بن عبید الله می گفت: شنیدم که ابو جعفر (شیخ صدوق) می گفت: «من به دعای صاحب الامر علیه السلام متولد شده ام» و به این، افتخار می کرد. (4)

ص: 325

1- (1). ابو جعفر محمد بن حسن بن احمد بن ولید قمی (م 343 ق): بزرگ قمی ها، فقیه و پیشرو و از چهره های درخشان آنان و آگاه به رجال و عظیم المنزله بود. در قم می زیسته؛ ولی اصالت او از قم نبود. شیخ طوسی، در باب «کسانی که از ائمه علیهم السلام روایت نقل نکرده اند» می گوید: «محمد بن حسن بن احمد بن ولید قمی، دانشمندی جلیل القدر و آگاه به فقه و ثقه بود» (ر. ک: رجال النجاشی: ج 2 ص 301 ش 1043، رجال الطوسی: ص 439 ش 6273، الفهرست، طوسی: ص 237 ش 709، [1] خلاصة الأقوال: ص 147 ش 43).

2- (2). کمال الدین: ص 502 ح 31 (به سند معتبر)، الغيبة، طوسی: ص 320 ح 266، الثاقب فی المناقب: ص 614 ح 560، [2] الخرائج و الجرائح: ج 3 ص 1124 ح 42 (در این دو منبع، بخش پایانی حدیث نیامده است)، إعلام الوری: ج 2 ص 268، بحار الأنوار: ج 51 ص 335 ح 61.

3- (3). در الغيبة طوسی، چنین آمده است: «تو از این همسرت بچه دار نمی شوی و به زودی، کنیزی دیلمی رامالک می شوی که دو فرزند فقیه از او روزی ات می شود».

4- (4). رجال النجاشی: ج 2 ص 89 ش 682، الغيبة، طوسی: ص 308 ح 261، فرج المهموم: ص 130 ( [3] هر دو منبع با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج 51 ص 306 ح 22. [4]

698. الغيبة للطوسي: قال ابن نوح: وحَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَوْرَةَ الْقُمِّيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ حِينَ قَدِمَ عَلَيْنَا حَاجًّا، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ يُونُسَ الصَّائِغِ الْقُمِّيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّيْرَفِيِّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الدَّلَالِ وَغَيْرُهُمَا مِنْ مَشَائِخِ أَهْلِ قُمْ: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوِيهِ كَانَتْ تَحْتَهُ بِنْتُ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوِيهِ فَلَمْ يُرْزَقْ مِنْهَا وَلَدًا، فَكَتَبَ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ يَسْأَلَ الْحَضْرَةَ أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ أَوْلَادًا فَفَقَّهَاءَ، فَجَاءَ الْجَوَابُ: إِنَّكَ لَا تُرْزَقُ مِنْ هَذِهِ، وَسَدِّ تَمَلِكُ جَارِيَةً دَيْلَمِيَّةً (1) وَتُرْزَقُ مِنْهَا وَلَدَيْنِ فَفَقِيهَيْنِ.

قال: وقال لي أبو عبد الله بن سَوْرَةَ حَفِظَهُ اللَّهُ: وَلَا بِي الْحَسَنِ بْنِ بَابُوِيهِ رَحِمَهُ اللَّهُ ثَلَاثَةٌ أَوْلَادٍ، مُحَمَّدٌ وَالْحُسَيْنُ فَفَقِيهَانِ مَاهِرَانِ فِي الْحِفْظِ، وَيَحْفَظَانِ مَا لَا يَحْفَظُ غَيْرُهُمَا مِنْ أَهْلِ قُمْ، وَلَهُمَا أَخٌ اسْمُهُ الْحَسَنُ - وَهُوَ الْأَوْسَطُ - مُسْتَعْلٍ بِالْعِبَادَةِ وَالزُّهْدِ، لَا يَخْتَلِطُ بِالنَّاسِ وَلَا فِقَهُ لَهُ. قَالَ ابْنُ سَوْرَةَ: كُلَّمَا رَوَى أَبُو جَعْفَرٍ، وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ ابْنَا عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ شَيْئًا يَتَعَجَّبُ النَّاسُ مِنْ حِفْظِهِمَا وَيَقُولُونَ لَهُمَا:

هَذَا الشَّأْنُ خُصُوصِيَّةٌ لَكُمَا بِدَعْوَةِ الْإِمَامِ لَكُمَا، وَهَذَا أَمْرٌ مُسْتَفِضٌ فِي أَهْلِ قُمْ.

699. الغيبة للطوسي: قال أبو عبد الله بن بابويه: عَقَدْتُ الْمَجْلِسَ وَلِي دُونَ الْعِشْرِينَ سَنَةً، فَرَبَّمَا كَانَ يَحْضُرُ مَجْلِسِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَسْوَدُ، فَإِذَا نَظَرَ إِلَى إِسْرَاعِي فِي الْأَجْوِبَةِ فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، يَكْثُرُ التَّعَجُّبُ لِصِغَرِ سِنِّي، ثُمَّ يَقُولُ: لَا عَجَبَ؛ لِأَنَّكَ وُلِدْتَ بِدَعَاءِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

ص: 326

---

1- (1). الدِّيْلَمُ: هم الترك وقيل: هم بنو الديلم بن باسل بن ضبّة بن مضر، وقيل: إنّ الديلم من بنى يافث بن نوح (تاج العروس: ج 16 ص 245) «[1] دلم».

698. الغيبة، طوسی - با سندش به نقل از علی بن الحسن بن یوسف صائغ قمی و محمد بن احمد بن محمد صیرفی (ابن دلال) و جز این دو از بزرگان قم - علی بن حسین بن موسی بن بابویه با دخترعمویش ازدواج کرد؛ ولی از او بچه دار نشده بود. به شیخ ابو القاسم حسین بن روح، نامه نوشت که از امام علیه السلام بخواهد برایش دعا کند که خداوند به او فرزندان فقیه بدهد. جواب آمد: «تو از این همسرت فرزندی نمی یابی؛ ولی به زودی، کنیزی دیلمی را مالک می شوی که دو فرزند فقیه از او روزی ات می شود».

ابو عبد الله بن سوره - که خداوند، حفظش کند - به من گفت: ابو الحسن بن بابویه - که خدا رحمتش کند - سه فرزند داشت: محمد و حسین، دو فقیه بامهارت در حفظ بودند و چیزهایی را حفظ می کردند که قمیان دیگر نمی توانستند حفظ کنند و برادر سومی به نام حسن داشتند که فرزند میان آن دو بود و به عبادت و زهد مشغول بود و با مردم رفت و آمد نداشت و فقیه نبود.

ابو عبد الله گفت: هر گاه ابو جعفر و ابو عبد الله، فرزندان علی بن حسین، چیزی را روایت می کردند، مردم از قدرت حفظ آنها به شگفت می آمدند و به آن دو می گفتند: این مقام، ویژه شماست که با دعای امام علیه السلام برایتان حاصل شده است. این امر، میان قمیان، مشهور است. (1)

699. الغيبة، طوسی - به نقل از ابو عبد الله بن بابویه (شیخ صدوق) - من هنوز بیست ساله نشده بودم که مجلس علمی ترتیب می دادم و گاه ابو جعفر اسود، در مجلس حضور می یافت و چون سرعت مرا در جواب های فقهی می دید، از سن کم من شگفت زده می شد و سپس می گفت: شگفتی ندارد؛ زیرا تو به دعای امام عصر علیه السلام متولد شده ای. (2)

ص: 327

---

1- (1). الغيبة، طوسی: ص 308 ح 261-262، بحار الأنوار: ج 51 ص 324. نیز، ر.ک: رجال النجاشی: ج 2 ص 89 ش 682.

2- (2). الغيبة، طوسی: ص 321 ح 267، بحار الأنوار: ج 51 ص 336.

700. الغيبة للطوسي: [قال ابن نوح:] وَسَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَوْرَةَ الْقُمِّيَّ يَقُولُ: سَمِعْتُ سُورًا - وَكَانَ رَجُلًا عَابِدًا مُجْتَهِدًا لِقِيَّتِهِ بِالْأَهْوَاذِ غَيْرِ أَنِّي نَسِيتُ نَسْبَهُ - يَقُولُ:

كُنْتُ أَخْرَسَ لَا أَتَكَلَّمُ، فَحَمَلَنِي أَبِي وَعَمِّي فِي صَبَايَ - وَسَمِعْتُ إِذْ ذَاكَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ أَوْ أَرْبَعَةَ عَشَرَ - إِلَى الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ رُوحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَسَأَلَهُ أَنْ يَسْأَلَ الْحَضْرَةَ أَنْ يَفْتَحَ اللَّهُ لِسَانِي، فَذَكَرَ الشَّيْخُ أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ: أَنْكُمْ أَمِرْتُمْ بِالْخُرُوجِ إِلَى الْحَائِرِ (1).

قَالَ سُورٌ: فَخَرَجْنَا أَنَا وَأَبِي وَعَمِّي إِلَى الْحَائِرِ فَاعْتَسَسَ لَنَا وَزُرْنَا، قَالَ: فَصَاحَ بِي أَبِي وَعَمِّي: يَا سُورُ، فَقُلْتُ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ: لَبَّيْكَ فَقَالَ لِي: وَيَحَكَ تَكَلَّمْتَ؟! فَقُلْتُ:

نَعَمْ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَوْرَةَ: (و) كَانَ سُورٌ هَذَا (رَجُلًا) لَيْسَ بِجَهْرِيٍّ الصَّوْتِ.

ج-إِسْتِجَابَةُ دُعَائِهِ لِمُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ

701. الكافي: عَلِيُّ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ صَبَّاحِ الْبَجَلِيِّ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ الشَّاشِيِّ قَالَ:

خَرَجَ بِي نَاصِرٌ (2) عَلَيَّ مَقْعَدَتِي فَأَرَيْتُهُ الْأَطْبَاءَ وَأَنْفَقْتُ عَلَيْهِ مَا لَا أَقَالُوا: لَا نَعْرِفُ لَهُ دَوَاءً، فَكَتَبْتُ رُقْعَةً أَسْأَلُ الدُّعَاءَ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامَ إِلَيَّ:

أَلْبَسَكَ اللَّهُ الْعَافِيَةَ وَجَعَلَكَ مَعَنَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

قَالَ: فَمَا أَتَى عَلَيَّ جُمُعَةٌ حَتَّى عَوِفْتُ وَصَارَ مِثْلَ رَاحَتِي، فَدَعَوْتُ طَبِيبًا مِنْ

ص: 328

1- (1). الحائِرُ: قبر الحسين بن عليّ عليهما السلام (معجم البلدان: ج 2 ص 208). [1]

2- (2). في الإرشاد [2] والصرط المستقيم «ناسور» وفي الخرائج والجرائح «باسور»، والناسور: العرق الذي لا ينقطع، علّة في حوالى المقعد (القاموس المحيط: ج 2 ص 141 «نسر»).

## ب- مستجاب شدن دعا برای شفای سُرور

700. الغيبة، طوسی- با سندش، به نقل از ابو عبد الله قمی-: شنیدم سُرور- که مردی عبادت پیشه و کوشا بود و او را در اهواز دیده بودم؛ اما نسبش را به یاد ندارم- می گوید: من لال بودم و نمی توانستم سخن بگویم. پدر و عمویم، مرا در کودکی در سیزده یا چهارده سالگی نزد شیخ ابو القاسم بن روح بردند و از او خواستند تا از محضر امام زمان علیه السلام بخواهد که گشودن زبانم را از خدا بخواهد، و شیخ ابو القاسم گفت: شما فرمان یافته اید که به حائر حسینی بروید.

سُرور گفت: من با پدر و عمویم به حائر رفتیم و غسل و زیارت کردیم. پدر و عمویم مرا صدا زدند: ای سُرور! و من با زبانی شیوا گفتم: بله. پدرم به من گفت:

وای! تو سخن می گویی؟! گفتم: آری.

این سُرور، مردی با صدایی آهسته بود. (1)

## ج- مستجاب شدن دعا برای محمد بن یوسف

701. الکافی- با سندش به نقل از محمد بن یوسف شاشی (2)-: زخمی به شکل رگی متورّم و برآمده در نشیمنگاهم بیرون آمده بود. آن را به پزشکان نشان دادم و برایش هزینه کردم. آنان گفتند: دارویی برای آن نمی شناسیم. من هم نامه ای [به امام علیه السلام] نوشتم و از ایشان خواستم برایم دعا کند. توفیق برایم آمد: «خداوند، لباس عافیت به تو بپوشاند و تو را در دنیا و آخرت، همراه ما قرار دهد!».

یک هفته نگذشت که خوب شدم و مانند کف دستم، صاف شد. پزشکی از

ص: 329

---

1- (1). الغيبة، طوسی: ص 308 ح 261-262، بحار الأنوار: ج 51 ص 324. نیز، ر.ک: رجال النجاشی: ج 2 ص 89 ش 682.

2- (2). محمد بن یوسف شاشی: در کتاب های رجال و حدیث، جز حدیث یاد شده، چیزی در باره او نیامده است (ر.ک: معجم رجال الحدیث: ج 19 ص 72 ش 12078، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 7 ص 378 ش 14754).

أصحابنا وأريته إياه، فقال: ما عرفنا لهذا دواءً. (1)

د- استجابة دعائه لأبي عبد الله بن صالح

702. الكافي: علي بن محمد، عن أبي عبد الله بن صالح، قال: (كنت) خرجت سنة من السنين ببغداد، فاستأذنت في الخروج فلم يؤذن لي، فأقمت اثنين وعشرين يوماً وقد خرجت القافلة إلى النهروان (2)، فأذن في الخروج لي يوم الأربعاء، وقيل لي:

اخرج فيه، فخرجت وأنا آيس من القافلة أن ألحقها، فوافيت النهروان والقافلة مقيمة، فما كان إلا أن أعلفت جمالي شيئاً حتى رحلت القافلة، فرحلت وقد دعا لي بالسلامة، فلم ألق سوءاً، والحمد لله.

ه- استجابة دعائه لهؤلاء

703. كمال الدين: حدثني أبي رضي الله عنه، عن سعد بن عبد الله، قال:....، قال: وكتب هارون بن موسى بن الفرات في أشياء، وخط بالقلم بغير مداد يسأل الدعاء

ص: 330

---

1- (1). وزاد في الإرشاد [1] والصرط المستقيم (وما جاءتك العافية إلا من قبل الله بغير احتساب) وليس في الخرائج ذيله من قوله «فدعوت».

2- (2). نهروان: وأكثر ما يجري على الألسنة بكسر النون وهي ثلاثة نهروانات: الأعلى والأوسط والأسفل وهي كورة واسعة بين بغداد وواسط من جانب الشرقي حدها الأعلى متصل ببغداد وفيها عدة بلاد متوسطة وكان بها وقعة لأمير المؤمنين عليه السلام (معجم البلدان: ج 5 ص 325). [2]



شیعیان را فرا خواندم و جای زخم را به او نشان دادم. گفتم: ما دارویی برای این نمی شناختیم. (1)

#### د- مستجاب شدن دعا برای ابو عبد الله بن صالح

702. الکافی - با سندش به نقل از ابو عبد الله بن صالح (2) - سالی از سال ها به بغداد رفته بودم. [از ناحیه مقدسه] اجازه خارج شدن [از بغداد] خواستم؛ اما به من اجازه داده نشد. بیست و دو روز ماندم و قافله به طرف نهروان (3) رفته بود. سرانجام به من اجازه داده شد که چهارشنبه بروم و به من گفته شد: در این روز، خارج شو. من نومید از رسیدن به قافله، بغداد را ترک کردم. به نهروان که رسیدم، دیدم قافله هنوز آن جا است. همین قدر فرصت یافتم که شترانم را علوفه ای دهم و قافله حرکت کرد و من هم حرکت کردم. [امام علیه السلام] برای سلامت من دعا کرده بود و از این رو - خدا را شکر - گزندی ندیدم. (4)

#### ه- مستجاب شدن دعا برای این افراد

703. کمال الدین - به سندش به نقل از سعد بن عبد الله - هارون بن موسی بن فرات چیزهایی را [برای امام علیه السلام] نوشت و با قلم بدون دوات نیز درخواست دعایی برای دو پسر برادرش - که زندانی بودند - نمود. جواب نامه اش که رسید، دعا برای هر دو

ص: 331

---

1- (1). الکافی: ج 1 ص 519 ح 11، [1] الإرشاد: ج 2 ص 357، [2] الصراط المستقیم: ج 2 ص 246 ح 3، الخرائج و الجرائح: ج 2 ص 695 ح 9، بحار الأنوار: ج 51 ص 297 ح 14.

2- (2). ابو عبد الله بن صالح: در وسائل الشیعة، با عنوان عبد الله بن صالح آمده است. به نظر می رسد «ابو عبد الله بن صالح» صحیح باشد، چنان که در الکافی چند روایت از او به واسطه علی بن محمد نقل شده است. این روایت بر روایت او و علاقه اش به امام مهدی علیه السلام دلالت دارد (ر.ک: ص 164 ح 671 و ج 5 ص 37 ح 780).

3- (3). نهروان (به فتح نون و حرکت سه گانه راء و به ضمّ نون و راء): منطقه ای است وسیع میان بغداد و واسط از جانب شرقی و حدّ بالای آن به بغداد متصل است. در این منطقه چند شهر متوسط هست. جنگ معروف نهروان میان امیر مؤمنان علیه السلام و خوارج، در این منطقه رخ داده است.

4- (4). الکافی: ج 1 ص 519 ح 10، [3] الإرشاد: ج 2 ص 357، [4] کشف الغمّة: ج 2 ص 451، بحار الأنوار: ج 51 ص 297.

لإبني أخيه وكانا محبوسين، فورد عليه جواب كتابه، وفيه دعاء للمحبوسين باسميهما.

قال: وكتب رجل من رضى حميد (1) يسأل الدعاء فى حمل له، فورد عليه الدعاء فى الحمل قبل الأربعة أشهر، وسد تليد انثى، فجاء كما قال عليه السلام.

قال: وكتب محمد بن محمد البصرى يسأل الدعاء فى أن يكفى أمر بناته، وأن يرزق الحجاج ويرد عليه ماله، فورد عليه الجواب بما سأل، فحج من سنته، ومات من بناته أربع وكان له بيت، ورد عليه ماله.

قال: وكتب محمد بن يزداد يسأل الدعاء لوالديه، فورد: غفر الله لك ولوالديك ولأختك المتوفاة الملقبة كلكى، وكانت هذه امرأة صالحة متزوجة بجوار (2).

وكتبت فى إنفاذ خمسين ديناراً لقوم مؤمنين، منها عشرة دنانير لابنة عمى لم تكن من الإيمان على شىء، فجعلت اسمها آخر الرقعة والفصول التمس بذلك الدلالة فى ترك الدعاء، فخرج فى فصول المؤمنين: تقبل الله منهم وأحسن إليهم وأثابك، ولم يدع لابنة عمى بشىء.

ص: 332

1- (1). رضى حميد بن قحطبة ببغداد متصل بالنصرية والنصرية اليوم عامرة (معجم البلدان: ج 3 ص 25). [1]

2- (2). الجوار: الأكار [أى الحرث]، والجوار: الذى يعمل لك فى كرم أو بستان أكاراً (لسان العرب: ج 4 ص 156 « [2] جور »).

زندانی و به اسم آنها بود.

مردی از «رَبِضِ حُمَید» (1) خواستار دعایی برای بیچه در شکم همسرش بود.

پاسخ، پیش از چهار ماهه شدن حمل به او رسید و این که او دختر است، و همان گونه که فرموده بود، به دنیا آمد.

و محمد بن محمد بصری، (2) نامه نوشت و خواستار دعایی برای کفایت امر دخترانش شد و نیز توفیق حج رفتن و باز پس گرفتن مالش شد. جواب به همان گونه که خواسته بود، آمد و همان سال به حج رفت و چهار دختر از شش دخترش در گذشتند و مالش به او باز گردانده شد.

و محمد بن یزید (3) طی نامه ای خواستار دعا برای پدر و مادرش شد. جواب آمد:

«خداوند، تو و پدر و مادر و خواهر در گذشته ات که کلکی نامیده می شد، بیامرزدا!» و این کلکی، زنی درستکار و همسر یک برزگر بود.

و نامه ای با پنجاه دینار - که از آن چند مؤمن بود - برای امام علیه السلام نوشتم و فرستادم. ده دینار هم برای یکی از دخترعموهایم بود که ایمانی نداشت و نام او را در پایان برگه و پس از همه نام ها آوردم تا امام برایش دعایی نکند [که از آن سوء استفاده کند]. پس در پایان هر بند مربوط به همان مؤمنانی که نامشان را آورده بودم، نوشته بود: «خداوند از آنها بپذیرد و به آنها نیکی کند و به تو نیز پاداش دهد!»؛ ولی برای دخترعمویم دعایی نکرده بود.

ص: 333

---

1- (1). ربض حمید بن قحطبه: نام محله ای در بغداد بوده است که در منابع تاریخی به آن اشاره شده است (ر.ک: الطبقات الکبری: ج 7 ص 326، تاریخ بغداد: ج 1 ص 126 و ج 4 ص 324).

2- (2). محمد بن محمد بصری: او کتابی دارد و دارای مکاتبه با امام علیه السلام است (مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 7 ص 305 ش 14394).

3- (3). محمد بن یزید رازی: ثقه بوده و شیخ طوسی، او را از اصحاب امام عسکری علیه السلام شمرده و وی را در زمرة کسانی آورده که از ائمه علیهم السلام روایت نقل نکرده اند. ابو نصر محمد بن مسعود در مورد او گفته است: «ایرادی در او نیست» (ر.ک: رجال الطوسی: ص 402 ش 5894 و ص 447 ش 6348، رجال الکشی: ج 2 ص 812 ش 1014). [1]

قال: وَأَنْفَ ذَتْ أَيْضاً دَنَانِيرَ لِقَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، فَأَعْطَانِي رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ دَنَانِيرَ فَأَنْفَ ذَتْهَا بِاسْمِ أَبِيهِ مُتَعَمِّدًا، وَلَمْ يَكُنْ مِنْ دِينِ اللَّهِ عَلَى شَيْءٍ، فَخَرَجَ الْوُصُولُ مِنْ عُنْوَانِ اسْمِهِ مُحَمَّدٍ.

قال: (1) وَحَمَلْتُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ الَّتِي ظَهَرَتْ لِي فِيهَا هَذِهِ الدَّلَالَةُ أَلْفَ دِينَارٍ، بَعَثَ بِهَا أَبُو جَعْفَرٍ وَمَعِيَ أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَلْفٍ وَإِسْحَاقُ بْنُ الْجُنَيْدِ، فَحَمَلَ أَبُو الْحُسَيْنِ الْخُرْجَ إِلَى الدَّوْرِ، وَاکْتَرَيْنَا ثَلَاثَةَ أَحْمِرَةٍ، فَلَمَّا بَلَغَتِ الْقَاطُولَ (2) لَمْ نَجِدْ حَمِيرًا، فَقُلْتُ لِأَبِي الْحُسَيْنِ: إِحْمِلِ الْخُرْجَ الَّذِي فِيهِ الْمَالُ وَاخْرُجْ مَعَ الْقَافِلَةِ حَتَّى أَنْخَلَفَ فِي طَلَبِ حِمَارٍ لِإِسْحَاقَ بْنِ الْجُنَيْدِ يَرْكَبُهُ فَإِنَّهُ شَيْخٌ، فَاکْتَرَيْتُ لَهُ حِمَارًا وَلِحَقْتُ بِأَبِي الْحُسَيْنِ فِي الْحَيْرِ (3) - حَيْرٍ سُرٍّ مَنْ رَأَى - وَأَنَا اسَامِرُهُ وَأَقُولُ لَهُ:

احمدِ الله على ما أنت عليه، فقال: وَدِدْتُ أَنْ هَذَا الْعَمَلُ دَامَ لِي.

فَوَافَيْتُ سُرًّا مَنْ رَأَى وَأَوْصَدَ لِمْتُ مَا مَعَنَا، فَأَخَذَهُ الْوَكِيلُ بِحَضْرَتِي وَوَصَدَّعَهُ فِي مَنَدِيلٍ وَبَعَثَ بِهِ مَعَ غُلَامٍ أَسْوَدَ، فَلَمَّا كَانَ الْعَصْرُ جَاءَنِي بِرُزِيمَةٍ (4) خَفِيفَةٍ، وَلَمَّا أَصْبَحْنَا خَلَا بِي أَبُو الْقَاسِمِ، وَتَقَدَّمَ أَبُو الْحُسَيْنِ وَإِسْحَاقُ، فَقَالَ أَبُو الْقَاسِمِ لِلْغُلَامِ الَّذِي حَمَلَ الرُّزِيمَةَ: جَاءَنِي بِهَذِهِ الدَّرَاهِمِ وَقَالَ لِي: إِدْفَعْهَا إِلَى الرَّسُولِ الَّذِي حَمَلَ الرُّزِيمَةَ، فَأَخَذْتُهَا مِنْهُ، فَلَمَّا خَرَجْتُ مِنْ بَابِ الدَّارِ، قَالَ لِي أَبُو الْحُسَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ أَنْطِقَ (5) أَوْ يَعْلَمَ أَنَّ مَعِيَ شَيْئًا: لَمَّا كُنْتُ مَعَكَ فِي الْحَيْرِ تَمَنَّيْتُ أَنْ يَجِئَنِي مِنْهُ دَرَاهِمٌ

ص: 334

1- (1). ليس في الخرائج «إلى هنا».

2- (2). القاطول: اسم نهر كأنه مقطوع من دجلة، وهو نهر في موضع سامرا قبل أن تُعمر (معجم البلدان: ج 4 ص 297). [1]

3- (3). الحَيْرُ: الحظيرة والموضع الذي يتحير فيه الماء (مجمع البحرين: ج 1 ص 478 «حير»).

4- (4). الرُّزِيمَةُ: الكارة من الثياب، ورَزَمَ الشَّيْءَ جَمَعَهُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ (لسان العرب: ج 12 ص 239 «[2] رزم»).

5- (5). في المصدر: «أَنْطَلِقُ»، وما اثبت من بحار الأنوار. [3]

همچنین چند دینار، از آن برخی مؤمنان فرستادم. یکی از آنها مردی به نام محمد بن سعید بود که چند دیناری به من داد؛ ولی چون آدم دینداری نبود، نام پدرش را نوشتم. رسید آن که آمد، به نام خودش، محمد، بود. در همین سالی که این نشانه روشن برایم پدیدار شد، هزار دینار را که ابو جعفر فرستاده بود، [برای امام علیه السلام] حمل کردم. ابو حسین محمد بن محمد بن خلف و اسحاق بن جنید همراه من بودند. ابو حسین، خورجین ها را به خانه آورد و سه درازگوش کرایه کردیم و هنگامی که به نهر فاطول رسیدیم، یکی از درازگوش ها را نیافتیم. به ابو حسین گفتم:

خورجین های پول را با خود ببر و همراه کاروان برو تا من بمانم و درازگوشی برای اسحاق بن جنید بیابم تا او سوارش شود؛ زیرا پیرمرد است. درازگوشی برایش کرایه کردم و در دشت سامرا به ابو حسین رسیدم و با او گفتگو و شب نشینی کردم و به او گفتم: خدا را بر این حالتی که داری، بستای و سپاس بگزار. او گفت: دوست داشتم این کار را همیشه بکنم.

به سامرا رسیدم و آنچه را با ما بود، رساندم و وکیل ناحیه در حضورم، آنها را گرفت و در دستمالی نهاد و با غلامی سیاه پوست روانه کرد. عصر هنگام، یک بقچه کوچک لباس آورد و چون صبح شد، ابو القاسم [حسین بن روح] با من خلوت کرد و ابو حسین و اسحاق جلوتر رفتند. ابو القاسم به غلامی که بقچه را آورده بود، گفت: او درهم ها را برایم آورده است. و به من گفت: آنها را به فرستاده ای بده که بقچه را حمل کرده است. آنها را از او گرفتم و هنگامی که از در خانه بیرون آمدم، ابو حسین، پیش از آن که راه بیفتم یا بدانم که چیزی با من است، به من گفت:

هنگامی که با تو در دشت سامرا بودم، آرزو کردم که درهم هایی از نزد امام علیه السلام باز

أَتَبَّرَكُ بِهَا، وَكَذَلِكَ عَامٌ أَوَّلَ حَيْثُ كُنْتُ مَعَكَ بِالْعَسْكَرِ، فَقُلْتُ لَهُ: خُذْهَا فَقَدْ آتَاكَ اللَّهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

قَالَ: وَكَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ كِشْمَرٍ يَسْأَلُ الدُّعَاءَ أَنْ يَجْعَلَ ابْنَهُ أَحْمَدَ مِنْ أُمَّ وَلَدِهِ فِي حِلٍّ، فَخَرَجَ: وَالصَّقْرِيُّ أَحَلَّ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ فَأَعْلَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ كُنْيَتَهُ أَبُو الصَّقْرِ.

2/3 الإخبارُ بالمغيباتِ فِي الحَقُوقِ المَالِيَّةِ

704. كمال الدين: حَدَّثَنِي أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ...، قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ (بْنُ أَبِي حُلَيْسٍ (1)): وَأَوْصَلَ أَبُو رُمَيْسٍ عَشْرَةَ دنانيرَ إِلَى حَاجِزٍ، فَنَسِيَهَا حَاجِزٌ أَنْ يُوَصِّلَهَا، فَكَتَبَ إِلَيْهِ:

«تَبَعْتُ بِدَنَانِيرِ أَبِي رُمَيْسٍ»، ابْتِدَاءً.

ص: 336

1- (1). فِي بَحَارِ الْأَنْوَارِ «حَابِسٍ» بَدَلِ «حَلَيْسٍ».

گردد تا به آنها تبرک بجویم و همین آرزو را در سال اول که با تو در پادگان سامرا بودم، داشتم. به او گفتم: آنها را بگیر که خدا برایت رسانده است و ستایش، ویژه خدای جهانیان است.

و محمد بن کِشَمَرَد (1) به امام علیه السلام نامه نوشت و از ایشان خواست که دعا کند پسرش احمد را که از کنیز امّ ولدش بود، حلال کند. توقیع آمد: «خداوند، آن را برای صقری حلال کند!» و بدین گونه به او فهماند که کنیه اش ابو صقر است. (2)

### 2/3 خبرهای غیبی در باره حقوق مالی

704. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو القاسم بن ابی حلیس (3) - ابو رُمیس (4) ده دینار برای حاجز فرستاد و حاجز فراموش کرد که آنها را برساند. [امام علیه السلام] بی آن که خبر و سابقه ای در کار باشد، به او نوشت: «دینارهای ابو رُمیس را می فرستی». (5)

ص: 337

1- (1). ابو صقر محمد بن کِشَمَرَد صقری: وی دارای مکاتبه با امام زمان علیه السلام است و شیخ صدوق، نام وی را از همدان در شمار کسانی بر شمرده که به معجزه امام زمان، آگاه بوده اند و او آنها را دیده است (ر.ک: ج 5 ص 92 ح 810).

2- (2). کمال الدین: ص 493 ح 18 (با سند صحیح)، الخرائج و الجرائح: ج 2 ص 692 ح 5 (در این منبع، آغازین حدیث نیامده است)، بحار الأنوار: ج 51 ص 331 ح 56.

3- (3). ابو القاسم بن ابو حلیس بغدادی: شیخ صدوق، نام او را از شمار غیر وکیلان بغدادی بر شمرده که بر معجزه های امام زمان علیه السلام آگاه بوده اند و او آنها را دیده است. نامه نگاری وی بر جلالت و عظمت وی دلالت می کند؛ امّا راوی خبر، خود اوست. در کشف الغمّة و بحار الأنوار، «حابس» به جای «حلیس» آمده است (ر.ک: ص 406 ح 740 و ج 5 ص 93 ح 810).

4- (4). ابو رُمیس: در بعضی نسخه ها «ابن رُمیس» است که احتمال دارد علی بن رُمیس باشد. شیخ طوسی در کتاب رجالش، علی بن رُمیس را از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام شمرده است. نیز ممکن است ابو القاسم بن دبیس «رُمیس» باشد که امام علیه السلام را رؤیت نموده است (ر.ک: ج 5 ص 92 ح 810، رجال الطوسی: ص 389 ش 5737 و ص 400 ش 5871، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 8 ص 386 ش 16912 و ص 436 ش 17204).

5- (5). کمال الدین: ص 493 ح 18، بحار الأنوار: ج 51 ص 331 ح 56. [1]

705. الغيبة للطوسى: روى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الكُلَيْبِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَوْسُفَ الشَّاشِيِّ، قَالَ: قَالَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الكَاتِبُ المَرْوَزِيُّ: وَجَّهْتُ إِلَى حَاجِزِ الوَشَاءِ مِثِّي دِينَارٍ، وَكَتَبْتُ إِلَى الغَرِيمِ بِذَلِكَ فَخَرَجَ الوُصُولُ، وَذَكَرَ: أَنَّهُ كَانَ (لَهُ) قَبْلِي أَلْفُ دِينَارٍ وَأَنْتَى وَجَّهْتُ إِلَيْهِ مِثِّي دِينَارٍ (1)، وَقَالَ: إِنْ أُرِدْتَ أَنْ تُعَامِلَ أَحَدًا فَعَلَيْكَ بِأَبِي الحُسَيْنِ الأَسَدِيِّ بِالرَّيِّ.

فَوَرَدَ الخَبْرُ بِوفاةِ حَاجِزِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بَعْدَ يَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ، فَأَعْلَمْتُهُ بِمَوْتِهِ، فَأَغْتَمَّ. فَقُلْتُ لَه: لَا تَعْتَمَّ فَإِنَّ لَكَ فِي التَّوْقِيعِ إِلَيْكَ دَلَالَتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا: إِعْلَامُهُ إِيَّاكَ أَنَّ المَالَ أَلْفُ دِينَارٍ، وَالثَّانِيَةُ: أَمْرُهُ إِيَّاكَ بِمُعَامَلَةِ أَبِي الحُسَيْنِ الأَسَدِيِّ لِعِلْمِهِ بِمَوْتِ حَاجِزٍ.

706. الكافي: عَلِيُّ (بْنُ مُحَمَّدٍ)، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الحُسَيْنِ (2) وَالْعَلَاءِ بْنِ رِزْقِ اللّهِ، عَنْ بَدْرِ (3) غُلامِ أَحْمَدَ بْنِ الحُسَيْنِ (4)، قَالَ: وَرَدْتُ الجَبَلَ (5) وَأَنَا لَا أَقُولُ

ص: 338

1- (1). يبدو أن مرسل النقود، كان يشك في الحاجز وأنه لم يرسل النقود كلها، وقد زال شكه بواسطة توقيع إمام العصر عليه السلام وخبره الغيبى. (راجع: الخرائج و الجرائح: ج 2 ص 695 ح 10).

2- (2). في عيون المعجزات: «أحمد بن الحسين المادرائي».

3- (3). في بحار الأنوار: «[1] وأقول: يظهر من الخبر الطويل الذي أخرجه من كتاب النجوم ودلائل الطبري، أن صاحب القضية هو أحمد، لا بدر غلامه، والبدر روى عن مولاه، والعلاء عطف على العدة، وهذا سند آخر إلى أحمد، ولم يذكر أحمد في الثاني؛ لظهوره أو كان عنه بعد قوله: «غلام أحمد بن الحسن»، فسقط من النسخ، فتدبر (تم ما في البحار). [2] أضف إلى ذلك ورود الخبر المبحوث عنه في الإرشاد. [3] ومنه عن عدة من اصحابنا عن أحمد بن الحسن والعلاء بن رزق الله» عن بدر غلام أحمد بن الحسن، عنه قال: «... الحديث. والظاهر: أن هذه العبارة موجودة في نسخة الإرشاد [4] المطبوعة سنة 1372.

4- (4). البدر ومولاه أحمد بن الحسن كلاهما مجهولان. ثم وردت في عيون المعجزات: «[5] عن أحمد بن الحسين ( الحسن ) المادرائي أنه قال: وردت الجبل مع شماتكين وأنا لا أقول بالإمامة، إلا أنني كنت أحب أهل البيت عليهم السلام جملة، إلى أن مات يزيد بن عبد الله التميمي صاحب شهرورد ( شهرزور )، وكان من ملوك الأطراف....».

5- (5). بلاد الجبل: مدن بين آذربيجان وعراق العرب وخوزستان وفارس وبلاد ديلم (قاموس المحيط: ج 2 ص 389 «جبل»).



705. الغيبة، طوسی - با سندش به نقل از احمد بن یوسف شاشی -: محمد بن حسن کاتب مروزی برایم گفت: دو یست دینار برای حاجز و شاء فرستادم و این را برای امام زمان علیه السلام نوشتم. تویع وصول آن آمد و نوشته بود: «هزار دینار بدهکاری و دو یست دینار فرستاده ای» (1) و نیز گفته بود: «اگر می خواهی با کسی [از وکیلان ما] کار کنی، با ابو حسین اسدی در ری مرتبط باش».

پس از دو یا سه روز خبر وفات حاجز رسید و او را از مرگ وی آگاه کردم.

اندوهگین شد. به او گفتم: غصه نخور که در تویع، دو نشانه برای تو هست: یکی این که [بدون این که بگویی،] به تو اعلام کرده که مال، هزار دینار بوده است و دوم، این که به تو فرمان داده که با ابو حسین اسدی مرتبط باشی؛ چون از وفات قریب الوقوع حاجز، آگاه بوده است. (2)

706. الکافی - با سندش به نقل از بدر (3) غلام احمد بن حسن (4) -: به جبیل (5) رفتم، در حالی که معتقد به امامت [صاحب الامر علیه السلام] نبودم؛ اما آنها را عموماً دوست می داشتم، (6) تا آن که یزید بن عبد الله در گذشت. او در زمان بیماری اش وصیت کرده بود که اسب

ص: 339

---

1- (1). گویی فرستنده پول ها، تردیدی نسبت به حاجز داشته و همه پول ها را فرستاده است و به وسیله تویع و خبر غیبی امام عصر علیه السلام تردیدش زایل شده است.

2- (2). الغيبة، طوسی: ص 415 ح 392، بحار الأنوار: ج 51 ص 363. [1] نیز، ر. ک: همین دانش نامه: ص 373 ح 723.

3- (3). علامه مجلسی می گوید: «از خبر طولانی ای که نقل کردیم، معلوم می شود که صاحب داستان، احمد است نه بدر، و علاء بن رزق الله سند دیگری است که بر «جمعی از اصحاب» عطف شده است و سند دوم احمد نیامده است به خاطر وضوح مطلب یا از قلم ناسخ افتاده است».

4- (4). بدر و احمد بن حسن شناخته نیستند. در عیون المعجزات، «أحمد بن الحسين (الحسن) المادرائی» آمده است (ر. ک: ص 355 ح 715).

5- (5). بلاد جبل: شهرهایی هستند میان آذربایجان و عراق عرب و خوزستان و فارس و سرزمین دیلم....

6- (6). یعنی اولاد فاطمه یا علویان را دوست داشتم، را بدون آن که امام را از غیر او متمایز کنم.

بِالإِمَامَةِ، أَحِبُّهُمْ جُمْلَةً (1)، إِلَى أَنْ مَاتَ يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ (2)، فَأَوْصَى فِي عِلَّتِهِ أَنْ يُدْفَعَ الشَّهْرِيُّ (3) السَّمْنَدُ وَسَيِّفُهُ وَمِنْطَقَتُهُ إِلَى مَوْلَاهُ، فَخِفْتُ إِنْ أَنَا لَمْ أَدْفَعِ الشَّهْرِيَّ إِلَى إِذْكَوْتِكَيْنِ نَأْتِي مِنْهُ اسْتِخْفَافٌ، فَقَوِّمْتُ الدَّابَّةَ وَالسَّيْفَ وَالْمِنْطَقَةَ بِسَبْعِمِئَةِ دِينَارٍ فِي نَفْسِي وَلَمْ أَطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَدًا، فَإِذَا الْكِتَابُ قَدْ وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الْعِرَاقِ:

وَجَّهَ السَّبْعِمِئَةَ دِينَارٍ الَّتِي لَنَا قَبْلَكَ مِنْ ثَمَنِ الشَّهْرِيِّ وَالسَّيْفِ وَالْمِنْطَقَةِ.

707. الكافي: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ (أَحْمَدَ بْنِ) أَبِي عَلِيِّ بْنِ غِيَاثٍ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ، قَالَ: أَوْصَى يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بِدَابَّةٍ وَسَيْفٍ وَمَالٍ، وَأَنْفَذَ ثَمَنُ الدَّابَّةِ وَغَيْرُ ذَلِكَ وَلَمْ يُبْعَثِ السَّيْفُ، فَوَرَدَ: كَانَ مَعَ مَا بَعَثْتُمْ سَيْفٌ فَلَمْ يَصِلْ - أَوْ كَمَا قَالَ -.

708. الكافي: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ عِمْرَانَ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: كَانَ لِلنَّاحِيَةِ عَلَيَّ خَمْسَةُ مِئَةِ دِينَارٍ فَضِدْتُ بِهَا ذِرْعًا، ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي: لِي حَوَانِيْتُ اشْتَرَيْتُهَا بِخَمْسَةِ مِئَةِ وَثَلَاثِينَ دِينَارًا قَدْ جَعَلْتُهَا لِلنَّاحِيَةِ بِخَمْسَةِ مِئَةِ دِينَارٍ، وَلَمْ أَنْطِقْ بِهَا، فَكَتَبْتُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ: اقْبِضِ الْحَوَانِيَّتَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بِالْخَمْسِمِئَةِ دِينَارٍ الَّتِي لَنَا عَلَيْهِ.

ص: 340

1- (1). ضمير «أحبهم» لبني فاطمة أو العلويين «جملة» أي بدون تمييز الإمام منهم من غيره (مرآة العقول: ج 6 ص 191). [1]

2- (2). في الغيبة للطوسي: «[2] عبد الملك» بدل «عبد الله».

3- (3). قال الفيروز آبادي: الشهرية - بالكسر - : ضرب من البراذين (القاموس). والسمنند فرس له لون معروف. وفي مجمع البحرين: الشهوري والسمنند اسم فرس.

زردرنگ و شمشیر و کمر بند او به سه رویش (امام عصر علیه السلام) داده شود. من ترسیدم که اگر اسب را به اذکونکین (1) ندهم، از او به من گزندی برسد. از این رو، آن حیوان و شمشیر و کمر بند را پیش خودم هفتصد دینار برآورد کردم و آن را هم به کسی نگفتم. ناگاه از عراق برایم نامه آمد که: «هفتصد دیناری را که از بابت قیمت اسب و شمشیر و کمر بند نزد تو داریم، بفرست». (2)

707. الکافی - با سندش به نقل از احمد بن حسن - یزید بن عبد الله، مرکب و شمشیر و مالی را [برای امام عصر علیه السلام] وصیت کرد و بهای مرکب و غیر آن فرستاده شد؛ ولی شمشیر را نفرستادند. توقیع آمد: «با آنچه فرستاده بودید، شمشیری هم بوده که نرسیده است» یا مانند چنین چیزی. (3)

708. الکافی - با سندش به نقل از محمد بن هارون بن عمران همدانی (4) - پانصد دینار به ناحیه مقدسه بدهکار بودم و نمی توانستم ادا کنم. با خود گفتم: چند دکانی که پانصد و سی دینار خریده ام، به پانصد دینار برای ناحیه مقدسه قرار می دهم و این را بر زبان نیاوردم. [امام علیه السلام] به محمد بن جعفر نوشت: «دکان ها را از محمد بن هارون در برابر پانصد دیناری که به ذمه او داریم، بگیر». (5)

ص: 341

---

1- (1). اذکونکین بن ساتکین (با ذال یا زاء): از سرداران ترک حامی خلافت عباسی است. سال 272 و 291 ق، بر قم و ری چیره شد (ر.ک: مرآة العقول: ج 6 ص 191، تاریخ الطبری: ج 9 ص 549 و ج 10 ص 16، الکامل فی التاريخ: ج 4 ص 543).

2- (2). الکافی: ج 1 ص 522 ح 16، [1] الإرشاد: ج 2 ص 363، [2] كشف الغمّة: ج 2 ص 454، [3] عيون المعجزات: ص 13، بحار الأنوار: ج 51 ص 311 ح 34.

3- (3). الکافی: ج 1 ص 523 ح 22، [4] الإرشاد: ج 2 ص 365 ( [5] با سند صحیح، با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج 51 ص 299 ح 17. [6]

4- (4). محمد بن هارون بن عمران همدانی: نام وی در کتاب های رجال شناسی ذکر نشده است. شیخ صدوق، نام وی را در شمار کسانی آورده که بر معجزه امام زمان علیه السلام آگاه شده اند و او آنها را دیده است. مکاتباتی با امام علیه السلام داشته است که بر حسن او دلالت دارد (ر.ک: ج 5 ص 92 ح 810 «و این افراد»، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 7 ص 357 ش 14642).

5- (5). الکافی: ج 1 ص 524 ح 28، [7] الإرشاد: ج 2 ص 366، [8] الخرائج و الجرائح: ج 1 ص 472 ح 16، الصراط المستقیم: ج 2 ص 248 ح 13، [9] بحار الأنوار: ج 51 ص 294 ح 4. [10]

709. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبُو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ، قَالَ: كَانَتْ لِلْغَرِيمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَلَيَّ خَمْسَةَ مِئَةِ دِينَارٍ، فَأَنَا لِيَدَهُ بِبَغْدَادَ وَبِهَا رِيحٌ وَظُلْمَةٌ، وَقَدْ فَرَعْتُ فَرَعًا شَدِيدًا، وَفَكَّرْتُ فِيمَا عَلَيَّ وَلِي، وَقُلْتُ فِي نَفْسِي: حَوَانِيْتُ اشْتَرَيْتُهَا بِخَمْسَةِ مِئَةِ وَثَلَاثِينَ دِينَارًا وَقَدْ جَعَلْتُهَا لِلْغَرِيمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِخَمْسَةِ مِئَةِ دِينَارٍ، قَالَ: فَجَاءَنِي مَنْ يَتَسَلَّمُ مِنِّي الْحَوَانِيْتَ، وَمَا كَتَبْتُ إِلَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ أُطَلِّقَ بِهِ لِسَانِي، وَلَا أُخْبِرْتُ بِهِ أَحَدًا.

710. الكافي: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ شَاذَانَ النَّيْسَابُورِيِّ، قَالَ:

اجْتَمَعَ عِنْدِي خَمْسَةُ مِئَةِ دِرْهَمٍ تَنْقُصُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، فَأَنْفَتُ أَنْ أُبْعَثَ بِخَمْسَةِ مِئَةِ تَنْقُصُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، فَوَزَنْتُ مِنْ عِنْدِي عِشْرِينَ دِرْهَمًا وَبَعَثْتُهَا إِلَى الْأَسَدِيِّ، وَلَمْ أَكْتُبْ مَا لِي فِيهَا، فَوَزَدَ: وَصَلَتْ خَمْسُمِئَةِ دِرْهَمٍ، لَكِنْ مِنْهَا عِشْرُونَ دِرْهَمًا.

711. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّازِيِّ الْمَعْرُوفِ بِعَلَّانِ الْكُلَيْبِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ

709. کمال الدین - با سندش به نقل از محمد بن هارون - پانصد دینار از آن امام عصر علیه السلام به ذمه من بود. شعی تاریک و پرباد در بغداد بودم. خیلی ترسیده بودم و به بدهکاری ام و آنچه داشتم، می اندیشیدم. با خود گفتم: دکان هایی را که به پانصد و سی دینار خریده ام، به جای بدهی پانصد دیناری ام برای امام علیه السلام قرار می دهم.

کسی نزد من آمد و دکان ها را از من تحویل گرفت، با آن که چیزی به امام علیه السلام نوشته و زبان به آن نگشوده و هیچ کس را از قصدم آگاه نکرده بودم. (1)

710. الکافی - با سندش به نقل از محمد بن علی بن شادان نیشابوری - بیست درهم کمتر از پانصد درهم، نزد من جمع شد. نپسندیدم که پانصد درهم را ناقص بفرستم.

بیست درهم از خودم وزن کردم و آنها را برای اسدی فرستادم و نوشتم که بیست درهم از مال من در آن است. توقیع آمد: «پانصد درهم که بیست درهم آن از آن توست، رسید». (2)

711. کمال الدین - با سندش به نقل از محمد بن شادان بن نعیم نیشابوری (3) - نزد من مالی

ص: 343

- 
- 1- (1). کمال الدین: ص 492 ح 17، الثاقب فی المناقب: ص 598 ح 541 (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج 51 ص 331 ح 55.
- 2- (2). الکافی: ج 1 ص 523 ح 23، [1] الغیبة، طوسی: ص 416 ح 394، الإرشاد: ج 2 ص 365، [2] الصراط المستقیم: ج 2 ص 247 ح 11، [3] بحار الأنوار: ج 51 ص 363، [4]
- 3- (3). محمد بن شادان بن نعیم شاذانی نیشابوری: از وکلای ناحیه مقدسه بوده که امام علیه السلام را دیده اند و به معجزاتش آگاه شده اند. او معاصر کشی است و کشی، فراوان از وی با واسطه محمد بن مسعود روایت نقل کرده، یا به خط او نقل روایت کرده است. آیه الله خوبی می گوید: وی همان محمد بن احمد بن نعیم شاذانی است (ر.ک: ص 367 ح 719 و ج 5 ص 92 ح 813 «و این افراد»، رجال الطوسی: ص 402 ش 5895، معجم رجال الحدیث: ج 16 ص 26 ش 101777 و ص 29 ش 10178 و [5] ج 17 ص 184 ش 10965 و ص 352 ش 11328، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 7 ص 231 ش 13998 و ص 133 ش 13508 و ج 9 ص 84 ش 6417).

شاذان بن نعيم النيسابوري، قال: اجتمع عندي مال للغريم عليه السلام خمسمئة درهم، ينقص منها عشرون درهماً، فأنتفت أن أبعث بها ناقصة هذا المقدار، فأتممتها من عندي وبعثت بها إلى محمد بن جعفر ولم أكتب ما لي فيها، فأنفذ إلى محمد بن جعفر القبض، وفيه: «وصدلت خمسمئة درهم، لك منها عشرون درهماً».

712. كمال الدين: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رضي الله عنه، قال: حدثنا أبي، قال:

حدثنا محمد بن شاذان بن نعيم الشاذاني، قال: اجتمعت عندي خمسمئة درهم ينقص عشرين درهماً، فوزنت من عندي عشرين درهماً ودفعتهما إلى أبي الحسين الأسدي رضي الله عنه، ولم أعرفه أمر العشرين.

فورد الجواب: قد وصلت الخمسمئة درهم التي لك فيها عشرون درهماً.

قال محمد بن شاذان: أنفذت بعد ذلك مالاً ولم أفسر لمن هو. فورد الجواب:

وصل كذا وكذا، منه لفلان كذا، ولفلان كذا.

قال: وقال أبو العباس الكوفي: حمل رجل مالاً ليوصله، وأحب أن ينف على الدلالة.

فوقع عليه السلام: إن استرشدت ارشدت، وإن طلبت وجدت، يقول لك مولاك: إحمل ما معك، قال الرجل: فأخرجت مما معي سبعة دنانير بلا وزن وحملت الباقي.

فخرج التوقيع: يا فلان ردد السبعة دنانير التي أخرجتها بلا وزن، ووزنها سبعة دنانير وخمسة دنانير (1) وحبّة ونصف، قال الرجل: فوزنت الدنانير فإذا هي كما قال عليه السلام.

ص: 344

1- (1). يعادل كل دنانير سدس الدرهم وكان وزن الدينار آنذاك مختلفاً قليلاً ولم يكن على قيمة واحدة في الأقطار والحكومات المختلفة.

از آن امام عصر علیه السلام جمع شد که بیست درهم کمتر از پانصد درهم بود و پسندیده ندیدم که آن را با همین مقدار ناقص بفرستم. از مال خودم آن را کامل کردم و آن را برای محمد بن جعفر فرستادم و نوشتم که از مال من هم در آن است. محمد بن جعفر، قبض رسید را برایم که فرستاد، در آن نوشته بود: «پانصد درهم فرستاده بودی که بیست درهم آن، برای توست» (1).

712. کمال الدین - با سندش به نقل از محمد بن شادان بن نعیم شاذانی - چهارصد و هشتاد درهم [از مال امام علیه السلام] نزد من جمع شد. بیست درهم از خود به آن افزودم تا پانصد درهم کامل شود و آن را به ابو الحسین اسدی دادم [تا به امام علیه السلام برساند] و او را از بیست درهم افزوده آگاه نکردم. جواب رسید: «پانصد درمی که بیست درهمش از آن خودت بود، رسید».

پس از آن، مالی را فرستادم و بیان نکردم که از آن کیست. جواب رسید: «فلان مقدار رسید. این مقدار از آن فلانی و این مقدار، از آن فلان کس است».

ابو العباس کوفی گفت: مردی مالی را با خود آورد تا به امام علیه السلام برساند و دوست داشت نشانه ای هم از امامت امام ببیند. توقیع آمد که: «اگر در پی راه باشی، راه می یابی و اگر بجویی، می یابی. مولایت به تو می گوید: آنچه را با خود داری، بده».

آن مرد گفت: از میان آنچه همراه داشتم، شش دینار را بدون آن که وزن کنم، بیرون آوردم و بقیه را تحویل دادم. توقیع آمد که: «ای فلان! آن شش دیناری را که بدون وزن کردن بیرون کشیدی، باز گردان. وزن آنها هم شش دینار و پنج دانق (2) و یک و نیم حبه است».

ص: 345

---

1- (1). کمال الدین: ص 485 ح 5، دلائل الإمامة: ص 525 ح 497، الثاقب فی المناقب: ص 604 ح 552، بحار الأنوار: ج 51 ص 325 ح 44.

2- (2). هر دانق، یک ششم درهم است و وزن دینار در آن روزگار، اندکی متفاوت و در سرزمین های مختلف و حکومت های گوناگون، ناهمسان بوده است.

713. الكافي: الحسن بن علي العلوي، قال: أودع المجروح مرداس بن علي مالا للناحية، وكان عند مرداس مال لتميم بن حنظلة.

فورد علي مرداس: أنفذ مال تميم مع ما أودعك الشيرازي.

714. الثاقب في المناقب: عن أحمد بن أبي روح، قال: ووجهت إلى امرأة من أهل دینور، فأتيتها فقالت: يابن أبي روح، أنت أوثق من في ناحيتنا ديناً وورعاً، وإني أريد أن أودعك أمانةً وأجعلها في رقبتك تؤديها وتقوم بها.

فقلت: أفعل إن شاء الله.

فقالت: هذه دراهم في هذا الكيس المختوم، لا تحله ولا تنظر ما فيه حتى تؤديه إلى من يخبرك بما فيه، وهذا قرطى يساوي عشرة دنانير، وفيه ثلاث لؤلؤات تساوي عشرة دنانير، ولى إلى صاحب الزمان عليه السلام حاجة أريد أن يخبرني بها قبل أن أسأله عنها. فقلت: وما الحاجة؟ قالت: عشرة دنانير استقرضتها أمي في عرسى، ولا أدري ممن استقرضتها، ولا أدري إلى من أدفعها، فإن أخبرك بها فادفعها إلى من يأمرك به.

ص: 346



آن مرد گفت: دینارها را وزن کردم. همان بود که فرموده بود. (1)

713. الکافی - به نقل از حسن بن علی علوی (2) -: مجروح، (3) مالی از آن ناحیه مقدسه را به مرداس بن علی (4) سپرد و نزد مرداس، مالی هم از آن تمیم بن حنظله بود. پس، [از سوی امام علیه السلام] به مرداس چنین رسید: «مال تمیم را با آنچه [مجروح] شیرازی به تو سپرده است، بفرست». (5)

714. الثاقب فی المناقب - به نقل از احمد بن ابی روح (6) -: مرا به سوی زنی از اهالی دینور روانه کردند. نزد او آمدم. گفت: ای فرزند ابو روح! تو در منطقه ما، دیندارترین و پارساترین فرد مورد اعتمادی و من می خواهم امانتی را نزد تو بگذارم و بر عهده ات بنهم که آن را ادا و به آن قیام کنی.

گفتم: انجام می دهم، ان شاء الله.

گفت: این، درهم هایی در این کیسه سربسته است. آن را نگشای و به آنچه در آن است، منگر تا آن را به کسی برسانی که تو را از آنچه در آن است، آگاه کند، و

ص: 347

- 
- 1- (1). کمال الدین: ص 509 ح 38، بحار الأنوار: ج 51 ص 339 ح 65. نیز، ر.ک: الثاقب فی المناقب: ص 599 ح 545-546.
  - 2- (2). حسن بن علی علوی: آیه الله خویی، وی را با حسن بن علی بن حسن دینوری علوی، یکی دانسته است. ظاهراً از مشایخ کلینی است و در الکافی به نام حسن بن علی علوی و حسن بن علی هاشمی روایت دارد که ظاهراً همه یکی هستند (ر.ک: ص 175 ح 681 و 347 ح 713، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 3 ص 7 ش 3800، معجم رجال الحدیث: ج 6 ص 72 ش 3027، تجرید اُسَانیِد الکافی: ج 4 ص 126).
  - 3- (3). ظاهراً مجروح (/مجروح) از اهالی فارس (شیراز)، همانی است که شیخ صدوق، نام وی را در شمار کسانی آورده که بر معجزه امام زمان علیه السلام آگاه بوده اند و او آنها را دیده است و با امام علیه السلام مکاتبه داشته است (ر.ک: ج 5 ص 26 (بخش ششم/فصل یکم/مردی از فارس) و ص 95 ح 810 (و این افراد)).
  - 4- (4). مرداس بن علی: احتمال دارد با مرداس قزوینی، یکی باشد (ر.ک: ج 5 ص 95 ح 810 «و این افراد»)، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 7 ص 393 ش 14818-14819، معجم رجال الحدیث: ج 19 ص 125 ش 12240).
  - 5- (5). الکافی: ج 1 ص 523 ح 18. [1]
  - 6- (6). احمد بن ابی روح: از این حدیث به دست می آید که وی مورد عنایت امام علیه السلام و امین ایشان بوده است. برای اوتوقیع دیگری هم است (ر.ک: ص 225 ح 693، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 1 ص 249 ش 664).

قال: وكُنْتُ أَقُولُ بِجَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ فَقُلْتُ: هَذِهِ الْمِحْنَةُ بَيْنِي وَبَيْنَ جَعْفَرٍ.

فَحَمَلْتُ الْمَالَ وَخَرَجْتُ حَتَّى دَخَلْتُ بَغْدَادَ، فَأَتَيْتُ حَاجِزَ بْنَ يَزِيدَ الْوَشَّاءَ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَجَلَسْتُ.

فَقَالَ: أَلَيْكَ حَاجَةٌ؟

فَقُلْتُ: هَذَا مَالٌ دَفَعُ إِلَيَّ لِأَدْفَعُهُ إِلَيْكَ، أَخْبِرْنِي كَمْ هُوَ وَمَنْ دَفَعَهُ إِلَيَّ؟ فَإِنِ أَخْبَرْتَنِي دَفَعْتُهُ إِلَيْكَ. قَالَ: لَمْ أَوْمَرْ بِأَخْذِهِ، وَهَذِهِ رُقْعَةٌ جَاءَتْنِي بِأَمْرِكَ.

فَإِذَا فِيهَا:

لَا تَقْبَلْ مِنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي رَوْحٍ، وَتَوَجَّهْ بِهِ إِلَيْنَا، إِلَى سُرٍّ مِّنْ رَّأَى.

فَقُلْتُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، هَذَا أَجَلٌ شَدِيدٌ أَرَدْتُهُ، فَخَرَجْتُ بِهِ وَوَأْفَيْتُ سُرَّ مِّنْ رَّأَى، فَقُلْتُ: أَبْدَأُ بِجَعْفَرٍ، ثُمَّ تَفَكَّرْتُ وَقُلْتُ: أَبْدَأُ بِهِمْ، فَإِنِ كَانَتِ الْمِحْنَةُ مِنْ عِنْدِهِمْ وَإِلَّا مَضَيْتُ إِلَى جَعْفَرٍ.

فَدَنَوْتُ مِنْ بَابِ دَارِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَخَرَجَ إِلَيَّ خَادِمٌ فَقَالَ: أَنْتَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي رَوْحٍ؟

ص: 348

این، گوشواره من است که ده دینار می ارزد و سه مروارید در آن است که آنها نیز ده دینار می ارزند. درخواستی نیز از صاحب الزمان دارم که می خواهم پیش از آن که از او بپرسم، به من خبر دهد.

گفتم: درخواست چیست؟

گفت: مادرم ده دینار برای عروسی من قرض کرد و من نمی دانم از چه کسی قرض گرفته است و نمی دانم به چه کسی بازپس دهم. اگر او تو را از وی آگاه کرد، به همان کسی بده که او فرمانت می دهد.

من، قائل به امامت جعفر بن علی (جعفر کذاب) بودم. گفتم: این، آزمون میان من و جعفر باشد. مال را برداشتم و بیرون آمدم تا به بغداد رسیدم و نزد حاجز بن یزید و شَاء رفتم و بر او سلام دادم و نشستم. گفتم: آیا درخواستی داری؟

گفتم: این، مالی است که به من داده شده است تا آن را به تو بدهم. به من بگو چه قدر است و چه کسی آن را به من داده است؟ اگر به من خبر دادی، آن را به تو می دهم.

او گفت: من فرمان به گرفتنش ندارم و این، برگه ای است که برای کار تو به من رسیده است. در آن، نوشته بود: «از احمد بن ابی روح، چیزی نپذیر و او را به سوی ما، به سامرا بفرست».

گفتم: لا إله إلا الله. این، بزرگ ترین نشانه ای است که می خواستم!

بیرون آمدم و به سامرا رسیدم و گفتم: ابتدا به سراغ جعفر می روم و سپس اندیشیدم و گفتم: با ایشان آغاز می کنم. اگر آزمایش آنان درست از کار در آمد، که چه خوب، و گرنه به سراغ جعفر می روم.

به خانه امام عسکری علیه السلام نزدیک شده بودم که خادمی به سوی من آمد و گفت: تو احمد بن ابی روح هستی؟

قُلْتُ: نَعَمْ.

قَالَ: هَذِهِ الرُّقْعَةُ اقْرَأْهَا.

فَقَرَأْتُهَا، فَإِذَا فِيهَا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَابْنَ أَبِي رَوْحٍ، أَوْدَعْتِكَ حَايِلُ بِنْتُ الدَّيْرَانِيِّ كَيْسًا فِيهِ أَلْفُ دِرْهَمٍ بِرَعْمِكَ، وَهُوَ خِلَافٌ مَا تَطُنُّ، وَقَدْ أَدَيْتَ فِيهِ الْأَمَانَةَ، وَلَمْ تَفْتَحِ الْكَيْسَ وَلَمْ تَدْرِ مَا فِيهِ، وَإِنَّمَا فِيهِ أَلْفُ دِرْهَمٍ وَخَمْسُونَ دِينَارًا صِدْحًا حَاحًا، وَمَعَكَ قُرْطَانِ زَعَمَتِ الْمَرْأَةُ أَنَّهَا تُسَاوِي عَشْرَةَ دَنَانِيرَ صَدَّقْتَ مَعَ الْفَصِيحِ اللَّذِينَ فِيهِمَا، وَفِيهِمَا ثَلَاثُ حَبَاتٍ لَوْلَوْ شِءَ رَأَوْهَا بَعَشْرَةَ دَنَانِيرَ، وَهِيَ تُسَاوِي أَكْثَرَ، فَادْفَعُهُمَا إِلَى جَارِيَتِنَا فَلَانَةَ، فَإِنَّا قَدْ وَهَبْنَا لَهَا، وَصِرَ إِلَى بَغْدَادَ وَادْفَعِ الْمَالَ إِلَى حَاجِزٍ، وَخُذْ مِنْهُ مَا يُعْطِيكَ لِتَفْقَتِكَ إِلَى مَنْزِلِكَ.

فَأَمَّا الْعَشْرَةُ الدَّنَانِيرُ الَّتِي زَعَمْتَ أَنَّ أُمَّهَا اسْتَقْرَصَتْهَا فِي عُرْسِهَا وَهِيَ لَا تَدْرِ مَنْ صَاحِبُهَا وَلَا تَعْلَمُ لِمَنْ هِيَ، هِيَ لِكَلْثُومِ بِنْتِ أَحْمَدَ، وَهِيَ نَاصِبِيَّةٌ، فَتَحَرَّجَتْ أَنْ تُعْطِيَهَا، فَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تَقْسِمَ لَهَا فِي أَخْوَاتِهَا فَاسْتَأْذِنْتِنَا فِي ذَلِكَ، فَلْتُفَرِّقْهَا فِي ضِعْفِ أَخْوَاتِهَا.

وَلَا تَعُودَنَّ يَابْنَ أَبِي رَوْحٍ إِلَى الْقَوْلِ بِجَعْفَرٍ وَالْمِحْنَةِ لَهُ، وَارْجِعْ إِلَى مَنْزِلِكَ، فَإِنَّ عَدُوَّكَ قَدْ مَاتَ وَقَدْ أَوْرَثَكَ اللَّهُ (1) أَهْلَهُ وَمَالَهُ.

فَرَجَعْتُ إِلَى بَغْدَادَ، وَنَاوَلْتُ الْكَيْسَ حَاجِزًا، فَوَزَنَهُ فَإِذَا فِيهِ أَلْفُ دِرْهَمٍ صِدْحًا حَاحًا وَخَمْسُونَ دِينَارًا، فَنَاوَلَنِي ثَلَاثِينَ دِينَارًا، وَقَالَ: أَمَرْنَا بِدَفْعِهَا إِلَيْكَ لِتُنْفِقَ بِهَا، فَأَخَذْتُهَا وَأَنْصَرَفْتُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي نَزَلْتُ فِيهِ، فَإِذَا أَنَا بِفَيْحٍ (2) قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْمَنْزِلِ يُخْبِرُنِي

ص: 350

1- (1). وفي بحار الأنوار: «[1] فَإِنَّ عَمَّكَ قَدْ مَاتَ، وَقَدْ رَزَقَكَ اللَّهُ» بدل «فَإِنَّ عَدُوَّكَ قَدْ مَاتَ، وَقَدْ أَوْرَثَكَ اللَّهُ».

2- (2). الفيج: اشتق من الفارسية، وهو رسول السلطان على رجله. والفائج من الأرض: ما اتسع منها بين جبلين، وجمعه فوائج (كتاب العين: ج 6 ص 189 «[2] فيج»).

گفتم: آری.

گفت: این برگه را بخوان.

آن را خواندم در آن، نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. ای فرزند ابوروح! حایل، دختر دیرانی، کیسه ای نزد تو امانت نهاده است که ادعا می کنی هزار درهم در آن است و آن، خلاف گمان توست و تو امانت را ادا نمودی و کیسه را نگشوده و نمی دانی در آن چیست. در آن، هزار درهم و پنجاه دینار صحیح [و کامل و بدون غش] است و دو گوشواره همراه توست که زن ادعا می کند ده دینار می ارزد، که با دو نگین آنها، درست می گوید، و سه دانه مروارید در آن دو گوشواره است که ده دینار خریده است؛ ولی بیشتر می ارزد. آنها را به فلان کنیزمان بده که ما آن دو را به او بخشیدیم و به بغداد برو و مال را به حاجز بده و به اندازه هزینه رسیدن به خانه ات، از او بگیر.

و اما ده دیناری که گفته است مادرش در عروسی او قرض گرفته و وی نمی داند که صاحبش کیست و نمی داند از آن کیست، از آن کلثوم دختر احمد است و او ناصبی (دشمن اهل بیت) است و از دادن مال به او خودداری کرده است. اگر دوست دارد آن را میان خواهرانش قسمت کند و از ما اجازه می خواهد، [اجازه می دهیم که] آن را میان خواهران [دینی] کم توانش توزیع کند.

ای فرزند ابوروح! به اعتقاد امامت جعفر، باز نگردد و او را نیازمون؛ بلکه به منزل خویش باز گرد که دشمنت مرده و خداوند، اهل و دارایی او را ارث تو کرده است.»

من به بغداد باز گشتم و کیسه را به حاجز دادم و او آن را وزن کرد. هزار درهم و پنجاه دینار صحیح در آن بود. سی دینار به من داد و گفت: به ما فرمان داده است تا آن را برای هزینه ات، به تو بدهیم. من آن را گرفتم و به جایی که در آن فرود آمده بودم، باز گشتم که ناگهان پیکی پیاده از خانه ام رسید و به من خبر داد که پدرزنم مرده است و اهل من گفته اند که به سوی آنها باز گردم. باز گشتم و دیدم او مرده

بِأَنَّ حَمَوِي قَد ماتَ، وَأَنَّ أَهْلِي أَمْرُونِي بِالْإِنصِرافِ إِلَيْهِمْ، فَرَجَعْتُ فَإِذا هُوَ قَد ماتَ، وَوَرِثْتُ مِنْهُ ثَلَاثَةَ أَلْفِ دِينَارٍ وَمِئَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ. وَفِي ذَلِكَ أَيْضاً عِدَّةُ آيَاتٍ.

715. دلائل الإمامة: حَدَّثَنِي أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْمُقْرِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ سَابُورٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَيَّوَانَ السَّرَّاجِ الْقَاسِمِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ [مُحَمَّدِ] الدَّيْنَوْرِيِّ السَّرَّاجِ، الْمُكَنَّى بِأَبِي الْعَبَّاسِ، الْمُلقَّبُ بِاسْتارِهِ، قَالَ: انصَرَفْتُ مِنْ أَرْدَبِيلَ إِلَى الدَّيْنَوْرِ (1) أَرِيدُ الْحَجَّ، وَذَلِكَ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَنَةِ أَوْ سَنَتَيْنِ، وَكَانَ النَّاسُ فِي حَيْرَةٍ، فَاسْتَبْشَرَ أَهْلُ الدَّيْنَوْرِ بِمُوفَاتِي، وَاجْتَمَعَ الشَّيْعَةُ عِنْدِي، فَقَالُوا: قَدْ اجْتَمَعَ عِنْدَنَا سِتَّةٌ عَشَرَ أَلْفَ دِينَارٍ مِنْ مَالِ الْمَوَالِي، وَنَحْتَاجُ أَنْ تَحْمِلَهَا مَعَكَ، وَتَسَلِّمَهَا بِحَيْثُ يَجِبُ تَسْلِيمُهَا. قَالَ: فَقُلْتُ: يَا قَوْمُ، هَذِهِ حَيْرَةٌ، وَلَا نَعْرِفُ الْبَابَ فِي هَذَا الْوَقْتِ. قَالَ: فَقَالُوا: إِنَّمَا اخْتَرْنَاكَ لِحَمْلِ هَذَا الْمَالِ لِمَا نَعْرِفُ مِنْ ثِقَّتِكَ وَكَرَمِكَ، فَاحْمِلْهُ عَلَيَّ أَلَّا تُخْرِجَهُ مِنْ يَدَيْكَ إِلَّا بِحُجَّةٍ.

قَالَ: فَحَمَلْتُ إِلَيَّ ذَلِكَ الْمَالُ فِي صَهْرٍ بِاسْمِ رَجُلٍ رَجُلٍ، فَحَمَلْتُ ذَلِكَ الْمَالَ وَخَرَجْتُ، فَلَمَّا وَافَيْتُ قَرْمِيسِينَ (2)، وَكَانَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ مُقِيمًا بِهَا، فَصَبَرْتُ إِلَيْهِ مُسَلِّمًا، فَلَمَّا لَقِينِي اسْتَبْشَرَ بِي، ثُمَّ أَعْطَانِي أَلْفَ دِينَارٍ فِي كَيْسٍ، وَتَخَوْتُ ثِيَابٍ مِنْ

ص: 352

1- (1). كانت دینور، من المدن العامرة القريبة من کرمانشاه، و التي دمّرت على إثر هجوم تیمور الگورکانی.

2- (2). بلد معروف وهو تعریب کرمانشاه.

است و سه هزار دینار و صد درهم از او به ارث برده ام و در این ماجرا چند نشانهٔ دیگر هم بود. (1)

715. دلائل الإمامة - با سندش به نقل از احمد بن محمد دینوری سراج، (2) ملقب به «استاره» - از اردبیل به دینور (3) باز گشتم و قصد حج داشتم و این بعد از درگذشت امام عسکری علیه السلام به فاصلهٔ یک یا دو سال بود و مردم در حیرت و سرگردانی [در بارهٔ جانشین امام علیه السلام] بودند. اهل دینور از رسیدن من خوش حال شدند و شیعیان، نزد من گرد آمدند و گفتند: شانزده هزار دینار از اموال دوستداران امام علیه السلام نزد ما جمع شده است و نیاز داریم آنها را با خودت ببری و به جایی که واجب است، بدهی.

گفتم: ای قوم! این [زمان]، دوران حیرت است و ما درگاه (باب) امام را در این روزگار نمی شناسیم.

آنها گفتند: ما تو را برای بردن این مال برگزیده ایم؛ چون از وثوق و بزرگواری ات اطلاع داشتیم. آن را ببر و بکوش تا آن را جز با دلیل [بر امامت] تحویل ندهی.

آن مال را در کیسه هایی که هر کدام به نام مردی بود، برایم آوردند. آنها را برداشتم و بیرون آمدم. هنگامی که به قرمیسین (کرمانشاه) رسیدم، نزد احمد بن حسن که مقیم آن جا بود، رفتم و بر او سلام دادم و چون مرا دید، خوش حال شد و

ص: 353

- 
- 1- (1). الثاقب فی المناقب: ص 594 ح 537، الخرائج و الجرائح: ج 2 ص 701 ح 17، إثبات الهداة: ج 7 ص 349 ح 126، مدینه المعاجز: ج 8 ص 170 ح 2770، [1] فرج المهموم: ص 257، [2] بحار الأنوار: ج 51 ص 295. [3]
- 2- (2). ابو العباس احمد بن محمد دینوری سراج، ملقب به استونه یا استاره: شیخ طوسی، او را در باب راویانی آورده که از ائمه علیهم السلام روایت نقل نکرده اند. او مورد لطف امام حجت منتظر قرار گرفت. شیعیان، او را امین در 16000 دینار با اجناس فراوان قرار دادند و او آنها را به فرمان امام علیه السلام، به کسی رساند که امام علیه السلام تعیین فرموده بود (ر.ک: رجال الطوسی: ص 407 ش 5922، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 1 ص 313 ش 961 و ص 436 ش 1540).
- 3- (3). دینور، از شهرهای آباد نزدیک کرمانشاه بوده است که در حملهٔ تیمور گورکانی ویران شد.

ألوانٍ معتمة (1)، لم أعرف ما فيها، ثم قال لي أحمد د: إحمل هذا معك، ولا تخرجه عن يدك إلا بحجة. قال: فقَبَضْتُ مِنْهُ الْمَالَ وَالتُّخُوتَ بِمَا فِيهَا مِنَ الثِّيَابِ. فَلَمَّا وَرَدْتُ بَغْدَادَ لَمْ يَكُنْ لِي هِمَّةٌ غَيْرَ الْبَحْثِ عَمَّنْ اشِيرَ إِلَيْهِ بِالنِّيَابَةِ، فَقِيلَ لِي: إِنَّ هَاهُنَا رَجُلًا يُعْرَفُ بِالْبَاقَطَانِيِّ يَدَّعِي بِالنِّيَابَةِ، وَآخَرَ يُعْرَفُ بِإِسْحَاقِ الْأَحْمَرِ يَدَّعِي بِالنِّيَابَةِ، وَآخَرَ يُعْرَفُ بِأَبِي جَعْفَرِ الْعَمْرِيِّ يَدَّعِي بِالنِّيَابَةِ.

قال: فَبَدَأْتُ بِالْبَاقَطَانِيِّ، فَصَدِرْتُ إِلَيْهِ، فَوَجَدْتُهُ سَبَّاحًا بَهِيًّا لَهُ مَرْوَةٌ ظَاهِرَةٌ، وَفَرَسٌ عَرَبِيٌّ، وَغِلْمَانٌ كَثِيرٌ، وَيَجْتَمِعُ عِنْدَهُ النَّاسُ يَتَنَاظَرُونَ. قَالَ: فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ، وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَحَّبَ وَقَرَّبَ وَبَرَّ وَسَرَّ. قَالَ: فَأَطَلْتُ الْقُعُودَ إِلَى أَنْ خَرَجَ أَكْثَرُ النَّاسِ، قَالَ: فَسَأَلَنِي عَنْ حَاجَتِي، فَعَرَفْتُهُ أَنِّي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الدِّينُورِ، وَمَعِيَ شَيْءٌ مِنَ الْمَالِ، أَحْتَاجُ أَنْ أَسَلِّمَهُ. قَالَ: فَقَالَ لِي: إِحْمِلْهُ. قَالَ: فَقُلْتُ: أُرِيدُ حُجَّةً.

قال: تَعُودُ إِلَيَّ فِي غَدٍ. قَالَ: فَعُدْتُ إِلَيْهِ مِنَ الْغَدِ فَلَمْ يَأْتِ بِحُجَّةٍ، وَعُدْتُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ فَلَمْ يَأْتِ بِحُجَّةٍ.

قال: فَصَدِرْتُ إِلَى إِسْحَاقِ الْأَحْمَرِ، فَوَجَدْتُهُ شَابًّا نَظِيفًا، مَنَزِلُهُ أَكْبَرُ مِنْ مَنَزِلِ الْبَاقَطَانِيِّ، وَفَرَسُهُ وَلباسُهُ وَمَرْوَتُهُ أُسْرَى، وَغِلْمَانُهُ أَكْثَرُ مِنْ غِلْمَانِهِ، وَيَجْتَمِعُ عِنْدَهُ مِنَ النَّاسِ أَكْثَرُ مِمَّا يَجْتَمِعُونَ عِنْدَ الْبَاقَطَانِيِّ. قَالَ: فَدَخَلْتُ وَسَلَّمْتُ، فَرَحَّبَ وَقَرَّبَ، قَالَ: فَصَدِرْتُ إِلَى أَنْ خَفَّ النَّاسُ، قَالَ: فَسَأَلَنِي عَنْ حَاجَتِي، فَقُلْتُ لَهُ كَمَا

ص: 354



هزار دینار در یک کیسه و چند جامه دان تیره رنگ به من داد که نمی دانستم در آنها چیست. سپس احمد به من گفت: اینها را با خودت ببر و جز با دلیل [بر امامت گیرنده]، تحویل نده.

من، آن مال و چند جامه دان را گرفتم و چون وارد بغداد شدم، اهتمامی جز کاوش در باره کسی که به نیابت او اشاره شده است، نداشتم. به من گفته شد:

این جا مردی به نام باقطنی است که ادعای نیابت دارد و مردی دیگر به نام اسحاق احمر است که او نیز ادعای نیابت می کند و مردی هم به نام ابو جعفر عمری که او نیز چنین ادعایی دارد.

من از باقطنی آغاز کردم. پیش او رفتم و او را پیرمردی جدّاب و باشخصیت و خوش پوش دیدم که اسبی عربی و غلامان زیادی داشت و مردم فراوانی نزد او گرد آمده بودند و با هم گفتگو می کردند. بر او وارد شدم و سلام دادم و او به من خوشامد گفت و مرا به نزدیک خود برد و نیکی کرد و خوش حال ساخت. من نشستن را طول دادم تا آن که بیشتر مردم رفتند و او از حاجتم پرسید. به او اطلاع دادم که: اهل دینور هستم و مالی به همراه دارم که می خواهم [به حجّت] بدهم.

او به من گفت: آن را بیاور.

من گفتم: حجّتی [دلالت کننده بر نیابت] می خواهم.

گفت: فردا دوباره نزد من بیا. من فردایش نزد او باز گشتم؛ امّا حجّتی نیاورد و روز سوم هم نزد او باز گشتم؛ امّا حجّتی ارائه نکرد.

من نزد اسحاق احمر رفتم و او را جوانی پاکیزه یافتم که خانه اش از خانه باقطنی بزرگ تر بود و اسب و لباس و تجملاتش ارزشمندتر و غلامانش از او بیشتر بودند و مردم فراوان تری از آنچه نزد باقطنی گرد آمده بودند، نزد او بودند. داخل شدم و سلام دادم و او خوشامد گفت و مرا نزدیک خود برد و من صبر کردم تا مردم،

قُلْتُ لِلْباقِطَانِيَّ، وَعُدْتُ إِلَيْهِ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، فَلَمْ يَأْتِ بِحُجَّةٍ.

قَالَ: فَصِيرْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ الْعَمَرِيِّ، فَوَجَدْتُهُ شَيْخاً مُتَوَاضِعاً، عَلَيْهِ مُبَطَّنَةٌ (1) بِيضَاءُ، قَاعِدٌ عَلَى لَيْدٍ (2)، فِي بَيْتٍ صَ غَيْرٍ، لَيْسَ لَهُ غِلْمَانٌ، وَلَا لَهُ مِنَ الْمُرُوءَةِ وَالْفَرَسِ مَا وَجَدْتُ لِعَیْرِهِ. قَالَ: فَسَلَّمْتُ، فَرَدَّ جَوَابِي وَأَدْنَانِي، وَسَطَّ مِنِّي (3)، ثُمَّ سَأَلَنِي عَنِ حَالِي، فَعَرَفْتُهُ أَنِّي وَافَيْتُ مِنَ الْجَبَلِ، وَحَمَلْتُ مَالاً. قَالَ: فَقَالَ: إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ يَصِلَ هَذَا الشَّيْءُ إِلَى مَنْ يَجِبُ أَنْ يَصِلَ إِلَيْهِ، يَجِبُ أَنْ تَخْرُجَ إِلَى سُرَّرٍ مِنْ رَأْيِ، وَتَسْأَلَ دَارَ ابْنِ الرِّضَا، وَعَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ الْوَكِيلِ - وَكَانَتْ دَارُ ابْنِ الرِّضَا عَامِرَةً بِأَهْلِهَا - فَإِنَّكَ تَجِدُ هُنَاكَ مَا تُرِيدُ.

قَالَ: فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، وَمَضَيْتُ نَحْوَ سُرَّرٍ مِنْ رَأْيِ، وَصِيرْتُ إِلَى دَارِ ابْنِ الرِّضَا، وَسَأَلْتُ عَنِ الْوَكِيلِ، فَذَكَرَ الْبَوَّابُ أَنَّهُ مُسْتَعْلٍ فِي الدَّارِ، وَأَنَّهُ يَخْرُجُ أَيْفَاءً، فَتَعَدْتُ عَلَى الْبَابِ أَنْتَظِرُ خُرُوجَهُ، فَخَرَجَ بَعْدَ سَاعَةٍ، فَتَمَّتْ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، وَأَخَذَ بِيَدِي إِلَى بَيْتِ كَانَ لَهُ، وَسَأَلَنِي عَنِ حَالِي، وَعَمَّا وَرَدْتُ لَهُ، فَعَرَفْتُهُ أَنِّي حَمَلْتُ شَيْئاً مِنَ الْمَالِ مِنْ نَاحِيَةِ الْجَبَلِ، وَأَحْتَاجُ أَنْ أَسْأَلَ لِمَهُ بِحُجَّةٍ. قَالَ: فَقَالَ: نَعَمْ. ثُمَّ قَدَّمَ إِلَيَّ طَعَاماً، وَقَالَ لِي: تَغَدَّ بِهَذَا وَاسْتَرِحْ، فَإِنَّكَ تَعَبٌ، وَأَنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ صَلَاةِ الْأُولَى سَاعَةٌ، فَإِنِّي أَحْمِلُ إِلَيْكَ مَا تُرِيدُ.

قَالَ: فَأَأْكَلْتُ وَنِمْتُ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الصَّلَاةِ نَهَضْتُ وَصَلَّيْتُ، وَذَهَبْتُ إِلَى الْمَشْرَعَةِ، فَاعْتَسَلْتُ وَانصَرَفْتُ إِلَى بَيْتِ الرَّجُلِ، وَمَكَثْتُ إِلَى أَنْ مَضَى مِنَ اللَّيْلِ

ص: 356

1- (1). المبطنة: ما ينتطق به، وهي إزار له حجرة.

2- (2). اللبد: ضرب من البسط (انظر: لسان العرب: ج 3 ص 386 «البد»).

3- (3). بسط فلان من فلان: أزال منه الاحتشام وعوامل الخجل.

کم شونند. او از حاجتم پرسید و من آنچه را برای باقطنی گفته بودم، گفتم و پس از سه روز نزد او باز گشتم؛ ولی حجّتی نیاورد.

سپس نزد ابو جعفر عمری رفتم. او را پیر مردی فروتن یافتم. شلواری کمر بنددار پوشیده و بر نمدی در اتاقی کوچک نشسته بود. نه غلامی داشت و نه آن اسب و تجملاتی که در دیگران یافتم. سلام دادم. جوابم را داد و مرا نزدیک خود برد و تشریفات را کنار گذاشت و از حالم پرسید. به او اطلاع دادم که از کوهستان (همدان) آمده ام و مالی آورده ام. گفتم: اگر دوست داری که این مال به کسی برسد که واجب است برسد، لازم است که به سامرا بروی و از خانه ابن الرضا علیه السلام بپرسی و نیز از فلانی فرزند فلانی که وکیل است. خانه ابن الرضا علیه السلام ساکنانی دارد و از آن افرادی که می خواهی، کسی در آن جا هست.

من از نزد او خارج شدم و به سامرا به خانه ابن الرضا رفتم و از وکیل پرسیدم.

دربان گفتم: او در خانه مشغول است و به زودی بیرون می آید. من بر در خانه نشستم و منتظر بیرون آمدنش شدم که پس از مدّتی آمد. من برخاستم و بر او سلام دادم و او دستم را گرفت و به اتاقش برد و از حالم پرسید و نیز از هدفی که به خاطر آن، بر او وارد شده بودم.

به او اطلاع دادم: مالی از ناحیه کوهستان (همدان) آورده ام و نیازمندم که آن را با نشانه [ای که گویای امامت است]، تحویل دهم.

گفتم: آری. سپس خوراکی پیش من نهاد و گفتم: این را بخور و استراحت کن که تو خسته ای. تا نماز اول، مدّتی باقی است و من حجّتی را که می خواهی، برایت می آورم.

من [چیزی] خوردم و خوابیدم و وقت نماز برخاستم و نماز خواندم و به شهر رفتم و غسل کردم و به خانه آن مرد باز گشتم. درنگ کردم تا یک چهارم شب سپری شد. او نزد من آمد و با خود، کاغذ [لوله شده ای] داشت که در آن،

رُبْعُهُ، فَجَاءَنِي وَمَعَهُ دَرَجٌ فِيهِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَإِنِّي أَحْمَدُ بَنُ مُحَمَّدِ الدِّينَوْرِيِّ، وَحَمَلَ سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفَ دِينَارٍ، وَفِي كَذَا وَكَذَا صُرَّةً، فِيهَا صُرَّةُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ كَذَا وَكَذَا دِينَاراً، وَصُرَّةُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ، وَكَذَا دِينَاراً، وَصُرَّةُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ كَذَا وَكَذَا دِينَاراً، وَصُرَّةُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ كَذَا وَكَذَا دِينَاراً، وَصُرَّةُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ كَذَا وَكَذَا دِينَاراً، وَصُرَّةُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ كَذَا وَكَذَا دِينَاراً.

قَالَ: فَوَسَّوَسَ لِي الشَّيْطَانُ أَنَّ سَيِّدِي (1) أَعْلَمُ بِهَذَا مِنِّي، فَمَا زِلْتُ أَقْرَأُ ذِكْرَ صُرَّةِ صُرَّةِ (2) وَذَكَرَ صَاحِبِهَا، حَتَّى أَتَيْتُ عَلَيْهَا عِنْدَ آخِرِهَا، ثُمَّ ذَكَرْتُ: قَدْ حَمَلَ مِنْ قَرْمِيسِينَ مِنْ عِنْدِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمَادِرَائِيِّ أَخِي الصَّوَّافِ كَيْساً فِيهِ أَلْفُ دِينَارٍ وَكَذَا وَكَذَا تَخْتاً ثِيَاباً، مِنْهَا ثَوْبٌ فُلَانِيٌّ، وَثَوْبٌ لَوْنُهُ كَذَا، حَتَّى نَسَبَ الثِّيَابَ إِلَى آخِرِهَا بِأَنْسَابِهَا وَالْوَانِهَا.

قَالَ: فَحَمَلْتُ اللَّهُ وَشَكَرْتُهُ عَلَى مَا مَنَّنَ بِهِ عَلَيَّ مِنْ إِزَالَةِ الشَّكِّ عَن قَلْبِي، وَأَمَرَ بِتَسْلِيمِ جَمِيعِ مَا حَمَلْتُهُ إِلَى حَيْثُ مَا يَأْمُرُنِي أَبُو جَعْفَرِ الْعَمْرِيِّ، قَالَ: فَانصَرَفْتُ إِلَى بَعْدَادَ وَصِرْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ الْعَمْرِيِّ. قَالَ: وَكَانَ خُرُوجِي وَانصِرَافِي فِي ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ.

قَالَ: فَلَمَّا بَصُرْتُ بِي أَبُو جَعْفَرِ الْعَمْرِيُّ قَالَ لِي: لِمَ لَمْ تَخْرُجْ؟ فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، مِنْ سُرٍّ مَن رَأَى انصَرَفْتُ.

قَالَ: فَأَنَا أَحَدُتُ أَبَا جَعْفَرٍ بِهَذَا، إِذْ وَرَدَتْ رُقْعَةٌ عَلَى أَبِي جَعْفَرِ الْعَمْرِيِّ مِنْ مَوْلَانَا (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ)، وَمَعَهَا دَرَجٌ مِثْلُ الدَّرَجِ الَّذِي كَانَ مَعِي، فِيهِ ذِكْرُ الْمَالِ وَالثِّيَابِ،

ص: 358

1- (1). فِي بَحَارِ الْأَنْوَارِ: « [1] فَقُلْتُ: إِنَّ سَيِّدِي ».

2- (2). فِي بَحَارِ الْأَنْوَارِ: « [2] ذِكْرُهُ صُرَّةُ صُرَّةً ».

نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. احمد بن محمد دینوری رسید و شانزده هزار دینار در فلان تعداد کیسه آورده است که کیسه فلانی با فلان مقدار دینار، و کیسه فلانی با فلان مقدار دینار و... (همه کیسه ها را نام برده بود) و نیز کیسه فلانی، پسر فلانی ذراع، شانزده دینار در آن است».

شیطان، مرا وسوسه کرد که [چگونه] سرورم از من به این آگاه تر است؟! پس پیوسته یک یک کیسه ها و صاحبان آن را می خواندم تا آنها را به آخر رساندم. سپس ذکر کرده بود: «از کرمانشاه، از احمد بن حسن مادرایی، (1) برادر پشم فروشم، نیز کیسه ای با هزار دینار آورده است و نیز این تعداد جامه دان که در آن، فلان لباس و لباسی با رنگ فلان است» و لباس ها را تا انتها، با ویژگی و رنگشان توصیف کرده بود.

خدا را ستودم و شکر کردم که بر من منت نهاد و شک را از قلبم زدود. او به من فرمان داد که همه آنچه را با خود آورده بودم، به جایی تحویل دهم که ابو جعفر عمری به من می گوید. به بغداد باز گشتم و نزد ابو جعفر عمری رفتم، و رفت و باز گشتم [تنها] سه روز طول کشیده بود. هنگامی که ابو جعفر عمری مرا دید، به من گفت: پس چرا هنوز نرفته ای؟ گفتم: سرورم! از سامرا می آیم.

من با ابو جعفر در این باره گفتگو می کردم که برگه ای از مولایمان - درودهای خدا بر او باد - به ابو جعفر عمری رسید که نوشته ای مانند همان نوشته من همراهش

ص: 359

---

1- (1). احمد بن حسن بن (ابی) حسن (احسین) مادرایی (/مادرانی) کاتب اذکوتکین: همان کسی است که کیسه ای حاوی هزار دینار و مقداری لباس توسط احمد بن محمد دینوری سراج، خدمت امام زمان علیه السلام فرستاد. گفته شده است که وی مذهب تشیع را در ری رواج داد و دستور داد فضائل اهل بیت علیهم السلام را بنویسند. او پیش از این، کارگزار کوتکین بن تکین ترک بود. لقب وی را «مادرانی» منسوب به مادران گفته اند. ظاهراً مادرنا از توابع بصره است (ر.ک: ص: 339 ح 706 و ج 5 ص 55 «بخش ششم/فصل دوم/ارشیق»، الکنی و الألقاب: ج 3 ص 130، [1] مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 1 ص 282 ش 825، المحاسن: ج 1 ص 42-44 (ترجمه مؤلف)، الکامل فی التاریخ: ج 4 ص 451.

وأمر أن يُسَلَّم جميع ذلك إلى أبي جعفر مُحَمَّد بن أحمد بن جعفر القَطَّانِ القُمَّيِّ، فَلَبَسَ أبو جعفر العَمْرِيُّ ثِيَابَهُ، وقال لي: احمِل ما مَعَكَ إلى مَنْزِلِ مُحَمَّد بن أحمد بن جعفر القَطَّانِ القُمَّيِّ. قال: فَحَمَلْتُ المَالَ وَالثِّيَابَ إلى مَنْزِلِ مُحَمَّد بن أحمد بن جعفر القَطَّانِ، وَسَلَّمْتُهَا، وَخَرَجْتُ إلى الحَجِّ. فَلَمَّا انصَرَفْتُ إلى الدِّيْنَوْرِ اجْتَمَعَ عِنْدِي النَّاسُ، فَأَخْرَجْتُ الدَّرَجَ الَّذِي أَخْرَجَهُ وَكَيْلُ مَوْلَانَا-صَدَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ-إِلَيَّ، وَقَرَأْتُهُ عَلَى القَوْمِ، فَلَمَّا سَمِعَ ذِكْرَ الصُّرَّةِ بِاسْمِ الدَّرَاعِ سَقَطَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، فَمَا زِلْنَا نَعْلَلُهُ حَتَّى أَفَاقَ، فَلَمَّا أَفَاقَ سَجَدَ شُكْرًا لِلّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَقَالَ: الحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِالهِدَايَةِ، الْآنَ عَلِمْتُ أَنَّ الأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ هَذِهِ الصُّرَّةُ دَفَعَهَا-وَاللّهِ-إِلَيَّ هَذَا الدَّرَاعُ، وَلَمْ يَقِفْ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

قال: فَخَرَجْتُ وَلَقِيتُ بَعْدَ ذَلِكَ بِدَهْرٍ أبا الحَسَنِ المادْرَائِيَّ، وَعَرَفْتُهُ الحَبْرَ، وَقَرَأْتُ عَلَيْهِ الدَّرَجَ، قال: يَا سَيِّدِي بِحَانَ اللّهِ، مَا سَدَّ كَكْتُ فِي شَيْءٍ، فَلَا تَشْكَنَّ فِي أَنَّ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُخْلِي أَرْضَهُ مِنْ حُجَّةٍ.

اعلم أَنَّهُ لَمَّا عَزَا إِذْ كُوتِكَيْنِ يَزِيدَ بنَ عَبْدِ اللّهِ بِسَهْرَوْرَدَ (1)، وَظَفَرَ بِبِلَادِهِ وَاحْتَوَى عَلَى خَزَائِنَتِهِ، صَارَ إِلَيَّ رَجُلٌ، وَذَكَرَ أَنَّ يَزِيدَ بنَ عَبْدِ اللّهِ جَعَلَ الفَرَسَ الفُلَانِيَّ وَالسَّيْفَ الفُلَانِيَّ فِي بَابِ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قال: فَجَعَلْتُ أَتَقُلُّ خَزَائِنَ يَزِيدَ بنَ عَبْدِ اللّهِ إِلَى

ص: 360

---

1- (1). سهرورد: بلدة قريبة من زنجان بالجبال ( معجم البلدان: ج 3 ص 289 ). [1] وراجع القصة في تاريخ الأمم و الملوك للطبرسي: ج 9 ص 549 و ج 10 ص 16.

بود و در آن، پول ها و لباس ها را ذکر نمود و دستور داده بود همه آنها را به ابو جعفر محمد بن احمد بن جعفر قطن قمی بدهم. ابو جعفر عمری، لباسش را پوشید و به من گفت:

آنچه را با خود داری، به منزل محمد بن احمد بن جعفر قطن ببر.

پول و لباس ها را به منزل محمد بن احمد بن جعفر قطن (1) بردم و به او تحویل دادم و برای حج بیرون آمدم. هنگامی که به دینور باز گشتم، مردم گرد من جمع شدند و من نوشته ای را که وکیل مولایمان- دروهای خدا بر او باد- برای من آورده بود، بیرون آوردم و برای مردم خواندم. هنگامی که او (جمع کننده و تحویل دهنده اموال مردم) شنید که از کیسه ذراع [در آن توقیع] نام برده اند، بی هوش شد و ما مداوایش کردیم تا به هوش آمد.

هنگامی که به هوش آمد، سجده شکر گزارد و گفت: ستایش، ویژه خدایی است که بر ما منت نهاد و هدایمان کرد. اکنون دانستم که زمین، از حجت، خالی نمی ماند. به خدا سوگند، این کیسه را این ذراع به من داده است و جز خداوند، از آن آگاه نبود.

بیرون آمدم و پس از مدتی طولانی، ابو الحسن مادرایی را دیدم و ماجرا را به او اطلاع دادم و نامه را برای او خواندم. گفت: وای! سبحان الله! در هر چه شک می کنی، در این شک نکن که خداوند، زمینش را از حجت، خالی نمی گذارد. بدان هنگامی که اذکوتکین با یزید بن عبد الله در سهرورد (2) جنگید و بر سرزمینش چیره شد و خزانه اش را در اختیار گرفت، مردی نزد من آمد و گفت: یزید بن عبد الله، فلان اسب و فلان شمشیر را برای باب مولایمان قرار داده است. من خزانه یزید بن عبد الله را بخش بخش به اذکوتکین منتقل می کردم و اسب و شمشیر را دور نگه می داشتم، تا آن که چیزی غیر از

ص: 361

---

1- (1). ابو جعفر محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار یا قطن: از اصحاب امام عسکری علیه السلام و وکیل امام علیه السلام بود، و امام هادی علیه السلام را هم درک کرده است (ر.ک: رجال الطوسی: ص 402 ش 5899، رجال الکشی: ص 815 ش 1019، خلاصة الأقال: ص 143 ش 28، [1] رجال ابن داوود: ص 161 ش 1287، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 6 ص 408 ش 12455).

2- (2). سهرورد، نام جایی در (جبل) کوهستان های نزدیک زنجان است.

إذكوتكين أولاً فأولاً، وكنت ادافع بالفرس والسيف إلى أن لم يبق شيء غيرهما، وكنت أرجو أن اخلص ذلك لمولانا عليه السلام. فلما اشتدَّ مُطالبَةُ إذكوتكين إيتاي ولم يمكنني مدافعتُهُ، جعلتُ في السيف والفرس في نفسي ألف دينارٍ، ووزنتها ودفعتها إلى الخازن، وقُلْتُ له: ادفع هذه الدنانير في أوثق مكانٍ، ولا تُخرجني إليَّ في حالٍ من الأحوال ولو اشتدَّت الحاجةُ إليها. وسلَّمْتُ الفرس والنَّصلَ.

قال: فأنا قاعدٌ في مجلسي بالرِّيِّ (1) ابرم الأمور وأوفى القصص وأمرٌ وأنهى، إذ دخل أبو الحسن الأَسديُّ، وكان يتعاهدني الوقت بعد الوقت، وكنت أقضى حوائجه، فلما طال جلوسه وعلى بؤس كثيرٍ، قُلْتُ له: ما حاجتك؟ قال: أحتاج منك إلى خلوةٍ. فأمرتُ الخازن أن يهَيِّئَ لنا مكاناً من الخزانة، فدخَلنا الخزانة، فأخرج إليَّ رُعةً صغيرةً من مولانا عليه السلام فيها:

يا أحمد بن الحسن، الألف دينار التي لنا عندك، ثمن النَّصل والفرس، سلَّمها إلى أبي الحسن الأَسديِّ (2).

قال: فخررتُ لله عز و جل ساجداً شاكراً لما منَّ به عليَّ، وعرفتُ أنَّه خليفةُ الله حقاً؛ لأنَّه لم يقف على هذا أحدٌ غيري، فأصَدَّفتُ إلى ذلك المالِ ثلاثة آلاف دينارٍ أخرى سروراً بما منَّ الله عليَّ بهذا الأمرِ.

ص: 362

1- (1). في بحار الأنوار: «[1] بالذی» بدل «الرِّيِّ».

2- (2). المراد به محمد بن جعفر الرازي، وكان أحد الأبواب. قال الشيخ الطوسي في الغيبة: «وقد كان في زمان السفراء المحموديين أقوام ثقافت عليهم التوقيعات من قبل المنصوبين للسفارة من الأصل، منهم أبو الحسين محمد بن جعفر الأَسدي».



آن دو نماند؛ زیرا امید داشتیم که آنها را برای مولایمان علیه السلام نجات بدهم. چون مطالبهٔ اذکوتکین از من بالا گرفت و دیگر نتوانستم خودداری کنم، پیش خودم هزار دینار در برابر شمشیر و اسب قرار دادم و آن را وزن کردم و به خزینه دار دادم و به او گفتم:

این دینارها را در مطمئن ترین جا بگذار و در هیچ وضعیت و حالی نزد من نیاور، هر چند نیاز به آنها زیاد شود. آن گاه، اسب و شمشیر را تحویل دادم.

[روزی] من در جایگاهم در ری، کارها را استوار و آنها را پیگیری و مرتب و امر و نهی می کردم که ابو الحسن اسدی (1) وارد شد. او هر چند وقت یک بار به دیدن من می آمد و من حاجت هایش را برآورده می کردم و چون نشستش طول کشید و من ناراحتی [و کار] فراوانی داشتم، به او گفتم: چه حاجتی داری؟ گفت: می خواهم با تو خصوصی گفتگو کنم.

من به خزانه دار فرمان دادم که جایی از خزانه را برای ما آماده کند و وارد خزانه شدیم. او برگه کوچکی از سوی مولایمان برای من بیرون آورد که در آن، نوشته بود: «ای احمد بن حسن! هزار دینار در نزدت، [همان] بهای شمشیر و اسب، را به ابو الحسن اسدی تحویل بده».

من به زمین افتادم و برای خدا سجده کردم و به خاطر متنی که بر من نهاده بود، شکرگزاری کردم و فهمیدم که او خلیفهٔ حقیقی خداوند است؛ زیرا از این موضوع، کسی جز خودم آگاه نبود. من از خوش حالی به خاطر متنی که خداوند با این امر بر من نهاده بود، سه هزار دینار دیگر به آن مال افزودم. (2)

ص: 363

---

1- (1). مقصود، محمد بن جعفر رازی، یکی از باب ها [ی امام زمان علیه السلام] است. شیخ طوسی در کتاب الغیبة می گوید: «در زمان سفیران ستودهٔ امام مهدی علیه السلام، افرادی معتمد بودند که توقیعات مولا، از سوی سفیران منصوب شده، در اختیار آنها قرار داده می شد و یکی از آنها، ابو حسین محمد بن جعفر اسدی بود (ر.ک: ج 4 ص 173 ح 680 پانوش 1).

2- (2). دلائل الإمامة: 519 ح 493، [1] فرج المهموم: 239-244، [2] بحار الأنوار: ج 51 ص 303. [3]

716. الكافي: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ النَّضْرِ وَأَبَا صِدَامٍ وَجَمَاعَةً تَكَلَّمُوا بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَا فِي أَيْدِي الْوُكَلَاءِ، وَأَرَادُوا الْفَحْصَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ إِلَى أَبِي الصِّدَامِ فَقَالَ: إِنِّي أُرِيدُ الْحَجَّ. فَقَالَ لَهُ أَبُو صِدَامٍ: أَخْرُهُ هَذِهِ السَّنَةَ. فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ (ابْنُ النَّضْرِ): إِنِّي أَفْرَعُ فِي الْمَنَامِ وَلَا بُدَّ مِنَ الْخُرُوجِ.

وأوصى إلى أحمد بن يعلى بن حماد وأوصى للناحية بمالٍ، وأمره ألا يخرج شيئاً إلا من يده إلى يده بعد ظهوره.

قال: فقال الحسن: لَمَّا وُفِّتَ بَغْدَادَ اكْتَرَيْتُ دَاراً فَنَزَلْتُهَا، فَجَاءَنِي بَعْضُ الْوُكَلَاءِ بِثِيَابٍ وَدَنَانِيرٍ وَخَلَفَهَا عِنْدِي، فَقُلْتُ لَهُ مَا هَذَا؟ قَالَ: هُوَ مَا تَرَى (1)، ثُمَّ جَاءَنِي آخَرٌ بِمِثْلِهَا وَآخَرٌ حَتَّى كَبَسُوا الدَّارَ (2)، ثُمَّ جَاءَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بِجَمِيعِ مَا كَانَ مَعَهُ، فَتَعَجَّبْتُ وَبَقِيْتُ مُتَّفَكِّراً، فَوَرَدَتْ عَلَيَّ رُقْعَةٌ الرَّجُلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِذَا مَضَى مِنَ النَّهَارِ كَذَا وَكَذَا فَاحْمِلْ مَا مَعَكَ.

فَرَحَلْتُ وَحَمَلْتُ مَا مَعِيَ، وَفِي الطَّرِيقِ صَدَّ عَلْوُكَ يَقْطَعُ الطَّرِيقَ فِي سِتِّينَ رَجُلًا فَاجْتَرْتُ عَلَيْهِ وَسَدَّ لَمَنِي الدَّاهِ مِنْهُ، فَوَفِّتُ الْعَسْكَرَ، وَنَزَلْتُ، فَوَرَدَتْ عَلَيَّ رُقْعَةٌ أَنْ:

احْمِلْ مَا مَعَكَ.

فَعَبَيْتُهُ فِي صِنَانِ الْحَمَالِينِ، فَلَمَّا بَلَغْتَ الدَّهْلِيَةَ إِذَا فِيهِ أَسْوَدٌ قَائِمٌ، فَقَالَ: أَنْتَ

ص: 364

1- (1). هو ما ترى: أى تنظر فيه وتحفظه، أو هو ما ترى من مال الناحية (شرح اصول الكافي: ج 7 ص 341).

2- (2). أى ملؤها، أو هجموا عليها وأحاطوا بها (شرح اصول الكافي: ج 7 ص 341).

716. الکافی - با سندش به نقل از سعد بن عبد الله - حسن بن نصر (1) و ابو صیدام (2) و گروهی [از شیعه] پس از درگذشت امام عسکری علیه السلام، در باره آنچه در دست وکیلان ایشان بود، گفتگو کردند و در پی کاوش از حقیقت امر بودند، که حسن بن نصر نزد ابو صیدام آمد و گفت: قصد حج دارم. ابو صیدام گفت: امسال نرو. حسن بن نصر به او گفت: من خواب ترسناکی دیده ام و ناگزیرم بروم. آن گاه به احمد بن یعلی وصیت کرد و مالی از آن ناحیه [ی مقدسه] را به او سپرد و به او دستور داد که چیزی [از آن] را بیرون نیاورد، مگر آن که پس از ظهور [حجت] به دست او بسپارد.

حسن گفت: هنگامی که به بغداد رسیدم، خانه ای کرایه کردم و در آن ساکن شدم. یکی از وکیلان، لباس و دینارهایی نزد من آورد و پیش من نهاد. به او گفتم:

این چیست؟ گفت: همان که می بینی! سپس وکیل دیگری، مانند آن را آورد تا آن که خانه را پر کردند، و سپس احمد بن اسحاق، همه آنچه را با خود داشت، نزد من آورد. شگفت زده و اندیشناک شده بودم که برگه امام علیه السلام به من رسید: «هنگامی که فلان مقدار از روز گذشت، آنچه را همراه داری، بیاور».

حرکت کردم و آنچه را با خود داشتم، بردم و با آن که راهزنی با [کمک] شصت نفر راه را می بست، با عنایت خداوند، به سلامت از او گذشتم و به سامرا رسیدم و منزل کردم. برگه ای بر من وارد شد که: «آنچه با خود داری، بیاور».

من آنها را در زنبیل باربران جای دادم و هنگامی که به دهلیز [خانه امام] رسیدم،

ص: 365

---

1- (1). حسن بن نصر قمی: چنان که کشی گفته است، وی از بزرگان همفکر ماست. پس از درگذشت امام عسکری علیه السلام، اموالی را برای ناحیه مقدسه برد و امام علیه السلام به او دو لباس داد. وی در ماه رمضان در گذشت. شیخ صدوق، نام او را در شمار کسانی آورده که بر معجزه های امام زمان علیه السلام آگاه بوده اند و او آنها را دیده است. گفته شده: بعید نیست با حسن بن نصر ابو عون ابرش، از یاران امام حسن عسکری علیه السلام، یکی باشد (ر.ک: ج 5 ص 95 ح 810، رجال الطوسی: ص 399 ش 5844، رجال الکشی: ج 2 ص 15 ش 1019، رجال ابن داوود: ص 313 ش 22، معجم رجال الحدیث: ج 6 ص 161 ش 3180).

2- (2). ابو صیدام، شناخته شده نیست؛ ولی جایگاه او نزد شیعه از همین توفیق معلوم می شود.

الحسن بن النضر؟ قلت: نعم، قال: أدخل. فدخلت الدار ودخلت بيتاً وفرغت صنان الحمالين، وإذا في زاوية البيت خبز كثير، فأعطى كل واحدٍ من الحمالين رغيفين وأخرجوا، وإذا بيت عليه ستر، فنوديت منه:

يا حسن بن النضر، أحمد الله على ما من به عليك، ولا تشكّن، فودّ الشيطان أنك شككت.

وأخرج إلى ثوبين وقيل لي: خذها فستحتاج إليهما. فأخذتهما وخرجت.

قال سعد: فأنصرف الحسن بن النضر، ومات في شهر رمضان، وكفن في الثوبين.

717. الكافي: علي بن محمد، قال: كان ابن العجمي جعل ثلثه للناحية، وكتب بذلك، وقد كان قبل إخراج الثلث دفع مالا لابنه أبي المقدم، لم يطلع عليه أحد، فكتب إليه: فأين المال الذي عزلته لأبي المقدم.

718. الكافي: علي بن محمد، قال: حمل رجل من أهل آبة (1) شيئا يوصله ونسى سيفاً بآبة، فأنفذ ما كان معه، فكتب إليه: ما خبر السيف الذي نسيته؟

719. كمال الدين: حدثنا أبي رضى الله عنه عن سعد بن عبد الله، عن أبي حامد المرأغي، عن محمد بن شاذان بن نعيم، قال: بعث رجل من أهل بلخ بمالٍ ورقة ليس فيها كتابة،

ص: 366

1- (1). آبه: آبه قرية من قرى ساوه، تعرف بين العامة ب«آوه» (معجم البلدان: ج 1 ص 50). [1]

غلامی سیاه ایستاده بود. گفت: تو حسن بن نصر هستی؟ گفتم: آری. گفت: داخل شو. من به درون خانه رفتم و داخل اتاقی شدم و هنگامی که زنبیل باربران را خالی کردم، در گوشهٔ اتاق، نان فراوانی دیدم. او به هر کدام از باربران، دو گرده نان داد و بیرون رفتند و از اتاقی که پرده داشت، ندا آمد: «ای حسن بن نصر! خداوند را بر ممتی که بر تو نهاده است، بستای و شک نکن، که شیطان دوست دارد تو شک کنی». او دو جامه برایم بیرون آورد و به من گفته شد: «آنها را بگیر که به زودی به آنها نیاز پیدا می کنی». من آن دو را گرفتم و بیرون آمدم.

حسن بن نصر باز گشت و در ماه رمضان در گذشت و در همان دو جامه، کفن شد. (1)

717. الکافی - به نقل از علی بن محمد - ابن عجمی، یک سوم دارایی اش را برای ناحیهٔ مقدّسه قرار داد و آن را مکتوب کرد [که برای امام عصر علیه السلام است]؛ اما پیش از جدا کردن یک سوم مالش، مالی را به پسرش ابو مقدم داد و هیچ کس را از آن آگاه نکرد.

امام علیه السلام به او نوشت: «مالی را که برای ابو مقدم کنار نهاده ای، کجاست (2)؟». (3)

718. الکافی - به نقل از علی بن محمد - مردی از اهل (آوه)، (4) مالی را آورد تا آن را به امام عصر علیه السلام برساند اما شمشیری را که در (آوه) بود، فراموش کرد بیاورد و آنچه را با خود آورده بود، فرستاد. توقیع آمد: «از شمشیری که فراموش کرده ای، چه خبر؟». (5)

719. کمال الدین - با سندش به نقل از محمد بن شادان بن نعیم - مردی از اهالی بلخ، مالی را با برگه ای فرستاد که چیزی در آن نوشته نشده بود. او با انگشش بر

ص: 367

---

1- (1). الکافی: ج 1 ص 517 ح 4، [1] بحار الأنوار: ج 51 ص 308 ح 25.

2- (2). یعنی یک سوم مال داده شده به پسر را نیز باید بدهی؛ زیرا قرار دادن یک سوم مال برای ناحیه، پیش از آن بوده است.

3- (3). الکافی: ج 1 ص 524 ح 26 ( [2] با سند صحیح).

4- (4). آبه یا آوه، روستا یا شهرکی میان قم و ساوه است.

5- (5). الکافی: ج 1 ص 523 ح 20، [3] الإرشاد: ج 2 ص 365 ( [4] هر دو منبع با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج 51 ص 299 ح 17.

[5]

قَدْ حَطَّ فِيهَا بِإِصْبَعِهِ، كَمَا تَدَوَّرُ مِنْ غَيْرِ كِتَابَةٍ، وَقَالَ لِلرَّسُولِ: إِحْمِلْ هَذَا الْمَالَ، فَمَنْ أَخْبَرَكَ بِقِصَّتِهِ وَأَجَابَ عَنِ الرُّقْعَةِ، فَأَوْصِلْ إِلَيْهِ الْمَالَ. فَصَارَ الرَّجُلُ إِلَى الْعَسْكَرِ وَقَدْ قَصَدَ جَعْفَرًا وَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ، فَقَالَ لَهُ جَعْفَرٌ: نَقِرْ بِالْبَدَاءِ؟ قَالَ الرَّجُلُ: نَعَمْ، قَالَ لَهُ:

فَإِنَّ صَاحِبَكَ قَدْ بَدَأَ لَهُ وَأَمَرَكَ أَنْ تُعْطِيَنِي الْمَالَ، فَقَالَ لَهُ الرَّسُولُ: لَا يُقْنِعُنِي هَذَا الْجَوَابُ. فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَجَعَلَ يَدَوَّرُ عَلَى أَصْحَابِنَا، فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ رُقْعَةٌ، قَالَ: هَذَا مَالٌ قَدْ كَانَ غُرَّرَ (عُدِرَ) بِهِ، وَكَانَ فَوْقَ صَدِّ نَدُوقٍ، فَدَخَلَ اللَّصُوصُ الْبَيْتَ وَأَخَذُوا مَا فِي الصُّنْدُوقِ وَسَلِمَ الْمَالُ. وَرُدَّتْ عَلَيْهِ الرُّقْعَةُ وَقَدْ كُتِبَ فِيهَا:

كَمَا تَدَوَّرُ وَسَأَلْتَ الدُّعَاءَ فَعَلَّ اللَّهُ بِكَ وَفَعَلَ.

720. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الرَّازِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي نَصْرُ بْنُ الصَّبَّاحِ، قَالَ: أَنْفَذَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَلَخِ خَمْسَةَ دَنَانِيرَ إِلَى حَاجِزٍ (1)، وَكُتِبَ رُقْعَةٌ وَغَيْرُهَا فِيهَا اسْمُهُ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْوُصُولُ بِاسْمِهِ وَنَسَبِهِ وَالدُّعَاءُ لَهُ.

721. كمال الدين: سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ: سَمِعْتُ الشَّيْخَ الْعَمْرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ (2) يَقُولُ: صَحِبْتُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ وَمَعَهُ مَالٌ لِلْغَرِيمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَنْفَذَهُ فَرُدَّ عَلَيْهِ، وَقِيلَ لَهُ:

ص: 368

1- (1). فِي دَلَائِلِ الْإِمَامَةِ: «[1] الصَّاحِبُ» بِدَلِّ «حَاجِزٍ».

2- (2). هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ الْعَمْرِيَّ الَّذِي مَرَّ تَرْجُمَتَهُ.

آن، خط انداخته و [فقط] چرخانده بود، بی آن که چیزی نوشته باشد. او به پیک گفت: این مال را ببر و به کسی بده که ماجرای آن را به تو خبر دهد و از برگه [ی بی نوشته] پاسخ دهد.

آن پیک به قصد جعفر [کذاب] به محله عسکر [در سامرا] رفت و ماجرا را برایش گفت. جعفر گفت: پدا را قبول داری؟ آن پیک گفت: آری. جعفر به او گفت:

همراهِت (امام تو) تغییر نظر داده و به تو فرمان داده است که مال را به من بدهی.

پیک به او گفت: این پاسخ، مراقب نمی کند. آن گاه از نزد او بیرون آمد و میان یارانمان چرخید. برگه ای به سوی او آمد که گفته بود: «این، مالی است که در آن فریبکاری [یا خیانت] شده و بالای صندوق بوده است. دزدان به اتاق وارد شده اند و آنچه را در صندوق بوده، برداشته اند و این مال [چون بالای آن بوده]، سالم مانده است»، و برگه به او باز گردانده شد و در آن، نوشته بود: «همان گونه که می چرخیدی و دعا می خواستی، خداوند، برایت به انجام رساند و کرد». (1)

720. کمال الدین - با سندش به نقل از نصر بن صباح (2) -: مردی از اهل بلخ، پنج دینار برای امام زمان علیه السلام فرستاد و نامه ای هم نگاشت و نامش را در آن تغییر داد. رسید آن به همان اسم و رسم واقعی او به همراه دعای امام برای او آمد. (3)

721. کمال الدین - با سندش به نقل از شیخ محمد بن عثمان عمری -: با مردی از روستاهای

ص: 369

1- (1). کمال الدین: ص 488 ح 11، دلائل الإمامة: ص 527 ح 501، الثاقب فی المناقب: ص 599 ح 544، الخرائج و الجرائح: 3 ص 1129 ح 47، الإمامة و التبصرة: ص 141، بحار الأنوار: ج 51 ص 327 ح 50.

2- (2). ابو القاسم نصر بن صباح: متکلم و رجالی شیعی و پُرروایت و استاد کَشّی است. وی مؤلف آثاری است از جمله: کتاب معرفة الناقلین و کتاب فرق الشیعة. کَشّی و دیگران، وی را تضعیف کرده و در مذهب، به غلو متهم شده است (ر.ک: رجال الطوسی: ص 449 ش 6385، رجال الکَشّی: ج 1 ص 71 ش 42، رجال النجاشی: ص 385 ش 1150، خلاصة الأقوال: ص 262 ش 2، رجال ابن داوود: ص 282 ش 532، الرسائل الرجالیة: ج 3 ص 336).

3- (3). کمال الدین: ص 488 ح 10، دلائل الإمامة: ص 527 ح 500، الثاقب فی المناقب: ص 599 ح 543، بحار الأنوار: ج 51 ص 327 ح 49.

أَخْرَجَ حَقَّ وُلْدِ عَمِّكَ مِنْهُ، وَهُوَ أَرْبَعُمِئَةِ دِرْهَمٍ.

فَبَقِيَ الرَّجُلُ مُتَحِيرًا بَاهِتًا مُتَعَجِّبًا وَنَظَرَ فِي حِسَابِ الْمَالِ وَكَانَتْ فِي يَدِهِ ضَمِيعةٌ لَوْلِدِ عَمِّهِ قَدْ كَانَ رَدَّ عَلَيْهِمْ بَعْضَ مَا وَزَوَى عَنْهُمْ بَعْضَ مَا، فَإِذَا الَّذِي نَصَّ لَهُمْ مِنْ ذَلِكَ الْمَالِ أَرْبَعُمِئَةِ دِرْهَمٍ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخْرَجَهُ وَأَنْفَذَ الْبَاقِيَ فُقُبِلَ.

722. الإرشاد: ابنُ قولويه عن الكَلِينِيِّ، عن عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عن الحَسَنِ بْنِ عَيْسَى العُرَيْضِيِّ (1)، قَالَ: لَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَرَدَّ رَجُلٌ مِنْ مِصْرَ بِمَالٍ إِلَى مَكَّةَ لِصَاحِبِ الأَمْرِ، فَاخْتَلَفَ عَلَيْهِ، وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ: إِنَّ أبا مُحَمَّدٍ قَدْ مَضَى مِنْ غَيْرِ خَلْفٍ، وَقَالَ آخَرُونَ: الخَلْفُ مِنْ بَعْدِهِ جَعْفَرُ (2)، وَقَالَ آخَرُونَ: الخَلْفُ مِنْ بَعْدِهِ وَآدُهُ، فَبَعَثَ رَجُلًا يُكْنَى أَبُو طَالِبٍ إِلَى العَسْكَرِ، يَبْحَثُ عَنِ الأَمْرِ وَصِحَّتِهِ، وَمَعَهُ

ص: 370

1- (1). العريضي نسبه إلى عريض كزبير: واد بالمدينة قرية على أربعة أميال من المدينة.

2- (2). وهو جعفر الكذاب أخو أبي محمد الحسن العسكري عليه السلام.



عراق همراه شدم. او مالی همراه داشت که از آنِ غریم (امام زمان علیه السلام) بود و آن را فرستاد؛ ولی به او باز گردانده و به او گفته شد: «حقّ پسران عمویت را از آن بیرون کن، و آن، چهارصد درهم است».

آن مرد، متحیر و مبہوت و شگفت زده ماند و در حساب مال، دقت کرد. در دست او مزرعه ای از آن پسرعموهایش بود که بخشی از حقّ آنان را به آنها باز گردانده بود و بخشی دیگر، مغفول مانده بود. چون مال را برایشان محاسبه و بیرون کرد، طبق فرموده امام علیه السلام چهارصد درهم شد. آن مال را بیرون آورد و بقیّه را برای امام علیه السلام فرستاد و پذیرفته شد. (1)

722. الإرشاد - با سندش به نقل از حسن بن عیسیٰ عریضی (2) - هنگامی که امام عسکری علیه السلام در گذشت، مردی از مصر، (3) با مالی برای صاحب الأمر، به مکه آمد و در باره صاحب الأمر اختلاف پدید آمد. برخی مردم گفتند: امام عسکری علیه السلام در گذشت، بی آن که جانشینی داشته باشد. برخی دیگر گفتند: جانشین پس از او، جعفر [کذاب] است. برخی نیز گفتند: جانشین پس از او، فرزندش است.

او (مصری) مردی را با کنیه ابو طالب همراه نامه ای به عسکر [در سامرا و محلّ اقامت امام عسکری علیه السلام] فرستاد تا از وضعیت و درستی امر جو یا شود. مرد، نزد جعفر [کذاب] رفت و از او طلب برهان (نشانه) کرد. جعفر گفت: در این وقت، آمادگی ندارم.

ص: 371

---

1- (1). کمال الدین: ص 486 ح 6، دلائل الإمامة: ص 525 ح 498، الثاقب فی المناقب: ص 597 ح 540، بحار الأنوار: ج 51 ص 326 ح 45. نیز، ر.ک: الکافی: ج 1 ص 519 ح 8، [1] الإرشاد: ج 2 ص 356، [2] الإمامة و التبصرة: ص 140، إعلام الوری: ص 446.

2- (2). «عریضی»، منسوب به عریض، دشتی در چهار مایلی مدینه است.

3- (3). مردی از مصر: شیخ صدوق، نام وی را در شمار کسانی که بر معجزه امام زمان علیه السلام آگاه بوده اند و او آنها را دیده، آورده است و گفته: صاحب مال در مکه که گفته شده، شاید همین مرد باشد» (ر.ک: ج 5 ص 95 ح 810 «و این افراد»، شرح اصول الکافی، مازندرانی: ج 7 ص 351).

كِتَابُ، فَصَارَ الرَّجُلُ إِلَى جَعْفَرٍ وَسَأَلَهُ عَنْ بُرْهَانَ، فَقَالَ لَهُ جَعْفَرٌ: لَا يَنْهَيَا لِي فِي هَذَا الْوَقْتِ، فَصَارَ الرَّجُلُ إِلَى الْبَابِ وَأَنْفَذَ الْكِتَابَ إِلَى أَصْحَابِنَا الْمَوْسُومِينَ بِالسَّفَارَةِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ:

أَجْرَكَ اللَّهُ فِي صَاحِبِكَ، فَقَدْ مَاتَ وَأَوْصَى بِالْمَالِ الَّذِي كَانَ مَعَهُ إِلَى ثِقَّةٍ يَعْمَلُ فِيهِ بِمَا يُحِبُّ.

وَأَجِيبُ عَنْ كِتَابِهِ، وَكَانَ الْأَمْرُ كَمَا قِيلَ لَهُ.

723. كَمَالُ الدِّينِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ الرَّازِيِّ، عَنْ نَصْرِ بْنِ الصَّبَّاحِ الْبَلْخِيِّ، قَالَ: كَانَ يَمْرُوكَاتِبٌ كَانَ لِلْخُوزِسْتَانِيِّ - سَمَاءُ لِي نَصْرٌ - وَاجْتَمَعَ عِنْدَهُ أَلْفُ دِينَارٍ لِلنَّاحِيَةِ فَاسْتَشَارَنِي، فَقُلْتُ:

ابْعَثْ بِهَا إِلَى الْحَاجِرِيِّ، فَقَالَ: هُوَ فِي عُنُقِكَ إِنْ سَأَلَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

فَقُلْتُ: نَعَمْ.

قَالَ نَصْرٌ: فَفَارَقْتُهُ عَلَى ذَلِكَ، ثُمَّ انصرفتُ إِلَيْهِ بَعْدَ سَنَتَيْنِ، فَلَقِيْتُهُ فَسَأَلْتُهُ عَنِ الْمَالِ، فَذَكَرَ أَنَّهُ بَعَثَ مِنَ الْمَالِ بِمِئْتَى دِينَارٍ إِلَى الْحَاجِرِيِّ، فَوَرَدَ عَلَيْهِ وُصُولُهَا وَالِدُّعَاءُ لَهُ. وَكَتَبَ إِلَيْهِ:

كَانَ الْمَالُ أَلْفَ دِينَارٍ، فَبَعَثْتَ بِمِئْتَى دِينَارٍ، فَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تُعَامِلَ أَحَدًا فَعَامِلِ الْأَسَدِيَّ بِالرَّيِّ.

قَالَ نَصْرٌ: وَوَرَدَ عَلَيَّ نَعْيُ حَاجِرٍ، فَجَزَعْتُ مِنْ ذَلِكَ جَزَعًا شَدِيدًا، وَاعْتَمَمْتُ لَهُ، فَقُلْتُ لَهُ: وَلِمَ تَعْتَمُّ وَتَجْزَعُ وَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْكَ بِدَلَالَتَيْنِ، قَدْ أَخْبَرَكَ بِمَبْلَغِ الْمَالِ، وَقَدْ

مرد به درگاه [امام علیه السلام] رفت و نوشته را به یارانمان - که سفیر امام علیه السلام نامیده می شوند - داد. پاسخ او آمد که: «خداوند به رفیق تو [که تو را روانه کرده است]، پاداش دهد. او در گذشت و مالی را که همراه داشت، به فرد معتمدی وصیت کرد تا در آن به آنچه دوست دارد، عمل کند، و من نامه اش را جواب می دهم» و وضعیت، همان گونه بود که به او گفته شد. (1)

723. کمال الدین - با سندش به نقل از علی بن محمد رازی - در مرو، هزار دینار از آن ناحیه مقدسه نزد کاتب یک مرد خوزستانی - که نصر [بن صباخ بلخی] نام او را به من گفت - جمع شد. [نصر] گفت: او با من مشورت کرد. گفتم: آنها را برای حاجزی بفرست.

گفت: اگر خداوند عز و جل روز قیامت در باره آنها از من سؤال کرد، تو پاسخگو هستی؟  
گفتم: آری.

نصر گفت: بر همین حال، از او جدا شدم و پس از دو سال نزد او باز گشتم و او را دیدم و از آن مال، جو یا شدم. گفت که دویست دینار از آن مال را برای حاجزی فرستاده و اعلام وصول و دعا برای او نیز به وی رسیده و نیز برایش نوشته است:

«مال، هزار دینار بوده است و تو دویست دینار فرستاده ای. اگر دوست داری با کسی کار کنی، با اسدی (2) در ری، کار کن». (3)

نصر گفت: خبر درگذشت حاجز به من رسید و به خاطر آن، ناراحتی و بی تابی بسیاری نمودم و از آن اندوهگین شدم. به او گفتم: چرا اندوهگین شده و بی تابی می کنی، در حالی که خداوند بر تو با [نمایاندن] دو نشانه منت نهاد: مبلغ مال را به

ص: 373

- 
- 1- (1). الإرشاد: ج 2 ص 364، [1] الکافی: ج 1 ص 523 ح 19 ( [2] با عبارت مشابه)، كشف الغمّة: ج 2 ص 455، الصراط المستقیم: ج 2 ص 247 ح 10، بحار الأنوار: ج 51 ص 299 ح 16.  
2- (2). ر.ک: ص 173 ح 680 پانوش 1.  
3- (3). مفهوم این سخن، درگذشت قریب الوقوع حاجزی است. (م)

724. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخُزَاعِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ بْنُ أَبِي الْحُسَيْنِ الْأَسَدِيُّ، عَنْ أَبِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: وَرَدَّ عَلَيَّ تَوْقِيعٌ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمْرِيِّ -قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ- ابْتِدَاءً لَمْ يَتَقَدَّمْهُ سِوَالٌ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَيَّ مَنْ اسْتَحَلَّ مِنْ مَالِنَا دِرْهَمًا».

قال أبو الحسين الأسدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّ ذَلِكَ فِيْمَنْ اسْتَحَلَّ مِنْ مَالِ النَّاحِيَةِ دِرْهَمًا دُونَ مَنْ أَكَلَ مِنْهُ غَيْرَ مُسْتَحِلٍّ لَهُ. وَقُلْتُ فِي نَفْسِي: إِنَّ ذَلِكَ فِي جَمِيعِ مَنْ اسْتَحَلَّ مُحْرَمًا، فَأَيُّ فَضْلٍ فِي ذَلِكَ لِلْحُجَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَلَيَّ غَيْرُهُ؟

قال: فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا، لَقَدْ نَظَرْتُ بَعْدَ ذَلِكَ فِي التَّوْقِيعِ فَوَجَدْتُهُ قَدِ انْقَلَبَ إِلَى مَا وَقَعَ فِي نَفْسِي: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَيَّ مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِنَا دِرْهَمًا حَرَامًا».

قال أبو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخُزَاعِيُّ: أَخْرَجَ إِلَيْنَا أَبُو عَلِيٍّ بْنُ أَبِي الْحُسَيْنِ الْأَسَدِيُّ هَذَا التَّوْقِيعَ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَيْهِ وَقَرَّانَاهُ.

تو خبر داد [بی آن که به کسی بگویی] و بی آن که خواسته باشی [و نشانه ای باشد]، درگذشت حاجزی را به تو خبر داد. (1)

724. کمال الدین - به نقل از ابو جعفر محمد بن محمد خزاعی (2) - ابو علی فرزندی از پدرش بر ایمان نقل کرد که: بی مقدمه و بدون سؤالی، توقیعی از شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان عمری - که خدا روحش را پاک بدارد - رسید و متنش این بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. لعنت خدا، فرشتگان و همه مردم بر کسی باد که یک درهم از مال ما را حلال بشمرد!».

ابو حسین اسدی گفت: شبیهه ای در جانم خلید که این، در حق کسی است که در همی را از مال ناحیه مقدسه حلال بشمرد، نه آن که از آن بخورد، بی آن که آن را حلال بشمرد. و با خود گفتم: این برای همه کسانی است که مال محترمی را حلال می شمردند. پس چه برتری ای برای مال حجت علیه السلام بر غیر اوست؟

او گفت: به خدایی سوگند که محمد را به حق، مژده دهنده برانگیخت، پس از آن، به توقیع نگریستم. دیدم به همان مطلبی که به جانم خلیده بود، تبدیل شده است: «بسم الله الرحمن الرحيم. لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر کسی که یک درهم را به ناروا از مال ما بخورد!».

فرزند ابو حسین اسدی، این توقیع را بیرون آورد و به ما نشان داد و ما آن را خواندیم. (3)

ص: 375

1- (1). کمال الدین: ص 488 ح 9، بحار الأنوار: ج 51 ص 326 ح 48.

2- (2). محمد بن محمد خزاعی: از مشایخ صدوق است و نامش در زمره کسانی است که امام علیه السلام را دیده و با ایشان سخن گفته اند (ر. ک: معجم رجال الحدیث: ج 18 ص 222 ش 11749، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 7 ص 308 ش 14409).

3- (3). کمال الدین: ص 522 ح 51، الاحتجاج: ج 2 ص 560 ح 352، الخرائج و الجرائح: ج 3 ص 1118 ح 33، بحار الأنوار: ج 53 ص 183 ح 12.

725. كمال الدين: حَدَّثَنِي أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَشْعَرِيِّ، قَالَ: كَانَتْ لِي زَوْجَةٌ مِنْ الْمَوَالِي قَدِ كُنْتُ هَجَرْتُهَا دَهْرًا، فَجَاءَتْنِي فَقَالَتْ: إِنْ كُنْتُ قَدِ طَلَّقْتَنِي فَأَعْلِمْنِي. فَقُلْتُ لَهَا: لَمْ أَطَلِّكَ، وَنَلْتُ مِنْهَا فِي هَذَا الْيَوْمِ، فَكَتَبْتُ إِلَيْهَا بَعْدَ أَشْهُرٍ تَدْعِي أَنَّهَا حَامِلٌ، فَكَتَبْتُ فِي أَمْرِهَا وَفِي دَارِهَا كَانَ صِهْرِي أَوْصَى بِهَا لِلْغَرِيمِ (1) عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَسْأَلُ أَنْ يُبَاعَ مِنِّي وَأَنْ يُنَجَّمَ عَلَيَّ ثَمَنُهَا.

فَوَرَدَ الْجَوَابُ فِي الدَّارِ: قَدِ اعْطَيْتَ مَا سَأَلْتَ، وَكَفَّ عَنْ ذِكْرِ الْمَرْأَةِ وَالْحَمَلِ، فَكَتَبْتُ إِلَيْهَا الْمَرْأَةَ بَعْدَ ذَلِكَ تُعَلِّمُنِي أَنَّهَا كَتَبَتْ بِبَاطِلٍ، وَأَنَّ الْحَمَلَ لَا أَصْلَ لَهُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

726. الغيبة للطوسي: قَالَ [ابن نوح]: وَجَدْتُ فِي أَصْلِ عَتِيقٍ كُتِبَ بِالْأَهْوَا فِي الْمُحَرَّمِ سِتَّةَ سَبْعَ عَشْرَةَ وَثَلَاثِينَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْجُرْجَانِيِّ، قَالَ: كُنْتُ بِمَدِينَةِ قُمَّ فَجَرَى بَيْنَ إِخْوَانِنَا كَلَامٍ فِي أَمْرِ رَجُلٍ أَنْكَرَ وَآدَهُ، فَأَنْفَذُوا رَجُلًا إِلَى الشَّيْخِ صَانَهُ اللَّهِ. وَكُنْتُ حَاضِرًا عِنْدَهُ أَيَّدَهُ اللَّهُ، فَدَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ، فَلَمْ يَقْرَأْ وَأَمَرَهُ أَنْ يَذْهَبَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَزْوَفَرِيِّ أَعَزَّهُ اللَّهُ لِيُجِيبَ عَنِ الْكِتَابِ، فَصَارَ إِلَيْهِ وَأَنَا حَاضِرٌ.

ص: 376

1- (1). الغريم: يعنى صاحب الأمر عليه السلام، قال الشيخ المفيد: وهذا رمز كانت الشيعة تعرفه قديماً بينها ويكون خطابها عليه للتقية (غريب الحديث في بحار الأنوار: ج 3 ص 130 «[1] غرم»).

725. کمال الدین - با سندش به نقل از علی بن محمد بن اسحاق اشعری (1) - من همسری ایرانی داشتم که مدتی طولانی او را تنها گذاشته بودم. روزی آمد و گفت: اگر مرا طلاق داده ای، به من بگو. گفتم: طلاق نداده ام. و آن روز از او کام بردم و پس از چند ماه به من نوشت که باردار است. من هم به غریم (2) نامه نوشتم و در این باره پرسیدم و نیز خواستم خانه ای را که شوهر خواهرم برای ایشان وصیت کرده بود، به طور قسطی به من بفروشد. جواب آمد که: «خانه همان گونه که خواسته بودی، به تو داده شد و به زن و بارداری او هم نیندیش». پس از اندکی، زن به من نامه نوشت و گفت که مطلب پوچی را نوشته بوده و بارداری اش صحّت ندارد. ستایش، ویژه خدای جهانیان است. (3)

726. الغیبة، طوسی - به نقل از ابن نوح - در کتابی قدیمی تألیف شده در محرم سال 317 در اهواز، یافتیم که ابو عبد الله گفت: ابو محمد حسن بن علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب گرگانی (4) گفت: در شهر قم بودم که گفتگویی میان یاران ما در باره مردی که فرزندش را [که در شکم همسرش بود،] انکار کرد، در گرفت. آنان مردی را [با نامه ای] نزد

ص: 377

- 
- 1- (1). علی بن محمد بن اسحاق اشعری قمی: شیخ صدوق، نام او را در شمار کسانی آورده که بر معجزه های امام زمان علیه السلام آگاه بوده اند و او آنها را دیده است. وی با امام علیه السلام مکاتبه داشته است (ر.ک: ج 5 ص 95 ح 810 «بخش ششم/فصل دوم/و این افراد»).
- 2- (2). غریم، یعنی امام زمان علیه السلام. شیخ مفید می گوید: این، رمزی در میان شیعیان بود که از قدیم، آن را می شناختند و برای امام زمان علیه السلام به جهت تقیّه به کار می بردند.
- 3- (3). کمال الدین: ص 497 ح 19، بحار الأنوار: ج 51 ص 333 ح 57. [1]
- 4- (4). ابو محمد حسن بن علی بن اسماعیل جرجانی: از نوادگان امیر مؤمنان علیه السلام است. شاید او حسن بن علی علوی باشد که کلینی در الکافی در باب ولادت صاحب علیه السلام از وی [2] روایت کرده است (ر.ک: ص 347 پانوش ح 713، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 2 ص 439 ش 3704).

فَقَالَ (لَهُ) أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: الْوَالِدُ وَالِدُهُ، وَوَأَقَعَهَا فِي يَوْمِ كَذَا وَكَذَا، فِي مَوْضِعِ كَذَا وَكَذَا فَقُلْ لَهُ: فَيَجْعَلُ اسْمَهُ مُحَمَّدًا، فَرَجَعَ الرَّسُولُ إِلَى الْبَلَدِ وَعَرَفَهُمْ، وَوَضَحَ عِنْدَهُمُ الْقَوْلُ، وَوُلِدَ الْوَالِدُ وَسُمِّيَ مُحَمَّدًا.

727. دلائل الإمامة: أَخْبَرَنِي أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، قَالَ: قَالَ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ: كَتَبْتُ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثَةَ كُتُبٍ فِي حَوَائِجِ لِي، وَأَعْلَمْتُهُ أَنَّي رَجُلٌ قَدْ كَبِرَ سِنِّي، وَأَنَّهُ لَا وَاَدَ لِي، فَأَجَابَنِي عَنِ الْحَوَائِجِ، وَلَمْ يُجِبْنِي عَنِ الْوَالِدِ بِشَيْءٍ. فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ فِي الرَّابِعَةِ كِتَابًا وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَدْعُو اللَّهَ لِي أَنْ يَرْزُقَنِي وَوَلَدًا.

فَأَجَابَنِي وَكَتَبَ بِحَوَائِجِي، فَكَتَبَ: «اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ وَوَلَدًا ذَكَرًا، تُقَرِّبْ بِهِ عَيْنِيهِ، وَاجْعَلْ هَذَا الْحَمْلَ الَّذِي لَهُ وَارِثًا». فَوَرَدَ الْكِتَابُ وَأَنَا لَا أَعْلَمُ أَنَّ لِي حَمَلًا، فَدَخَلْتُ إِلَى جَارِيَتِي فَسَأَلْتُهَا عَنْ ذَلِكَ، فَأَخْبَرَتْنِي أَنَّ عَلَّتَهَا قَدْ ارْتَفَعَتْ، فَوَلَدَتْ غُلَامًا.

728. الغيبة للطوسي: أَخْبَرَنِي بِهَذِهِ الْحِكَايَةِ جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي غَالِبٍ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ الزُّرَّارِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ إِجَارَةً، وَكَتَبَ عَنْهُ بِبَغْدَادَ أَبُو الْفَرَجِ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُظَفَّرِ فِي مَنْزِلِهِ بِسُوقِ غَالِبٍ، فِي يَوْمِ الْأَحَدِ لِخَمْسِ خَلُونَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ سَنَةِ سِتِّ وَخَمْسِينَ وَثَلَاثِمِئَةٍ، قَالَ:

كُنْتُ تَزَوَّجْتُ بِأُمِّ وَاَدَى وَهِيَ أَوَّلُ امْرَأَةٍ تَزَوَّجْتُهَا، وَأَدَا حِينَئِذٍ حَدَثَ السِّنُّ، وَسِنِّي إِذْ ذَاكَ دُونَ الْعِشْرِينَ سَنَةً، فَدَخَلْتُ بِهَا فِي مَنْزِلِ أَبِيهَا، فَأَقَامَتْ فِي مَنْزِلِ أَبِيهَا سِنِينَ وَأَنَا أَجْتَهِدُ بِهِمْ فِي أَنْ يُحَوَّلُوا إِلَى مَنْزِلِي وَهُمْ لَا يُجِيبُونِي إِلَى ذَلِكَ، فَحَمَلَتْ



شیخ-خدا حفظش کند-فرستادند. من پیش شیخ-خدا مؤیدش بدارد-بودم.

نوشته را به شیخ دادند. او آن را نخواند و فرمان داد آن را برای ابو عبد الله بزوفری-خدا عزیزش بدارد-ببرند تا او پاسخ نامه را بدهد. او نزد وی رفت و من باز حاضر بودم.

ابو عبد الله به او گفت: بچه، فرزند او و حاصل آمیزش فلان روز او در فلان جاست. به او بگو نامش را محمد بگذارد. بیک به شهر باز گشت و مسئله را به آنان خبر و برایشان توضیح داد و بچه هم متولد و محمد نامیده شد. (1)

727. دلائل الإمامة - با سندش به نقل از قاسم بن علاء-: سه نامه برای تقاضاهایم به صاحب الزمان علیه السلام نوشتم و به ایشان خبر دادم که من مردی سال خورده هستم و فرزندى ندارم. امام علیه السلام تقاضاهایم را روا کرد؛ اما در باره فرزند، چیزی نفرمود. بار چهارم، نامه ای نوشتم و از ایشان خواستم خدا را بخواند تا به من فرزندى عطا کند.

امام علیه السلام جوابم را داد و حاجت هایم را روا کرد و چنین نگاشت: «خدایا! پسری به او عطا کن که چشمش را روشن کند و این جنین او را وارثش قرار ده». نامه آمد در حالی که من نمی دانستم کنیزم باردار است. نزد او رفتم و ماجرا را پرسیدم. او به من گفت که [مدتی است] خون قاعدگی نمی بیند و سپس پسری به دنیا آورد. (2)

728. الغيبة، طوسی- با سندش به نقل از ابو غالب احمد بن محمد بن سلیمان رازی، به طریق اجازت، که ابو الفرج محمد بن مظفر در منزلش در بازارچه غالب، در روز یکشنبه، پنجم ذی قعدة سال 356، آن را [از او گرفته و] نوشته است-: در سال های جوانی، در حالی که هنوز بیست سال هم نداشتم، نخستین زنی که با او ازدواج کردم، همین مادر فرزندانم بود که در خانه پدرش بر او وارد شدم و چندین سال در خانه پدرش ماند و می کوشیدم که آنها همسر مرا به خانه خودم بفرستند؛ اما

ص: 379

1- (1). الغيبة، طوسی: ص 308 ح 260، بحار الأنوار: ج 51 ص 324.

2- (2). دلائل الإمامة: ص 524 ح 496، فرج المهموم: ص 244، بحار الأنوار: ج 51 ص 303. [1]

مِنِّي فِي هَذِهِ الْمُدَّةِ، وَوَلَدَتْ بِنْتًا فَعَاشَتْ مُدَّةً ثُمَّ مَاتَتْ، وَلَمْ أَحْضَرْ فِي وِلَادَتِهَا وَلَا فِي مَوْتِهَا وَلَمْ أَزْهَأْ مُنْذُ وُلِدَتْ إِلَى أَنْ تُؤْفِقَتْ، لِلشُّرُورِ الَّتِي كَانَتْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ.

ثُمَّ اصْطَلَحْنَا عَلَى أَنَّهُمْ يَحْمِلُونَهَا إِلَى مَنْزِلِي، فَدَخَلْتُ إِلَيْهِمْ فِي مَنْزِلِهِمْ وَدَفَعُونِي فِي نَقْلِ الْمَرَأَةِ إِلَيَّ، وَقُدِّرَ أَنْ حَمَلَتِ الْمَرَأَةُ مَعَ هَذِهِ الْحَالِ، ثُمَّ طَالَبْتُهُمْ بِنَقْلِهَا إِلَى مَنْزِلِي عَلَى مَا اتَّفَقْنَا عَلَيْهِ، فَامْتَنَعُوا مِنْ ذَلِكَ، فَعَادَ الشَّرُّ بَيْنَنَا وَانْتَقَلَتْ عَنْهُمْ، وَوَلَدَتْ وَأَنَا غَائِبٌ عَنْهَا بِنْتًا، وَبَقِينَا عَلَى حَالِ الشَّرِّ وَالْمُضَارَمَةِ (1) سِنِينَ لَا آخِذًا.

ثُمَّ دَخَلْتُ بَغْدَادَ وَكَانَ الصَّاحِبُ بِالْكُوفَةِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الزُّجُوجِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ، وَكَانَ لِي كَالْعَمِّ أَوْ الْوَالِدِ، فَنَزَلْتُ عِنْدَهُ بِبَغْدَادَ وَشَدَّ كَوْتُ إِلَيْهِ مَا أَنَا فِيهِ مِنَ الشُّرُورِ الْوَاقِعَةِ بَيْنِي وَبَيْنَ الزَّوْجَةِ وَبَيْنَ الْأَحْمَاءِ، فَقَالَ لِي: تَكْتُبُ رُقْعَةً وَتَسْأَلُ الدُّعَاءَ فِيهَا. فَكَتَبْتُ رُقْعَةً (و) ذَكَرْتُ فِيهَا حَالِي، وَمَا أَنَا فِيهِ مِنْ خُصُومَةِ الْقَوْمِ لِي وَامْتِنَاعِهِمْ مِنْ حَمَلِ الْمَرَأَةِ إِلَى مَنْزِلِي، وَمَضَيْتُ بِهَا أَنَا وَأَبُو جَعْفَرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَكَانَ فِي ذَلِكَ الْوَاسِطَةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَهُوَ إِذْ ذَاكَ الْوَكِيلُ، فَدَفَعْنَاهَا إِلَيْهِ وَسَأَلْنَاهُ إِنْفَاذَهَا، فَأَخَذَهَا مِنِّي وَتَأَخَّرَ الْجَوَابَ عَنِّي أَيَّامًا، فَلَقَيْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ: قَدْ سَاءَ نِي تَأَخَّرَ الْجَوَابَ عَنِّي، فَقَالَ (لِي): لَا يَسُوؤُكَ (هَذَا)؛ فَإِنَّهُ أَحَبُّ (لِي) وَلَكَ، وَأَوْمَأَ إِلَيَّ أَنَّ الْجَوَابَ إِنْ قَرَّبَ كَانَ مِنْ جِهَةِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَإِنْ تَأَخَّرَ كَانَ مِنْ جِهَةِ الصَّاحِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَانصَرَفْتُ.

فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ -وَلَا أَحْفَظُ الْمُدَّةَ إِلَّا أَنَّهُ كَانَتْ قَرِيبَةً- فَوَجَّهَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ

ص: 380

1- (1). المضارمة: المغاضبة، من قولهم: تضرّم عليه: أي غضب عليه (انظر: لسان العرب: ج 12 ص 355 «ضرّم»).

نمی پذیرفتند. در این مدت، از من باردار شد و دختری زایید که مدتی زندگی کرد و سپس مُرد و من در ولادت و مرگش، حضور نداشتم و او را از ولادت تا مرگش ندیدم؛ زیرا میان من و آنها شکرآب شده بود. سپس با هم توافق کردیم که آنها زَنَم را به خانه ام بیاورند؛ ولی وقتی به خانه شان رفتم، نگذاشتند او را بیاورم و تقدیر چنین شد که با همین اوضاع و احوال، او دوباره باردار شد و من از آنها خواستم که مطابق توافقمان، او را به خانه ام ببرم؛ اما آنها امتناع ورزیدند. دوباره میانه ما به هم خورد و من از پیش آنها رفتم و او در غیبت من، دوباره دختری زایید و ما سال ها در همان حال دشمنی و ناراحتی از یکدیگر به سر می بردیم و من نمی توانستم همسرم را به خانه ام ببرم.

سپس به بغداد رفتم و در آن روزگار، فرد مورد مراجعه در کوفه، ابو جعفر محمد بن احمد زجوجی -خدایش رحمت کند- بود که برایم مانند عمو و یا حتی پدر بود. در بغداد، بر او وارد شدم و از ناراحتی های میان خودم و همسر و خویشانش به او گله کردم. به من گفت: یک عریضه بنویس و خواسته ات را در آن بیان کن. نامه ای نوشتم و حالم را و آنچه از دشمنی خویشان همسرم و امتناعشان از آوردن او به خانه ام واقع شده بود، در آن آوردم و آن را با ابو جعفر، نزد محمد بن علی [شلمغانی] بردیم که در آن زمان، واسطه میان ما و حسین بن روح (وکیل وقت حجت علیه السلام) بود. عریضه را به او دادیم و خواستار فرستادن آن شدیم. او آن را از من گرفت؛ ولی جواب، چندین روز نیامد.

من محمد بن علی را دیدم و به او گفتم: دیر آمدن جواب، مرا ناراحت کرده است. به من گفت: این، تو را ناراحت نکند؛ چرا که برای من و تو محبوب تر است.

و به من فهماند که اگر جواب زود بیاید، از سوی حسین بن روح است و اگر دیر بیاید، از سوی صاحب الأمر علیه السلام است.

باز گشتم و پس از مدتی -و یادم نیست چه اندازه بود؛ اما می دانم که خیلی نبود-

الزجوزجى رَحِمَهُ اللَّهُ يَوْمًا مِنَ الْأَيَّامِ، فَصَيَّرْتُ إِلَيْهِ، فَأَخْرَجَ لِي فَصْلًا مِنْ رُقْعَةٍ وَقَالَ لِي: هَذَا جَوَابُ رُقْعَتِكَ، فَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَسَدَّ حَجَّهُ فَأَنْسَدْ حَجَّهُ  
وَرُدَّهُ، فَفَرَّأْتُهُ فَإِذَا فِيهِ:

وَالزَّوْجُ وَالزَّوْجَةُ فَأَصْلَحَ اللَّهُ ذَاتَ بَيْنِهِمَا، وَنَسَخْتُ اللَّفْظَ وَرَدَدْتُ عَلَيْهِ الْفَصْلَ، وَدَخَلْنَا الْكُوفَةَ فَسَهَّلَ اللَّهُ لِي نَقْلَ الْمَرَأَةِ بِأَيْسَرِ كَلْفَةٍ، وَأَقَامَتْ  
مَعِيَ سِتْرَيْنِ كَثِيرَةً وَرَزَقَتْ مِنِّي أَوْلَادًا، وَأَسَأْتُ إِلَيْهَا إِسَاءَاتٍ، وَاسْتَعْمَلْتُ مَعَهَا كُلَّ مَا لَا تَصْبِرُ النِّسَاءُ عَلَيْهِ، فَمَا وَقَعَتْ بَيْنِي وَبَيْنَهَا لَفْظَةً شَرًّا وَلَا  
بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِهَا، إِلَى أَنْ فَرَّقَ الزَّمَانُ بَيْنَنَا.

قالوا: قَالَ أَبُو غَالِبٍ رَحِمَهُ اللَّهُ: وَكُنْتُ قَدِيمًا قَبْلَ هَذِهِ الْحَالِ قَدْ كَتَبْتُ رُقْعَةً أَسْأَلُ فِيهَا أَنْ يَقْبَلَ ضَيْعَتِي (1)، وَلَمْ يَكُنْ اعْتِقَادِي فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ  
التَّقَرُّبَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِهَذِهِ الْحَالِ، وَإِنَّمَا كَانَ شَهْوَةً مِنِّي لِلاِخْتِلَافِ بِالنَّبَوَيْتَيْنِ وَالدُّخُولِ مَعَهُمْ فِيمَا كَانُوا (فِيهِ) مِنَ الدُّنْيَا، فَلَمْ أَجِبْ إِلَى  
ذَلِكَ، وَأَلْحَحْتُ فِي ذَلِكَ، فَكَتَبْتُ إِلَيَّْ أَنْ اخْتَرِ مَنْ تَثِقُ بِهِ فَأَكْتُبِ الضَّيْعَةَ بِاسْمِهِ فَإِنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَيْهَا، فَكَتَبْتُهَا بِاسْمِ أَبِي الْقَاسِمِ مُوسَى بْنِ الْحَسَنِ  
الزجوزجى ابْنِ أَخِي أَبِي جَعْفَرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ، لِثِقَتِي بِهِ وَمَوْضِعِهِ مِنَ الدِّيَانَةِ وَالنِّعْمَةِ.

فَلَمَّ تَمَضَّ الْأَيَّامُ حَتَّى أَسْرَوْنِي الْأَعْرَابُ وَنَهَبُوا الضَّيْعَةَ الَّتِي كُنْتُ أَمْلِكُهَا، وَذَهَبَ مِنِّي فِيهَا مِنْ غَلَّاتِي وَدَوَائِي وَالآتِي نَحْوًا مِنَ أَلْفِ  
دِينَارٍ، وَأَقَمْتُ فِي أَسْرِهِمْ مُدَّةً إِلَى

ص: 382

---

1- (1). الضَّيْعَةُ: الْعَقَارُ، وَالضَّيْعَةُ: الْأَرْضُ الْمُعْلَّةُ (تاج العروس: ج 11 ص 315) [1] ضييع».

روزی از روزها ابو جعفر زجوزجی - خدا رحمتش کند- در پی من فرستاد و به سویش رفتم و او بخشی از آن عریضه را بیرون آورد و به من گفت: این، پاسخ عریضه ات است. اگر می خواهی، از روی آن، نسخه بردار و آن را باز گردان.

من آن را خواندم. نوشته بود: «خداوند، میان زن و شوهر را اصلاح کند!». من از روی آن، نسخه برداشتم و آن فصل از عریضه را باز گرداندم. سپس به کوفه باز گشتم و خداوند، آوردن همسر را با کمترین زحمت برایم میسر کرد و سال های فراوانی با من زندگی کرد و فرزندان از او روزی ام نمود و بدی هایی به او کردم و همه کارهایی که زنان بر آن صبر نمی کنند، با او کردم؛ اما یک سخن ناراحت کننده میان من و او و یا یک نفر از خویشانش، رد و بدل نشد، تا آن که روزگار، میان ما جدایی انداخت [و از دنیا رفت].

و خیلی پیش تر از این، خود، عریضه ای نوشتم و از امام علیه السلام خواستم که مزرعه ام را بپذیرد و آن زمان بر اساس اعتقاد و تقرب به خدا نبود که می خواستم این را انجام دهم؛ بلکه می خواستم با نوبختیان ارتباط داشته باشم و در کارهای دنیایی شان همراهشان باشم؛ اما امام علیه السلام نپذیرفت و پافشاری من به این انجامید که به من نوشت:

«کسی را که به او اعتماد داری، برگزین و مزرعه را به نام او کن که تو به آن نیاز خواهی داشت». من هم آن را به نام ابو القاسم موسی بن حسن زجوزجی، برادرزاده ابو جعفر [محمد بن عثمان عمری]، نمودم؛ زیرا به او اعتماد داشتم و دینداری و ثروتش را می دانستم.

روزگاری نگذشت که بادیه نشینان، مرا اسیر و مزرعه ای را که داشتم، غارت کردند و غله و چارپایان و ابزارآلاتم - به ارزش حدود هزار دینار -، از دستم رفت.

مدتی را در چنگ آنها اسیر بودم، تا آن که خودم را به صد دینار و هزار و

أَنْ اشْتَرَيْتُ نَفْسِي بِمِئَةِ دِينَارٍ وَأَلْفٍ وَخَمْسِ مِئَةِ دِرْهَمٍ، (و) لَزِمَنِي فِي اجْرَةِ الرُّسْلِ نَحْوُ مِنْ خَمْسِ مِئَةِ دِرْهَمٍ، فَخَرَجْتُ وَاحْتَجْتُ إِلَى الصَّيْعَةِ فَبِعْتُهَا.

729. الغيبة للطوسي: أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيَّاشٍ، عَنْ أَبِي غَالِبِ الزُّرَّارِيِّ، قَالَ: قَدِمْتُ مِنَ الْكُوفَةِ وَأَنَا شَابٌّ إِحْدَى قَدَمَاتِي، وَمَعِيَ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِنَا- قَدِ ذَهَبَ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ اسْمُهُ-، وَذَلِكَ فِي أَيَّامِ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ رُوحٍ رَحِمَهُ اللَّهُ وَاسْتَتَارَهُ وَنَصَبَهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْمَعْرُوفِ بِالسَّلْمَانِيِّ، وَكَانَ مُسْتَقِيمًا لَمْ يَظْهَرَ مِنْهُ مَا ظَهَرَ مِنْهُ مِنَ الْكُفْرِ وَالْإِلْحَادِ، وَكَانَ النَّاسُ يَقْصِدُونَهُ وَيَلْقَوْنَهُ لِأَنَّهُ كَانَ صَاحِبَ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ رُوحٍ، سَفِيرًا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ فِي حَوَائِجِهِمْ وَمُهَيِّمَاتِهِمْ.

فَقَالَ لِي صَاحِبِي: هَلْ لَكَ أَنْ تَلْقَى أَبَا جَعْفَرٍ وَتُحَدِّثَ بِهِ عَهْدًا، فَإِنَّهُ الْمَنْصُوبُ الْيَوْمَ لِهَذِهِ الطَّائِفَةِ، فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ شَيْئًا مِنَ الدُّعَاءِ يَكْتُبُ بِهِ إِلَى النَّاحِيَةِ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: نَعَمْ. فَدَخَلْنَا إِلَيْهِ فَرَأَيْنَا عِنْدَهُ جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِنَا فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ وَجَلَسْنَا، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ صَاحِبِي فَقَالَ: مَنْ هَذَا الْفَتَى مَعَكَ؟ فَقَالَ لَهُ: رَجُلٌ مِنْ آلِ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ: مِنْ أَيِّ زُرَّارَةَ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، أَنَا مِنْ وُلْدِ بَكْرِ بْنِ أَعْيَنَ أَخِي زُرَّارَةَ، فَقَالَ: أَهْلُ بَيْتِ جَلِيلٍ عَظِيمٍ الْقَدْرِ فِي هَذَا الْأَمْرِ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ صَاحِبِي، فَقَالَ لَهُ: يَا سَيِّدِنَا، أُرِيدُ الْمُكَاتَبَةَ فِي شَيْءٍ مِنَ الدُّعَاءِ، فَقَالَ:

نَعَمْ.

پانصد درهم از آنها خریدم و پرداخت دست مزد فرستادگان نیز پانصد درهم به دوش من افتاد. بیرون آمدم و به مزرعه نیاز پیدا کردم و آن را فروختم. (1)

729. الغيبة، طوسی - به نقل از ابو عبد الله احمد بن محمد بن عیاش (2) - ابو غالب زراری گفت: در روزگار جوانی و در یکی از سفرهایم به کوفه، مردی از برادران همکیشم - که نامش را ابو عبد الله (راوی) فراموش کرده است - با من بود. در آن وقت، شیخ ابو القاسم حسین بن روح - خدا رحمتش کند - نایب امام، ولی پنهان بود و ابو جعفر محمد بن علی، مشهور به شلمغانی، را نماینده خود نموده بود و در آن زمان هنوز کثروی و کفری از شلمغانی بروز نیافته بود و در راه راست و درست بود و مردم به سوی او می آمدند و با وی دیدار می کردند؛ زیرا همراه و نماینده شیخ ابو القاسم حسین بن روح و واسطه شیعیان و او در کارهای مهم و دیگر خواسته هایشان بود.

همسفرم به من گفت: آیا می خواهی ابو جعفر شلمغانی را ببینی و با وی تجدید عهد کنی؟ اکنون او برای طایفه شیعه نصب شده است و من می خواهم برایم به حجّت علیه السلام بنویسد تا برایم دعایی کند. به او گفتم: باشد! بر شلمغانی وارد شدیم و گروهی از یارانمان را نزد او دیدیم. بر او سلام دادیم و نشستیم. او رو به همسفرم کرد و گفت: این جوان همراهت کیست؟ وی گفت: مردی از خاندان زرارة بن اعین.

شلمغانی رو به من گفت: از کدام تیره هستی؟ گفتم: سرورم! از نسل بکیر بن اعین، برادر زراره. شلمغانی گفت: خاندانی جلیل و با جایگاهی والا در این امر (ولایت)! سپس همراهم به او روی کرد و گفت: سرور ما! می خواهم نامه ای بنویسی و دعایی

ص: 385

---

1- (1). الغيبة، طوسی: ص 304 ح 257 (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج 51 ص 322. [1] نیز، ر.ک: الخرائج و الجرائح: ج 1 ص 479 ح 20.

2- (2). ابو عبد الله احمد بن محمد بن عیاش جوهری (م 401 ق)، مؤلف کتاب مقتضب الأثر: شیخ طوسی، او را در کتاب رجالش از جمله کسانی شمرده که از ائمه علیهم السلام روایت ندارند. فردی پُرروایت است؛ اما در آخر عمرش اختلال حواس پیدا کرد. شیخ طوسی در الفهرست از او یاد کرده است. پدر و جدّش دو چهره سرشناس بغداد بودند (ر.ک: الفهرست، طوسی: ص 79 ش 99، رجال النجاشی: ج 1 ص 225 ش 305، رجال الطوسی: ص 413 ش 5983).

قَالَ: فَلَمَّا سَمِعْتُ هَذَا اعْتَقَدْتُ أَنْ أَسْأَلَ أَنَا أَيْضاً مِثْلَ ذَلِكَ، وَكُنْتُ اعْتَقَدْتُ فِي نَفْسِي مَا لَمْ أَبْدِهِ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ حَالَ وَالِدَةِ أَبِي الْعَبَّاسِ ابْنِي، وَكَانَتْ كَثِيرَةَ الْخِلَافِ وَالْعَصَبِ عَلَيَّ، وَكَانَتْ مِنِّي بِمَنْزِلَةٍ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: أَسْأَلُ الدُّعَاءَ لِي فِي أَمْرٍ قَدْ أَهَمَّنِي وَلَا اسْمِيهِ، فَقُلْتُ: أَطَالَ اللَّهُ بِقَاءِ سَدِيدِنَا وَأَتَا أَسْأَلَ حَاجَةً، قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قُلْتُ: الدُّعَاءَ لِي بِالْفَرَجِ مِنْ أَمْرٍ قَدْ أَهَمَّنِي، قَالَ: فَأَخَذَ دَرَجاً بَيْنَ يَدَيْهِ كَانَ أُثْبِتَ فِيهِ حَاجَةَ الرَّجُلِ، فَكَتَبَ: وَالزُّرَّارِيُّ يَسْأَلُ الدُّعَاءَ لَهُ فِي أَمْرٍ قَدْ أَهَمَّهُ، قَالَ:

ثُمَّ طَوَاهُ. فَقُمْنَا وَانصَرَفْنَا.

فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ قَالَ لِي صَاحِبِي: أَلَا نَعُودُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَنَسْأَلُهُ عَنْ حَوَائِجِنَا الَّتِي كُنَّا سَأَلْنَاهُ؟ فَمَضَيْتُ مَعَهُ وَدَخَلْنَا عَلَيْهِ، فَحِينَ جَلَسْنَا عِنْدَهُ أَخْرَجَ الدَّرَجَ، وَفِيهِ مَسَائِلُ كَثِيرَةٌ قَدْ اجْتَبَى فِي تَضَاعُيفِهَا، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ صَاحِبِي فَقَرَأَ عَلَيْهِ جَوَابَ مَا سَأَلَ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ وَهُوَ يَقْرَأُ فَقَالَ: وَأَمَّا الزُّرَّارِيُّ وَحَالُ الزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ فَأَصْلَحَ اللَّهُ ذَاتَ بَيْنِهِمَا، قَالَ فَوَرَدَ عَلَيَّ أَمْرٌ عَظِيمٌ، وَقُمْنَا فَاِنْصَرَفْتُ، فَقَالَ لِي: قَدْ وَرَدَ عَلَيْكَ هَذَا الْأَمْرُ! فَقُلْتُ: أَعْجَبُ مِنْهُ، قَالَ: مِثْلُ أَيِّ شَيْءٍ؟ فَقُلْتُ: لِأَنَّ سِرَّهُ لَمْ يَعْلَمَهُ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى وَغَيْرِي فَقَدْ أَخْبَرَنِي بِهِ، فَقَالَ: أَتَشْكُ فِي أَمْرِ النَّاحِيَةِ؟ أَخْبِرْنِي الْآنَ مَا هُوَ؟ فَأَخْبَرْتُهُ فَعَجِبَ مِنْهُ.

ص: 386



برایم بگیری. گفت: باشد.

ابو غالب زراری گفت: هنگامی که این را شنیدم، با خود گفتم: من نیز چنین درخواستی بکنم؛ و پیش خود، چیزی را نیت کردم که برای هیچ یک از آفریدگان خدا آشکار نکرده بودم و آن، حال [همسرم] مادر پسرم ابو العباس بود که با من اختلاف فراوان داشت و بر من خشم می گرفت؛ ولی در دلم جای داشت و او را دوست داشتم، و با خود گفتم: دعا را در باره امری که اندیشناکم کرده، می خواهم؛ اما آن را نمی گویم. پس گفتم: خداوند، عمر سَرورمان را دراز گرداند! من نیز حاجتی دارم. گفت: چیست؟ گفتم: می خواهم برایم دعایی کند تا گره از امری که اندیشناکم کرده، باز شود.

شلمغانی کاغذی را که درخواست آن مرد همراهم را در آن نوشته بود، از پیش رویش برداشت و نوشت: و زراری نیز خواستار دعا برای کاری است که اندیشناکش کرده است. سپس آن را تا کرد، و ما برخاستیم و باز گشتیم.

چند روز بعد، همراهم گفت: آیا نزد ابو جعفر شلمغانی باز نگرديم تا از حاجت هایی که درخواست کرده ایم، سراغ بگیریم؟ با او روانه شدم و بر شلمغانی وارد شدیم و هنگامی که نزدش نشستیم، کاغذ را بیرون آورد. در آن، سؤال های فراوانی بود که جواب ها لا به لای آنها نوشته شده بودند. شلمغانی رو به همراهم کرد و پاسخ سؤالش را برایش خواند. سپس به من رو کرد و چون پاسخ را چنین خواند: «و اما زراری و حال زن و شوهر، خداوند، میان آن دو را اصلاح کرد»، بسیار دگرگون شدم و برخاستیم و باز گشتم. همراهم گفت: این امر، تو را دگرگون کرد؟! گفتم: شگفت تر از این حرفه است. گفت: برای چه؟ گفتم: چون آن، رازی بود که جز خدای متعال و من نمی دانستیم؛ ولی او از آن، خبر داد. گفت: مگر در باره ناحیه [و درگاه امام زمان علیه السلام] شک داری؟ حال به من بگو که چه بوده است؟ و چون باخبرش کردم، او هم به شگفت آمد.

ثُمَّ قَضَى أَنْ عُدْنَا إِلَى الْكُوفَةِ، فَدَخَلْتُ دَارِي، وَكَانَتْ أُمُّ أَبِي الْعَبَّاسِ مُغَاضِبَةً لِي فِي مَنْزِلِ أَهْلِهَا، فَجَاءَتْ إِلَيَّ فَاسْتَرْصَدَتْني وَاعْتَذَرَتْ وَوَأْفَقَتْني  
وَلَمْ تُخَالَفْني حَتَّى فَرَّقَ الْمَوْتُ بَيْنَنَا.

730. الغيبة للطوسي: أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي غَالِبٍ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الزُّرَّارِيِّ، قَالَ: جَرَى بَيْنِي وَبَيْنَ وَالِدَةِ أَبِي الْعَبَّاسِ - يَعْنِي ابْنَهُ - مِنَ  
الْخُصُومَةِ وَالسَّرِّ أَمْرٌ عَظِيمٌ مَا لَا يَكَادُ أَنْ يَتَّفَقَ، وَتَتَابَعَ ذَلِكَ وَكَثُرَ إِلَى أَنْ صَجَرْتُ بِهِ، وَكَتَبْتُ عَلَى يَدِ أَبِي جَعْفَرٍ أَسْأَلُ الدُّعَاءَ، فَأَبْطَأَ عَنِّي الْجَوَابُ  
مُدَّةً، ثُمَّ لَقَيْتِي أَبُو جَعْفَرٍ فَقَالَ: قَدْ وَرَدَ جَوَابُ مَسْأَلَتِكَ، فَجِئْتُهُ فَأَخْرَجَ إِلَيَّ مَدْرَجًا فَلَمْ يَزَلْ يَدْرِجُهُ إِلَيَّ أَنْ أَرَانِي فَصَلًّا مِنْهُ فِيهِ:

وَأَمَّا الزَّوْجُ وَالزَّوْجَةُ فَأُصْلَحَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا، فَلَمْ تَزَلْ عَلَيَّ حَالِ الْإِسْتِقَامَةِ وَلَمْ يَجْرِ بَيْنَنَا بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ مِمَّا كَانَ يَجْرِي، وَقَدْ كُنْتُ أَتَعَمَّدُ مَا  
يُسْخِطُهَا فَلَا يَجْرِي (فِيهِ) مِنْهَا شَيْءٌ، هَذَا مَعْنَى لَفْظِ أَبِي غَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَوْ قَرِيبٌ مِنْهُ.

قَالَ ابْنُ نُوحٍ: وَكَانَ عِنْدِي أَنَّهُ كَتَبَ عَلَيَّ يَدِ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ أَبِي الْعَزَاقِرِ - قَبْلَ تَغْيِيرِهِ وَخُرُوجِ لَعْنِهِ - عَلَيَّ مَا حَكَاهُ ابْنُ عِيَّاشٍ إِلَيَّ أَنْ حَدَّثَنِي بَعْضُ  
مَنْ (سَمِعَ ذَلِكَ مَعِي) أَنَّهُ إِثْمًا عَنِّي أَبُو جَعْفَرِ الزُّجُوجِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَأَنَّ الْكِتَابَ إِثْمًا كَانَ مِنَ الْكُوفَةِ، وَذَلِكَ أَنَّ أَبَا غَالِبٍ قَالَ لَنَا: كُنَّا نَلْقَى أَبَا  
الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَبْلَ أَنْ يُفْضَى (1) الْأَمْرُ إِلَيْهِ

ص: 388

---

1- (1). في النسخة المعتمدة: «يقضى»، والتصويب من النسخ الأخرى.

سپس چنین شد که به کوفه باز گشتیم و به خانه ام وارد شدم و مادر ابو العباس (همسرم) که ناراحت و در خانه پدرش بود، نزد من آمد و عذرخواهی کرد و رضایتم را جلب کرد و با من سازگار بود و مخالفت نکرد تا آن که مرگ، میان ما جدایی انداخت. (1)

730. الغيبة، طوسی - با سندش به نقل از ابو غالب احمد بن محمد زراری - میان من و مادرِ پسرِ ابو العباس، درگیری و اختلاف بزرگی پیش آمد که کمتر روی می دهد و این درگیری ادامه یافت و بیشتر شد تا آن جا که به تنگ آمدم و طی نامه ای به وسیله ابو جعفر، درخواست دعا [از امام عصر علیه السلام] نمودم؛ اما تا مدتی پاسخ نیامد. سپس ابو جعفر، مرا دید و گفت: پاسخ درخواست آمده است. من هم نزد او رفتم و او هم نوشته ای در هم پیچیده را برایم بیرون آورد و آن را ورق زد تا این که به فصلی رسید. آن را به من نشان داد و در آن، نوشته بود: «و اما زن و شوهر، خداوند، میان آن دو را اصلاح کرد.» همسرم از آن روز تا کنون به همین حال نیکوست و هیچ یک از اختلاف های پیشین میان ما بروز نکرده است. من به عمد، او را به خشم می آوردم؛ اما هیچ گاه از مسائل قبلی پیش نیامد.

[شیخ طوسی می گوید: این معنای چیزی است که ابو غالب گفته یا نزدیک به آن است.]

ابن نوح می گوید: من چنین می پنداشتم که ابو غالب به وسیله ابو جعفر بن ابی عزاقر [شلمغانی] (پیش از دگرگونی و ملعون شدنش از سوی ناحیه مقدسه) نامه را نوشته است و این بر اساس گزارش ابن عیاش بود، تا این که شخصی که این را از من شنید، برایم گفت: مقصود ابو غالب، ابو جعفر زجوزجی بوده و نامه را از

ص: 389

صبرنا نلقى أبا جعفر بن الشلمغاني ولا نلقاه.

وحدَّثنا بهاتين الحكايتين مذاكرة لم أقيدهما (بالكتابة) وقيدتهما غيري، إلا أنه كان يكثر ذكرهما والحديث بهما حتى سمعتهما منه ما لا احصى، والحمد لله شكراً دائماً، وصلى الله على محمد وآله وسلّم.

731. الكافي: الحسن بن خفيف، عن أبيه قال: بعث بخدم (1) إلى مدينة الرسول صلى الله عليه وآله ومعهم خادمان (2)، وكتب إلى خفيف أن يخرج معهم، فخرج معهم، فلما وصلوا إلى الكوفة شرب أحد الخادمين مسكراً، فما خرجوا من الكوفة حتى ورد كتاب من العسكر برّد الخادم الذي شرب المسكر، وعزل عن الخدمة.

732. كمال الدين: قال (3): وحدّثنى أبو الحسن جعفر بن أحمد، قال: كتب إبراهيم بن محمد بن الفرّج الرّحجّي في أشياء، وكتب في مولودٍ وُلِدَ لَهُ يَسْأَلُ أَنْ يُسَمَّى، فَخَرَجَ

ص: 390

1- (1). يعني أن الصاحب عليه السلام بعث من العسكر إلى المدينة بخدم (الوافي: ج 3 ص 877). [1]

2- (2). الخدم بالتحريك جمع الخادم وهو المملوك، ولعلهم كانوا مماليكه ومماليك والده عليه السلام بعثهم ليسكنوا المدينة ويغفل الخليفة وأصحابه عنهم وعنه عليه السلام أو لخدمة المسجد والضرائح المقدسة، وكان الخادمين لم يكونوا مملوكين بل كانوا أجيرين (مرآة العقول: ج 6 ص 195). [2]

3- (3). يعني: «سعد بن عبد الله».

کوفه نوشته و فرستاده است و این از آن روست که ابو غالب، خود برای ما گفت: ما ابو القاسم حسین بن روح را پیش از سفارت و نیابت امام عصر علیه السلام می دیدیم؛ اما به دیدن ابو جعفر شلمغانی که می رفتیم، نمی توانستیم او را ملاقات کنیم.

و این دو گزارش را من شفاهی شنیدم و آن دو را نوشتم؛ اما کسان دیگر، آن را نوشته اند و آن قدر فراوان نقل و حکایت می شود که من خود، بی شمار، آن را از او شنیده ام، و خدا را همیشه می ستایم و سپاس می گزارم و خداوند بر محمد و خاندانش درود و سلام بفرستد. (1)

731. الکافی - به نقل از حسن بن خفیف، از پدرش -: چند خدمتکار به مدینه النبی فرستاد (2) و دو خادم، آنها را همراهی می کردند. (3) به خفیف هم نوشت که با آنها برود و وی با آن خدمتکاران، همراه شد. به کوفه که رسیدند، یکی از آن دو خادم، شراب خورد. هنوز از کوفه خارج نشده بودند که از عسکر، نامه ای در باره برگرداندن آن خادم شرابخوار آمد و از کار برکنار شد. (4)

732. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو الحسن جعفر بن احمد -: ابراهیم بن محمد بن

ص: 391

1- (1). الغيبة، طوسی: ص 323 ح 272 (با سند صحیح).

2- (2). در الوافی آمده است: «یعنی صاحب علیه السلام، چند خدمتکار از سامرا به مدینه فرستاد».

3- (3). در مرآة العقول آمده است: «چند خدمتکار یعنی چند غلام، شاید این عده، غلامان خود امام علیه السلام و پدر بزرگوارش بوده اند و آنها را فرستاده که در مدینه ساکن شوند تا حکومت از آنها و از امام علیه السلام غافل شود، یا برای خدمت، به مسجد و ضریح های مقدس بروند. آن دو خادم همراه آنان، غلام نبوده؛ بلکه اجیر بوده اند».

4- (4). الکافی: ج 1 ص 523 ح 21، [1] عیون المعجزات: ص 135 (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج 51 ص 310 ح 29. [2]

إِلَيْهِ الْجَوَابُ فِيمَا سَأَلَ وَلَمْ يَكْتُبْ إِلَيْهِ فِي الْمَوْلُودِ شَيْءٌ، فَمَاتَ الْوَلَدُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

قَالَ: وَجَرَى بَيْنَ قَوْمٍ مِنْ أَصْحَابِنَا مُجْتَمِعِينَ عَلَى كَلَامٍ فِي مَجْلِسٍ، فَكَتَبَ إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ شَرَحَ مَا جَرَى فِي الْمَجْلِسِ.

733. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّالِحِ، قَالَ: كَتَبْتُ أَسْأَلُهُ الدُّعَاءَ لِإِدَاشَالِهِ (1) وَقَدْ حَبَسَهُ ابْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، وَأَسْتَأْذِنُ فِي جَارِيَةٍ لِي أَسْتَوْلِدُهَا، فَخَرَجَ: اسْتَوْلِدُهَا وَيَعْمَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ، وَالْمَحْبُوسُ يُخَلِّصُهُ اللَّهُ، فَاسْتَوْلِدْتُ الْجَارِيَةَ فَوَلَدَتْ فَمَاتَتْ، وَخُلِّيَ عَنِ الْمَحْبُوسِ يَوْمَ خَرَجَ إِلَيَّ التَّوْقِيعُ.

قَالَ: وَحَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ: وُلِدَ لِي مَوْلُودٌ فَكَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فِي تَطْهِيرِهِ يَوْمَ السَّابِعِ أَوْ الثَّامِنِ، فَلَمْ يَكْتُبْ شَيْئاً فَمَاتَ الْمَوْلُودُ يَوْمَ الثَّامِنِ، ثُمَّ كَتَبْتُ أَخْبِرُ بِمَوْتِهِ، فَوُرِدَ:

سَيَخْلُفُ عَلَيْكَ غَيْرُهُ وَغَيْرُهُ، فَسَمِّهِ أَحْمَدَ وَمِنْ بَعْدِ أَحْمَدَ جَعْفَرًا، فَجَاءَ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ: وَتَزَوَّجْتُ بِامْرَأَةٍ سِرًّا، فَلَمَّا وَطِئْتُهَا عَلِقَتْ وَجَاءَتْ بِابْنَةٍ، فَاعْتَمَمْتُ وَضَاقَ صَدْرِي، فَكَتَبْتُ أَشْكُو ذَلِكَ، فَوُرِدَ: سَتُكْفَاهَا، فَعَاشَتْ أَرْبَعَ سِنِينَ ثُمَّ مَاتَتْ، فَوُرِدَ:

إِنَّ اللَّهَ ذُو أَنَاةٍ وَأَنْتُمْ تَسْتَعْجِلُونَ.

ص: 392

1- (1). في بحار الأنوار « [1] لبداشاكه ».

فَرَج رُحَجِي (1) نامه ای در باره برخی چیزها [به امام علیه السلام] نوشت و در ضمن، درخواست نام گذاری برای نوزادش نمود. پاسخ سؤال هایش آمد؛ اما چیزی در باره نوزاد در نامه نبود. پس [از اندکی] آن کودک در گذشت، و ستایش، ویژه خدای جهانیان است.

گروهی از یارانمان در مجلسی گرد آمدند و در باره مطلبی سخن گفتند و [امام علیه السلام] به یکی از آنها، شرح آنچه را در مجلس گذشته بود، نوشت. (2)

733. کمال الدین - با سندش به نقل از محمد بن صالح - نامه ای نوشتم و از ایشان خواستار دعا برای آزادی بادشاله (3) از زندان پسر عبد العزیز شدم و نیز برای بچه دار شدن از کنیزم اجازه خواستم. توقیع آمد: «از او بچه دار شو؛ ولی خدا هر چه بخواهد، می کند و زندانی را هم خداوند، رهایی می بخشد». من از کنیز، بچه دار شدم و متولد شد؛ اما مُرد و زندانی نیز همان روز که توقیع به من رسید، آزاد شد.

و ابو جعفر برایم گفت: فرزندی برایم متولد شد. نامه ای نوشتم تا اجازه ختنه کردنش را در روز هفتم یا هشتم بگیرم. چیزی ننوشت و بچه روز هشتم مُرد. نامه ای نوشتم و خبر فوتش را دادم. توقیع آمد: «دو فرزند دیگر، جای آن را برایت پُر خواهند کرد. یکی را احمد و بعدی را جعفر بنام» و همان گونه که امام علیه السلام فرمود، به دنیا آمدند.

ص: 393

---

1- (1). ابراهیم بن محمد بن فرج رَحَجِي: در مستدرکات علم رجال الحدیث آمده است: از اصحاب امام عسکری علیه السلام است و مکاتبه ای با امام علیه السلام داشته است. «شاید او همان «ابن محمد بن فرج رَحَجِي» باشد که ثقه و از اصحاب امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام است. از ظاهر بعضی اخبار، استفاده می شود که وکیل امام هادی علیه السلام بوده است (ر.ک: رجال الطوسی: ص 367 ش 9459 و ص 377 ش 5587 و ص 390 ش 5749، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 7 ص 282 ش 14274 و ج 1 ص 200 ش 472). رَحَجِي: منسوب به شهر «رَحَج» در نواحی کابل، یا «رَحَجَه» دهی در نزدیکی بغداد (ر.ک: معجم البلدان: ج 3 ص 38). [1]

2- (2). کمال الدین: ص 498 ح 22، بحار الأنوار: ج 51 ص 334.

3- (3). بادشاله: شیخ صدوق، نام وی را در شمار کسانی شمرده که بر معجزه امام زمان علیه السلام آگاه بوده اند و او آنها را دیده است. وی با امام علیه السلام مکاتبه داشته است و نامه ای از محمد بن صالح نقل می کند که درخواست آزادی وی از زندان شده بود که همین روایت است. گویا این اسم فارسی مرگب از «بادا» و «إن شاء الله» باشد (ر.ک: ج 5 ص 94 ح 810).

قال: ولما ورد نعي ابن هلال لعنه الله، جاءني الشيخ فقال لي: أخرج الكيس الذي عندك، فأخرجته إليه، فأخرج إلي رُفَعَةً فيها: وأما ما ذكرت من أمر الصوفي المتصنع - يعنى الهلالي - فبتر الله عمره، ثم خرج من بعد موته: فقد فصدنا فصدنا عليه، فبتر الله تعالى عمره بدعوتنا. (1)

734. الكافي: علي بن محمد، عن محمد بن صالح قال: كانت لي جارية كنتُ مُعجَباً بها فكتبْتُ أستاذي في استيلاها، فورد:

استولدها، ويفعل الله ما يشاء.

فوطئها فحبلت ثم أسقطت فماتت.

735. الكافي: علي بن عمير، عن حذته (2)، قال: ولد لي ولد فكتبْتُ أستاذي في طهره يوم السابع (3)، فورد: لا تفعل، فمات يوم السابع أو الثامن، ثم كتبت بموته فورد ستخلف غيره وغيره، تسميه أحمد من بعد أحمد جعفرًا، فجاء كما قال.

قال: وتهايت للحج وودعت الناس وكنت على الخروج فورد: نحن لذلِكَ كارهون والأمر إليك، قال: فضاقت صدري واغتممت، وكتبْتُ: أنا مُقيم على السمع والطاعة، غير أني مُعتم بتخلفي عن الحج، فوقع: لا يضيقت صدرك فإنك ستحج من قایل إن شاء الله.

ص: 394

1- (1). في دلائل الإمامة من قوله «حدثني أبو جعفر» إلى قوله «وأنتم تستعجلون»، وفي الثاقب إلى قوله «وأنتم تستعجلون».

2- (2). من المرجح أن يكون هذا الشخص أبا جعفر محمد بن صالح الهمداني نفسه و الذي يأتي ذكره في الروايتين، أو الروايات الثلاث الأخرى نقلًا عن كمال الدين. ( [1] راجع: ص 433 (جواب مسائل محمد بن صالح) قاموس الرجال، ج 9، ص 332 الرقم 683).

3- (3). من المحتمل أن يكون التطهير هنا بمعنى الختان، أو حلق الشعر للعقيقة.



همو گفت: با زنی، پنهانی ازدواج کردم. پس از آمیزش، باردار شد و دختری به دنیا آورد. اندوهگین و دل تنگ شدم و این را به شه‌کوه [برای امام علیه السلام] نوشتم. توقیع آمد که: «به زودی از آن، کفایت می شوی». چهار سال زنده ماند و سپس مُرد. توقیع آمد که: «خداوند، شکیباست؛ اما شما عجله می کنید!».

او می گوید: هنگامی که خبر مرگ ابن هلال-خداوند، لعنتش کند- رسید، شیخ نزد من آمد و به من گفت: کیسه ای که نزدت هست، بیرون بیاور. آن را به وی دادم و وی برگه ای از آن بیرون کشید که در آن، نوشته بود: «و اما آنچه از امر پشمینه پوش ریاکار- یعنی هلالی- می گویی، خداوند، عمرش را کوتاه کند!» و پس از مرگ هلالی، توقیع آمد که: «او (هلالی) قصد [زیان رساندن به] ما کرد و ما بر آن شکیب ورزیدیم و خدای متعال، عمرش را به خواست ما کوتاه نمود». (1)

734. الکافی - با سندش به نقل از محمد بن صالح-: کنیزی داشتم که از او خوشم می آمد.

[به صاحب علیه السلام] نامه نوشتم و از ایشان در باره بچه دار کردن او کسب تکلیف کردم.

پاسخ آمد که: «بچه دارش کن. خدا آنچه بخواهد، انجام می دهد». من با او هم بستر شدم و آبستن شد؛ اما بعد، سیدقط کرد و خودش هم از دنیا رفت. (2)

735. الکافی - به نقل از علی، از شخصی (3)-: فرزندی برایم متولد شد. نامه ای نوشتم و اجازه خواستم که روز هفتم، او را تطهیر کنم. جواب آمد: «چنین مکن» و او روز هفتم و یا هشتم از دنیا رفت. خبر آن را [برای امام علیه السلام] نوشتم. جواب آمد که: «به زودی، دو فرزند دیگر، جای او را برایت پُر می کنند. اولی را احمد و بعدی

ص: 395

---

1- (1). کمال الدین: ص 489 ح 12، دلایل الإمامة: ص 527 ح 502-503، الثاقب فی المناقب: ص 611 ح 556-557، بحار الأنوار: ج 51 ص 327 ح 51.

2- (2). الکافی: ج 1 ص 524 ح 25. [1]

3- (3). این فرد به احتمال فراوان، همان ابو جعفر محمد بن صالح همدانی است که در دو سه روایت دیگر، ذکر آن به نقل از کمال الدین می آید (ر.ک: ص 433 «فصل چهارم/ پاسخ پرسش های محمد بن صالح»).

4- (4). احتمالاً تطهیر در این جا به معنای «ختنه کردن» و یا «زدودن موی سر برای عقیقه» است.

قال: ولما كان من قابل. كتبت أستاذين، فورد الإذن، فكتبت أني عادل محمد بن العباس وأنا واثق بديانتته وصديانته، فورد: الأسدى نعم العديل، فإن قدم فلا تخت عليه، فقدم الأسدى وعادته.

736. الكافي: الحسن بن الفضل بن زيد اليماني، قال: كتب أبي بخطه كتاباً فورد جوابه، ثم كتبت بخطي فورد جوابه، ثم كتب بخطه رجل من فقهاء أصحابنا فلم يرد جوابه، فنظرنا فكانت العلة أن الرجل تحوّل قرمطياً (1).

قال الحسن بن الفضل: فزرت العراق ووردت طوس (2)، وعزمت ألا أخرج إلا عن بيته من أمرى ونجاح من حوائجي ولو احتجت أن أقيم بها حتى أتصدق، قال في خلال ذلك: يضيق صدرى بالمقام وأخاف أن يفوتني الحج، قال: فحنت يوماً إلى محمد بن أحمد أتقاضاه، فقال لي: صر إلى مسجد كذا وكذا، وإنه يلقاك رجلاً.

ص: 396

1- (1). القرامطة: طائفة يقولون بإمامة محمد بن إسماعيل بن جعفر الصادق عليه السلام ظاهراً، وبالإلحاد وإبطال الشريعة باطنياً؛ لأنهم يحللون أكثر المحرمات، ويعدون الصلاة عبارة عن طاعة الإمام، والزكاة عبارة عن أداء الخمس إلى الإمام، والصوم عبارة عن إخفاء الأسرار، والزنا عبارة عن إفشائها، وسبب تسميتهم بهذا الاسم أنه كتب في بداية الحال واحد من رؤسائهم بخط مرمط، فنسبوه إلى القرمطى، والقرامطة جمعه (شرح الكافي: ج 7 ص 347). [1]

2- (2). الظاهر أن الواو للحال، أى وقد زرت قبل ذلك الرضا عليه السلام بطوس خراسان، ثم عزمت الحج وزرت أئمة العراق، و قوله: عزمت عطف على زرت العراق (مرآة العقول: ج 6 ص 185). [2]

را جعفر می نامی» و آن دو، همان گونه که امام علیه السلام فرمود، به دنیا آمدند.

برای سفر حج آماده شدم و از مردم خداحافظی کردم و در آستانه رفتن بودم که پیام آمد: «ما خوش نداریم بیرون بیایی؛ ولی تصمیم با توست». دل تنگ و اندوهگین شدم و نوشتم: من گوش به فرمان و مطیع هستم؛ اما باز ماندنم از حج، مرا اندوهگین کرده است.

توقیع آمد که: «دل تنگی مکن، که به زودی این شاء الله در سال آینده به حج می روی». سال بعد، نامه ای نوشتم و اجازه خواستم. اجازه آمد. نوشتم که محمد بن عباس را که به دین و پارسایی او اطمینان دارم، همسفر خود قرار داده ام. توقیع آمد: «اسدی، خوب همسفری است. اگر آمد، کس دیگری را جای گزین او مکن». اسدی آمد و با او همسفر شدم. (1)

736. الکافی - به نقل از حسن بن فضل بن زید یمانی (2) - پدرم با خطّ خودش، نامه ای [به ناحیه مقدّسه] نوشت. پاسخش آمد. بعد من هم با خطّ خودم نوشتم. پاسخ آن نیز آمد. سپس مردی از فقهای همکیش ما، به خطّ خود، نامه ای نوشت؛ اما پاسخ او نیامد. تحقیق کردیم. دیدیم علتش این است که آن مرد، قرمطی (3) شده است.

به عراق رفتم و [قبل از آن] به طوس رفته بودم. (4) بر آن شدم تا دلیلی روشن [از

ص: 397

1- (1). الکافی: ج 1 ص 522 ح 17، [1] الغیبة، طوسی: ص 416 ح 393 (در این منبع، بخش آغازین حدیث نیامده است)، الإرشاد: ج 2 ص 363، [2] كشف الغمّة: ج 3 ص 245، [3] بحار الأنوار: ج 51 ص 308 ح 24.

2- (2). حسن بن فضل بن زید (/یزید) یمانی: از مشایخ کلینی است. شیخ صدوق، نام او را در شمار کسانی شمرده که بر معجزه های امام زمان علیه السلام آگاه بوده اند و او آنها را دیده است. نام او در كشف الغمّة، «حسین بن فضل بن یزید همانی» آمده است (ر.ک: ج 5 ص 95 ح 810 «و این افراد»، معجم رجال الحدیث: ج 6 ص 88 ش 3063؛ مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 3 ص 23 ش 3874).

3- (3). قرمطیان، گروهی هستند که ظاهراً به امامت محمد بن اسماعیل بن امام صادق علیه السلام معتقدند و در واقع، معتقد به الحاد و باطل بودن شریعت اند؛ چون بیشتر حرام ها را حلال می دانند و نماز را اطاعت از امام و زکات را خمس دادن به امام و روزه را پنهان کردن اسرار، و زنا را بر ملا کردن اسرار، تأویل می کنند. وجه نام گذاری این گروه به قرمطیان، این است که در آغاز کار این گروه، یکی از رهبران آنها با خطّ مقرمط (کلمات را تنگ و باریک و ریز و در کنار هم نوشتن) می نوشت. بنا بر این، او را به «قرمطی» - که جمعش قرامطه است - نسبت دادند.

4- (4). در مرآة العقول (ج 6 ص 187) [4] آمده است: «ظاهراً "او" در "و زُرتُ العراق" حالیّه است؛ یعنی قبلاً امام رضا علیه السلام را در طوس خراسان زیارت کردم و بعد، آهنگ حج نمودم و به زیارت ائمه عراق رفتم».

قال: فصبرتُ إليه، فدخَلَ عليَّ رجُلٌ، فلمَّا نَظَرَ إليَّ صَحِكَ وقال: لا- تَغْتَمِّمْ، فَإِنَّكَ سَتَتَحُجُّ فِي هَذِهِ السَّنَةِ وَتَنصَرِفُ إِلَى أَهْلِكَ وَوَلَدِكَ سَالِمًا. قال: فاطمأنتُ وسكنَ قلبي، وأقول: ذا مصداق ذلك والحمد لله.

قال: ثُمَّ وَرَدْتُ الْعَسْكَرَ فَخَرَجْتُ إِلَى صَدْرَةٍ فِيهَا دَنَانِيرٌ وَتُوبٌ، فَاغْتَمَمْتُ وَقُلْتُ فِي نَفْسِي: جَزَائِي عِنْدَ الْقَوْمِ (1) هَذَا؟ وَاسْتَعْمَلْتُ الْجَهْلَ فَرَدَدْتُهَا، وَكَتَبْتُ رُقْعَةً وَلَمْ يُشِيرِ الَّذِي قَبَضَهَا مِنِّي عَلَى شَيْءٍ، وَلَمْ يَتَكَلَّمْ فِيهَا بِحَرْفٍ، ثُمَّ نَدِمْتُ بَعْدَ ذَلِكَ نَدَامَةً شَدِيدَةً، وَقُلْتُ فِي نَفْسِي: كَفَرْتُ بِرَدِّي عَلَى مَوْلَايَ. وَكَتَبْتُ رُقْعَةً أُعْتَذِرُ مِنْ فِعْلِي وَأَبُوءُ بِالْإِثْمِ وَأَسْتَغْفِرُ مِنْ ذَلِكَ، وَأَنْفَذْتُهَا، وَقُمْتُ أَنْمَسِحُ، فَأَنَا فِي ذَلِكَ أَفْكَرُ فِي نَفْسِي وَأَقُولُ: إِنْ رُدَّتْ عَلَيَّ الدَّنَانِيرُ لَمْ أَحُلِّ صِرَازَهَا وَلَمْ أَحْدِثْ فِيهَا حَتَّى أَحْمِلَهَا إِلَى أَبِي، فَإِنَّهُ أَعْلَمُ مِنِّي؛ لِيَعْمَلَ فِيهَا بِمَا شَاءَ. فَخَرَجَ إِلَى الرَّسُولِ الَّذِي حَمَلَ إِلَيَّ الصُّرَّةَ: أَسَأْتَ إِذْ لَمْ تُعَلِّمِ الرَّجُلَ إِثَّا رُبَّمَا فَعَلْنَا ذَلِكَ بِمَوَالِينَا، وَرُبَّمَا سَأَلُونَا ذَلِكَ يَتَّبِرْكَونَ بِهِ. وَخَرَجَ إِلَيَّ:

ص: 398

---

1- (1). أى عند الأئمة وهذا يحتمل وجهين: الأول أن يكون مراده قلة المبلغ، والثاني: أن يكون مراده أنى أطلب منهم الدعاء والبركة والهداية لا مال الدنيا (مرآة العقول: ج 6؛ ص 187). [1]

جانب مولایم] به دست نیاورم و به خواسته ام نرسم، از آن جا نروم، اگر چه مجبور شوم آن قدر بمانم که به گدایی افتم.

در خلال این مدّت، از ماندن، حوصله ام به سر می آمد و می ترسیدم که به حج نرسم. یک روز نزد محمّد بن احمد رفتم تا از او دادخواهی (تقاضای کمک) کنم. به من گفت: به فلان مسجد برو. در آن جا مردی تو را ملاقات می کند. به آن مسجد رفتم. مردی نزد آمد. چشمش که به من افتاد، خندید و گفت: «ناراحت نباش. تو امسال به حج می روی و به سلامت هم نزد زن و فرزندت باز می گردی». خاطر م آسوده شد و دلم آرام گرفت و با خود می گفتم: این، تأییدی است بر آن [دلیل روشنی که دنبالش بودم]. خدا را سپاس!

سپس به عسکر رفتم. همیانی که در آن، چند دینار و یک جامه بود، به من رسید.

ناراحت شدم و با خود گفتم: پاداش من نزد این قوم، همین است؟! (1) نادانی کردم و آن را برگرداندم و کاغذی نوشتم. شخصی که آن را از من تحویل گرفت، کمترین اشاره ای به من نکرد و در باره آن، یک کلمه هم چیزی نگفت. پس از آن، سخت پشیمان شدم و با خودم گفتم: با دست رد زدن به سرورم، کافر شدم! نامه ای نوشتم و در آن از کارم پوزش خواستم و خود را گناهکار دانستم و از آن استغفار کردم و نامه را فرستادم و برخاستم و دست هایم را به هم می مالیدم و با خود فکر می کردم و می گفتم: اگر دینارها را به من برگردانند، همیان را باز نمی کنم و دست به آنها نمی زنم تا به پدرم برسانم؛ زیرا او بهتر از من می داند که با آن دینارها چه کند. پس به آن فرستاده ای که همیان را برایم آورده بود، [از ناحیه مقدّسه] نامه آمد که: «بد کردی که به آن مرد نگفتی! ما گاهی با دوستان خود، این کار را می کنیم و گاهی خود آنها

ص: 399

---

1- (1). یعنی نزد ائمه علیهم السلام. در این عبارت، دو وجه، محتمل است: 1. مقصودش اندک بودن مبلغ بوده است، 2. مقصودش این بوده که: من از آنان درخواست دعا و برکت و هدایت دارم، نه مال دنیا و آنها برایم مال دنیا می فرستند!

أَخْطَأَتْ فِي رَدِّكَ بِرَّنَا، فَإِذَا اسْتَعْفَرْتَ اللَّهَ فَاللَّهُ يَغْفِرُ لَكَ، فَأَمَّا إِذَا كَانَتْ عَزِيمَتِكَ وَعَقْدُ نَيْتِكَ أَلَّا تُحَدِّثَ فِيهَا حَدَثًا وَلَا تُنْفِقَ فِي طَرِيقِكَ، فَقَدْ صَرَفْنَا عَنْكَ، فَأَمَّا التَّوْبُ فَلَا بُدَّ مِنْهُ لِتُحْرِمَ فِيهِ.

قَالَ: وَكُتِبَتْ فِي مَعْنِيَيْنِ، أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَ فِي الثَّلَاثِ وَامْتَنَعْتُ مِنْهُ؛ مَخَافَةَ أَنْ يَكْرَهَ ذَلِكَ، فَوَرَدَ جَوَابُ الْمَعْنِيَيْنِ وَالثَّلَاثِ الَّذِي طَوَّيْتُ مُفَسَّرًا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

قَالَ: وَكُنْتُ وَاقِفْتُ جَعْفَرَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ النَّيْسَابُورِيِّ بِنَيْسَابُورٍ عَلَى أَنْ أُرْكَبَ مَعَهُ وَأَزَامِلَهُ، فَلَمَّا وَافَيْتُ بَغْدَادَ بَدَأَ لِي فَاسْتَقَلَّتُهُ وَذَهَبَتْ أَطْلُبُ عَدِيلاً، فَلَقِيَنِي ابْنُ الْوَجْنَاءِ بَعْدَ أَنْ كُنْتُ صِدْرْتُ إِلَيْهِ وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتَرِيَ لِي، فَوَجَدْتُهُ كَارِهَاً، فَقَالَ لِي: أَنَا فِي طَلَبِكَ، وَقَدْ قِيلَ لِي (1): إِنَّهُ يَصْحَبُكَ فَأَحْسِنَ مُعَاشَرَتَهُ وَاطْلُبْ لَهُ عَدِيلاً وَاکْتَرِ لَهُ.

737. الكافي: عَلِيُّ (بْنُ مُحَمَّدٍ)، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْيَمَانِيِّ (2)، قَالَ: كُنْتُ بِبَغْدَادَ، فَتَهَيَّأْتُ قَافِلَةً لِلْيَمَانِيِّينَ فَأَرَدْتُ الْخُرُوجَ مَعَهَا، فَكُتِبْتُ أَلْتَمِسُ الْإِذْنَ فِي ذَلِكَ، فَخَرَجَ:

ص: 400

1- (1). القائل: صاحب عليه السلام أو بعض خدمه أو سفرائه.

2- (2). في كمال الدين والخرائج والجرائح: علي بن محمد الشمشاطي رسول جعفر بن إبراهيم اليماني.

تبرکی آن را از ما می خواهند». به من نیز نامه آمد که: «اشتباه کردی که احسان ما را رد کردی؛ اما چون از خدا طلب بخشش کردی، خدا تو را می بخشد؛ لیکن چون تصمیم و یتیت این است که دست به آن دینارها نزنی و خرج راه خود نکنی، ما هم آنها را برایت نمی فرستیم؛ اما از جامه چاره ای نیست، برای این که باید با آن احرام ببندی».

من در باره دو مطلب [به امام علیه السلام] نامه ای نوشتم و خواستم مطلب سوم را هم بنویسم؛ اما خودداری کردم؛ چون ترسیدم که از این کار خوشش نیاید. پاسخ آن دو مطلب به علاوه پاسخ مطلب سوم که در دلم نهان داشته بودم، با توضیح و تفسیرش آمد. سپاس، خدا را!

در نیشابور با جعفر بن ابراهیم نیشابوری قرار گذاشته بودم که با او همسفر و هم کجاوه شوم. چون به بغداد رسیدم، نظرم عوض شد و از او معذرت خواهی کردم و در جست و جوی هم کجاوه دیگری بر آمدم. ابن و جناء- که قبلاً نزدش رفته و از او خواسته بودم مرکبی برایم کرایه کند، ولی تمایلی به آن نشان نداد- به دیدنم آمد و گفت: من دنبال تو می گردم. به من [از جانب امام عصر علیه السلام] (1) گفته شده که: «او (حسن بن فضل) همراه تو می شود. پس با وی خوش رفتار باش و برایش هم کجاوه پیدا و مرکوبی کرایه کن». (2)

737. الکافی - با سندش به نقل از علی بن حسین یمانی (3) - من در بغداد بودم که کاروانی از یمینان، آماده رفتن شد. خواستم با آن بروم. از این رو [به امام علیه السلام] نامه نوشتم و

ص: 401

1- (1). در مرآة العقول آمده است: «فائل، امام زمان علیه السلام با یکی از خادمان یا سفرای خود بوده است».

2- (2). الکافی: ج 1 ص 520 ح 13. [1] نیز، ر.ک: الإرشاد: ج 2 ص 359، [2] کمال الدین: ص 491، [3] كشف الغمّة: ج 2 ص 452، [4] الصراط المستقیم: ج 2 ص 246 ح 6، بحار الأنوار: ج 51 ص 309 ح 28.

3- (3). ابو الحسن علی بن حسین یمانی: نام وی در کتاب های رجال شناسی ذکر نشده است. البتّه در کمال الدین، به جای «علی بن حسین یمانی»، «علی بن محمّد شمشاطی فرستاده جعفر بن ابراهیم یمانی» آمده است (ر.ک: ج 5 ص 95 ح 810 «و این افراد»).

لا تَخْرُجَ مَعَهُمْ، فَلَيْسَ لَكَ فِي الْخُرُوجِ مَعَهُمْ خَيْرَةٌ، وَأَقِمِ بِالْكُوفَةِ.

قَالَ: وَأَقَمْتُ وَخَرَجْتُ الْقَافِلَةَ، فَخَرَجَتْ عَلَيْهِمْ حَنْظَلَةُ (1) فَاجْتاحتَهُمْ (2).

وَكَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فِي رُكُوبِ الْمَاءِ، فَلَمْ يَأْذَنْ لِي، فَسَأَلْتُ عَنِ الْمَرَائِبِ الَّتِي خَرَجَتْ فِي تِلْكَ السَّنَةِ فِي الْبَحْرِ فَمَا سَدَّ لِي مِنْهَا مَرْكَبٌ، خَرَجَ عَلَيْهَا قَوْمٌ مِنَ الْهِنْدِ يُقَالُ لَهُمُ الْبَوَارِحُ (3)، فَقَطَعُوا عَلَيْهَا.

قَالَ: وَزُرْتُ الْعَسْكَرَ، فَأَتَيْتُ الدَّرَبَ (4) مَعَ الْمَغِيبِ، وَلَمْ أَكَلِّمْ أَحَدًا وَلَمْ أَتَعَرَّفْ إِلَى أَحَدٍ، وَأَنَا اصْدَلِّي فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ فَرَاغِي مِنَ الزِّيَارَةِ، إِذَا بِخَادِمٍ (5) قَدْ جَاءَنِي فَقَالَ لِي:

قُمْ، فَقُلْتُ لَهُ: إِذَنْ إِلَى أَيْنَ؟ فَقَالَ لِي: إِلَى الْمَنْزِلِ، قُلْتُ: وَمَنْ أَنَا؟ لَعَلَّكَ ارْسَدْتَ إِلَى غَيْرِي؟ فَقَالَ: لَا، مَا ارْسَدْتُ إِلَّا إِلَيْكَ، أَنْتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ رَسُولُ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ (6). فَمَرَّ بِي حَتَّى أَنْزَلَنِي فِي بَيْتِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ، ثُمَّ سَارَّةً، فَلَمْ أَدْرِ مَا قَالَ لَهُ، حَتَّى آتَانِي جَمِيعَ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ. وَجَلَسْتُ عِنْدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، وَأَسْتَأْذِنْتُهُ فِي الزِّيَارَةِ مِنْ دَاخِلٍ، فَأَذِنَ لِي فُزَرْتُ لَيْلًا.

ص: 402

1- (1). قبيلة من بني تميم يُقال لهم: «حنظلة الأكرمون»، وأبوهم حنظلة بن مالك بن عمرو بن تميم.

2- (2). الاجتياح- بالجيم ثم الحاء-: الإهلاك والاستئصال ( القاموس المحيط، لسان العرب: ج 2 ص 432، تاج العروس: ج 4 ص 32 ).

3- (3). البوارح وفي بعض المصادر البوارج و كان البوارج هنا معرب بواره طائفة من لصوص الهند (مرآة العقول: ج 6 ص 183). [1]

4- (4). كان المراد هنا باب دار العسكرين عليهما السلام التي دفنا فيها، أو الشباك المفتوحة إلى الخارج من البيت الذي دفنا عليهما

السلام فيه، وعلى التقديرين كانت زيارته من وراء الشباك ولم يدخل الدار. (مرآة العقول: ج 6 ص 183). [2]

5- (5). لعله أراد بالزيارة زيارة الصاحب عليه السلام من خارج داره بتبليغ السلام من غير إشعار كما يدل عليه قوله: من داخل في آخر

الحديث (الوافي: ج 3 ص 872). [3]

6- (6). في كمال الدين: أنت علي بن محمد رسول جعفر بن إبراهيم اليماني.



اجازه طلبیدم. جواب آمد: «با آنها نرو؛ زیرا رفتن با آنها خیری برایت ندارد. در کوفه بمان». ماندم و کاروان رفت. [مدتی نگذشت که] قبیله حنظله به آنها حمله بردند و لختشان کردند. مجدداً [به امام علیه السلام] نامه نوشتم و اجازه خواستم که از طریق آب، سفر کنم؛ ولی باز به من اجازه داده نشد. در باره کشتی هایی که آن سال به دریا رفته بودند، پرس و جو کردم.

حتی یکی از آنها سالم نرسیده بود. دسته ای از هندی ها که به آنها بارجه ها (1) می گویند، به آن کشتی ها زده و غارتشان کرده بودند.

به زیارت عسکر (سامرا) رفتم و هنگام غروب به درگاه (2) رفتم و با هیچ کس سخن نگفتم و به هیچ کس هم آشنایی ندادم. بعد از زیارت، (3) در مسجد، مشغول خواندن نماز بودم که خادمی آمد و گفت: برخیز. گفتم: کجا؟ گفت: به منزل. گفتم: من کیستم؟ شاید نزد کس دیگری آمده ای؟ گفت: نه! مرا نزد تو فرستاده اند. تو علی بن حسین، فرستاده جعفر بن ابراهیم (4) هستی. آن گاه مرا برد و به خانه حسین بن احمد رساند و با او در گوشی چیزی گفت که من نفهمیدم چه گفت. سپس هر چه به آن نیاز داشتم، برایم آورد و من سه روز نزد او اقامت کردم و اجازه گرفتم که از داخل [خانه] زیارت کنم. به من اجازه داد و من شبانه زیارت کردم. (5)

ص: 403

---

1- (1). در مرآة العقول آمده است: «گویا "بوارج" در این جا معرب "بواره" است که طایفه ای از دزدان و راهزنان هندیاند». لغت نامه دهخدا می گوید: «(بارجه، کلمه ای هندی است. از ریشه "بیره" تعریب شده است و آن را بر "بوارج" جمع بسته اند و چون راهزنان دریایی در ساحل هند، کشتی ها را غارت می کرده اند، آنان را به این نام می خوانند».

2- (2). در مرآة العقول آمده است: «ظاهراً مقصود، در خانه امامین عسکریین علیهما السلام است که در آن به خاک سپرده شدند، یا پنجره ای است که از خانه مدفن آن دو بزرگوار، به بیرون باز بوده است. در هر دو صورت، او از پشت پنجره زیارت کرده و وارد خانه نشده است».

3- (3). در الوافی آمده است: «شاید مراد از زیارت، زیارت صاحب علیه السلام از بیرون خانه اش است و سلام دادن، بدون آن که کسی متوجه شود، چنان که عبارت "از داخل" در آخر حدیث، بر این دلالت دارد».

4- (4). در کمال الدین آمده است: «تو علی بن محمد، فرستاده جعفر بن ابراهیم یمانی، هستی».

5- (5). الکافی: ج 1 ص 519 ح 12، [1] الإرشاد: ج 2 ص 358، [2] کمال الدین: ص 491 ح 14، [3] الخرائج و الجرائح: ج 3 ص 1130 ح 480، کشف الغمّة: ج 2 ص 452، [4] الصراط المستقیم: ج 2 ص 246 ح 4-5 (همه این منابع با اختلاف جزئی)، بحار الأنوار: ج 51 ص 297 ح 12 و ص 329 ح 53. [5]

738. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبُو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلَانَ الْكَلْبِيِّ، عَنِ الْأَعْلَمِ الْمِصْرِيِّ (1)، عَنْ أَبِي رَجَاءِ الْمِصْرِيِّ (2)، قَالَ: خَرَجْتُ فِي الطَّلَبِ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسِتِّينَ لَمْ أَقِفْ فِيهِمَا عَلَى شَيْءٍ، فَلَمَّا كَانَ فِي الثَّلَاثَةِ كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ فِي طَلَبِ وَوَلَدٍ لِأَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِصَدْرِيَاءَ، وَقَدْ سَأَلَنِي أَبُو غَانِمٍ أَنْ أَتَعَشِّيَ عِنْدَهُ، وَأَنَا قَاعِدٌ مُفَكَّرٌ فِي نَفْسِي وَأَقُولُ: لَوْ كَانَ شَيْءٌ لَظَهَرَ بَعْدَ ثَلَاثِ سِنِينَ، فَإِذَا هَاتِفٌ أَسْمَعُ صَوْتَهُ وَلَا أَرَى شَخْصَهُ وَهُوَ يَقُولُ:

يَا نَصْرَ بْنَ عَبْدِ رَبِّهِ، قُلْ لِأَهْلِ مِصْرٍ: آمَنْتُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَيْثُ رَأَيْتُمُوهُ.

قَالَ نَصْرٌ: وَلَمْ أَكُنْ أَعْرِفُ اسْمَ أَبِي؛ وَذَلِكَ أَنِّي وُلِدْتُ بِالْمَدَائِنِ فَحَمَلَنِي النَّوْفَلِيُّ إِلَى مِصْرَ، وَقَدْ مَاتَ أَبِي فَنَشَأْتُ بِهَا، فَلَمَّا سَمِعْتُ الصَّوْتَ قُمْتُ مُبَادِرًا وَلَمْ أَنْصَرِفْ إِلَى أَبِي غَانِمٍ، وَأَخَذْتُ طَرِيقَ مِصْرَ.

قَالَ: وَكَتَبَ رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ فِي وَوَلَدَيْنِ لَهُمَا، فَوَرَدَ:

أَمَا أَنْتَ يَا فُلَانُ فَاجْرِكَ اللَّهَ.

وَدَعَا لِلْآخَرِ، فَمَاتَ ابْنُ الْمُعْزَى.

739. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبُو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْمَتِيلِيُّ (3)، قَالَ: جَاءَنِي أَبُو جَعْفَرٍ فَمَضَى بِي إِلَى الْعَبَّاسِيَّةِ، وَأَدْخَلَنِي خَرِيبَةً وَأَخْرَجَ كِتَابًا فَقَرَأَهُ عَلَيَّ، فَإِذَا فِيهِ شَرْحُ جَمِيعِ مَا حَدَّثَ عَلِيَّ الدَّارِ، وَفِيهِ:

إِنَّ فُلَانَةَ - يَعْنِي أُمَّ عَبْدِ اللَّهِ - تُوخِذُ بِشَعْرِهَا، وَتُخْرَجُ مِنَ الدَّارِ، وَيُحَدَّرُ بِهَا إِلَى

ص: 404

1- (1). في بعض النسخ «عن الأعلم البصري» بدل «المصري»، كما ورد في تعليقة كمال الدين: ج 2 ص 491. [1]

2- (2). في بعض النسخ «البصري» كما ورد في نسخة البحار. [2]

3- (3). في البحار: «النيلي» بدل «المتيلي».

738. کمال الدین - با سندش به نقل از ابوجاء مصری (1) - دو سال پس از درگذشت امام عسکری علیه السلام در پی [حجّت علیه السلام] بودم و به کسی نرسیدم. سال سوم بود که در مدینه، در محله صُریاء، در پی [حجّت و] فرزند امام عسکری علیه السلام بودم؛ زیرا ابو غانم از من خواسته بود شب را با او شام بخورم، و من نشسته و در خود فرو رفته بودم و با خود می گفتم: اگر چیزی بود، پس از سه سال، آشکار می شد! ناگهان صدای کسی را بی آن که او را ببینم، شنیدم که می گفت: «ای نصر بن عبد ربّه! به مصریان بگو: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدید، به او ایمان آوردید».

من نام پدرم را نمی دانستم؛ زیرا من در مدائن به دنیا آمده بودم و پدرم مرده و نوفلی، مرا به مصر برده بود و من در آن جا رشد کرده بودم. چون صدا را شنیدم، بلا فاصله برخاستم و نزد ابو غانم باز نگشتم و راه مصر را در پیش گرفتم.

و [کرامت دیگر، این که] دو نفر مصری، هر یک در باره فرزندشان نامه نوشتند [و از قائم علیه السلام دعایی در حق آنها خواستند]. پاسخ آمد: «اما تو، ای فلان! خداوند به تو اجر دهد!» و [در ادامه] برای دیگری دعا نمود. فرزند آن که تسلیت داده بود، در گذشت. (2)

739. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو علی متّیلی - ابو جعفر، نزد من آمد و مرا به عبّاسیه (نخیله، نزدیک کوفه) به درون خرابه ای برد و نوشته ای بیرون آورد و برای من خواند. در آن، شرح آنچه برای آن خانه رخ داده بود، آمده و نیز نوشته بود:

«فلان زن (امّ عبد الله) مویش را می گیرند و از خانه بیرونش می اندازند و در بغداد فرودش می آورند و پیش روی حاکم می نشیند و چیزهایی که اتفاق می افتند».

سپس به من گفت: این را حفظ کن. آن گاه نوشته را پاره کرد، و این، مدّتی پیش

ص: 405

---

1- (1). ابوجاء نصر بن عبد ربّه مصری: شیخ صدوق، نام او را در شمار کسانی آورده که بر معجزه های امام زمان علیه السلام آگاه بوده اند و او آنها را دیده است. وی با امام علیه السلام مکاتبه داشته است (ر.ک: ج 5 ص 96 ح 810 «و این افراد»، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 8 ص 68 ش 1551 و ص 84 ش 16902).

2- (2). کمال الدین: ص 491 ح 15، الخرائج و الجرائح: ج 1 ص 443 ح 24، بحار الأنوار: ج 51 ص 330 ح 54.

بَغْدَادَ، فَتَقَعُدُ بَيْنَ يَدَيْ السُّلْطَانِ. وَأَشْيَاءٌ مِمَّا يَحْدُثُ.

ثُمَّ قَالَ لِي: احْفَظْ. ثُمَّ مَرَّقَ الْكِتَابَ، وَذَلِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَحْدُثَ مَا حَدَّثَ بِمُدَّةٍ.

740. كمال الدين: عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ بْنُ أَبِي حَلِيسٍ، قَالَ: كُنْتُ أَزُورُ الْحُسَيْنَ (1) عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ، فَلَمَّا كَانَ سَنَةً مِنَ السَّنِينَ وَرَدْتُ الْعَسْكَرَ قَبْلَ شَعْبَانَ، وَهَمَمْتُ أَنْ لَا أَزُورَ فِي شَعْبَانَ، فَلَمَّا دَخَلَ شَعْبَانُ قُلْتُ: لَا أَدْعُ زِيَارَةَ كُنْتُ أَزُورُهَا. فَخَرَجْتُ زَائِرًا، وَكُنْتُ إِذَا وَرَدْتُ الْعَسْكَرَ أَعْلَمْتُهُمْ بِرَفْعَةٍ أَوْ بِرِسَالَةٍ، فَلَمَّا كَانَ فِي هَذِهِ الدَّفْعَةِ قُلْتُ لِأَبِي الْقَاسِمِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ الْوَكِيلِ: لَا تَعْلِمُهُمْ بِقُدُومِي، فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَجْعَلَهَا زُورَةً خَالِصَةً.

قَالَ: فَجَاءَنِي أَبُو الْقَاسِمِ وَهُوَ يَتَبَسَّمُ وَقَالَ: بُعِثَ إِلَيَّ بِهَذَيْنِ الدِّينَارَيْنِ، وَقِيلَ لِي:

ادْفَعُهُمَا إِلَيَّ الْحَلِيسِيُّ، وَقُلْ لَهُ:

مَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ اللَّهِ عِزًّا وَجَلًّا، كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ.

قَالَ: وَاعْتَلْتُ بِسُرٍّ مَنْ رَأَى عِلَّةً شَدِيدَةً أَشْفَقْتُ (2) مِنْهَا، فَأَطْلَيْتُ مُسْتَعِدًّا لِلْمَوْتِ، فَبُعِثَ إِلَيَّ بُسْتُوقَةٌ فِيهَا بَنَفْسَجِينٌ (3)، وَأُمِرْتُ بِأَخْذِهِ، فَمَا فَرَعْتُ حَتَّى أَقْفْتُ مِنْ عِلَّتِي، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

قَالَ: وَمَاتَ لِي غَرِيمٌ فَكَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فِي الْخُرُوجِ إِلَى وَرَثَتِهِ بِوَاسِطِ (4)، وَقُلْتُ:

ص: 406

1- (1). كذا وفي بعض النسخ: «أزور الحير» والظاهر هو الأصوب، وهو اسم القصر الذي كان بسر من رأى، فيه قبر العسكريين عليهما السلام، والله أعلم. وفي نسخة مدينة المعاجز (ج 7 ص 622 ح 2605): «كنت أزور العسكر».

2- (2). في بعض النسخ: «أشفت فيها» وأطلى فلان إطلاءً، أى مات عنقه للموت (هامش كمال الدين: ص 493). [1]

3- (3). بنفسجين: شىء يعمل من البنفسج والأنجبين كالسكنجبين (هامش كمال الدين: ص 494). [2]

4- (4). الواسط، القصبه التي بين الكوفة والبصرة (معجم البلدان: ج 4 ص 461). [3]

740. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو القاسم بن ابی حلیس (2) - من امام حسین علیه السلام را نیمه شعبان زیارت می کردم. سالی از سال ها، پیش از شعبان، به محله عسکر در سامرا وارد شدم و قصد داشتم در شعبان، زیارت نکنم؛ اما هنگامی که شعبان رسید، گفتم: زیارتی را که می کردم، وانمی نهم! و برای زیارت، بیرون آمدم. من هر گاه به محله عسکر می رسیدم، با برگه یا پیامی، آنها را آگاه می کردم؛ اما این بار به ابو القاسم حسن بن احمد - که وکیل [ناحیه] بود - گفتم: آنان را از آمدن من آگاه مکن، که من می خواهم آن را یک زیارت خالص قرار دهم.

اما ابو القاسم لبخند زان نزد من آمد و گفت: این دو دینار برای من فرستاده شده و به من گفته شده است: «آن دورا به حلیسی بده و به او بگو: هر کس در پی کار خدای عز و جل باشد، خداوند در پی کار او خواهد بود».

در سامرا به سختی بیمار شدم، چندان که ترسیدم بمیرم و خود را آماده مرگ کردم. او برای من مایعی از بنفشه و انگبین فرستاد و به من دستور داد که آن را بگیرم. من [نیز از آن خوردم و آن را] کنار نگذاشته بودم که تا بیماری ام خوب شد، و ستایش، ویژه خدای جهانیان است.

یکی از بدهکارانم در گذشت و من نامه نوشتم و اجازه خروج خواستم تا به سوی وارثان او در واسط (3) بروم و گفتم: تا تازه مرده است، به سوی ایشان می روم.

شاید به حقم برسم؛ اما به من اجازه داده نشد. سپس دوباره نامه نوشتم و باز به من اجازه داده نشد. پس از دو سال، بی آن که نامه ای نوشته باشم، به من نوشت: «به سوی آنها برو» و من به سوی آنها رفتم و حقم را گرفتم. (4)

ص: 407

1- (1). کمال الدین: ص 498 ح 20، [1] بحار الأنوار: ج 51 ص 333 ح 58. [2]

2- (2). ر. ک: ج 5 ص 93 ح 810 «و [3] این افراد».

3- (3). واسط، شهری میان بصره و کوفه است.

4- (4). کمال الدین: ص 493 ح 18، [4] الخرائج و الجرائح: ج 1 ص 443 ح 24، بحار الأنوار: ج 51 ص 331 ح 56. [5]

أَصِيرُ إِلَيْهِمْ حَدِثَانِ مَوْتِهِ لَعَلِّي أَصِلُ إِلَى حَقِّي، فَلَمْ يُؤْذَنْ لِي، ثُمَّ كَتَبْتُ ثَانِيَةً فَلَمْ يُؤْذَنْ لِي، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ سَنَتَيْنِ كَتَبَ إِلَيَّ ابْتِدَاءً:

صِرْ إِلَيْهِمْ.

فَخَرَجْتُ إِلَيْهِمْ فَوَصَلَ إِلَيَّ حَقِّي.

741. الغيبة للطوسي: رَوَى الشَّلْمَغَانِيُّ فِي كِتَابِ الْأَوْصِيَاءِ: أَبُو جَعْفَرٍ الْمَرْوَزِيُّ قَالَ: خَرَجَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرِو وَجَمَاعَةٌ إِلَى الْعَسْكَرِ (1)، وَرَأَوْا أَيَّامَ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْحَيَاةِ، وَفِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ طَنِينٍ، فَكَتَبَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرِو يَسْتَأْذِنُ فِي الدُّخُولِ إِلَى الْقَبْرِ (2)، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ: لَا تَكْتُبْ اسْمِي، فَإِنِّي لَا أَسْتَأْذِنُ. فَلَمْ يَكْتُبْ اسْمَهُ، فَخَرَجَ إِلَى جَعْفَرٍ:

ادْخُلْ أَنْتَ وَمَنْ لَمْ يَسْتَأْذِنُ.

ورواه في كمال الدين هكذا: أَبُو جَعْفَرٍ الْمَرْوَزِيُّ، عَنِ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرِو، قَالَ:

خَرَجْتُ إِلَى الْعَسْكَرِ وَأُمُّ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْحَيَاةِ، وَمَعِيَ جَمَاعَةٌ، فَوَافَيْنَا الْعَسْكَرَ، فَكَتَبَ أَصْحَابِي يَسْتَأْذِنُونَ فِي الرَّيَاةِ مِنْ دَاخِلٍ بِاسْمِ رَجُلٍ رَجُلٍ، فَقُلْتُ: لَا تُثَبِّتُوا اسْمِي، فَإِنِّي لَا أَسْتَأْذِنُ، فَتَرَكُوا اسْمِي، فَخَرَجَ الْإِدْنُ:

ادْخُلُوا وَمَنْ أَبِي أَنْ يَسْتَأْذِنُ.

742. الكافي: الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ، قَالَ: وُلِدَ لِي عِدَّةٌ بَنِينَ، فَكُنْتُ أَكْتُبُ وَأَسْأَلُ الدُّعَاءَ فَلَا يَكْتُبُ إِلَيَّ لَهُمْ بِشَيْءٍ، فَمَاتُوا كُلُّهُمْ، فَلَمَّا وُلِدَ لِي الْحَسَنُ ابْنِي، كَتَبْتُ أَسْأَلُ الدُّعَاءَ فَأَجِبْتُ: يَبْقَى وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

ص: 408

1- (1). العسكر: أى سامراء ويسمى به لأنه بنى للعسكر (مرآة العقول: ج 4 ص 104). [1]

2- (2). المراد بالقبر: هى المقبرة المطهرة للإمامين العسكريين عليهما السلام.

741. الغيبة، طوسی - با سندش به نقل از ابو جعفر مروزی (1) - : جعفر بن محمد بن عمرو و گروهی که میان آنها علی بن احمد بن طنین (2) بود، به محله عسکر (3) در سامرا آمدند و روزگار امام عسکری علیه السلام را درک کرده بودند.

جعفر بن محمد بن عمرو نامه نوشت و اجازه ورود به مقبره را خواست (4). علی بن احمد به او گفت: نام مرا ننویس، که من اجازه ورود نمی خواهم. او نیز نامش را ننوشت، و پاسخ به جعفر آمد: «تو و کسی که اجازه نخواست است، داخل شوید». (5)

و در روایتی دیگر، جعفر بن عمرو گفت: به محله عسکر رفتم. مادر امام عسکری علیه السلام در قید حیات بود و گروهی همراه من بودند. به محله عسکر رسیدیم و یارانم نام هایشان را یک به یک در نامه ای نوشتند و اجازه زیارت از داخل خواستند. من گفتم: نام مرا ننویسید که من اجازه نمی خواهم. آنها نام مرا ننوشتند و اذن آمد: «داخل شوید به همراه کسی که از اجازه خواستن، خودداری ورزیده است». (6)

742. الکافی - به نقل از قاسم بن علاء - : چند پسر برایم متولد شدند و من [به امام علیه السلام] نامه می نوشتم و می خواستم برایشان دعایی کند؛ اما چیزی برایشان نمی نوشت، و همگی مُردند. هنگامی که فرزندم حسن متولد شد، نامه ای نوشتم و دعایی خواستم. امام علیه السلام پاسخم را چنین داد: «می ماند و سپاس، ویژه خداست». (7)

ص: 409

---

1- (1). ابو جعفر مروزی: او را از مشایخ شیخ صدوق شمرده اند. (ر.ک: معجم رجال الحديث: ج 22 ص 100 ش 14069، مستدرکات علم رجال الحديث: ج 8 ص 352 ش 16736).

2- (2). علی بن احمد بن طنین (اُظنین): از اصحاب امام عسکری علیه السلام است. (مستدرکات علم رجال الحديث: ج 5 ص 293 ش 9637).

3- (3). عسکر، محله ای در سامرا بوده که امروز، قبور امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام در آن جاست.

4- (4). مقصود مقبره های امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام است که چون در اندرون خانه ایشان قرار داشته، لازم بوده است از افراد داخل خانه اجازه ورود بگیرند، (م).

5- (5). الغيبة، طوسی: ص 343، بحار الأنوار: ج 51 ص 293 ح 2، إثبات الهداة: ج 3 ص 676 ح 67.

6- (6). کمال الدین: ص 498 ح 21، الخرائج و الجرائح: ج 3 ص 1131 ح 50، بحار الأنوار: ج 51 ص 334.

7- (7). الکافی: ج 1 ص 519 ح 9 ( [1] با سند صحیح)، الإرشاد: ج 2 ص 356، [2] إعلام الوری: ج 2 ص 263، [3] الصراط المستقیم: ج 2 ص 246 ح 2، [4] بحار الأنوار: ج 51 ص 309 ح 27. [5]

743. الغيبة للطوسي: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ النُّعْمَانِ وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الصَّفْوَانِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ (1)، قَالَ: رَأَيْتُ الْقَاسِمَ بْنَ الْعَلَاءِ وَقَدْ عُمِّرَ مِئَةً سِتَّةً وَسَبْعَ عَشْرَةَ سَنَةً، مِنْهَا ثَمَانُونَ سَنَةً صَحِيحُ الْعَيْنَيْنِ، لَقِيَ مَوْلَانَا أَبَا الْحَسَنِ وَأَبَا مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ.

وَحُجِبَ (2) بَعْدَ الثَّمَانِينَ، وَرُدَّتْ عَلَيْهِ عَيْنَاهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِسَبْعَةِ أَيَّامٍ. وَذَلِكَ أَنِّي كُنْتُ مُقِيمًا عِنْدَهُ بِمَدِينَةِ الرَّانِ مِنْ أَرْضِ آذْرَبِيجَانَ، وَكَانَ لَا تَنْقَطِعُ تَوْقِيعَاتُ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامَ عَلَى يَدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمَرِيِّ، وَبَعْدَهُ عَلَى (يَدِ) أَبِي الْقَاسِمِ (الْحُسَيْنِ) بْنِ رُوحٍ - قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُمَا، فَانْقَطَعَتْ عَنْهُ الْمُكَاتَبَةُ نَحْوًا مِنْ شَهْرَيْنِ، فَفَلِقَ رَحِمَهُ اللَّهُ لِذَلِكَ.

فَبَيْنَا نَحْنُ عِنْدَهُ نَأْكُلُ إِذْ دَخَلَ الْبُؤَابُ مُسْتَبْشِرًا، فَقَالَ لَهُ: فَيَحُجُّ (3) الْعِرَاقَ - لَا يُسَمِّي بِغَيْرِهِ (4) - فَاسْتَبَشَّرَ الْقَاسِمُ وَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى الْقِبْلَةِ فَسَجَدَ، وَدَخَلَ كَهْلٌ قَصِيرٌ يُرَى أَثَرُ الْفَيْوُجِ عَلَيْهِ، وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ مِصْرِيَّةٌ، وَفِي رِجْلِهِ نَعْلٌ مَحَامِلِيٌّ، وَعَلَى كَتْفَيْهِ مِخْلَافَةٌ.

فَقَامَ الْقَاسِمُ فَعَانَقَهُ وَوَضَعَ الْمِخْلَافَةَ عَنْ عُنُقِهِ، وَدَعَا بِطَبْشِ وَمَاءٍ فَغَسَلَ يَدَيْهِ وَأَجْلَسَهُ إِلَى جَانِبِهِ، فَأَكَلْنَا وَغَسَّ لَنَا أَيْدِيَنَا، فَقَامَ الرَّجُلُ فَأَخْرَجَ كِتَابًا أَفْضَلَ مِنَ النُّصْفِ الْمُدْرَجِ (5)، فَنَاقَلَهُ الْقَاسِمُ، فَأَخَذَهُ وَقَبَّلَهُ وَدَفَعَهُ إِلَى كَاتِبٍ لَهُ يُقَالُ لَهُ ابْنُ أَبِي سَلَمَةَ، فَأَخَذَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فَقَضَّهَ وَقَرَأَهُ حَتَّى أَحْسَسَ الْقَاسِمُ بِنِكَايَةٍ (6).

ص: 410

- 
- 1- (1). في الثاقب في المناقب عن أبي عبد الله [1] الصفوايي.
  - 2- (2). أي: عمي (البحار). [2]
  - 3- (3). الفيح: بالفتح، معرّب «بيك» (بحار الأنوار: ج 23 ص 265). [3]
  - 4- (4). أي كان هذا الرسول لا يُسَمَّى إِلَّا بِفَيْحِ الْعِرَاقِ، أَوْ أَنَّهُ لَمْ يَسْمَهُ الْمُبَشِّرُ، بَلْ هَكَذَا عَبَّرَ عَنْهُ.
  - 5- (5). يطلق «المدرج» على الكتابة المطوية و الملفوفة و من المحتمل أيضاً على قطع و حجم معين.
  - 6- (6). قال المجلسي: «قال الجزري: يقال نكيت في العدو، أنكى نكايَةً؛ إذا أكثر فيهم الجراح والقتل، فوهنوا لذلك. ويقال: نكأت القرحة أنكوها؛ إذا قشرتها» (بحار الأنوار: ج 51 ص 316). [4]



743. الغيبة، طوسی - با سندش به نقل از محمد بن احمد صفوانی - قاسم بن علاء را دیدم که صد و هفده سال عمر داشت و هشتاد سال آن را با چشم های سالم زیسته و مولایمان امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام را دیده بود و بعد از هشتاد سالگی نابینا شده بود؛ ولی هفت روز پیش از درگذشتش چشمانش به او باز گردانده شد و آن، هنگامی بود که من نزد او در شهر ران در منطقه آذربایجان بودم. توقیعات مولایمان صاحب الزمان علیه السلام به دست ابو جعفر محمد بن عثمان عمری و پس از او، به دست ابو القاسم حسین بن روح - که خداوند، روح هر دو را پاک بدارد - می رسید.

مکاتبه با او حدود دو ماه قطع شد و قاسم بن علاء از این موضوع مضطرب شده بود. ما پیش او غذا می خوردیم که دربان با بشارت آمد که: پیک عراق - و نام دیگری نبرد - [آمد]! قاسم خوش حال شد و رویش را به قبله نمود و سجده کرد و مرد میان سال کوتاه قدی که اثر سفر بر او دیده می شد و جبهه ای مصری به تن داشت و کفش محاملی (1) به پایش و توبره ای بر شانه اش بود [وارد شد]. قاسم برخاست و با او معانقه کرد و توبره را از گردنش پایین نهاد و تشت و آبی خواست و دست او را شست و او را پهلوی خود نشانند.

غذا خوردیم و دست هایمان را شستیم و آن مرد برخاست و نوشته ای بیرون آورد که بزرگ تر از نصف نوشته مُدرج (2) بود و آن را به قاسم داد و او آن را گرفت و بوسید و به کاتیش به نام ابن ابی سلمه داد. ابو عبد الله آن را گرفت و گشود و خواند تا آن که قاسم احساس ناراحتی کرد. گفت: ای ابو عبد الله! خیر است! گفت: خیر است! گفت: وای! چیزی در باره من آمده است؟ ابو عبد الله گفت: آنچه ناخوش بداری، نه! قاسم گفت: پس چیست؟ گفت: خبر درگذشت شیخ [قاسم]

ص: 411

---

1- (1). کفش مخصوص یا بنددار.

2- (2). مُدرج، به نوشته ای می گفته اند که در هم نوردیده و پیچیده بوده و احتمالاً قطع و اندازه معینی نیز داشته است. (م)

فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ خَيْرٌ؟ فَقَالَ: خَيْرٌ. فَقَالَ: وَيَحْكُ خَرَجَ فِيَّ شَيْءٌ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: مَا تَكَرَّرَ فَلَا. قَالَ الْقَاسِمُ: فَمَا هُوَ؟ قَالَ: نَعَى الشَّيْخَ إِلَى نَفْسِهِ بَعْدَ وُرُودِ هَذَا الْكِتَابِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا، وَقَدْ حُمِلَ إِلَيْهِ سَبْعَةُ أَثْوَابٍ. فَقَالَ الْقَاسِمُ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟ فَقَالَ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ، فَصَحَّحَكَ رَحِمَهُ اللَّهُ فَقَالَ: مَا أَوْمَلُ بَعْدَ هَذَا الْعُمُرِ؟

فَقَالَ الرَّجُلُ (1) الْوَارِدُ: فَأَخْرَجَ مِنْ مِخْلَاطِهِ ثَلَاثَةَ أَزْرٍ وَجَبْرَةَ يَمَانِيَّةَ حَمْرَاءَ وَعِمَامَةً وَثَوْبَيْنِ وَمِنْدِيلًا، فَأَخَذَهُ الْقَاسِمُ، وَكَانَ عِنْدَهُ قَمِيصٌ خَلَعَهُ عَلَيْهِ مَوْلَانَا الرِّضَا أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (2)، وَكَانَ لَهُ صَدِيقٌ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَدْرِيُّ، وَكَانَ شَدِيدَ النَّصَبِ، وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقَاسِمِ - نَصَرَ اللَّهُ وَجْهَهُ - مَوَدَّةٌ فِي أُمُورِ الدُّنْيَا شَدِيدَةٌ، وَكَانَ الْقَاسِمُ يُوَدُّهُ، وَ(قَدْ) كَانَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَافِيَ إِلَى الدَّارِ لِإِصْلَاحِ بَيْنِ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ حُمْدُونَ الْهَمْدَانِيِّ وَبَيْنَ حَتْنَيْهِ ابْنِ الْقَاسِمِ.

فَقَالَ الْقَاسِمُ لِشَيْخَيْنِ مِنْ مَشَايِخِنَا الْمُقِيمِينَ مَعَهُ، أَحَدُهُمَا يُقَالُ لَهُ أَبُو حَامِدٍ عِمْرَانُ بْنُ الْمُفَلَّسِ، وَالْآخَرُ أَبُو عَلِيٍّ بْنُ جَحْدَرٍ: أَنْ أَقْرَبْنَا هَذَا الْكِتَابَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ مُحَمَّدٍ، فَأَيُّ أَحَبُّ هِدَايَتَهُ وَأَرْجُو (أَنْ) يَهْدِيَهُ اللَّهُ بِقِرَاءَةِ هَذَا الْكِتَابِ، فَقَالَا لَهُ: اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ، فَإِنَّ هَذَا الْكِتَابَ لَا يَحْتَمِلُ مَا فِيهِ خَلْقٌ مِنَ الشَّيْعَةِ، فَكَيْفَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ.

فَقَالَ: أَنَا أَعْلَمُ أَنِّي مُفْسِدٌ لِسِرِّ لَا يَجُوزُ لِي إِعْلَانُهُ، لَكِنْ مِنْ مَحَبَّتِي

ص: 412

1- (1). أَي بِيَدِهِ: يُقَالُ: قَالَ بِيَدِهِ، أَي أَهْوَى بِهِمَا وَأَخَذَ مَا يَرِيدُ.

2- (2). فِي الْخَرَائِجِ وَالْجَرَائِحِ وَالثَّقَابِ فِي الْمَنَاقِبِ « [1] النُّقَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفِي فَرْجِ الْمَهْمُومِ » [2] ابْنُ الْحَسَنِ ابْنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ.

پس از چهل روز از رسیدن این نامه! و هفت پارچه برای [کفن] او آورده شده بود.

قاسم گفت: در سلامت از دینم؟ گفت: در سلامت از دینت! او خوش حال شد و خندید و گفت: دیگر چه آرزویی داشته باشم پس از این عمر [طولانی]؟!

مرد تازه وارد، دستش را به درون توبره اش برد و سه پارچه سراسری [برای کفن] و یک جامه نخِ راه راه یمنی (بُرد یمانی) و عمامه و دو لباس و یک دستمال بیرون آورد و قاسم آنها را گرفت و پیراهنی هم نزدش بود که ابو الحسن [امام هادی، فرزند] (1) امام رضا علیه السلام به او بخشیده بود.

او (قاسم بن علاء) دوستی به نام عبد الرحمان بن محمد بدری داشت که با اهل بیت علیهم السلام سخت دشمن بود؛ ولی میان او و قاسم - که خداوند، چهره اش را خرم بدارد - دوستی شدیدی در امور دنیایی بود و قاسم او را دوست داشت.

عبد الرحمان، ره سپار خانه قاسم بود تا میان ابو جعفر بن حمدون همدانی و داماد او - که پسر قاسم بود -، آشتی دهد و اصلاح کند.

قاسم به دو پیر از پیران قمی همراهش - که یکی به نام ابو حامد عمران بن مفلّس و دیگری به نام ابو علی بن جحدر (2) بود -، گفت: این نامه را برای عبد الرحمان بن محمد بخوانید که من دوست دارم هدایت شود و امید می برم که خداوند، او را با خواندن این نامه هدایت کند.

آن دو به قاسم گفتند: خدا را، خدا را، خدا را! بسیاری از شیعیان هم تاب مفاد این نامه را ندارند. چگونه عبد الرحمان بن محمد داشته باشد؟

قاسم گفت: من می دانم که دارم رازی را آشکار می کنم که اعلان آن برای من روا نیست؛ اما از آن جا که عبد الرحمان بن محمد را دوست دارم و مشتاقم که

ص: 413

---

1- (1). این افزوده، از کتاب های فرج المهموم و الخرائج و الجرائح است.

2- (2). ابو علی بن جحدر: از بزرگان شیعه و متولّی غسل قاسم بن علاء همدانی است (مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 8 ص 424 ش 17132).

لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَشَهْوَتِي أَنْ يَهْدِيَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِهَذَا الْأَمْرِ هُوَ ذَا اقْرَأْهُ الْكِتَابَ.

فَلَمَّا مَرَّ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ - وَكَانَ يَوْمَ الْخَمِيسِ لِثَلَاثِ عَشْرَةَ خَلَّتْ مِنْ رَجَبٍ - دَخَلَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَأَخْرَجَ الْقَاسِمُ الْكِتَابَ فَقَالَ لَهُ: اقْرَأْ هَذَا الْكِتَابَ وَأَنْظُرْ لِنَفْسِكَ.

فَقَرَأَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْكِتَابَ، فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى مَوْضِعِ النَّعْيِ رَمَى الْكِتَابَ عَنْ يَدَيْهِ، وَقَالَ لِلْقَاسِمِ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، اتَّقِ اللَّهَ، فَإِنَّكَ رَجُلٌ فَاضِلٌ فِي دِينِكَ، مُتَمَكِّنٌ مِنْ عَقْدِكَ، وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» 1. وَقَالَ: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا» 2.

فَصَبَحَ الْقَاسِمُ، وَقَالَ لَهُ: أَتِمَّ الْآيَةَ «إِلَّا مَنْ أَتَضَى مِنْ رَسُولٍ» 3، وَمَوْلَايَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الرِّضَا (1) مِنَ الرَّسُولِ. وَقَالَ: قَدْ عَلِمْتُ أَنَّكَ تَقُولُ هَذَا، وَلَكِنْ أَرِّخِ الْيَوْمَ، فَإِنِ أَنَا عَشْتُ بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ الْمُورِّخِ فِي هَذَا الْكِتَابِ، فَأَعْلَمُ أَنِّي لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ، وَإِنِ أَنَا مِتُّ فَانظُرْ لِنَفْسِكَ. فَوَرِّخْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْيَوْمَ وَافْتَرَقُوا.

وَحُمَّ الْقَاسِمُ يَوْمَ السَّابِعِ مِنْ وُرُودِ الْكِتَابِ، وَاشْتَدَّتْ بِهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ الْعِلَّةُ، وَاسْتَدَّتْ فِي فِرَاشِهِ إِلَى الْحَائِطِ، وَكَانَ ابْنُهُ الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ مُدْمِنًا عَلَى شَرْبِ الْخَمْرِ، وَكَانَ مُتَزَوِّجًا إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (2) بْنِ حُمْدُونَ الْهَمْدَانِيِّ، وَكَانَ جَالِسًا وَرِدَاؤُهُ مَسْتَوْرًا عَلَى وَجْهِهِ فِي نَاحِيَةِ مِنَ الدَّارِ، وَأَبُو حَامِدٌ فِي نَاحِيَةِ، وَأَبُو عَلِيٍّ بْنُ جَحْدَرٍ وَأَنَا وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ الْبَلَدِ نَبَكِي، إِذِ اتَّكَى الْقَاسِمُ عَلَى يَدَيْهِ إِلَى خَلْفٍ وَجَعَلَ

ص: 414

1- (4). وفي بحار الأنوار: « [1] المرتضى » بدل « الرضا ».

2- (5). في بحار الأنوار: « [2] أبي جعفر » بدل « أبي عبد الله ».

خداوند، او را به این امر (ولایت) هدایت کند، می‌خواهم نامه را برایش بخوانید.

آن روز که پنجشنبه سیزدهم رجب بود، گذشت و عبد الرحمان بن محمد وارد شد و بر او سلام داد و قاسم، نامه را بیرون آورد و به او گفت: این نامه را بخوان و برای خودت فکری بکن.

عبد الرحمان، نامه را خواند و هنگامی که به جایی رسید که خبر مرگ [قاسم] بود، نامه را از دستش انداخت و به قاسم گفت: ای ابو محمد! از خدا پروا کن، که تو مردی آگاه در دینت و صاحب خرد هستی. خداوند می‌فرماید: «و کسی نمی‌داند که فردا چه چیزی به دست می‌آورد و کسی نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد» و می‌فرماید:

«آگاه به نهان است و کسی را بر غیبش آگاه نمی‌کند»!

قاسم خندید و به او گفت: آیه را تا آخر بخوان: «مگر بر آن فرستاده‌ای که از او خشنود باشد» و مولای من، همان فرستاده مورد رضایت است. و گفت: می‌دانستم که تو این را می‌گویی؛ اما تاریخ گفته شده در این نامه را یادداشت کن و اگر پس از آن زنده بودم، بدان که عقیده من، بی پایه است؛ ولی اگر مُردم، برای خودت فکری بکن.

عبد الرحمان، آن روز را یادداشت کرد و از هم جدا شدند.

قاسم، هفت روز پس از رسیدن نامه، تب کرد و بیماری‌اش در آن شدت گرفت و در بسترش به دیوار تکیه داد و پسرش حسن بن قاسم - که می‌گسار و داماد ابو جعفر (1) بن حمدون همدانی بود -، ردایش را به صورتش کشیده و در گوشه‌ای از خانه نشسته بود و ابو حامد هم در گوشه‌ای دیگر بود. ابو علی بن جحدر، من و گروهی از مردم شهر می‌گریستیم که قاسم از پشت به دست هایش تکیه زد و می‌گفت: «ای محمد! ای علی! ای حسن! ای حسین! ای مولاهاى من! شفیعان من نزد خداوند باشید» و آن را بار دوم و بار سوم هم گفت، و چون در بار سوم، به «ای موسی! ای علی!» رسید، پلک‌های چشمش از هم باز شد - همان گونه که

ص: 415

---

1- (1). در منبع، ابو عبد الله بود؛ ولی ما آن را بر اساس نسخه بحار الأنوار تصحیح کردیم.

يَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، يَا عَلِيُّ، يَا حَسَنُ يَا حُسَيْنُ، يَا مَوَالِيَّ كُونُوا شُفَعَائِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

وَقَالَهَا الثَّانِيَةَ، وَقَالَهَا الثَّلَاثَةَ.

فَلَمَّا بَلَغَ فِي الثَّلَاثَةِ: يَا مُوسَى يَا عَلِيُّ، تَفَرَّقَتِ أَجْفَانُ عَيْنَيْهِ، كَمَا يُفَرِّقُ الصَّبِيَانُ شَدَّ قَائِقِ النُّعْمَانِ، وَانْتَفَحَتْ حَادِقَتُهُ، وَجَعَلَ يَمَسُّحُ بِكُمِّهِ عَيْنَيْهِ، وَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ شَيْبَةٌ بِمَاءِ اللَّحْمِ ثُمَّ مَدَّ طَرْفَهُ إِلَى ابْنِهِ، فَقَالَ: يَا حَسَنُ إِلَيَّ، يَا أَبَا حَامِدٍ (إِلَيَّ)، يَا أَبَا عَلِيٍّ (إِلَيَّ)، فَاجْتَمَعْنَا حَوْلَهُ وَنَظَرْنَا إِلَى الْحَادِقَتَيْنِ صَدَّحِيحَتَيْنِ، فَقَالَ لَهُ أَبُو حَامِدٍ: تَرَانِي؟ وَجَعَلَ يَدُهُ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنَّا، وَشَاعَ الْحَبْرُ فِي النَّاسِ وَالْعَامَّةِ، وَانْتَابَهُ النَّاسُ مِنَ الْعَوَامِّ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ.

وَرَكِبَ الْقَاضِي إِلَيْهِ وَهُوَ أَبُو السَّائِبِ عُبَيْدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ الْمَسْعُودِيُّ وَهُوَ قَاضِي الْقُضَاةِ بِبَغْدَادَ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، مَا هَذَا الَّذِي بِيَدِي؟ وَأَرَاهُ خَاتَمًا فَصُّهُ فَيُرْوَجُّ، فَقَرَّبَهُ مِنْهُ فَقَالَ: عَلَيْهِ ثَلَاثَةُ أَسْطُرٍ، فَتَنَاوَلَهُ الْقَاسِمُ رَحِمَهُ اللَّهُ فَلَمْ يُمَكِّنْهُ قِرَاءَتَهُ وَخَرَجَ النَّاسُ مُتَعَجِّبِينَ يَتَحَدَّثُونَ بِخَبْرِهِ، وَالتَفَّتِ الْقَاسِمُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ، فَقَالَ لَهُ:

إِنَّ اللَّهَ مَنَزَّلَكَ مَنزِلَةً وَمُرَّتَبَكَ مَرْتَبَةً فَأَقْبَلْهَا بِشُكْرٍ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ: يَا أَبُهِ قَدْ قَبِلْتُهَا، قَالَ الْقَاسِمُ: عَلِيٌّ مَاذَا؟ قَالَ: عَلِيٌّ مَا تَأْمُرُنِي بِهِ يَا أَبُهِ، قَالَ: عَلِيٌّ أَنْ تَرْجِعَ عَمَّا أَنْتَ عَلَيْهِ مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ. قَالَ الْحَسَنُ: يَا أَبُهِ وَحَقِّي مَنْ أَنْتَ فِي ذِكْرِهِ لَأَرْجِعَنَّ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ، وَمَعَ الْخَمْرِ أَشْيَاءٌ لَا تَعْرِفُهَا، فَرَفَعَ الْقَاسِمُ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ، وَقَالَ:

اللَّهُمَّ أَلْهِمِ الْحَسَنَ طَاعَتَكَ، وَجَنِّبْهُ مَعْصِيَتَكَ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ دَعَا بِدَرَجٍ، فَكَتَبَ

کودکان، گل های سرخ شقایق را از هم باز می کنند- و حدقه چشمش باد کرد و آستینش را به چشم هایش کشید و از چشم هایش شبیه خونابه گوشت بیرون آمد.

سپس رویش را به سوی پسرش کرد و گفت: ای حسن! نزد من بیا. ای ابو حامد! نزد من بیا. ای ابو علی! نزد من بیا. و ما به گردش جمع شدیم و به دو حدقه چشم سالم او نگرستیم. ابو حامد به او گفت: مرا می بینی؟! که او دستش را بر یک یک ما نهاد. خبر، میان مردم و توده، پخش شد و عموم مردم نوبت می گرفتند تا او را ببینند.

قاضی، ابو سائب عتبة بن عبید الله مسعودی- که قاضی القضاة بغداد (1) بود- نیز سوار شد و برای دیدنش آمد و بر او وارد شد و به او گفت: ای ابو محمد! این چیست که در دست من است؟ و انگشتری را با نگین فیروزه به او نشان داد و نزدیکش برد. و به او گفت: سه سطر بر آن نوشته است. قاسم آن را گرفت؛ ولی نتوانست آن سه سطر را بخواند. مردم شگفت زده بیرون آمدند و از ماجرا و خبر او سخن می گفتند.

قاسم رو به پسرش، حسن گفت: خداوند، تو را در جایگاهی نهاده و درجه ای برایت قرار داده است. آن را بپذیر و شکر کن. حسن به او گفت: ای پدر! پذیرفتم.

قاسم گفت: بر چه؟ گفت: بر هر چه به من بفرمایی، ای پدر! گفت: از این کار همیشه ات، باده نوشی، دست بکشی. حسن گفت: ای پدر! سوگند به کسی که تو به یادش هستی، از باده نوشی دست می کشم و همراه باده، چیزهای دیگر که آنها را نمی دانی (آنها را نیز کنار می گذارم). قاسم، دستش را به آسمان، بالا برد و سه بار گفت: خدایا! اطاعتت را به حسن الهام کن و از معصیتت دورش بدار.

ص: 417

---

1- (1). شافعی صوفی (264-351 ق) (ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ج 16 ص 47 ش 32، تاریخ بغداد: ج 12 ص 320 ش 6765). [1]

وَصِيَّتَهُ بِيَدِهِ رَحِمَهُ اللَّهُ، وَكَانَتْ الصِّيَاعُ الَّتِي فِي يَدِهِ لِمَوْلَانَا وَقَفَّ وَفَقَهُ (أَبُوهُ).

وَكَانَ فِيمَا أَوْصَى الْحَسَنَ أَنْ قَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنْ أَهَلَّتْ لِهَذَا الْأَمْرِ بَعْنِي الْوِكَايَةَ لِمَوْلَانَا، فَيَكُونُ قَوْلُكَ مِنْ نِصْفِ ضَيْعَتِي الْمَعْرُوفَةِ بِفَرْجِيذِهِ، وَسَائِرُهَا مِلْكٌ لِمَوْلَايَ، وَإِنْ لَمْ تُؤْهَلْ لَهُ فَاطْلُبْ خَيْرَكَ مِنْ حَيْثُ يَتَقَبَّلُ اللَّهُ. وَقَبِلَ الْحَسَنُ وَصِيَّتَهُ عَلَى ذَلِكَ.

فَلَمَّا كَانَ فِي يَوْمِ الْأَرْبَعِينَ وَقَدْ طَلَعَ الْفَجْرُ مَاتَ الْقَاسِمُ رَحِمَهُ اللَّهُ، فَوَافَاهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ يَعدُو فِي الْأَسْوَاقِ حَافِيًا حَاسِدًا وَهُوَ يَصْبِيحُ: وَاسَيِّدَاهُ، فَاسْتَعْظَمَ النَّاسُ ذَلِكَ مِنْهُ وَجَعَلَ النَّاسُ يَقُولُونَ: مَا الَّذِي تَفْعَلُ بِنَفْسِكَ، فَقَالَ: أُسْكُتُوا فَقَدْ رَأَيْتُمْ مَا لَمْ تَرَوْهُ، وَتَشَيِّعَ وَرَجَعَ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ، وَوَقَفَ الْكَثِيرَ مِنْ ضِيَاعِهِ.

وَتَوَلَّى أَبُو عَلِيٍّ بَنُ جَحْدَرٍ غُسَلَ الْقَاسِمَ وَأَبُو حَامِدٍ يَصُبُّ عَلَيْهِ الْمَاءَ، وَكُفِّنَ فِي ثَمَانِيَةِ أَثْوَابٍ، عَلَى بَدَنِهِ فَمِيصُ مَوْلَاهُ أَبِي الْحَسَنِ وَمَا يَلِيهِ السَّبْعَةُ الْأَثْوَابِ الَّتِي جَاءَتْهُ مِنَ الْعِرَاقِ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ مُدَّةٍ يَسِيرَةٍ وَرَدَ كِتَابُ تَعْزِيَةٍ عَلَى الْحَسَنِ مِنْ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي آخِرِهِ دُعَاءٌ:

أَلْهَمَكَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَجَنَّبَكَ مَعْصِيَتَهُ.

وَهُوَ الدُّعَاءُ الَّذِي كَانَ دَعَا بِهِ أَبُوهُ، وَكَانَ آخِرُهُ:

قَدْ جَعَلْنَا أَبَاكَ إِمَامًا لَكَ وَفَعَالَةً لَكَ مِثْلًا. (1)

744. رجال الكشي: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْقَاسِمِ الْقُمِّيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقُمِّيِّ الْأَبِيُّ أَبُو عَلِيٍّ، قَالَ: كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الصَّلْتِ الْقُمِّيِّ الْأَبِيُّ

ص: 418

1- (1). في فرج المهموم: «[1] من الكتاب المذكور ما روينا عن الشيخ المفيد، ونقلناه عن نسخة عتيقة جداً من أصول أصحابنا قد كتبت في زمان الوكلاء، فقال فيها ما هذا لفظه: قال الصفواني رحمه الله: رأيت القاسم ابن العلاء...»، وفي آخره: «وروينا هذا الحديث الذي ذكرناه أيضاً عن أبي جعفر الطوسي رضوان الله عليه»



سپس کاغذی خواست و وصیتش را با دست خود نوشت. مزرعه‌هایی که در دست او (قاسم) بود، وقف مولایمان به وسیله پدرش بود.

و میان آنچه به حسن وصیت کرد، گفت: پسر عزیزم! اگر برای این امر-یعنی وکالت مولایمان-شایسته دانسته شدی، خوراکی از نصف مزرعه ام به نام فرجیده باشد و بقیه آن، ملک مولایم است و اگر شایسته دانسته نشدی، خیر و صلاح را از هر جا که خداوند قبول می کند، بجوی. حسن نیز وصیتش را به همین شکل پذیرفت.

روز چهارم و به هنگام سپیده دمان، قاسم در گذشت و عبد الرحمان [دوست ناصبی اش]، خود را دوان دوان به او رساند، در حالی که کفش به پا نداشت و سرش برهنه بود و فریاد می زد: وا سیداه! و مردم، آن را از او بزرگ [و عجیب] شمردند و می گفتند: با خود چه می کنی؟! او گفت: خاموش باشید که من چیزی دیده ام که شما ندیده اید! و شیعه شد و از آنچه بر آن بود، بازگشت و بخش فراوانی از مزرعه هایش را وقف کرد.

و ابو علی بن جحدر، عهده دار غسل دادن قاسم شد و ابو حامد، آب بر او می ریخت و بدنش در هشت پارچه کفن شد: پیراهن مولایش امام هادی علیه السلام [که به او بخشیده بود] و هفت پارچه ای که از بغداد برایش رسیده بود. پس از مدتی کوتاه، نامه تسلیت از سوی مولایمان به حسن (پسر قاسم) رسید و در آخر آن، دعا کرده بود: «خداوند، اطاعتش را به تو الهام کند و از معصیتش دورت بدارد!» و این، همان دعایی بود که پدرش برایش کرده بود. پایان نامه نیز چنین بود: «پدرت را پیشوای تو و کار او و وکالت را به تو وا نهادیم». (1)

744. رجال الکشی: ابو علی محمد بن احمد بن صلت قمی آبی، (2) در نامه ای به صاحب

ص: 419

---

1- (1) الغیبة، طوسی: ص 310 ح 263، فرج المهموم: ص 248، الثاقب فی المناقب: ص 536 ح 2، الخرائج و الجرائح: ج 1 ص 467 ح 14، بحار الأنوار: ج 51 ص 313 ح 37.

2- (2) ابو علی محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی آبی: او با امام زمان علیه السلام مکاتبه داشته است. صدوق گفته است: «پدرم از او روایت نقل کرده از او به علم و عمل و زهد و فضل و عبادت تعریف می کرد» (ر.ک: رجال الکشی: ج 2 ص 831 ش 1051، [1] معجم رجال الحدیث: ج 15 ص 351 ش 10133 و ج 16 ص 18 ش 10150). [2]

أبو عليّ إلى [صاحب] الدار كتاباً ذكر فيه قصة أحمد بن إسحاق القميّ وصحبته، وأنه يريد الحجّ واحتاج إلى ألف دينار، فإن رأى سيدي أن يأمر بإقراضه إياه ويسترجع منه في البلد إذا انصرفنا فافعل.

فوقع عليه السلام: «هي له منّا صلّة، وإذا رجّع فله عندنا سواها». وكان أحمد لصعفه لا يطمع نفسه في أن يبلغ الكوفة، وفي هذه من الدلالة.

745. رجال الكشي: جعفر بن معروف الكشي، يذكر عن الحسين بن روح القميّ:

أن أحمد بن إسحاق كتب إليه يستأذنه في الحجّ، فأذن له وبعث إليه بثوب، فقال أحمد بن إسحاق: نعى إلى نفسي، فأنصرف من الحجّ فمات بحلوان (1).

746. الكافي: علي بن محمد، عن أبي عقيل عيسى بن نصر، قال: كتب علي بن زياد الصيمريّ يسأل كفننا، فكتب إليه: إنك تحتاج إليه في سنة ثمانين (2)، فمات في سنة ثمانين، وبعث إليه بالكفن قبل موته بأيام (3).

ص: 420

1- (1). من مدن كرمانشاه في إيران والتي تسمى سرپل ذهاب.

2- (2). أي: سنة 280 ه.ق.

3- (3). ليس في الغيبة والثاقب في المناقب « [1] بأيام ».

الأمر عليه السلام، داستان احمد بن اسحاق قمی و همراهی اش با او و نیز این را که برای رفتن به حج، هزار دینار نیاز دارد، نگاشت و خواست در صورت صلاحدید آقا، آن پول را از سوی ایشان به وی قرض بدهد و هنگامی که احمد باز گشت، آن را از او پس بگیرد. توقع آمد: «آن هزار دینار، هدیه ما به اوست و هنگامی که باز گشت، افزون بر آن هم نزد ما دارد». و احمد، امید نداشت که به دلیل ناتوانی [و پیری اش] به کوفه هم برسد، [چه آن که حج کند و باز گردد] و این از نشانه های امامت است. (1)

745. رجال الکشی - با سندش به نقل از حسین بن روح قمی - احمد بن اسحاق به ایشان (امام علیه السلام) نامه نوشت و از ایشان اجازه حج گزاردن خواست. امام علیه السلام به او اجازه داد و لباسی برایش فرستاد. احمد بن اسحاق گفت: خبر درگذشتم را به خودم داده است. از حج باز گشت و در حُلوان (سر پل ذهاب) در گذشت. (2)

746. الکافی - با سندش به نقل از ابو عقیل عیسی بن نصر - علی بن زیاد صیمری (3) به ایشان (امام علیه السلام) نامه نوشت و کفنی درخواست کرد. پاسخ آمد: «تو در سال هشتاد، (4) به آن نیاز داری» و او در همان سال هشتاد در گذشت و کفن را چند روز پیش از فوتش برای او فرستاد. (5)

ص: 421

1- (1). رجال الکشی: ج 2 ص 831 ش 1051.

2- (2). رجال الکشی: ج 2 ص 831 ش 1052، بحار الأنوار: ج 51 ص 306 ح 21.

3- (3). علی بن محمد بن زیاد صیمری (255-280 ق): ثقه، از بزرگان شیعه و پیش گام در کتابت و ادب و دانش و معرفت است. گاهی جهت رعایت اختصار، او را به جَدِّش به صورت «علی بن زیاد صیمری» نسبت می دهند. شیخ طوسی در کتاب رجالش، یک بار، او را جزو اصحاب امام هادی علیه السلام به صورت «علی بن زیاد صیمری» و بار دیگر، جزو اصحاب امام عسکری علیه السلام به صورت «علی بن محمد صیمری» نام برده است. این دو، یکی هستند (ر.ک: رجال الطوسی: ص 388 ش 5714 و ص 400 ش 5858، رجال البرقی: ص 58 و 61، قاموس الرجال: ج 7 ص 553 ش 5291، معجم رجال الحدیث: ج 13 ص 152 ش 8434). [1]

4- (4). مقصود سال 280 هجری قمری است.

5- (5). الکافی: ج 1 ص 524 ح 27، [2] الإرشاد: ج 2 ص 366، [3] الغيبة، طوسی: ص 283 ح 243، الثاقب فی المناقب: ص 590 ح 535 ( [4] در این دو منبع، «چند روز» نیامده است)، الصراط المستقیم: ج 2 ص 247 ح 12 ( [5] با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج 51 ص 312 ح 35. [6]

747. الغيبة للطوسي: أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ حَمَزَةَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكَلِينِيُّ، قَالَ: كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ الصَّيْمَرِيُّ (1) يَسْأَلُ صَاحِبَ الزَّمَانِ عَجَلَ اللَّهِ فَرَجَهُ كَفْنَا يَنْتَمِنُ بِمَا يَكُونُ مِنْ عِنْدِهِ، فَوُرِدَ: إِنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ سِنَّةَ إِحْدَى وَثَمَانِينَ، فَمَاتَ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي (هَذَا) الْوَقْتِ الَّذِي حَدَّثَهُ، وَبَعَثَ إِلَيْهِ بِالْكَفَنِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ.

748. الكافي: الْحُسَيْنُ (2) بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، قَالَ: كَانَ يَرُدُّ كِتَابُ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْإِجْرَاءِ عَلَى الْجُنَيْدِ قَاتِلِ فَارِسَ (بَنِ حَاتِمِ بْنِ مَاهُوِيَةَ) وَأَبِي الْحَسَنِ وَآخَرَ (3)، فَلَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَدَّ اسْتِثْنَاءُ مِنَ الصَّاحِبِ لِإِجْرَاءِ أَبِي الْحَسَنِ (4) وَصَاحِبِهِ، وَلَمْ يَرِدْ فِي أَمْرِ الْجُنَيْدِ بِشَيْءٍ، قَالَ: فَاعْتَمَمْتُ لِذَلِكَ، فَوُرِدَ نَعْيُ الْجُنَيْدِ بَعْدَ ذَلِكَ.

ص: 422

- 
- 1- (1). في كمال الدين: «[1] على بن محمد الصيمري» وفي دلائل الإمامة و [2] فرج المهموم «[3] على بن محمد السمرى».
  - 2- (2). وفي الإرشاد: «[4] الحسن» بدل «الحسين».
  - 3- (3). وفي الإرشاد: «[5] أخى» بدل «آخر».
  - 4- (4). وفي الإرشاد: «[6] الصاحب عليه السلام بالإجراء لأبي الحسن» بدل «الصاحب لإجراء أبي الحسن».

747. الغيبة، طوسی- با سندش به نقل از علی بن محمد کلینی-: محمد بن زیاد صیمری (1) به صاحب الزمان- خداوند، در فرجش تعجیل کند- نامه نوشت و کفنی خواست تا به آن تبرک و تیمن بجوید. جواب آمد: «تو در سال هشتاد و یک (2) به آن نیاز داری».

صیمری- خداوند رحمتش کند- در همین وقتی که امام علیه السلام تعیین کرده بود، در گذشت و امام علیه السلام کفن را یک ماه پیش از مرگش برایش فرستاد. (3)

748. الکافی - به نقل از حسین (4) بن محمد اشعری (5)-: نامه امام عسکری علیه السلام در باره مقررری دادن به جنید (کُشندۀ فارس) (6) و ابو الحسن و یک نفر دیگر [، برای وکلای امام علیه السلام] می رسید. چون امام عسکری علیه السلام در گذشت، از جانب صاحب الأمر علیه السلام در باره ادامه پرداخت مقررری به ابو الحسن و آن نفر دیگر دستور رسید؛ اما در باره جنید، دستوری داده نشد. من از این بابت ناراحت شدم. چندی بعد، خبر فوت جنید آمد. (7)

ص: 423

1- (1). محمد بن زیاد صیمری: احتمال دارد همان علی بن زیاد صیمری باشد که در حدیث قبل آمده است (ر.ک: ص 421 ح 746، معجم رجال الحدیث: ج 17 ص 101 ش 10803، قاموس الرجال: ج 9 ص 272 ش 6732، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 7 ص 100).

2- (2). مقصود سال 281 هجری قمری است.

3- (3). الغيبة، طوسی: ص 297 ح 253 (با سند صحیح)، کمال الدین: ص 501 ح 26، دلائل الإمامة: ص 524 ح 494، فرج المهموم: ص 244، بحار الأنوار: ج 51 ص 317 ح 39.

4- (4). در الإرشاد، «حسن» آمده است.

5- (5). او از بزرگان مشایخ کلینی و ثقة است. از مکاتبات، به دست می آید که او وکیل امام عسکری علیه السلام بوده و یا از آنچه از ناحیه امام عسکری علیه السلام صادر می شده، مطلع بوده است. او با حسین بن محمد بن عامر اشعری، یکی است. کلینی از او با عنوان «حسین بن محمد اشعری» در 92 مورد یاد کرده است (ر.ک: معجم رجال الحدیث: ج 7 ص 80 ش 3611 و ص 83 ش 3625، [1] مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 3 ص 185 ش 4636، الکلینی و الکافی: ص 173).

6- (6). فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی: غالی ملعون، از کذابان مشهور و بدعت گذار است. امام هادی علیه السلام او را لعن نموده است. روایت شده که به دلیل مهدور الدم بودن او، امام عسکری علیه السلام دستور قتلش را صادر کرد و برای قاتلش بهشت را ضمانت نمود. جنید، او را به قتل رساند (ر.ک: رجال الکشی: ج 2 ص 807 ش 1006، خلاصة الأقوال: ص 387-388).

7- (7). الکافی: ج 1 ص 524 ح 24، [2] الإرشاد: ج 2 ص 365، [3] كشف الغمّة: ج 2 ص 456، [4] بحار الأنوار: ج 51 ص 299، [5] المستجد من الإرشاد: ص 251.

749. الكافي: عليُّ بنُ مُحَمَّدٍ (1)، قال: خَرَجَ نَهْيٌ عَن زِيَارَةِ مَقَابِرِ قُرَيْشٍ وَالْحَيْرِ (2)، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَشْهُرٍ دَعَا الْوَزِيرُ الْبَاقَطَانِيَّ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ الْقَبْرَ بَنِي الْفُرَاتِ وَالْبُرْسِيِّينَ (3) وَقُلْ لَهُمْ: لَا يَزُورُوا مَقَابِرَ قُرَيْشٍ (4)، فَقَدَ أَمَرَ الْخَلِيفَةُ أَنْ يُتَفَقَّدَ كُلُّ مَنْ زَارَ فَيَقْبَضَ (عَلَيْهِ).

ص: 424

1- (1). هو علي بن محمد الكليني، المعروف بعلان يكنى ابا الحسن ثقة عين.

2- (2). وفي الإرشاد: «[1] الحائر علي ساكنيهما السلام» بدل «الحير» والحير والحائر مدفن الحسين عليه السلام بكر بلاء ويقالان لكربلاء (الوافي: ج 3 ص 881). [2]

3- (3). لعل المراد ببني الفرات من كان بحواليه وقيل: هم قوم من رهط أبي الفتح الفضل بن جعفر بن فرات من وزراء بني العباس مشهورين بمحبة أهل البيت عليه السلام، والبرس بلدة بين الكوفة والحلة وكأنهم كانوا يجعلون زيارة الحسين عليه السلام وزيارة مقابر قريش من علامة التشيع والرفض (الوافي: ج 3 ص 881). [3]

4- (4). المراد بزيارة مقابر قريش زيارة الكاظمين عليهما السلام (بحار الأنوار: ج 51 ص 312). [4]

749. الکافی - به نقل از علی بن محمد (1) -: فرمانی [از ناحیه مقدسه] صادر شد که در آن از زیارت قبرستان قریش (کاظمین) و حائر (2) نهی شده بود. چند ماه بعد، وزیر، (3) باقظایی را خواست و به او گفت: نزد بنی فرات و بُرسیان (4) برو و به آنها بگو: به زیارت قبرستان قریش نروند؛ زیرا خلیفه دستور داده که هر کس به زیارت رفت، شناسایی و دستگیر شود. (5)

ص: 425

- 1- (1). مراد، ابو الحسن علاء بن علی بن محمد بن ابراهیم بن ابان رازی کلینی، دایی کلینی و استاد او و معروف به علاء بن است. ثقه، برجسته، بزرگ شیعه در ری در زمان خود، از افاضل فقیهان و محدثان شیعه و از وکیلان امام مهدی علیه السلام بوده است. کلینی در الکافی و [1] شیخ صدوق در إكمال الدین، احادیث بسیاری از او آورده اند. نام او را در شمار کسانی آورده اند که بر معجزه های امام زمان علیه السلام آگاه بوده اند و او آنها را دیده است. کتاب أخبار القائم را نوشته است. علاء در راه مکه به قتل رسید (ر. ک: ج 5 ص 40 ح 783 و ص 92 ح 810 «و این افراد»، الموسوعة الرجالیة: ج 1 ص 119 ش 24، [2] رجال النجاشی: ص 88 ش 680).
- 2- (2). در الوافی آمده است: «حیر و حائر، به مدفن امام حسین علیه السلام در کربلا می گویند. به تمام کربلا نیز اطلاق می شوند».
- 3- (3). منظور، ابو الفتح جعفر بن فرات است. (م)
- 4- (4). در الوافی آمده است: «شاید مراد از بنی فرات، ساکنان پیرامون آن باشند. به قولی هم بنی فرات، قومی هستند از طایفه ابو الفتح فضل بن جعفر بن فرات، از وزرای بنی عباس که به محبت اهل بیت مشهورند. برس، آبادی ای است میان کوفه و حله. گویا خلفا زیارت امام حسین علیه السلام و زیارت قبرستان قریش را نشانه تشیع و رافضی بودن می دانستند».
- 5- (5). الکافی: ج 1 ص 525 ح 31، [3] الإرشاد: ج 2 ص 367، [4] كشف الغمّة: ج 2 ص 456، [5] بحار الأنوار: ج 51 ص 312 ح 36. [6]

750. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ الْكَلِينِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعَمْرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ يُوَصِّلَ لِي كِتَابًا، قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلَتْ عَلَيَّ، فَوَرَدَ [ت فِي] التَّوَقِيعِ بِحِطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ -أَرَشِدَكَ اللَّهُ وَتَبَّتْكَ- مِنْ أَمْرِ الْمُنْكَرِينَ لِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا وَبَنِي عَمَّنَا، فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ عِزٍّ وَجَلٍّ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٍ، وَمَنْ أَنْكَرَنِي فَلَيْسَ مِنِّي، وَسَبِيلُهُ سَبِيلُ ابْنِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

أَمَّا سَبِيلُ عَمِّي جَعْفَرٍ وَوَلَدِهِ فَسَبِيلُ إِخْوَةِ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

أَمَّا الْفُقَّاعُ (1) فَشُرْبُهُ حَرَامٌ وَلَا بَأْسَ بِالسَّلْمَابِ (2)، وَأَمَّا أَمْوَالُكُمْ فَلَا تَقْبَلُهَا إِلَّا

1- (1). الْفُقَّاعُ: شَيْءٌ يَشْرَبُ يَتَّخَذُ مِنْ مَاءِ الشَّعِيرِ فَقَطْ، وَرَدَ النَّهْيُ عَنْهُ (مَجْمَعُ الْبَحْرِينَ: ج 3 ص 1409 «فقع»).

2- (2). السَّلْمَابُ: شَرَابٌ يَتَّخَذُ مِنَ الشَّلِيمِ وَهُوَ حَبٌّ شَبِيهِ الشَّعِيرِ وَفِيهِ تَخْدِيرٌ (غَرِيبُ الْحَدِيثِ: ج 2 ص 315 «[1] شلم»).



750. کمال الدین - با سندش به نقل از اسحاق بن یعقوب - از محمد بن عثمان عمری خواستم که نامه ام را [به امام علیه السلام] برساند. در آن نامه، مسئله هایی پیچیده را پرسیده بودم.

در توقیع به خطّ مولایمان صاحب الزمان علیه السلام چنین جواب آمد: «خدا ارشادت کند و استوارت بدارد! سؤالی که در باره خویشان و عموزادگان انکار کننده من کردی، بدان که خدای عز و جل با هیچ کس خویشاوندی ندارد، و هر کس مرا انکار کند، از من نیست و مانند پسر نوح است.

اما مثال عمویم، جعفر و فرزندانش [با من]، مانند برادران یوسف علیه السلام است.

اما آب جو، نوشیدنش حرام است؛ ولی شلماب (1) عیبی ندارد.

اما دارایی هایتان را نمی پذیریم، مگر به خاطر آن که پاک شوید. پس هر کس می خواهد، مال را برساند و هر کس می خواهد، نفرستد، که آنچه را خداوند به من داده، بهتر از داده های شماست.

ص: 427

---

1- (1). شلماب را از گیاهی به نام شلیم می گیرند که شبیه جو است؛ اما در آن، الكل و ماده زداينده عقل نیست؛ بلکه گونه ای مخدر (شبيه شاه دانه) است.

لِتَطَهَّرُوا، فَمَنْ شَاءَ فَلْيَصِلْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَقْطَعْ، فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ.

وَأَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ، فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَكَذَبَ الْوَقَاتُونَ.

وَأَمَّا قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لَمْ يُقْتَلْ، فَكُفْرٌ وَتَكْذِيبٌ وَضَلَالٌ.

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ، فَإِنَّهُ تَقَنَّى وَكَتَبَهُ كِتَابِي،

وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارِ الْأَهْوَازِيِّ، فَسَيُصْلِحُ اللَّهُ لَهُ قَلْبَهُ وَيُزِيلُ عَنْهُ شَكَّهُ.

وَأَمَّا مَا وَصَلْتَنَا بِهِ فَلَا قَبُولَ عِنْدَنَا إِلَّا لِمَا طَابَ وَطَهَّرَ، وَتَمَنُّ الْمُغْنِيَةِ حَرَامٌ.

وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ بْنِ نَعِيمٍ فَهُوَ رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

وَأَمَّا أَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبِ الْأَجْدَعِ فَمَلْعُونٌ، وَأَصْحَابُهُ مَلْعُونُونَ، فَلَا تُجَالِسْ أَهْلَ مَقَالَتِهِمْ، فَإِنَّ مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَأَبَائِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْهُمْ بَرَاءٌ.

امّا ظهور فرج، با خداوندِ والا یاد است و وقت گذاران، دروغ گفته اند.

امّا سخن کسی که ادّعا می کند حسین علیه السلام کشته نشده، کفر و تکذیب و گم راهی است.

امّا در پیشامدهای رخ دهنده، به روایان حدیث ما مراجعه کنید، که آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت خدا بر ایشان هستم.

امّا محمّد بن عثمان عمّری - که خدا از او و پیش از او، از پدرش خشنود باد - مورد اعتماد من و نوشته او نوشته من است.

امّا محمّد بن علی بن مهزیار اهوازی، (1) خداوند، دلش را به زودی به سامان می آورد و شکش را می زداید.

امّا آنچه برای ما فرستاده ای، ما جز آنچه را پاک و پاکیزه است، نمی پذیریم و بهای زن آوازه خوان، حرام است.

امّا محمّد بن شادان بن نعیم، مردی از پیروان ما اهل بیت است.

امّا ابو الخطّاب محمّد بن ابی زینب (2)، ملعون است و یارانش هم ملعون اند. با کسانی که مانند او می اندیشند، همنشینی مکن، که من و پدرانم از آنها بیزاریم.

ص: 429

---

1- (1). محمّد بن علی بن مهزیار: ثقه و از اصحاب امام هادی علیه السلام است. در زمره سفیران و ابواب معروفی قرار دارد که شیعیان امام عسکری علیه السلام در مورد آنان اختلاف ندارند (ر.ک: رجال الطوسی: ص 390 ش 5751، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج 7 ص 247 ش 14087).

2- (2). ابو الخطّاب محمّد بن مقلّص اسدی کوفی محمّد بن ابی زینب اجدع بزّاز: ملعون و غلو کننده است. وی پس از کناره گیری از امام صادق علیه السلام، ادّعای امامت کرد و پیروان او به «خطّابیه» شهرت یافتند. آنان به الوهیت امام صادق علیه السلام تظاهر می کردند و ابو الخطّاب را پیامبر مُرسل می دانستند، یا به الوهیت ابو الخطّاب و حلول روح القدس در او معتقد بودند. عیسی بن موسی بن علی، کارگزار منصور در سبخه کوفه، او را به قتل رساند. امام صادق علیه السلام با آگاهی از غلو باطل او در باره خویش، به شدت از او تبری جست و او را لعنت نمود و به یارانش نیز فرمان به بیزاری از او داد. امام صادق علیه السلام فرمود: «لعنت خدا بر ابو الخطّاب و لعنت بر کسانی که با او کشته شدند و لعنت بر باقی ماندگان آنها! خدا لعنت کند کسی را که نسبت به آنان، دل رحمی کند!» (ر.ک: رجال الطوسی: ص 296 ش 4321، کمال الدین: ص 485 ح 4، [1] رجال الکشی: ج 2 ص 575-596 ش 509-556، [2] رجال ابن داوود: ص 276 ش 482، رجال ابن الغضائری: ص 88 ش 119). [3]

وَأَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا، فَمَنْ اسْتَحَلَّ مِنْهَا شَيْئًا فَأَكَلَهُ فَإِنَّهُ يَأْكُلُ النَّيْرَانَ.

وَأَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا، وَجُعِلُوا مِنْهُ فِي حِلٍّ إِلَى وَقْتِ ظُهُورِ أَمْرِنَا، لِتَطْيِبِ وَلَا ذَتْهُمْ وَلَا تَحْبُثُ. (1)

وَأَمَّا نَدَامَةُ قَوْمٍ قَدْ شَكَّوْا فِي دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَا وَصَلُونَا بِهِ، فَقَدْ أَقْلَنَا مِنْ اسْتِقَالٍ وَلَا حَاجَةَ فِي صِلَةِ الشَّاكِّينَ.

وَأَمَّا عَلَّةٌ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ سَوُؤُكُمْ» 2 إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْ آبَائِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لَطَاغِيَّةٌ زَمَانِهِ، وَإِنِّي أَخْرَجُ حِينَ أَخْرَجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاعِيَةِ فِي عُنُقِي.

وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَتْهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ، وَإِنِّي لِأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَأَغْلِقُوا بَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَعْنِيكُمْ، وَلَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفَيْتُمْ، وَأَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ، فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِسْحَاقَ بْنَ يَعْقُوبَ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

ص: 430

---

1- (1). من الضروري الرجوع إلى المصادر الفقهية لإيضاح هذا الموضوع وإنه هل المقصود من إباحة الخمس في عصر الغيبة، الإباحة المطلقة، أم الإباحة في بعض الأموال الإمام المهدي....

اما در آویختگان به دارایی های ما، هر کس چیزی از آن را حلال بشمرد و بخورد، فقط آتش می خورد.

اما خمس، برای شیعیان ما مباح شده و تا هنگام ظهور امر ما، برایشان حلال است تا ولادتشان پاک و پالوده باشد. (1)

اما ندامت کسانی که در دین خدای عز و جل تردید کردند، با این حال برای ما صله فرستادند، ما هر که را رضایت بخواهد، می بخشیم و نیازی هم به صله تردید کنندگان نداریم.

اما علّت وقوع غیبت، خدای عز و جل می فرماید: «ای مؤمنان! از چیزهایی نپرسید که چون برایتان آشکار می شود، ناراحتتان می کند» هیچ یک از پدرانم نبودند، جز آن که بیعتی از طاغوتِ روزگارش بر گردنش سنگینی می کرد؛ ولی من هنگامی که خروج می کنم، بیعتی از هیچ یک از طاغوت ها بر گردنم نیست.

اما چگونگی بهره بردن از من در روزگار غیبتم، مانند بهره بردن از خورشید است هنگامی که ابر، آن را از دیده ها پنهان می دارد. من مایه امنیت زمینیان هستم، همان گونه که ستاره ها، مایه امنیت آسمانیان هستند. پس باب پرسش را از چیزی که به کارتان نمی آید، ببندید و دانش آنچه را بدان نیاز ندارید، بر خود بار نکنید و برای تعجیل فرج، زیاد دعا کنید، که همین، فرج شماست. و سلام بر تو- ای اسحاق بن یعقوب- و بر هر که از راه درست پیروی کند!». (2)

ص: 431

---

1- (1). برای توضیح این مطلب و این که آیا مقصود از اباحه خمس در عصر غیبت، اباحه مطلق است یا اباحه در برخی از اموال، مراجعه به منابع فقهی، لازم است.

2- (2). کمال الدین: ص 483 ح 4، الغیبة، طوسی: ص 290 ح 247، الاحتجاج: ج 2 ص 542، [1] إعلام الوری: ج 2 ص 270، الخرائج و الجرائح: ج 3 ص 1113 ح 30، كشف الغمّة: ج 3 ص 321، بحار الأنوار: ج 53 ص 180 ح 10. [2]

751. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبِي، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحِ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي يُؤْذُونَنِي وَيَقْرَعُونَنِي (1) بِالْحَدِيثِ الَّذِي رَوَى عَنْ أَبِيكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُمْ قَالُوا:

قُومَانَا وَخُدَامَنَا شِرَارُ خَلْقِ اللَّهِ.

فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحْكُمُ أَمَا تَقْرَؤُونَ مَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً» 2 وَنَحْنُ وَاللَّهُ الْقُرَى الَّتِي بَارَكَ اللَّهُ فِيهَا وَأَنْتُمْ الْقُرَى الظَّاهِرَةُ.

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ: وَحَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكَلِينِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

752. الكافي: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ، قَالَ: لَمَّا مَاتَ أَبِي وَصَارَ الْأَمْرُ لِي (2)، كَانَ لِأَبِي عَلِيٍّ النَّاسِ سَفَاتِجُ (3) مِنْ مَالِ الْغَرِيمِ (4) - يَعْنِي صَاحِبِ الْأَمْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ -، فَكَتَبْتُ

ص: 432

1- (1). التقریب: التعنیف (الصباح: ج 3 ص 1264 «[1] قرع»).

2- (3)

3- (4). السُّفْتَجَةُ: بضم السين وقيل بفتحها، فارسی معرّب: هی کتاب صاحب المال لوكيله أن يدفع مالاً قرضاً، يأمن به خطر الطريق، والجمع سفاتج (المصباح المنير: ص 278). [2]

4- (5). قال الشيخ المفيد رحمه الله: «وهذا رمز كانت الشيعة تعرفه قديماً بينها، ويكون خطابها عليه السلام للتقية» (الارشاد: ج 2 ص 362) [3] وفي شرح الكافي للمولى صالح المازندراني (ج 6 ص 185) الغريم: كناية والغرائم: جمع الغريم والمراد بالغريم هذا من له الدين وقد يطلق على من عليه الدين أيضاً وفي مرآة العقول (ج 3 ص 367) [4] جمع غرامة وهي ما يلزم ادائه (راجع: كمال الدين: ص 486 ح 5 وح 6، [5] الغيبة للطوسي: ص 415 ح 392، دلائل الإمامة: ص 525 ح 497 وح 498، [6] الخرائج والجرائح: ج 2 ص 703 ح 19 وص 695 ح 10، الثاقب في المناقب: ص 604 ح 552، رجال الكشي: ج 2 ص 814 الرقم 1017). [7] قال الشيخ المفيد: «هذا رمز كانت الشيعة تعرفه قديماً بينها، ويكون خطابها عليه السلام للتقية» (راجع: كمال الدين: ص 486 ح 5 وح 6، [8] الغيبة للطوسي: ص 415 ح 392، دلائل الإمامة: ص 525 ح 497 وح 498، [9] الخرائج والجرائح: ج 2 ص 703 ح 19 وص 695 ح 10، الثاقب في المناقب: ص 604 ح 552، رجال الكشي: ج 2 ص 814 الرقم 1017. [10] وراجع هذه الموسوعة: ج 2 ص 326 [11] هامش 1.

751. کمال الدین - با سندش به نقل از عبد الله بن جعفر حمیری - محمد بن صالح همدانی (1) گفت: به صاحب الزمان علیه السلام نوشتیم که خاندانم مرا با حدیثی که از پدرانت نقل شده که گفته اند: «کارگزاران و خادمان ما، بدترین خلق خدا هستند»، آزار می دهند و سرزنش می کنند.

[امام علیه السلام] در پاسخ نوشت: «وای بر شما! آیا نخوانده اید آنچه را خدای عز و جل فرموده است: «و میان آنان و آبادی هایی که مبارکشان کرده ایم، آبادی هایی آشکار و پیدایم دادیم»؟! به خدا سوگند، ما آبادی هایی هستیم که خدا آنها را مبارک کرده است و شما، آن آبادی های آشکار و پیدایم هستید.

این حدیث را علی بن محمد کلینی از محمد بن صالح از صاحب الزمان علیه السلام نیز نقل کرده است. (2)

752. الکافی - با سندش به نقل از محمد بن صالح - چون پدرم از دنیا رفت و کار [وکالت امام علیه السلام] به من رسید، در باره اموال بستانکار (3) - یعنی صاحب الامر علیه السلام - سفته هایی (4)

ص: 433

1- (1). محمد بن صالح بن محمد همدانی: دهقان و از اصحاب امام عسکری علیه السلام و از وکیلان امام زمان علیه السلام بوده است. شیخ صدوق، نام او را در شمار کسانی آورده که بر معجزه های امام زمان علیه السلام آگاه بوده اند و او آنها را دیده است (ر.ک: ج 3 ص 235 «بخش چهارم/فصل یکم/نهاد وکالت در عصر امامان اهل بیت علیهم السلام» و ج 5 ص 95 ح 810 «و این افراد»، رجال الطوسی: ص 402 ش 5900، معجم رجال الحدیث: ج 17 ص 195 ش 10994). [1]

2- (2). کمال الدین: ص 483 ح 2، الغیبه، طوسی: ص 345 ح 295، إعلام الوری: ج 2 ص 272، بحار الأنوار: ج 53 ص 184 ح 15. [2]

3- (3). کنایه از امام قائم علیه السلام است و از باب تقیّه این تعبیر را به کار می برده اند. علامه مجلسی در مرآة العقول می گوید: «غریم، هم به معنای طلبکار است و هم به معنای بدهکار. در این جا مراد، همان معنای اول است؛ زیرا اموال آن امام (سهم امام) در دست مردم و بر عهده آنهاست».

4- (4). سفته: معرب آن، «سَفْتَج» است و آن، این است که شخصی مالی به کسی بدهد و آن کس در شهر دهنده، مالی داشته باشد و در آن جا آن مال را به او پس دهد. بدین ترتیب، از خطر راه و راهزن ایمن می ماند.

إِلَيْهِ اعْلَمُهُ، فَكَتَبَ (إِلَيَّ):

طالِبُهُمْ وَاسْتَفْضَى عَلَيْهِمْ.

فَقَضَى ابْنِي الدَّاسُ الْإِرْجُلُ وَاحِدٌ كَانَتْ عَلَيْهِ سِتَّةٌ فَتَجَعَتْ بِأَرْبَعِمِائَةٍ دِينَارٍ، فَجِئْتُ إِلَيْهِ اطالِبُهُ فَمَا طَلَنِي وَاسْتَخَفَّ بِي ابْنُهُ وَسَدَّ فِيهِ عَلَيَّ، فَشَدَّ كَوْتٌ إِلَى أَبِيهِ، فَقَالَ: وَكَانَ مَاذَا؟ فَقَبِضْتُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَأَخَذْتُ بِرِجْلِهِ وَسَدَّ حَبْتَهُ إِلَى وَسَطِ الدَّارِ، وَرَكَلْتُهُ رَكَالًا كَثِيرًا، فَخَرَجَ ابْنُهُ يَسْتَعِيثُ بِأَهْلِ بَغْدَادَ وَيَقُولُ: فَمَنْ رَافِضِيٌّ قَدْ قَتَلَ وَالِدِي. فَاجْتَمَعَ عَلَيَّ مِنْهُمْ الْخَلْقُ، فَرَكَبْتُ دَابَّتِي وَقُلْتُ: أَحْسَنَ نَتْمٍ يَا أَهْلَ بَغْدَادَ! تَمِيلُونَ مَعَ الظَّالِمِ عَلَى الْغَرِيبِ الْمَظْلُومِ؟ أَنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هَمْدَانَ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ، وَهَذَا يَنْسِبُنِي إِلَى أَهْلِ قُمَّ وَالرِّفْضِ لِيَذْهَبَ بِحَقِّي وَمَالِي.

قَالَ: فَمَالُوا عَلَيْهِ وَأَرَادُوا أَنْ يَدْخُلُوا عَلَى حَانُوتِهِ حَتَّى سَدَّ كَنَّتَهُمْ، وَطَلَبَ إِلَيَّ صَاحِبُ السَّفْتَجَةِ وَحَلَفَ بِالطَّلَاقِ أَنْ يُؤَيِّنِي مَالِي، حَتَّى أَخْرَجْتُهُمْ عَنْهُ.

3/4

753. الاحتجاج: ذَكَرْتُ كِتَابَ وَرَدَ مِنَ النَّاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ - حَرَسَ هَا اللَّهُ وَرَعَاهَا - فِي أَيَّامِ بَقِيَّتِ مِنْ صَفَرٍ، سِتَّةَ عَشْرٍ وَأَرْبَعِمِائَةٍ عَلَى الشَّيْخِ الْمُفِيدِ، أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ وَنَوَّرَ صَدْرَ رِيحِهِ، ذَكَرَ مَوْصِلَهُ أَنَّهُ يَحْمِلُهُ مِنْ نَاحِيَةِ مُتَّصِلَةٍ مَا نُسِبَ مِنَ التَّوْقِيعِ مِنَ النَّاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ إِلَى الشَّيْخِ الْمُفِيدِ بَعْدَ الْغَيْبَةِ الصُّغْرَى

ص: 434



از مردم نزد پدرم بود. من به امام علیه السلام نامه ای نوشتم و این موضوع را به آگاهی ایشان رساندم.

مرقوم فرمود: «از آنها مطالبه کن و با جدّیت بخواه که بدهی شان را بپردازند».

همه افراد پرداختند، غیر از یک نفر که سفته ای به مبلغ چهارصد دینار داشت. نزدش رفتم و از او مطالبه نمودم. دست دست می کرد و پسرش هم با من برخورد تحقیرآمیزی کرد و کوچکم شمرد. به پدر او شکایت کردم. گفت: حالا مگر چه شده؟ من ریش و پایش را گرفتم و او را به وسط حیاط کشاندم و زیر مشّت و لگد گرفتم. پسرش بیرون دوید و از مردم بغداد کمک می خواست و فریاد می زد: قمی رافضی، پدرم را کشت! انبوهی از بغدادیان علیه من گرد آمدند. سوار مرکبم شدم و گفتم: دست مریزاد، ای بغدادیان! از ظالم در برابر یک غریب مظلوم، دفاع می کنید؟! من مردی همدانی و اهل سنتم و این به من نسبت قمی و رافضی می دهد تا حق مرا بخورد و پولم را ندهد.

در این هنگام، مردم علیه او شدند و خواستند به دکانش حمله ببرند که من آنها را آرام کردم. صاحب سفته، مرا پیش خواند و به طلاق [همسرش] سوگند خورد که پول مرا می پردازد. من هم مردم را از نزد او بیرون کردم. (1)

#### 3/4 مکتوب منسوب به ناحیه در زمان غیبت کبرا خطاب به شیخ مفید

753. الاحتجاج - در یادکرد متن نامه ای که در چند روز پایانی صفر سال 410 از سوی ناحیه مقدّسه به شیخ مفید رسید و رساننده آن گفته که آن را از ناحیه چسبیده به حجاز آورده است - به برادر استوارگام، دوستدار رشید، شیخ مفید، ابو عبد الله محمد بن

ص: 435

---

1- (1). الکافی: ج 1 ص 521 ح 15، [1] الإرشاد: ج 2 ص 362، [2] كشف الغمّة: ج 3 ص 244، [3] الصراط المستقیم: ج 2 ص 247 ح 9، بحار الأنوار: ج 51 ص 297 ح 15.

لِلْأَخِ السَّيِّدِ، وَالْوَلِيِّ الرَّشِيدِ، الشَّيْخِ الْمُفِيدِ، أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ التُّعْمَانِ أَدَامَ اللَّهُ إِعْرَازَهُ، مِنْ مُسْتَوْدَعِ الْعَهْدِ الْمَأْخُوذِ عَلَى الْعِبَادِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَمَّا بَعْدُ: سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمُخْلِصُ فِي الدِّينِ، الْمَخْصُوصُ فِيْنَا بِالْيَقِينِ، فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، وَنَسْأَلُهُ الصَّلَاةَ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَنُعَلِّمُكَ -أَدَامَ اللَّهُ تَوْفِيْقَكَ لِنَصْرَةِ الْحَقِّ، وَأَجْزَلَ مَثُوبَتِكَ عَلَى نُطْقِكَ عَنَّا بِالصِّدْقِ-: أَنَّهُ قَدْ أَذِنَ لَنَا فِي تَشْرِيفِكَ بِالْمُكَاتَبَةِ، وَتَكْلِيفِكَ فِيهَا بِمَا تُؤَدِّيهِ عَنَّا إِلَى مَوَالِينَا قِبْلَكَ، أَعَزَّهُمُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ، وَكَفَاهُمْ الْمُهِمَّ بِرِعَايَتِهِ لَهُمْ وَحِرَاسَتِهِ، فَفَفَ أَيَّدَكَ اللَّهُ بِعَوْنِهِ عَلَى أَعْدَائِهِ الْمَارِقِينَ عَن دِينِهِ عَلَى مَا نَذَرْتَهُ، وَاعْمَلْ فِي تَأْدِيَتِهِ إِلَى مَنْ تَسْكُنُ إِلَيْهِ بِمَا نَرَسَدُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

نَحْنُ وَإِنْ كُنَّا ثَاوِينَ (1) بِمَكَانِنَا الدَّائِي عَن مَسَاكِنِ الظَّالِمِينَ، حَسَبَ الَّذِي أَرَانَاهُ اللَّهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ، وَلِشِيْعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ مَا دَامَتْ دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِينَ، فَإِنَّا نُحِيْطُ عِلْمًا بِأَنْبَاءِكُمْ، وَلَا يَعْرُبُ (2) عَنَّا شَيْءٌ مِّنْ أَخْبَارِكُمْ، وَمَعْرِفَتُنَا بِالْإِذْلَالِ الَّذِي أَصَابَكُمْ مَّدْ جَنَحَ كَثِيرٍ مِّنْكُمْ إِلَى مَا كَانَ السَّلْفُ الصَّالِحُ عَنْهُ شَاسِعًا، وَنَبْذُوا الْعَهْدَ الْمَأْخُوذَ مِنْهُمْ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

إِنَّا غَيْرُ مُهِمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ، وَلَا نَاسِينَ لِدِكْرِكُمْ، وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ (3) وَاصْطَلَمَكُمُ (4) الْأَعْدَاءُ، فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ، وَظَاهِرُونَ عَلَى انْتِيَاشِكُمْ (5) مِنْ فِتْنَةٍ قَدْ

1- (1). ثوى بالمكان: إذا أقام فيه (النهاية: ج 1 ص 230 « [1] ثوا»).

2- (2). عَرَبَ يَعْرُبُ: إذا أَبْعَدَ (النهاية: ج 3 ص 227 «عرب»).

3- (3). اللَّأْوَاءُ: الشَّدَّةُ وَضِيقُ الْمَعِيشَةِ (النهاية: ج 4 ص 221 « [2] لأواء»).

4- (4). الْاِصْطِلَامُ: اِفْتِعَالٌ مِنَ الصَّلْمِ: وَهُوَ الْقَطْعُ (النهاية: ج 3 ص 49 « [3] صلّم»).

5- (5). التَّنَاوَشُ: التَّنَاوُلُ وَالانْتِيَاشُ مِثْلُهُ (الصَّحَاحُ: ج 3 ص 1024 « [4] نوش»).

محمد بن نعمان - که خداوند، تکریمش را مستدام بدارد -، از امانتدار عهد گرفته شده از بندگان.

بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد، سلام بر تو، ای دوستدار مخلص در دین که در باره ما به جایگاه والای یقین، دست یافته ای (به ما یقین داری)! ما برای تو خدایی را می ستاییم که جز او خدایی نیست و از او می خواهیم که بر سرور و مولا و پیامبرمان، محمد، و خاندان پاکش درود فرستد. خدا توفیقت را در یاری حق مستدام بدارد و پاداشت را در گفتار راستینت از طرف ما فراوان کند! به تو اعلام می کنیم که به ما اجازه داده شده است که تو را با این نامه (مکاتبه) گرامی بداریم و آنچه را از جانب ما باید به دوستدارانمان برسد، به تو بگوییم. خداوند، عزت اطاعتش را به آنان ارزانی دارد و با مراقبت و محافظت خودش، آنچه را اندیشناک آن هستند، کفایت کند. خداوند، تأییدت کند! به یاری او در برابر دشمنان از دین بیرون رفته اش، آن گونه که به تو می گوییم، ایستادگی کن، و در رساندن آن به کسی که اطمینان داری، آن گونه که برایت ترسیم می کنیم، عمل نما، إن شاء الله تعالی.

ما اگرچه بر حسب آنچه خدای متعال، صلاح ما و پیروان باایمان ما در این باره دیده است و تا زمانی که دولت دنیا در دست فاسقان است، در جایی دور از خانه های ستمکاران، اقامت گزیده ایم، اما از حال شما باخبریم و هیچ یک از خبرهای شما از ما پنهان نمی ماند و می دانیم که چگونه خوارتان کردند، از آن هنگام که بسیاری از شما به کارهایی روی آوردید که پیشینیان شایسته، از آن دوری می کردند و پیمان گرفته شده از ایشان را [در باره ارکان دین مانند توحید و امامت] چنان به پشت سرشان افکندند که گویی از آن آگاهی ندارند.

ما مراقبت از شما را فرو نمی نهیم و شما را از یاد نمی بریم و اگر چنین نبود، سختی ها به شما می رسید و دشمنان، شما را از بیخ و بن بر می کنند! از خداوند بزرگ باشکوه، پروا کنید و ما را در دستگیری تان از فتنه ای پشتیبانی کنید که بر

أَنفَتَ عَلَيْكُمْ، يَهْلِكُ فِيهَا مَنْ حَمَّ (1) أَجَلُهُ وَيُحْمَى عَنْهَا مَنْ أَدْرَكَ أَمَلَهُ، وَهِيَ أَمَارَةٌ لِأَزُوفٍ (2) حَرَكْتِنَا وَمُبَاتِنَتِكُمْ بِأَمْرِنَا وَنَهْنِينَا، وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

اعتَصِمُوا بِالتَّقِيَّةِ! مِنْ شَبِّ نَارِ الْجَاهِلِيَّةِ، يَحْشُشُهَا عَصَبُ أُمَوِيَّةٍ، يَهْوُلُ بِهَا فِرْقَةٌ مَهْدِيَّةٌ، أَنَا زَعِيمٌ بِنَجَاةٍ مَنْ لَمْ يَرْمِ (مِنْكُمْ) فِيهَا الْمَوَاطِنَ الْحَقِيَّةَ، وَسَدَّ لَكَ فِي الطَّعْنِ مِنْهَا السُّبُلَ الْمَرْضِيَّةَ، إِذَا حَلَّ جُمَادَى الْأُولَى مِنْ سَدِّ نَتِّكُمْ هَذِهِ فَاعْتَبِرُوا بِمَا يَحْدُثُ فِيهِ، وَاسْتَيْقِظُوا مِنْ رَقَدَتِكُمْ لِمَا يَكُونُ فِي الَّذِي يَلِيهِ.

سَتَطَهَّرُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ جَلِيَّةٌ، وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلُهَا بِالسَّوِيَّةِ، وَيَحْدُثُ فِي أَرْضِ الْمَشْرِقِ مَا يُحْزِنُ وَيُقْلِقُ، وَيَغْلِبُ مِنْ بَعْدِ عَلَى الْعِرَاقِ طَوَائِفُ عَنِ الْإِسْلَامِ مُرَاقٍ، تَضِيْقُ بِسُوءِ فِعَالِهِمْ عَلَى أَهْلِ الْأَرْزَاقِ، ثُمَّ تَنْفَرُجُ الْغَمَّةُ مِنْ بَعْدِ بِبَوَارِ طَاعُوتٍ مِنَ الْأَشْرَارِ، ثُمَّ يَسْرُ بِهَلَاكِهِ الْمُتَّقُونَ الْأَخْيَارَ، وَيَتَّقَى لِمُرِيدِي الْحَجِّ مِنَ الْأَفَاقِ مَا يُؤْمَلُونَهُ مِنْهُ عَلَى تَوْفِيرٍ عَلَيْهِ مِنْهُمْ وَاتِّقَاقٍ، وَلَنَا فِي تَيْسِيرِ حَجِّهِمْ عَلَى الْإِخْتِيَارِ مِنْهُمْ وَالْوَفَاقِ شَأْنٌ يَظْهَرُ عَلَى نِظَامٍ وَاتِّسَاقٍ. فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِيٍّ مِنْكُمْ بِمَا يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا، وَلْيَتَجَنَّبَ مَا يَدْنِيهِ مِنْ كِرَاهَتِنَا وَسَدِّ حِطْنَا، فَإِنَّ أَمْرَنَا بَعْتَةٌ فَجَاءَتْ حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ وَلَا يُنْجِيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَدَمٌ عَلَى حَوْبَةٍ (3). وَاللَّهُ يُلْهِمُكُمْ الرُّشْدَ، وَيَلْطَفُ لَكُمْ فِي التَّوْفِيقِ بِرَحْمَتِهِ.

نُسْخَةُ التَّوْفِيقِ بِالْيَدِ الْعُلْيَا عَلَى صَاحِبِهَا السَّلَامُ: هَذَا كِتَابُنَا إِلَيْكَ أَيُّهَا الْأَخُ الْوَلِيُّ، وَالْمُخْلِصُ فِي وُدِّنَا الصَّفِيُّ، وَالنَّاصِرُ لَنَا الْوَفِيُّ، حَرَسَكَ اللَّهُ بِعَيْنِهِ الَّتِي لَا تَنَامُ،

ص: 438

- 1- (1). حَمَّ: قَرَّبَ وَدَنَا (المصباح المنير: ص 152 «حمم»).
- 2- (2). أَزِفَ: دَنَا وَقَرَّبَ (المصباح المنير: ص 13 «أزف»).
- 3- (3). الْحَوْبَةُ: الْخَطِيئَةُ (المصباح المنير: ص 155 «حاب»).

سرتان آمده و هر کس که اجلس نزدیک شده، در آن هلاک و هر که به آرزویش رسید، از آن دور نگاه داشته می شود، و آن فتنه، نشانه حرکت ما و خبر کردن شما برای قیام کردن به امر و نهی ماست، و خداوند، تمام کننده نور خویش است، هر چند مشرکان را ناخوش آید.

به تقیه چنگ زنید تا از آتش افروخته جاهلی- که تعصب اموی در آن می دمد و طایفه ره یافته را می ترساند- در امان بمانید. من، نجات کسی را که در این فتنه، به راه ها و جاهای نهان نرود و در گریز از آنها، راه های پسندیده را بیوید، ضمانت می کنم. هنگامی که ماه جمادی اول سال جاری رسید، به آنچه در آن رخ می دهد، دقت کنید و برای آنچه پس از آن روی می دهد، از خواب، بیدار و آماده شوید.

به زودی، نشانه ای آشکار از آسمان برایتان پدیدار می شود و مانند همان نیز از زمین پیدا می شود و در سرزمین خاور، چیزی حزن آور و مضطرب کننده به وجود می آید و پس از آن، گروه هایی بر عراق چیره می شوند که از اسلام بیرون اند و با بدرفتاری شان، روزی آن دیار، اندک و تنگ می شود و این اندوه با نابودی طاغوتی از این شرورها، برطرف می شود و نیکان با تقوا به هلاکت او شاد می شوند و آنان که از هر سو آهنگ حج دارند، با فراوانی و همدلی به آنچه آرزو دارند، می رسند و ما برای آسان کردن حج آزاد و همدلانه آنها کاری می کنیم که با نظم و هماهنگی به انجام رسد.

پس هر یک از شما باید کاری کند که به محبت ما نزدیک شود و از آنچه او را به ناپسندی و ناخشنودی ما نزدیک می کند، بپرهیزد که امر ما، ناگهانی و بی آمادگی است و هنگامی است که توبه سودی نمی بخشد و پشیمانی از گناه، کسی را از کیفر ما رهایی نمی بخشد. خداوند، راه درست را به شما الهام می کند و به رحمتش، لطف خویش را همراهتان می نماید».

فَاحْتَفِظْ بِهِ! وَلَا تَطْهَرِ عَلَى حَظَّتَا الَّذِي سَ طَرْنَاةٍ بِمَا لَهُ صَدِّ مِثَاةٍ أَحَدًا! وَأَدِّ مَا فِيهِ إِلَى مَنْ تَسْكُنُ إِلَيْهِ، وَأَوْصِ جَمَاعَتَهُمْ بِالْعَمَلِ عَلَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

754. الاحتجاج: وَرَدَ عَلَيْهِ (1) كِتَابُ آخَرٍ مِنْ قَبْلِهِ صَدِّ لَمَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ، يَوْمَ الْخَمِيسِ الثَّلَاثِ وَالْعِشْرِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، سَنَةَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَأَرْبَعِمِئَةٍ. نُسَخَّتْهُ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّاصِرُ لِلْحَقِّ، الدَّاعِي إِلَيْهِ بِكَلِمَةِ الصِّدْقِ، فَإِنَّا نَحْمَدُ اللَّهَ إِلَيْكَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، إِلَهُنَا وَإِلَهُ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ، وَسَأَلُهُ الصَّلَاةَ عَلَى نَبِيِّنَا وَسَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ.

وَبَعْدُ، فَقَدْ كُنَّا نَنْظُرُ مُنَاجَاتَكَ عَصَمَكَ اللَّهُ بِالسَّبَبِ الَّذِي وَهَبَهُ اللَّهُ لَكَ مِنْ أَوْلِيَانِهِ، وَحَرَسَكَ بِهِ مِنْ كَيْدِ أَعْدَائِهِ، وَشَفَعْنَا ذَلِكَ الْآنَ (2) مِنْ مُسْتَقَرِّ لَنَا يُنْصَبُ فِي شِمْرَاخِ (3)، مِنْ بَهْمَاءِ (4) صَبْرْنَا إِلَيْهِ أَنْفَاءً مِنْ غَمَالِيلِ (5)، أَلْجَأْنَا إِلَيْهِ السَّبَارِيثُ (6) مِنَ الْإِيمَانِ، وَيُوشِكُ أَنْ يَكُونَ هُبُوطُنَا إِلَى صَحْصَحِ (7) مِنْ غَيْرِ بُعْدٍ مِنَ الدَّهْرِ وَلَا تَطَاوُلٍ مِنَ الزَّمَانِ، وَيَأْتِيكَ نَبَأٌ مِمَّا يَنْجِدُّ لَنَا مِنْ حَالٍ، فَتَعْرِفُ بِذَلِكَ مَا نَعْتَمِدُهُ مِنَ الرَّزْفَةِ إِلَيْنَا

ص: 440

1- (1). أي: على الشيخ المفيد

2- (2). قال المجلسي قدس سره: في العبارة تصحيف، ولعله كان هكذا «وشفعنا لك الآن» أي لنجح حاجتك التي طلبت (بحار الأنوار: ج 53 ص 178). [1]

3- (3). قال المجلسي قدس سره: «من مستقر لنا» أي مخيم ينصب لنا في رأس جبل (بحار الأنوار: ج 53 ص 178). [2] والشمرخ: رأس الجبل (مجمع البحرين: ج 2 ص 976 «شمرخ»).

4- (4). البهماء: المجهولة التي لا تعرف (لسان العرب: ج 12 ص 58 «بهم»).

5- (5). الغملول: الوادي ذو الشجر، وكل مجتمعا أظلم وتراكم من شجر أو غمام أو ظلمة (القاموس المحيط: ج 4 ص 26 «غمل»).

6- (6). قال المجلسي قدس سره: السباريت: جمع السبروت بالضم؛ وهو القفر لا نبات فيه، والفقير، ولعل الأخير أنسب (بحار الأنوار: ج 53 ص 178). [3]

7- (7). الصصح: ما استوى من الأرض (القاموس المحيط: ج 1 ص 33 «صح»).

در پایان توقیع، با دست خط مبارکش - که بر صاحبش درود باد - آمده بود: «این نامه ما، به توسل ای برادر ولایت مدار، دوست پاکباز بی زنگار و یار وفادار ما! خداوند، تو را با دیده بی نیاز به خویش، نگاه دارد! از نامه محافظت کن و دست خط آنچه را برایت نگاشتیم، به هیچ کس نشان مده و مضمون آن را به کسی که اطمینان داری، برسان و آنان را به عمل بر طبق آن سفارش کن، إن شاء الله. و خدا بر محمد و خاندان پاکش درود فرستد» (1).

754. الاحتجاج - در یادکرد متن نامه ای دیگر از سوی امام علیه السلام که روز پنجشنبه، بیست و سوم ذی حجه سال چهارصد و دوازده به شیخ مفید رسید: «بسم الله الرحمن الرحيم. سلام خدا، بر تو ای یاور حق و دعوتگر به آن، با سخن راست! ما با تو خدایی را می ستایم که جز او معبودی نیست و معبود ما و پدران نخستین ماست و از او می خواهیم بر پیامبر و سرور و مولایمان، محمد خاتم پیامبران، و بر خاندان پاک او درود فرستد.

و بعد، خداوند، تو را با همان رشته ای نگاه دارد که به اولیایش می بخشد و به تو نیز داده است و تو را از حيله دشمنانش، محافظت کند! ما راز و نیاز تو را نگرستیم و اکنون از خیمه ای که برایمان در قلّه کوهی ناشناخته برپا کرده اند - و اندکی پیش، از میان تاریکی ها و عرصه های تهی از ایمان به آن پناه آورده بودیم -، شفاعت تو را نمودیم و نزدیک است که بدون آن که زمانی دراز بگذرد و طولانی شود، به زمینی هموار، فرود آییم، و خبر هر گونه تغییر حالت ما به تو خواهد رسید و اعمالی را که وسیله تقرب به ماست، خواهی دانست، و خداوند، تو را با رحمتش به این امر، موفق می دارد.

خداوند، تو را با دیده اش که نمی خوابد، محافظت کند! باید با فتنه ای رویارو

ص: 441

---

1- (1). الاحتجاج: ج 2 ص 596 ح 359، [1] بحار الأنوار: ج 53 ص 174 ح 7.

بِالْأَعْمَالِ، وَاللَّهُ مُوفِّكَ لِدَلِكِ بِرَحْمَتِهِ.

فَلْتَكُنْ - حَرَسَكَ اللَّهُ بِعَيْنِهِ الَّتِي لَا - تَنَامُ - أَنْ تُقَابِلَ لِدَلِكِ فِتْنَةً تُبْسِلُ (1) نُفُوسَ قَوْمٍ حَرَّتْ بِاطِلَالٍ - لِاسْتِرْهَابِ الْمُبْطِلِينَ، وَيَتَهَيَّجُ لِدِمَارِهَا الْمُؤْمِنُونَ، وَيَحْزَنُ لِدَلِكِ الْمُجْرِمُونَ، وَأَيُّ حَرَكَتِنَا مِنْ هَذِهِ اللَّوْنَةِ حَادِثَةٌ بِالْحَرَمِ الْمُعْظَمِ مِنْ رَجَسِ مُنَافِقٍ مُدَمِّمٍ، مُسْتَحِلٍّ لِلدَّمِ الْمُحْرَمِ، يَعْمِدُ بِكَيْدِهِ أَهْلَ الْإِيمَانِ وَلَا - يَبْلُغُ بِدَلِكِ غَرَضَهُ مِنَ الظُّلْمِ لَهُمْ وَالْعَدْوَانِ، لِأَنَّنا مِنْ وَرَاءِ حِفْظِهِم بِالْإِدْعَاءِ الَّذِي لَا يُحْجَبُ عَنْ مَلِكِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، فَلْيَطْمَئِنِّ بِدَلِكِ مِنْ أَوْلِيَانِنَا الْقُلُوبِ، وَلِيَتَّقُوا بِالْكَفَايَةِ مِنْهُ، وَإِنْ رَاعَتْهُمْ بِهِمُ الْخُطُوبُ، وَالْعَاقِبَةُ بِجَمِيلٍ صَدَّعَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ تَكُونَ حَمِيدَةً لَهُمْ مَا اجْتَنَبُوا الْمَنَهَى عَنْهُ مِنَ الذُّنُوبِ.

وَنَحْنُ نَعْهَدُ إِلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمُخْلِصُ الْمُجَاهِدُ فِينَا الظَّالِمِينَ، أَيَّدَكَ اللَّهُ بِبَصَرِهِ الَّذِي أَيَّدَ بِهِ السَّلْفَ مِنْ أَوْلِيَانِنَا الصَّالِحِينَ، أَنَّهُ مِنَ اتَّقَى رَبَّهُ مِنْ إِخْوَانِكَ فِي الدِّينِ، وَأَخْرَجَ مِمَّا عَلَيْهِ إِلَى مُسْتَحَقِّهِ، كَانَ آمِنًا مِنَ الْفِتْنَةِ الْمُطْلَعَةِ، وَمِحْنِهَا الْمُظْلِمَةِ الْمُضِلَّةِ (2)، وَمَنْ بَخَلَ مِنْهُمْ بِمَا أَعَارَهُ اللَّهُ مِنْ نِعْمَتِهِ عَلَى مَنْ أَمَرَهُ بِصِلَتِهِ، فَإِنَّهُ يَكُونُ خَاسِرًا بِدَلِكِ لِأَوْلَاهُ وَآخِرَتِهِ.

وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا - وَقَفَّهْمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ - عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ، لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا، وَلَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا، فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤْتِرُهُ

ص: 442

1- (1). أَسْأَلُهُ: أَسْلَمَهُ لِلْهَلَاكَةِ (الْقَامُوسُ الْمَحِيطُ: ج 3 ص 335 «بَسَل»).

2- (2). فِي الْمَصْدَرِ «الْمُظْلَمَةُ» وَالتَّصْوِيبُ مِنْ بَحَارِ الْأَنْوَارِ. [1]



شوی که گروهی را به کام خود می کشد و بذریعۀ باطلی را برای ترساندن باطل گرایان افشاند که از هلاکتشان، مؤمنان، شادمان و مجرمان، اندوهگین می شوند، و نشان حرکت ما از میان این سستی [و ناهمی]، حادثه ای است که در حرم اتّفاق می افتد؛ حرم بزرگ و دور نگاه داشته شده از پلیدی منافقِ نکوهیده ای که خون های محترم را حلال می شمرد و قصد حیلۀ گری با مؤمنان را دارد؛ اما به هدف خود در ستم و تجاوز به آنان نمی رسد؛ زیرا ما ایشان را با دعایی که از فرشته زمین و آسمان در پرده نمی ماند، پشتیبانی و محافظت می کنیم. پس اولیای ما دل، استوار دارند و به کفایت از سوی او مطمئن باشند، هر چند که پیشامدهایی سنگین به آنان می رسد و به وسیله کار نیکوی خدای سبحان، فرجام نیک، از آن ایشان است تا آن گاه که از گناهان باز داشته شده، پرهیزند.

ای دوستدار با اخلاص پیکارگر با ستمکاران در راه ما! خداوند با همان یاری اش که اولیای پیشین ما را یاری داد، تو را مؤید بدارد! ما با تو عهد می بندیم که هر یک از برادران دینی ات که از خدای خویش پروا کند و آنچه را برگردن اوست، به مستحقّان آن برساند، از فتنه برآمده فراگیر و محنت های تاریک گم راه کننده، ایمن بماند و هر کس از ایشان، نعمت هایی را که خدا به او سپرده، به آنان که همو فرمان داده، نرساند و بخل ورزد، بدانند که زیانکار در دنیا و آخرت است.

و اگر پیروان ما- که خداوند، آنان را به اطاعتش موقّق بدارد- بر عهد خود، یکدل و وفادار بودند، میمنت دیدار ما برایشان به تأخیر نمی افتاد و سعادت مشاهده ما با حقیقت و معرفت و صداقت، برایشان زودتر حاصل می شد، که ما را از ایشان باز نداشته است، جز آنچه از ایشان به ما می رسد و آن را ناپسند و ناشایسته ایشان می دانیم.

از خداوند، یاری گرفته می شود و او ما را کافی و بهترین وکیل است. درودها و سلام او بر سرور بشارت دهنده و هشدار دهنده مان، محمّد، و خاندان پاکش باد!.

مِنْهُمْ، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، وَصَلَوَاتُهُ عَلَى سَيِّدِنَا الْبَشِيرِ النَّذِيرِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَامٌ.

وَكُتِبَ فِي غُرَّةِ شَوَّالٍ مِنْ سَنَةِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَأَرْبَعِمِئَةٍ.

نُسْخَةُ التَّوْقِيعِ بِالْيَدِ الْعُلْيَا صَدَّقَتْهَا اللَّهُ عَلَى صَاحِبِهَا: هَذَا كِتَابُنَا إِلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمَلَهُمْ لِلْحَقِّ الْعَلِيِّ، بِإِمْلَانِنَا وَخَطِّ ثِقَاتِنَا، فَأَخْفِهِ عَنْ كُلِّ أَحَدٍ، وَاطْوِهِ وَاجْعَلْ لَهُ نُسْخَةً تُطْلَعُ عَلَيْهَا مَنْ تَسَكَّنُ إِلَى أَمَانَتِهِ مِنْ أَوْلِيَانِنَا، شَدَّ جِلْهُمُ اللَّهُ بِبِرْكَتِنَا وَدُعَائِنَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

متن پایانی توقیع به دست خطّ مبارک- که درودهای خدا بر صاحب آن باد- چنین است: «این نوشته ما به سوی توست- ای دوستدار ما که حقیقت والا به او الهام شده است- با املای ما و دست خطّ فرد مورد اعتماد ما. آن را از همه پنهان بدار و آن را در هم بپیچ و نسخه ای از آن تهیّه و کسانی را از آن آگاه کن که دوستدار مایند و از امانتداری شان آسوده خاطری. خداوند، آنان را مشمول برکت و دعای ما قرار دهد، إن شاء الله، و ستایش، ویژه خداست و درود بر سرورمان، محمّد، و خاندان پاکش». (1)

نکته

گفتنی است که در منابع مهمّ حدیثی، جز دو متن اخیر، توقیع دیگری منسوب به امام زمان علیه السلام در غیبت کبرا وجود ندارد. در باره این دو متن نیز این نکته قابل تأمل است که: چرا در نوشته های شیخ مفید، به آنها اشاره نشده و چرا شاگرد ارجمند او، شیخ طوسی، در کتاب ارزنده خود که در باره غیبت نگاشته، این خبر مهم را نیاورده است؟ با این اوصاف، چگونه می توان به آنچه پس از حدود یک قرن در این باره در کتاب الاحتجاج بدون سند آمده، اعتماد کرد؟ البته این احتمال نیز وجود دارد که با توجه به دستور العمل پایانی متن «فاخفه عن کلّ أحد و اطوه» شیخ مفید، آن را مخفی داشته و در کتاب های خویش نیاورده است و شیخ طوسی نیز- که در دوره نزدیک ایشان می زیسته است-، درج آن را به مصلحت ندیده است.

ص: 445

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

